

# زنان سال صفر

مجموعه ی از مقالات و سخنرانی ها

## آذر درخشان

پائیز ۱۳۹۰



# زنان سال صفر

مجموعه ی از مقالات و سخنرانی ها

آذر درخشان

زنان سال صفر

مجموعه ی از مقالات و سخنرانی ها

آذر درخشان

ناشر: سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

تارنما: [www.8mars.com](http://www.8mars.com)

پست الکترونیکی: [zan\\_dem\\_iran@hotmail.com](mailto:zan_dem_iran@hotmail.com)

چاپ اول: پائیز ۱۳۹۰

بها: معادل ۲۰ یورو

با خاطره‌ی مادربزرگم (ننه خاور)  
زنی زحمت‌کش که راه و رسم  
زندگی مستقل از مردان را به من  
آموخت.

با خاطره مادرم (صدیقه) که همواره  
داغ حسرت آخرین دیدار با برادرم  
را بر دل داشت و هرگز نشانی از  
مزارش نجست. برادری ۱۷ ساله که  
همراه با نه تن دیگر از رفقایم پس  
از نبردی دلیرانه، در ۹ بهمن ۱۳۶۰  
در استادیوم شهر آمل در ملاء عام  
تیر باران شد. برادری که کوتاه، اما  
در اوج زیست.



# فهرست مطالب

مقدمه ..... ۹

## فصل اول - مسئله ی زنان: بینش‌ها و جهت گیری‌ها

- زنان سال صفر ..... ۱۳
- جنبش زنان، ویژگی نسل‌ها، چالش‌ها و افق‌ها ..... ۲۱

## فصل دوم - زنان ایران در اقتصاد، فرهنگ و قوانین

- درباره‌ی ویژگی‌های ستم بر زنان در ایران ..... ۳۹
- نقش قوانین در زندگی روزمره‌ی زنان ..... ۵۷
- نقش قوانین و دولت در اعمال خشونت علیه ایران ..... ۷۱

## فصل سوم - راه یا بی راهه

- یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز: توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر ..... ۸۵
- از دوم خرداد تا رفراندوم؛ از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن (سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی) ..... ۱۰۵
- رفراندوم: تحول در استراتژی یا به نرخ روز کردن استراتژی؟ ..... ۱۲۱

## فصل چهارم - حجاب سمبل اسارت

- قانون منع حجاب در فرانسه یا حجابی بر واقعیت ..... ۱۳۹
- سرکوب زنان و غنی سازی اورانیوم ..... ۱۶۱
- ۱۷ دی تداوم اسارت زن ایرانی در اشکال دیگر ..... ۱۶۹

## فصل پنجم - علیه خشونت بر زنان

- در سرزمینی که جان زن ارزان‌تر از مزد گورکن است ..... ۱۷۹
- سکینه‌ی محمدی آشتیانی، زنی در مرکز کشمکش سیاست‌ها ..... ۱۸۳
- زهرا بنی یعقوب خودکشی شدا ..... ۱۹۳
- اگر من جای اولیای دم مقتول بودم ..... ۲۰۳
- از زهرا کاظمی تا رویا طلوعی ..... ۲۰۷
- به قدمت هزاران سال و به درازای همه ی مرزهای جهان ..... ۲۱۱

## فصل ششم - نقد کتاب و فیلم

- "نیمه‌ی پنهان" ..... ۲۱۷

- "سفر قندهار" ..... ۲۲۷
- برزخ سنت و مدرنیسم ..... ۲۳۳
- "بانوی اردیبهشت" ..... ۲۳۹
- گردن بند مقدس یا چشم بند توهم ..... ۲۴۳
- زن در شعر شاملو ..... ۲۵۹

### فصل هفتم- در افشای دولت و اصلاح طلبان

- همسران صیغه ای عطاالله مهاجرانی و هووهای جمیله کدیور ..... ۲۶۵
- فراقسیونیه علیه زنان ..... ۲۶۹

### فصل هشتم- زنان و جنگ

- "گسترش دموکراسی" از نوع غربی ..... ۲۷۵
- کمیته‌های ضد جنگ، محتوا و جهت گیری ..... ۲۸۷

### فصل نهم- زنان و جنبش ۸۸

- در ایران چه می گذرد؟ ..... ۲۹۹
- کودتای سپاه اسلامی، انقلاب سبز اسلامی، نسل عاصی از نظام اسلامی ..... ۳۰۵
- مبارزه ادامه داردا! ..... ۳۱۷

### فصل دهم- نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم

- زندانی سیاسی زن، ارزش‌های تاریخی، کشمکش‌های طبقاتی ..... ۳۲۳
- تاریخ ربوده شده ..... ۳۳۳

### فصل یازدهم- جدال‌های فکری

- جنبش زنان، چه مطالباتی؟ چه ساختاری؟ ..... ۳۴۳
- رابطه ی جنبش زنان با جنبش کارگری ..... ۳۵۳

### فصل دوازدهم- کارزاری به یاد ماندنی

- بذرهای امید ..... ۳۶۱
- نکاتی در جمع بندی از راه پیمائی ۵ روزه ی کارزار زنان ..... ۳۷۱
- پیام کارزار زنان در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ..... ۳۸۱
- کارزار زنان- کار زار مردان ..... ۳۸۳

تصاویر



## مقدمه

آن چه در پیش رو دارید منتخبی است از نوشته‌های من طی سال‌هایی که در جنبش زنان فعالیت کرده ام، از زمانی که به همراه دوستانم برای لزوم تشکل مستقل زنان رزمیدیم و سازمان زنان هشت مارس را بنا نهادیم، در کنار سایر زنان انقلابی صدای مان را علیه حکومت اسلامی حاکم بر ایران بلند کردیم ولی در مقابل جنایات امپریالیست‌ها نیز ساکت ننشستیم، با بیراهه‌های اصلاح طلبانه ای که در برابر زنان و جامعه گشوده شد مبارزه کردیم و برای روشن کردن راه رهایی با هم به جدل پرداختیم. این مجموعه، پنجره ای به تاریخ ده سال اخیر مبارزه جنبش زنان نیز هست، با این امید که برای زنان جوانی که به صحن مبارزه با نظام مردسالار حاکم قدم می گذارند، پیشینه ای از منظر انقلابی ارائه کند.

بر این مجموعه، نام زنان سال صفر را نهادم تا تعهد و وفاداری خود را به زنان شرکت کننده در راه پیمایی هشت مارس ۱۳۵۷ نشان دهم. زنانی که شجاعانه، در مقابل فرمان حجاب اجباری خمینی ایستادگی کردند و طی پنج روز مبارزه‌ی قهرمانانه جنبش نوین زنان ایران را پایه گذاری کردند.

می دانم که بسیاری از این مقالات مهر زمان را بر خود دارد و این به معنی محدودیت‌ها و کمبودهاست. بسیاری از مقالات با دید امروز طور دیگری نوشته می‌شد. ولی کمبودها نیز بخشی از تاریخ اند و روند رشد فکری جنبش زنان و به ویژه جریانی که من بخشی از آنم را به نمایش می‌گذارند.

من همواره به عنوان بخشی از حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائویست) و سازمان زنان هشت مارس در مبارزه شرکت کرده ام و آن چه در این مجموعه می‌خوانید نیز بدون یاری تجارب و مشورت جمعی ممکن نبود. به علاوه برخی از مقالات و به ویژه اطلاعیه‌ها که قبلا به نام سازمان زنان هشت مارس منتشر شده بود نیز در این مجموعه درج شده است. درج اطلاعیه‌ها و مقالات تبلیغی در

این مجموعه، هم نسل جوان را به مواضع ما در هر دورهٔ مشخص آشنا می کند و هم می تواند نمونه ای باشد برای جوانان برای ارائه کار تبلیغی موثر.  
و سرانجام این کتاب تقدیم می شود به همه کوشندگان راه رهایی زنان و به ویژه زنان هشت مارس و زنانی که در جریان راه پیمایی کارزار زنان پنج شبانه روز با هم بودیم و شادترین لحظات زندگی و مبارزه را کنار هم گذرانیدیم.  
از تمامی دوستانی که در گردآوری مقالات، ویرایش آنها و انتشار این کتاب مرا یاری دادند، سپاس گذاری می کنم.

آذر درخشان

پائیز ۱۳۹۰

## فصل اول: جنبش زنان

- زنان سال صفر
- جنبش زنان، ویژگی نسل‌ها، چالش‌ها و افق‌ها



# زنان سال صفر

سخنرانی ارائه شده  
در سمینار کارزار زنان  
اسفند ۱۳۸۷

با درود به همه زنانی که تصاویرشان در فیلم سال صفر، الهام بخش مبارزات زنان طی سی سال گذشته علیه سرکوب و زن ستیزی نظام جمهوری اسلامی شده است. درود به همه ی این زنان که جسورانه، نطفه‌ی جنبش نوین زنان را طی ۵ روز تظاهرات گسترده ی خود علیه اولین فرمان حجاب اجباری روحانیون تازه به قدرت رسیده به ثبت رساندند.

در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، پس از ماه‌ها مبارزه‌ی میلیون‌ها زن و مرد علیه رژیم پهلوی، سرانجام شاه ایران را ترک کرد. زنان ایرانی در ابعاد بی‌سابقه و میلیونی در مبارزات انقلابی مردم علیه رژیم پهلوی شرکت کردند. شعار متحد کننده‌ی میلیون‌ها انسان، سرنگونی شاه بود. اما اقشار و طبقات گوناگون در پی سرنگونی رژیم سلطنتی پهلوی آمال و آرزوهای خود را جستجو می‌کردند. گویی تصمیم ناگفته‌ای در میان بود که تا پیروزی سیاسی این انقلاب، سخنی از آرزوها و انتظارات خود از سرنگونی رژیم شاه را بر زبان نیاورند. بلافاصله پس از سرنگونی رژیم سلطنت، مردم به آرزوها و توقعات خود پرداختند. روزهای پس از سرنگونی، بهار آزادی نام نهاده شد. اما این بهار آزادی خیلی زود برای میلیون‌ها زن ایرانی به پاییزی غم‌انگیز و تیره تبدیل شد.

روحانیون طی ماه‌های انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، صفوف این مبارزات را اشغال کرده بودند و در تلاش بودند تا مهر انقلاب اسلامی را بر این انقلاب ضد سلطنتی و ضد استبدادی بزنند. این امر را با حمله به حقوق اولیه و دمکراتیک زنان آغاز کردند. هم زمان که جریانات روشنفکری و سیاسی تلاش می‌کردند نشان دهند

که افشار گوناگون مردم انقلاب کردند تا به آزادی های سیاسی دموکراتیک و عدالت اجتماعی و اقتصادی دست یابند، روحانیون و حزب الهی های تازه به قدرت رسیده اعلام کردند که مردم برای اسلام انقلاب کرده اند و جامعه‌ی ایران در رژیم گذشته به شدت دچار کمبود اسلام شده بود. بنیادگرایان اسلامی می‌گفتند که غربی ها از طریق زنان، فرهنگ بی بند و باری جنسی را به جامعه‌ی ما وارد کرده اند و این گونه اسلام عزیز هتک حرمت شده است. می‌گفتند زنان ستون پنجم دشمن هستند و برنامه‌ی انقلاب اسلامی در هم شکستن این ستون پنجم است.

بسیاری هنوز توجه نداشتند که منظور روحانیون از انقلاب اسلامی و نظام اسلامی چیست. اما خمینی خیلی سریع به فاصله ی یک ماه پس از ورود به ایران شروع به تفهیم نظام اسلامی به مردم ایران به ویژه زنان ایران کرد. او گفت مهم ترین دستاورد انقلاب اسلامی حجاب زنان است و چنین بود که حجاب اجباری زنان سمبل انقلاب اسلامی شد. خمینی درست در روز ۱۶ اسفند در سخنرانی مدرسه رفاه با عبارات "زنان نمی‌توانند لخت به محل کار بروند، زن ها سرکار می‌توانند بروند لکن با حجاب شرعی" فتوای حجاب اجباری را داد.

در مقابل این تعرض روحانیون و شخص خمینی، در روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ برابر با ۸ مارس ۱۹۷۹ ده ها هزار زن به خیابان آمدند. آنان نمی‌توانستند باور کنند که ثمره‌ی مبارزه و فداکاری شان، به قدرت رسیدن نیرویی است که می‌خواهد نظام خود را بر سرکوب و بی حقوقی آنان بنا کند. خمینی و دارو دسته‌ی روحانیون، بازی را خیلی زود شروع کرده بودند و غولی را که از شیشه بیرون آمده بود می‌خواستند به شیشه بازگردانند.

هنوز کسی نمی‌داند این هزاران زن چگونه فقط یک روز پس از فرمان حجاب اجباری سازماندهی شدند. هنوز کسی نمی‌داند چگونه این شعارها نوشته شد و چگونه جنبشی خودجوش اما با درایت بر پرچم خود نوشت: "آزادی نه شرقی است نه غربی، جهانی است." هرچه بود صبح روز ۸ مارس در سرما و برف، دسته های زنان از خیابان های مجاور به سوی دانشگاه تهران روانه شدند. زنان از هر قشر و صنف اجتماعی: پرستار، معلم، دانش آموزان دبستان و دبیرستان، زنان وکلا که حکم عزل خود را به تازگی از مسند قضاوت دریافت کرده بودند، کارمندان رادیو و

## زنان سال صفر ۱۵

تلویزیون و البته هزاران زن با حجاب که نمی خواستند دخترانش اسیر حجاب اجباری شوند در این تظاهرات حضور یافتند.

آری این جنبش زنان می‌رفت که آغاز یک انقلاب اجتماعی واقعی شود و با تعمیق خود، دزدان انقلاب مردم و همه دار و دسته‌هایی که خیال بازسازی نظام استبدادی را در سر داشتند، در مسیر پر تپش خود پس زند. دسته‌های شبه نظامی حزب الهی نیز علیه این زنان با زنجیر و چماق و اسید به حرکت درآمده بودند. شعار آنان فشرده‌ی برنامه نظام جمهوری اسلامی بود: "یا روسری یا تو سری"، "حجاب زن، سنگر انقلاب است". حمله کنندگان به صفوف تظاهرات زنان، کسانی بودند که در روزهای مبارزات سرنگونی رژیم شاه در کنار این زنان قرار داشتند. اما دیگر صفاها می‌رفت که در مقابل هم قرارگیرند. تازه به قدرت رسیدگان می‌خواستند زنان را که بار مهمی از انقلاب ضد سلطنتی بردوش شان بود، از صحنه حذف کنند. خمینی چندی قبل به زنان گفته بود انقلاب تمام شد به خانه‌هایتان برگردید. نیروهای انقلابی و چپ و کمونیست نیز وقتی که زنان شعار دادند "ما را با ملاها تنها نگذارید" عملاً نقش فعالی در این زمینه ایفا نکردند. گویی آنان در آتشفشان این نیروی انفجاری (که می‌خواست در سیلاب مذاب خود هرآنچه بوی کهنه‌گی و پوسیدگی مردسالاری می‌دهد را نابود کند) نطفه‌ی دنیای جدید را در این جنبش نمی‌دیدند.

اما به واقع دو صفا‌آرایی مهم در جامعه شکل گرفت: در یک سو زنان آگاه و پیشرویی قرار داشتند که حاضر نبودند تن به نظامی تفوکراتیک دهند، نظامی که می‌خواست بر پایه‌ی فرودستی و سرکوب زن مستقر شود. زنان در تظاهرات ضد حجاب اجباری فریاد می‌زدند "لحظه به لحظه گفتیم، زیر شکنجه گفتیم: یا مرگ یا آزادی" و "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم". در سوی دیگر نیروهای بنیادگرای مذهبی تازه به قدرت رسیده، قرار داشتند که در صفوف این زنان معترض دشمنان واقعی خود را می‌دیدند. نبرد جدی بین این دو صف بندی که سرنوشت سه دهه جامعه‌ی ما را رقم زد، این چنین آغاز شد.

این جنبش اجتماعی آغازی بر قطبی شدن جامعه بود. در یک سو هزاران زنی که در پی تحولات جدی اجتماعی بودند، تحولاتی که در راس آن آزادی و برابری

## ۱۶ زنان سال صفر

زن قرار داشت و این خواست را زنان در تظاهرات ۸ مارس ضد حجاب اجباری به طور روشن در پلاکاردهای خود منعکس کرده بودند. "معیار آزادی یک جامعه آزادی زن است". در سوی دیگر زنان و مردانی قشری، مذهبی و سنتی بودند که به آمل و آرزوی خود یعنی استقرار حکومت اسلامی رسیده بودند. کم نبودند زنان حزب الهی که به صفوف این تظاهرات حمله کرده و به زنان معترض می‌گفتند شما برای این که با مردان متعدد هم آغوشی کنید تظاهرات کرده اید.

این تظاهرات ۵ روز پی در پی ادامه یافت. از ۸ مارس تا ۱۲ مارس. اگرچه در روز ۱۰ مارس روحانیون فتوای حجاب اجباری را پس گرفتند و در مقابل مبارزات زنان عقب نشینی کردند، اما این عقب نشینی به معنای این نبود که آنان از استقرار نظام اسلامی که سمبلش حجاب اجباری زنان بود دست کشیده اند. آنان صبر کردند تا در فرصتی مناسب این غول را به شیشه برگردانند. آغاز جنگ ایران و عراق فرصتی طلایی برای روحانیون زن ستیز حاکم بود تا تحت لوای دفاع از میهن و مقابله با دشمن خارجی هر کسی را که مخالف و یا حتی انتقاداتی به نظام اسلامی داشت، قلع و قمع کنند.

پس از حمله و کشتار مردم ملل تحت ستم، ممنوعیت کلیه احزاب و نیروهای سیاسی و نشریاتی که غیر اسلامی بودند اعلام گردید. خمینی تهدید کرد که آرم شاهنشاهی و موی زنان میراث طاغوت است. ابراهیم یزدی از رهبران ملی مذهبی‌ها گفت اجباری شدن حجاب نشانه مهمی از مخالفت با "وزش بادهای مسموم تمدن غرب" است. سرانجام پس از همدی تهدیدات در تیر ماه ۱۳۵۹ حجاب اجباری رسماً تصویب شد. و به تدریج مجموعه ای از قوانین ضد زن و مجازات‌های اسلامی علیه زنان نیز تصویب شد.

تظاهرات زنان در مارس ۱۳۵۷ نشان داد که استقرار نظام اسلامی با سرکوب بخش بزرگی از زنان پیشرو و آگاه ممکن شد. این مبارزه در تاریخ ایران و جهان ثبت شده است و علیرغم گذشت سال‌ها و تحریف آن توسط جریان‌های متفاوت حکومتی و برخی جریان‌های سازشکار، انکار آن ممکن نیست. حاکمان اسلامی از همان ابتدا برای تحمیل موقعیت فرودست زنان، برای تحمیل حجاب اجباری و کنترل زنان از خانه تا محل کار و گستره امکان عمومی ناچار شدند نیروی نظامی



## زنان سال صفر ۱۷

ویژه ای برای سرکوب زنان بوجود آورند. ایران تنها کشوری است که پلیس ویژه برای سرکوب زنان دارد. از تظاهرات ۸ مارس ۵۷ تا امروز یعنی طی سی سال گذشته جنگی مداوم با شدت و حدت متفاوت بین اکثریت زنان جامعه و نظام جمهوری اسلامی جریان دارد. تظاهرات زنان در سال ۵۷ بروز تضاد عمیق و حل نشدنی بین منافع اکثریت زنان و منافع روحانیت به قدرت رسیده بود. تضادی که هم چنان تا به امروز تحولات جامعه ایران را رقم زده است.

بر سر زنانی که در تظاهرات اعتراضی علیه حجاب اجباری در مارس ۵۷ شرکت کردند چه آمد؟ برخی از آنان زیر بار حجاب اجباری نرفتند و از مشاغل خود پاکسازی شدند، شماری دستگیر و زندانی و اعدام شدند، برخی مجبور به تبعید شدند و عده ای نیز باقی ماندند تا با ورزش نوین مبارزات جانی تازه گیرند.

حاکمان مرتجع و زن ستیز جمهوری اسلامی با پایان جنگ ایران و عراق دیگر نمی توانستند به همان شدت، سکوت گورستانی و سرکوب و کشتار را ادامه دهند. دولت مردان جمهوری اسلامی، با پایان جنگ و ناراضی گسترده مردم و بحران اقتصادی و سیاسی، نیاز به بازنگری، بازسازی و اصلاحات، برای ترمیم و تر و تازه کردن نظام خود را ضروری دیدند. مسئله‌ی زنان و بحران سیاسی و به صحنه آمدن زنان اصلاح طلب حکومتی محصول چنین شرایطی بود. زنان حزب الهی که در تمام دهه‌ی ۶۰ با حمله به زنان بد حجاب و تقویت و اشاعه‌ی آموزه و ارزش‌های زن ستیز اسلامی، مقاماتی را در دستگاه دولتی اشغال کرده و سال‌ها در مقام بازجو و زندانبان، نماینده مجلس و سردبیر مجلات زنان حزب الهی، در وصف حجاب و حقوق زن در اسلام قلم فرسایی می کردند، لب به انتقاداتی از وضعیت زن در نظام اسلامی گشودند.

امکانات و فضای باز سیاسی برای این زنان به گونه ای پیش رفت که در واقع خود را تنها صدای جنبش زنان در ایران بخوانند. زنان سکولار در داخل و خارج که طی این دهه به پافشاری بر ارزش های سکولار و جهان شمول حقوق زن تاکید داشتند، به تدریج دچار شکاف شدند و برخی از آنان علاقمند به همکاری با این زنان نواندیش دینی شدند. این زنان حکومتی و یا نزدیک به حکومت، به یاری برخی زنان سکولار دانشگاهی در غرب، نظریه و تئوری یافتند. ابتدا با واژه‌ی "زن مسلمان" و

"فمینیسم اسلامی" خلط مبحث کردند. آنان به تدریج از فمینیسم بومی، سپس فمینیسم اسلامی و بعد فمینیسم موقعیتی و امروزه فمینیسم عمل‌گرا صحبت کرده اند. برخی زنان سکولار در داخل و خارج کشور به نفع زنان نواندیش دینی عقب نشینی کردند. حال این دو گروه زنان به یاری یکدیگر در جستجوی تفاسیر فمینیستی از اسلام قلم می‌زنند و سخنرانی می‌کنند تا ثابت کنند حقوق زنان با اسلام مغایرت ندارد. برخی زنان سکولار که در گذشته مطالب ارزشمندی در مورد بی‌حقوقی و فردوستی زنان در شریعت نوشته اند، امروز در اثبات تفاسیر رهایی بخش از شریعت و فقه اسلامی قلم می‌زنند. آنان برای تحقق فمینیسم اسلامی، بومی و عمل‌گرا، در پی فراگیری "اجتهاد زنانه" و راضی کردن روحانیون به فتوا در جهت حقوق زنان هستند.

همین زنان سکولار تبعیدی که در گذشته در مجامع بین‌المللی به افشای سرکوب زنان توسط بنیادگرایان مرتجع حاکم در ایران می‌پرداختند، امروز در پی دست و پا کردن جایزه و حمایت برای زنانی هستند که با تلاش‌های شبانه‌روزی شان فهمیده‌اند که می‌توان با اتکا به همان آموزه‌های سرکوب‌گرانه‌ی شریعت، این بار برای زنان، تفاسیر رهایی بخش فراهم آورند.

بسیاری از این زنان سنتی و حزب‌الهی که اصلاح طلب شده‌اند، در مارس سال ۵۷ بر سر زنان چماق کوبیدند و با چادرهای سیاه در مقابل تظاهرات زنان و دختران پیشرو، فریاد "مرگ بر بی‌حجاب و بدحجاب" سر دادند؛ امروز به یاری برخی زنان سابقاً سکولار تبعیدی، برای خود تاریخ جعلی ساخته و ادعا می‌کنند که ادامه‌ی مبارزات زنان در مارس ۵۷ هستند. البته برخی از آنان هنوز هم سعی دارند بی‌شرمانه این ورق فراموش‌نشده‌ی جنبش نوین زنان را انکار کنند و تاریخ جنبش زنان را وارونه جلوه دهند.

جنبش نوین زنان ایران در مارس ۵۷ از حمایت زنان فمینیست غربی بسیار بهره‌مند شد. فمینیست‌های فرانسوی به همراه فمینیست‌های آمریکایی چون "کیت ملیت" در تظاهراتی در حمایت از زنان ایران شرکت کردند. زنان فمینیست فرانسوی این تظاهرات را در تاریخ ثبت کردند. زنان غربی از شعارهای رادیکال زنان ایران حمایت کردند. سال‌ها بعد، زنان غربی به ویژه در فرانسه، ضمن همدردی با

## زنان سال صفر ۱۹

زنان ایران، سرکوب و فرودستی زنان ایران توسط نظام اسلامی را افشا و محکوم کردند. شکی نیست که فمینیست‌های رادیکال و چپ ایرانی در تبعید، نقش مهمی در افشای بنیادگرایی اسلامی در سرکوب زنان داشتند و خدمات ارزشمندی در آشنایی زنان جهان با مسئله بنیادگرایی مذهبی و سرکوب زنان انجام دادند.

امروز در سی امین سالگرد تظاهرات مارس ۱۳۵۷، زنان سال صفر از اعماق تصاویر به ما خیره شده‌اند. آنان با ناباوری به برخی از هم‌زمان خود می‌نگرند که دیگر به شعار "نه شرقی نه غربی، آزادی جهانی" است باور ندارند و پس از سی سال سرکوب زنان توسط شریعت و آموزه‌های مذهبی، و رژیم‌های سر تا پا زن‌ستیز و ارتجاعی، در پی تفاسیر رهایی‌بخش فمینیستی از شریعت اسلام هستند. آنان با ناباوری به برخی فمینیست‌های غربی که در روزهای مارس ۵۷ دوش به دوش شان برای آزادی زنان می‌جنگیدند می‌نگرند که امروز حامی زنان به شدت رفرمیست و فمینیست‌های اسلامی شده‌اند.

آنان با ناباوری به کیت ملیت نگاه می‌کنند که سی سال پیش در کنار پیشروترین جنبش زنان در خاورمیانه ایستاده بود و امروز پشت جریانی ایستاده که دغل‌کارانه می‌گوید حقوق زن با اسلام تضاد ندارد. چرا زنان فمینیست فرانسوی که روزی افشاگر قوانین اسلامی علیه زنان بودند، امروز جایزه سیمون دوبوار (جایزه زنی که نامش الهام بخش رادیکال‌ترین و پیگیرترین مبارزان زن است) را به مضحکه کشیده و آن را به زنانی اهدا می‌کنند که با تقلید از طرح "ملک محمد ششم" در مراکش، جریان یک میلیون امضا به راه انداخته‌اند تا بتوانند یک میلیون بار شورشگری هزاران زن و دختر جوان در ایران را علیه نظام بنیادگرای اسلامی تضعیف کنند.

آیا جنبش زنان در غرب نیز دچار فروکش و پس روی به سوی هم‌زیستی با نظام‌های مردسالار شده است؟ آیا جنبش زنان غرب، آلوده به نظرات نسبیست‌گرایی شده و تصور می‌کند که زنان خاورمیانه شایسته‌ی قوانین و حقوق جهانی زنان نیستند؟ آیا زنان فمینیست غربی دچار بدفهمی جنبش زنان در خاورمیانه و بالاخص در ایران شده‌اند؟ آیا جنبش زنان ایرانی، جنبش زنان رادیکال سکولار و چپ، قادر نشده‌اند خطوط متمایز و آشکار درون جنبش زنان را ترسیم کنند و

## ۲۰ زنان سال صفر

باعث بدفهمی فمینیست‌های غربی شده‌اند؟ آیا زنان رادیکال فمینیست قادر نشده‌اند افق‌هایی زنان را ترسیم کنند، افقی که کمترین معیارش برای تحقق‌رهایی زنان، جدایی دین از دولت است؟

اما نگاه زنان سال صفر فراتر می‌رود، به اعماق جامعه می‌رود، چه حس خوشی: آتشفشانی در راه است، نسلی جوان و سرکش به صحنه آمده که همانند زنان سال صفر، حاضر نیستند ذره‌ای با حکومت مذهبی و ارزش‌های زن‌ستیزانه سازش کنند، حقوق و مطالبات خود را تمام و کمال می‌خواهند، همین امروز و نه در پروسه‌ی لاک‌پستی هزاران ساله و با فتوای فسیل‌های تاریخ.

زنان و دختران جوان دانشجویی که حضوری جسورانه در صحنه سیاسی دارند و حاضر نیستند از حق خود به راحتی عقب‌بنشینند. این نسل در مبارزه‌اش برای حقوق اولیه‌ی خود چرتکه نمی‌اندازد و دنبال سود و زیان نیست. این نسل تن به حجاب اجباری نمی‌دهد و در حقیقت تئوری بافی‌های برخی زنان رفرمیست و "فمینیست‌های اسلامی" را در بی‌اهمیت جلوه دادن جایگاه حجاب اجباری، با عمل روزانه خود نقد می‌کند.

این بخش از جنبش زنان نه فقط سرنوشت زنان ایران را رقم خواهد زد، بلکه نقش مهمی در پیشروی جنبش زنان در خاورمیانه و در کل جهان دارد. این جنبش اصیل و پیشرویی است که رو به سوی آینده دارد. سؤال حیاتی در مقابل ما زنان رادیکال فمینیست در ایران و جهان این است: آیا بار دیگر یار و یاور این جنبش خواهیم شد؟ آیا کمک خواهیم کرد که این جنبش با تکیه به جمع‌بندی نقادانه از گذشته و ترسیم افق‌هایی بخش، به پیشروی‌های تعیین‌کننده دست یابد و رژیم بنیادگرا و ضد زن جمهوری اسلامی و حامیان ریز و درشتش را روانه زباله‌دان تاریخ کند؟

## جنبش زنان: ویژگی نسل‌ها، چالش‌ها و افق‌ها

سخنرانی ارائه شده در

هیجدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی

تیر ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)

واشنگتن، آمریکا

این نوشته تلاشی است در جهت ترسیم چشم‌انداز رهایی‌بخش در جنبش زنان ایران. با این هدف، ضمن اشاره‌ی مختصر به ویژگی‌های جنبش زنان، به بررسی گرایش‌های درونی آن در قالب ویژگی‌های سه نسل خواهیم پرداخت و سرانجام به مسئولیت‌هایی اشاره خواهیم کرد که بر شانه‌های این جنبش قرار دارد.

\*\*\*

در دو دهه‌ی گذشته، جنبش زنان ایران چهار ویژگی مهم از خود نشان داده است:

**یک: جنبش زنان، یک جنبش توده‌ای است.** عصیان و مقاومت اکثریت زنان اقشار و طبقات مختلف در برابر حجاب اجباری و زورگوئی‌های روزمره عمال حکومت، از خانه گرفته تا محل کار و کوچه و خیابان به طور روزمره مشاهده می‌شود. مبارزه و مقاومت اکثریت زنان علیه قوانین، آداب و رسوم ارتجاعی و نقش درجه دوم و تبعی‌زن نسبت به مرد را در جامعه‌ی ایران نمی‌توان انکار کرد و همگی این‌ها تبلورات توده‌ای بودن جنبش زنان است.

**دو: جنبش زنان، یک جنبش سیاسی است.** حضور یک حکومت دینی در مقابل خواسته‌های زنان، بیش از پیش به جنبش زنان خصلت سیاسی بخشیده است. سیاسی بودن جنبش زنان، خصیصه‌ی عمومی در تمامی کشورهاست؛ چرا که زنان با قدرت‌های سیاسی مردسالار روبرو هستند. اما، در ایران امروز، این موضوع تشدید

یافته است. وقتی که آشکار شدن موی زن، ایدئولوژی حاکم را به زیر سؤال می‌کشد؛ آزادی عشق، اخلاقیات حاکم را متزلزل می‌کند؛ صحبت از حق طلاق زنان، شریعت را تضعیف می‌کند؛ دفاع از حق برابر زنان با مردان، نظام سیاسی را به لرزه در می‌آورد؛ به ناچار جنبش زنان در رویارویی آشکار با قدرت سیاسی حاکم قرار می‌گیرد.

**سه: جنبش زنان، از پتانسیل بالای انقلابی برخوردار است.** نابرابری میان زن و مرد یکی از پایه های اصلی دولت ارتجاعی است. مبارزه علیه موقعیت ستم دیده‌ی زنان، ارکان کهن دولت ارتجاعی را زیر ضرب می‌گیرد. این ویژگی به جنبش زنان، خصلت انقلابی یا زیر رو کننده می‌بخشد.

**چهار: جنبش زنان، نیرویی قدرتمند در سرنوشت جمهوری اسلامی است.** با توجه به این که زن ستیزی یک رکن حیاتی و ناگزیر جمهوری اسلامی و جزء لاینفک کارکرد آن است، لذا تحقق هر خواسته‌ی جدی زنان، با سرنوشت این نظام گره خورده است.

در چند سال اخیر به این چهار ویژگی مهم جنبش زنان ایران، ویژگی دیگری هم افزوده شده است: جنبش زنان در کانون تحولات سیاسی جامعه قرار گرفته است، به طوری که حتی دولت‌های غربی به خصوص آمریکا، به فعالیت‌های دامنه داری جهت بهره‌گیری از آن برای پروژه های سیاسی خود پرداخته اند. امروزه تغییر و تحولات نیروهای فعال این جنبش به شدت متاثر از شرایط سیاسی حاکم بر ایران و جهان است، شرایطی که با تضادها و تخاصمات دو قطب ارتجاعی مشخص می‌شود: یعنی از یک سو نیروهای ارتجاعی حاکم بر ایران و از سوی دیگر قدرت‌های امپریالیستی به خصوص آمریکا که به بهای کشتار مردم منطقه و بردگی زنان، می‌خواهند نظم نوین جهانی خودشان را برقرار کنند.

در نتیجه، تحركات جنبش زنان ایران محصول تداخل نیروهای درون آن با عوامل و نیروهایی است که از بیرون به آن فشار می‌آورند. برای فهم این تحركات ابتدا به گرایشات سیاسی گوناگون، افق‌ها و روش‌های مبارزاتی مختلف درون جنبش زنان می‌پردازیم. این بررسی، محدود به ویژگی‌های سیاسی این جنبش و گرایشات سه نسلی است که همراه با هم در جنبش کنونی زنان ایران حضور دارند. تقسیم

## جنبش زنان ویژگی نسل ها ... ۲۳

بندی نسل‌ها هم، اساساً بر مبنای دوره‌های سیاسی مختلف است. با این توضیحات سه نسل عبارتند از:

- نسل زنان دوره انقلاب ۵۷ که میانگین سنی آنان هم اکنون بالای ۴۵ سال است.
- نسل زنان دوره پس از شکست انقلاب و تثبیت قدرت سیاسی اسلامی که در دوره ی انقلاب خردسال بودند و میانگین سنی شان حدود ۳۵ سال است.
- نسل زنان جوان کنونی که میانگین سنی اش حدود ۲۰ سال است. این نسل دوره‌ی انقلاب را اصلاً ندیده است و حضور سیاسی اش از انتخابات دوم خرداد ۷۶ عقب تر نمی رود.

علیرغم خصوصیت مشترکی که هریک از این نسل‌ها در مبارزه علیه موقعیت فرودست زنان دارند اما تفاوت‌های مهمی میان این سه نسل در عرصه ترسیم افق‌ها و روش‌های مبارزاتی موجود است.

ضروری است تاکید کنم گرایشات و افق‌های گوناگون درون جنبش، منعکس کننده‌ی جایگاه‌های طبقاتی و اجتماعی متفاوت زنان است و طبعاً هر یک از این نسل‌ها نیز به خاستگاه‌های اجتماعی طبقاتی متفاوت تقسیم می‌شوند. با توجه به این که گرایش سیاسی معینی در هر نسل، موقعیت تعیین کننده می‌یابد، در این نوشته نیز به گرایش غالب درون هر نسل پرداخته خواهد شد. طبعاً به این نکته واقف هستیم که تداخلات و تاثیرات متقابلی میان این سه نسل موجود است.

### نسل زنان دوره انقلاب

**آنان آرمان‌گرا بودند. آرمان آن‌ها ساختن جهانی دیگر بود!** جهانی عاری از هرگونه ستم و استعمار. وقتی زنان نسل انقلاب در تظاهرات سال ۵۷ شعار "لحظه به لحظه گفتم، زیر شکنجه گفتم، یا مرگ یا آزادی" را سر دادند، کیت ملیت فمینیست آمریکایی که در آنجا حضور داشت گفت "این حرف‌ها را از دهان هیچ فمینیستی تا کنون نشنیده‌ام". در حقیقت او بر جوهر آرمان‌گرایانه این نسل از

زنان انگشت نهاد.<sup>۱</sup> زنان این نسل هرگز حاضر نشدند در مقابل نظام حاکم که سنگ بنایش فرودستی زنان و سلب حقوق اولیه آحاد مردم بود، تسلیم شوند. بسیاری از آنان بر چوبه های دار جان باختند. برای این نسل، حق دادنی نبود بلکه گرفتنی بود. به همین جهت حتی فکر گدایی حق از مقرهای قدرت های بزرگ و کوچک به ذهن شان خطور نمی کرد، چه برسد دریافت سوبسید برای برخاستن علیه ستم و استثمار زنان.

مبارزات این نسل زنان، حاکمین تازه به قدرت رسیده را مجبور کرد که نیروی نظامی ویژه ای برای سرکوب زنان سازمان دهند. اگر نسل دوم و سوم اکنون با غرور در جنبش بالندهی زنان گام بر می دارند نباید فراموش کنند که شعله های این جنبش با جان و مبارزه ی چه زنانی فروزان نگاه داشته شد.

شاید برخی زنان نسل دوم بتوانند به راحتی این "مرگ زندگی بخش" را به ساده لوحی و یا حماقت تقلیل دهند و نبرد زنان نسل انقلاب را که بر سر بودن یا نبودن این نظام زن ستیز گره خورده بود، به پخش یک ورق اعلامیه تقلیل دهند، اما گرداندگان جمهوری اسلامی خوب می دانستند که مسئله، پخش یک ورق کاغذ نیست.<sup>۲</sup>

هر کلام این نسل، عملی جدی و خطیر را در پی داشت. برای پی بردن به اهمیت مبارزه ی زنان نسل انقلاب، کافی است یک لحظه تصور کنید که اگر زنان نسل انقلاب بدون هیچ مبارزه و مقاومتی، تسلیم نظامی می شدند که سلب حقوق اولیه زنان از ملزومات تثبیت قدرتش بود، و ما هیچ پشتوانه مبارزاتی از زنان این نسل نداشتیم، امروز جنبش ما در چه موقعیتی به سر می برد؟

بگذریم از این که برخی ها با استفاده از امکانات علنی و فضایی که جریانات دوم خردادی برای شان فراهم کردند، میدان را خالی دیده و تصویری تحریف شده و

---

<sup>۱</sup> برای شنیدن سخنان کیت ملیت، به فیلم مستندی از مبارزات زنان در سال ۵۷ علیه حکم حجاب اجباری مراجعه کنید. این فیلم در سایت های مختلف اینترنتی از جمله سایت [www.Amars.com](http://www.Amars.com) با ترجمه فارسی قابل دسترسی است.

<sup>۲</sup> برای مثال رجوع کنید به مقاله "من از خیلی چیزها می ترسم، باور کنید!" از نوشین احمدی خراسانی در تریبون فمینیستی ایران، ۲۱ دسامبر ۲۰۰۴ که در آن آمده است: "آرمان گرایی نسل شما، شما را وامی داشت تا مثلاً برای یک اعلامیه جان و زندگی تان را فدا کنید."



وارونه از نسل زنان دوره‌ی انقلاب را به خورد زنان نسل دوم و سوم داده اند و بگذریم از این که زنان بازمانده از نسل قبلی که بسیاری از آنان زندانیان سیاسی آزاد شده هستند و هم چنان زیر تیغ جمهوری اسلامی، طبعاً نمی‌توانند پاسخی علنی به این وارونه جلوه دادن تاریخ و آرمان‌هایشان بدهند.<sup>۳</sup>

نسل زنان انقلاب، از توفان جهانی دهه ی شصت میلادی زاده شدند. آنان زیر و رو شدن جوامع را به قدرت جنبش‌های جوانان و زنان، کارگران و ستم‌دیدگان دیده بودند. آنان هنوز شکست آمریکا را در ویتنام به دست مردمی ریز نقش به خاطر داشتند. آنان هنوز نتایج انقلابات سوسیالیستی را حتی پس از واژگون شدن‌شان به یاد می‌آوردند و می‌دانستند که چین دوره‌ی مائو به عنوان آخرین کشور سوسیالیستی، به فاصله‌ی چند سال، کشوری چند صد میلیونی را از بلاپای اعتیاد، گرسنگی و فحشا رهانید و بر تارک جامعه اش نوشت: "حتا اگر یک زن در این جهان تحت ستم باشد به واقع کسی آزاد نیست."

و بالاخره با وجود تجربه شکست انقلاب و ربوده شدن آن توسط یک ضد انقلاب تاریک اندیش واپس گرا، قدرت معجزه آسای یک مردم به پاخاسته را دیده بودند. سقوط حقارت بار قدرتی را با چشم دیده بودند که حمایت تمام قدرت‌های جهان پشتوانه قدرت سیاسی اش بود.

بی جهت نیست که هنوز نام بردن علنی زنان نسل انقلاب، عقوبتی سخت در بر دارد و هنوز دولت‌مردان حاکم بر ایران، از نام و یادآوری خاطره این زنان هراس دارند.

### نسل دوم زنان

آنان امکان گرا هستند و آرمان‌شان در اصلاحات خلاصه می‌شود. این نسل در چه شرایطی پا به عرصه جنبش زنان نهاد؟ این نسل از زنان، محصول

---

<sup>۳</sup> در این زمینه می‌توانید به کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی به نام "به زیر سایه پدر خوانده‌ها" رجوع کنید که در حقیقت تهاجمی غیرمنصفانه به زنان نسل انقلاب است. به طور مشخص نگاه کنید مقاله ی «از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان - اسفند ۷۶»

فضای پس از شکست انقلاب و اشاعه‌ی جو یاس و ناامیدی در میان مردم است. این نسل، رشد سیاسی و اجتماعی خود را در سال‌های متعاقب کشتارهای خونین در زندان‌ها و پایان جنگ ۸ ساله‌ی ایران و عراق، آغاز کرد؛ شکوفایی سیاسی خود را در فضای ترفندهای رژیم برای نجات خود از بحران و مهار مبارزات رو به رشد مردم تجربه کرد، فضایی که کتب و مجلاتی ترجمه و منتشر می شد تا به این نسل یاد دهند چه طور نباید مبارزه کرد، چه طور نباید انقلاب کرد. این نسل در دوره ای پا به حیات نهاد که سازش کاری و تسلیم طلبی و سیاست "آسه برو آسه بیا" تبدیل به فضیلت شده بود. امثال هانتیگتون و فوکویاما و پوپر، تغذیه‌ی تئوریک این نسل را برعهده گرفتند و امثال سروش که سرکوب‌گر روشنفکران دگر اندیش بود، پرچم دار "مدرنیسم" و "نواندیشی" برای آنان شد. در چنین فضایی بود که **بخشی** از نیروهای نسل دوم زنان، زیر بال و پر نواندیشان دینی و فلسفه‌های پوزیتویستی، به صحنه سیاسی راه یافتند.

البته این نسل هم زمان با فضای سیاسی حاکم بر کشور، تحت تاثیر اوضاع بین‌المللی مشخص یعنی فروپاشی شوروی سابق قرار داشت. هر چند شوروی کاملاً یک کشور سرمایه داری دولتی با همان دردها و مصائب سرمایه داری غرب بود، اما ایدئولوگ های سرمایه داری، از این فرصت برای اعلام "ابدی" بودن نظام سرمایه‌داری سود جستند تا به مردم دنیا بقبولانند که مبارزه برای ایجاد جهانی دیگر امکان ندارد: جهانی بدون ملت، بدون مرز، بدون مذهب، بدون ستم بر زن، بدون این که اقلیتی استثمارگر همه‌ی منابع زندگی بشر و کره زمین را کنترل کند... این واقعه‌ی بزرگ و تکان دهنده‌ی جهانی نیز، تمایل به درجا زدن در وضع موجود و بیگانگی با آرمان خواهی را در نسل دوم زنان تقویت کرد. اگرچه دهه‌ی ۹۰ میلادی با آغاز مبارزه‌ی بزرگ ضد گلوبالیزاسیون در سیاتل پایان یافت و امروز، نسل جدیدی از فمینیست‌ها و جوانان رادیکال به صحنه سیاست جهانی پا گذارده اند، اما کماکان تأثیرات منفی دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی هنوز بر روح و جان نسل دوم زنان در ایران باقی مانده است.

نیاید به تأثیرات بخشی از زنان نسل اول بر زنان نسل دوم نیز بهای کمی داد. غلبه‌ی دیدگاه‌های فمینیسم لیبرالی بر نوشته‌های برخی از زنان نسل اول در اواخر

دهه هشتاد و اوایل دهه ۹۰ میلادی بسیار محسوس است. برخی از این زنان متفکر نسل اول، در حال بازبینی اندیشه‌های لیبرال فمینیستی هستند، اما بسیاری از تحقیقات و آثار اولیه‌شان کماکان مرجع تغذیه مطالعات فمینیستی بخشی از زنان نسل دوم است.

زنان نسل دوم که عمدتاً شکست و توطئه را در سیاست تجربه کرده اند، می‌خواهند این تجربه خود را به کل حیات جامعه و تاریخ تعمیم دهند. **گرایش** در میان نسل دوم زنان که ادعای سخنگویی این نسل را دارد، با پرچم استقرار جامعه‌ی مدنی وارد صحنه شد و امروز فلسفه اش "سیاست هنر ممکن‌ها" شده است. در ته ذهنش اگر تغییری را هم طلب می‌کند، آن را بدون تغییر دادن جدی می‌خواهد، به عبارتی دنبال انقلاب، بدون انقلاب کردن است. به قول فیلسوف معاصر اسلاوی ژژیچک، "خواهان قهوه‌ی بدون کافئین" است. این نسل اگر در خفا هم سکولار است، اما همراهی و همدلی با "فمینیست‌های بومی" (یعنی همراهی با فمینیست‌های اسلامی یا حکومتی) آرزویش است. سازگاری با مذهب، آن هم مذهب حکومتی و بی‌توجهی به یکی از ارکان تعیین‌کننده‌ی آزادی و برابری زنان، یعنی جدایی دین از دولت به یکی از ویژگی‌های مهم سخن‌گویان این گرایش تبدیل شده است.<sup>۴</sup> شیوه‌ی نگرش و متدهای مبارزاتی، آنان را مجبور کرد که عمدتاً در توهم یافتن دست نجات بخشی از بالا، به سر برند. این شروع نمی‌توانست ادامه‌ی دیگری غیر از دخیل بستن به جناحی از حکومت برای تلطیف حقوق زنان داشته باشد. اگر بخواهید در مورد منش و روش این نسل بیشتر بدانید، شما را به کارزاری که تحت عنوان یک میلیون امضا برای لغو قوانین تبعیض آمیز به راه افتاده ارجاع می‌دهم.<sup>۵</sup>

---

<sup>۴</sup> یکی از ضعف‌های مهم جنبش زنان، ابهام در جایگاه مذهب در قدرت سیاسی و نظام ستم بر زن در ایران است. اسلام تاریخاً ایدئولوژی طبقات حاکم ایران بوده و به منافع آنان خدمت کرده است. ایدئولوژی اسلامی مهم‌ترین وسیله‌ی فکری طبقات حاکم برای تحکیم و تقویت روابط اقتصادی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ی جامعه‌ی ماست؛ بزرگ‌ترین اهرم فکری و اجتماعی برای تحمیل موقعیت فرودست به زنان است. بازتاب ایدئولوژی اسلامی در قوانین کشوراست که موقعیت برده وار زنان را تثبیت کرده است. بدون به مضاف طلبیدن این ابزار و چسب ایدئولوژیک، زنان ایران حتا به یک آزادی و برابری نسبی نیز نخواهند رسید.

<sup>۵</sup> در این زمینه به مقاله‌ی "یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز: توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر؟" از آذر درخشان رجوع کنید

اگرچه نسل دوم زنان در فراگیر کردن برخی مطالبات زنان پی گیری به خرج داده اند، اما همواره گاردشان در مقابل دیدگاه‌های زنان اصلاح طلب حکومتی باز بوده است. گسترش مقاومت روزمره‌ی زنان در عرصه های گوناگون خانه، خیابان و راهروهای دادگستری، بر پی گیری فعالین این نسل هم افزود.

به علاوه، حتی از زاویه‌ی کیفیت روش های مبارزاتی، روش‌های زنان نسل دوم با نسل اول انقلاب متفاوت است. در حالی که روش‌های زنان نسل اول متکی بر قدرت خلاقه‌ی زنان بود، روش‌های نسل دوم، متکی بر ساختارهای مجاز و تعریف شده در چارچوب سیستم است. از همین رو استراتژی استقرار جامعه مدنی و پل زدن بین مردم و دولت با روش مبارزاتی NGO (سازمان های غیر دولتی) سخن مسلط این نسل از زنان شده است.<sup>۶</sup>

در دهه‌ی ۹۰ میلادی، سازمان‌های به اصطلاح غیر دولتی مثل قارج از زمین روئیدند و زنان در این سازمان‌ها سرگرم فعالیت‌های خیریه شدند. "ان جی اوئیزه" شدن مبارزات زنان و اتخاذ استراتژی استقرار جامعه‌ی مدنی، برای زنان نسل دوم در بسیاری مواقع به معنای همراهی و هم دلی با برخی جناح‌های حکومتی و طبعاً زنان حکومتی است. این استراتژی و روش‌ها، اتحادهای سیاسی را در صفوف زنان به دنبال داشته که به شدت به جنبش زنان ضربه زده است، از جمله کشاندن زنان به دنبال حمایت از بخش‌هایی از هیئت حاکمه، تقلیل افق زنان تا سطح مبارزه برای مجتهد شدن زنان و یا حداکثر دبه‌ی برابر و حق شهادت برابر زن و مرد. این استراتژی سیاسی و مطالبات، نهایت ارتفاع پرواز گرایشی از نسل دوم زنان است که اولین عرض اندام خود در جنبش زنان را با حمله به آرمان و افق نسل قبلی خود آغاز کرد.<sup>۷</sup>

---

<sup>۶</sup> رجوع کنید به مقاله‌ی "آیا سازمان‌های زنان از تحلیل گران آمریکایی مشاوران بهتری نیستند؟" از نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینستی - شنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۳ که در آن آمده است: "دشمن اصلی" اگر وجود داشته باشد همانا دردها و کینه‌هایی است که میان مردم متراکم شده، کینه‌هایی که ما هم نتوانستیم با ایجاد تشکل های زنان و بحث های به اصطلاح "اصلاح گرایانه" آن را به انرژی مثبت برای ساختن و پیشرفت مملکت تبدیل کنیم، یعنی کاری که اگر اتفاق می افتاد هم به نفع خود مردم بود و هم ثبات جامعه را از پی می آورد."

<sup>۷</sup> رجوع شود به مقاله‌ی "یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز: توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر؟"

## زنان نسل سوم

بالاخره ما با ظهور نسل جدیدی روبرو شده ایم. این نسل زنان جوان در شرایطی بسیار پیچیده، وارد مبارزه و مقاومت علیه بی حقوقی مفرط خود شده و هنوز تعریف نظری منسجمی از خود ارائه نداده است. تعریف از این نسل خود یکی از کشمکش‌های میان نسل اول و دوم زنان است. برخی از زنان نسل دوم تلاش دارند، تعاریف ویژه و راه و روش‌های خود را به این نسل تحمیل کنند. زنان و دختران این نسل، همواره زن بودن خود را با سرکوب و فشار تجربه می‌کنند. اینان که قرار بود تحت تعالیم اسلام، لشکر هزاران نفری فاطمه‌ی زهرا را تشکیل دهند، بیش از همه‌ی نسل‌های قبلی خود با فاطمه زهرا و زینب و خدیجه بیگانه هستند و این ریشخند تاریخ به روحانیون حاکم است. نسل سوم در عمل روزانه‌ی خود مرتباً الگوی دولتی زن مسلمان را به تمسخر می‌گیرد، مظاهر مردسالاری و پدرسالاری را در عرصه‌ی خصوصی و عمومی یکی پس از دیگری به چالش می‌کشد.

نسل سوم نسلی است که انقلاب را ندیده و هیچ تصویری از نسل اول ندارد، اگر هم داشته باشد، تصویری تحریف شده است. این نسل حضوری جسورانه در صحنه سیاسی دارد و حاضر نیست از حق خود به راحتی عقب بنشیند. این نسل در مورد مبارزه اش برای حقوق اولیه‌ی خود چرتکه نمی‌اندازد و دنبال سود و زیان نیست. این نسل تن به حجاب اجباری نمی‌دهد و در حقیقت تئوری بافی‌های برخی زنان رفرمیست را در بی اهمیت جلوه دادن جایگاه حجاب اجباری، با عمل روزانه‌ی خود نقد می‌کند و "مذهبی خواندن" خود را از جانب همین زنان، با لجاجت روزمره در به مسخره گرفتن ارزش‌های دینی حکومت نشان می‌دهد.<sup>۸</sup> این نسل از طریق رسانه‌های ارتباطی، مرزهای جامعه‌ی سانسور شده و مستبد را پشت سر گذاشته و با جهان بیرونی ارتباط دارد، اگرچه هنوز تاثیرات موج نوین مبارزاتی در صحنه‌ی سیاست جهانی بر این نسل، خود را نشان نداده است. زنان جوان نسل سوم به طور مبهمی می‌دانند که جهانی دیگر می‌خواهند و همین فصل مشترک آنان و زنان نسل

<sup>۸</sup> "دو سال زندگی مشترک در کمپین: با حفظ "حق طلاق"، نوشین احمدی خراسانی، ۱۰ دی ۱۳۸۵

انقلاب را پی ریزی می‌کند، با این حال هنوز از آرمان برخوردار نیستند و باید آرمان خود را جستجو کنند و آن را بیابند، زیرا بدون آرمان انقلابی، همه‌ی فداکاری‌ها و ثمره‌ی مبارزات شان به حساب دیگری ریخته خواهد شد که دستور کار و پروژه‌های سیاسی معینی برای کنترل جامعه دارند. این نسل جوان زنان، فارغ از زد و بندهای سیاسی موجود، در مسیری بدون چشم انداز و خود به خودی راه خود را می‌روند، مسیری که مطمئناً بدون سکان دار نخواهد ماند.

در حقیقت یکی از مشخصاتی که نسل سوم را به نسل زنان دوران انقلاب نزدیک و از زنانی که خود را نماینده نسل دوم می‌دانند دور می‌کند، همین مسئله برخورد با حکومت مذهبی و مجموعه‌ی قوانین ملهم از شریعت است که سلب حقوق زنان در جوهر آن است.

اگر زنان نسل اول با جامعه‌ای پر تلاطم و انقلابی روبرو شدند، امروز زنان جوان علاوه بر این که با جامعه‌ای رو به رو هستند که در آستانه‌ی تغییرات جدی سیاسی است، در برابر این شرایط نیز قرار دارند که دو نیروی محافظ نظم کهن، وارد تضاد و تخاصم با یکدیگر شده اند و هر یک تلاش دارند این اوضاع را به نفع خود رقم بزنند. این دو نیرو روی جنبش زنان برای منافع خود به طور جدی حساب باز کرده اند. نسل زنان جوان کنونی همانند نسل زنان انقلاب نمی‌توانند مبارزه برای تحقق خواسته‌های شان را بی اعتنا به نقشه‌های این دو نیروی نظم کهن به پیش برند. هر دو این نیروها، روش‌های خاص خود را برای نفوذ در جنبش زنان دارند. از یک سو، دولت آمریکا بر تنفر و بیزاری اکثریت زنان ایران از مرتجعین جمهوری اسلامی حساب باز کرده و با سیاست‌های گوناگون تلاش دارد از این جنبش به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود در ایران استفاده کند و از سوی دیگر، حاکمان جمهوری اسلامی بر تنفر و بیزاری زنان از دخالت‌گری‌های امپریالیستی در منطقه و هم چنین آگاهی زنان از برنامه‌های زن ستیزانه‌ی آنان حساب باز کرده و تلاش دارند که با تقلیل افق جنبش زنان به "مدرنیزه" کردن برخی جنبه‌های شریعت، زنان را قانع کنند که در این تخاصم، طرف زن ستیزان حاکم در ایران را بگیرند و باور کنند که در چهارچوب یک نظام اسلامی می‌توان به رهایی و آزادی دست یافت.

## جنبش زنان و ویژگی نسل ها ... ۳۱

امپریالیست ها و در راس آن امپریالیسم آمریکا از روش‌های مختلفی برای به اصطلاح "خودی" یا "اهلی" کردن جنبش‌های ضد سیستم، استفاده می‌کنند. شناخته شده‌ترین این روش‌ها "ان جی اوئیزه" کردن مبارزات زنان است. در این زمینه محققین مترقی تحقیقات ارزشمندی انجام داده‌اند که توجه بدان‌ها ضروریست.<sup>۹</sup> "ان جی اوئیزه" کردن مبارزات زنان در حقیقت، مقاومت و مبارزه سیاسی را به یک شغل با نزاکت و معقول و با حقوق ماهیانه و ساعات کار اداری تبدیل می‌کند و زمینه‌ی مساعدی است تا برخی از رهبران و فعالین این جنبش توسط سیستم موجود، با پوشش NGO خریدار شوند و سپس توسط همین به اصطلاح رهبران و فعالین، مبارزه‌ی زنان به مبارزه‌ی ای در خدمت پیش برد سیاست تامین کنندگان مالی این پروژه‌های ان جی اوئی قرار گیرد. این روش در سال‌های اخیر از جانب نهادهای امپریالیستی در رابطه با جنبش زنان ایران با جدیت دنبال شده است. فقط کافی است نگاهی به مجموعه‌ی کنفرانس‌ها و سمینارهایی که برای برخی از فعالین NGO در سال‌های اخیر گذاشته شده بیندازیم؛ مبالغ هنگفت مالی که صرف این سمینارها و نهادهای شده، ابعاد این دخالت امپریالیستی را در جنبش زنان نشان می‌دهد.<sup>۱۰</sup>

---

<sup>۹</sup> در این زمینه رجوع شود به سخنرانی شهزاد مجاب تحت عنوان «تشکلات غیر دولتی (NGO) زنان در کردستان عراق: اشغال نظامی»، «دمکراسی امپریالیستی» و «فمینیسم استعماری»، استکهلم، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۶. هم چنین رجوع شود به مطلبی در این زمینه از آروندهانی در مورد «ان جی اوئیزه کردن مبارزه!» مترجم: ادنا سپهری، به نقل از نشریه ی به پیش! شماره پنج ۸ مرداد ۱۳۸۴

<sup>۱۰</sup> در این خصوص به مطالب زیر می‌توان مراجعه کرد. البته برخی اسناد در سایت‌های اینترنتی کاملاً حذف شده‌اند: «شبکه‌سازی قوی‌ترمان می‌کند» از فیروزه مهاجر، تربیون فمینیستی ایران، دوشنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۳، «گزارشی از نشست سازمان‌های غیر دولتی زنان جنوب»: پکن +۱۰ که از ۶ تا ۸ مهرماه ۱۳۸۳ در تهران و توسط سازمان کنش‌گران داوطلب (مرکز مطالعات و آموزش سازمان‌های جامعه مدنی ایران) برگزار شد. برنامه اصلی با حضور شرکت‌کنندگانی از کشورهای عراق، افغانستان، یمن، پاکستان، فیلیپین، مالزی، و هلند به اضافه‌ی نماینده‌ی هیفوس Hivos (سازمان هلندی تامین‌کننده هزینه‌های این نشست) برگزار شد. دفتر سخنگوی وزارت امور خارجه دولت آمریکا ۴ ژوئن ۲۰۰۷ در گزارشی که در اختیار خبرنگاران قرار داد، اقدام مخارج مربوط به پروژه‌های گسترش دمکراسی در دو کشور ایران و سوریه را در سال مالی ۲۰۰۶ به اطلاع عموم رسانید. این مبلغ شامل تلاش در پشتیبانی از فعالانی است که در ایران خواهان آزادی‌های ابتدایی مدنی نظیر حق بیشتر بیان و حقوق بیشتر برای زنان هستند

برای نمونه به یک قلم از این کمک‌ها توجه کنید: کمک مالی هیفوس به موسسه ی راهی (دسترسی زنان به عدالت حقوقی) مبلغ قرارداد: ۲۴۰۰۰۰ یورو مدت قرارداد: اول ژانویه ۲۰۰۷ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۹

جمهوری اسلامی نیز برای نفوذ در جنبش زنان با اتکا به نظریه‌سازی برخی محققین و آکادمیسین‌های وطنی در غرب توانست تحت نام فمینیسم اسلامی راه خود را در جنبش زنان باز کند. مگر نه اینکه این دسته از آکادمیسین‌ها، نخست فمینیسم بومی را کشف کردند، سپس فمینیسم بومی را تبدیل به فمینیسم اسلامی کردند و با خلط مبحث میان زن مسلمان و فمینیسم اسلامی، راه را برای نفوذ زنان حکومتی در جنبش زنان گشودند<sup>۱۱</sup> تا جایی که امروز آیت الله‌ها با پا در میانی برخی از همین زنان، عمامه‌های "فمینیستی" خود را با دهن کجی به هزاران دختر و زن جوان که از حکومت مذهبی به ستوه آمده‌اند، نشان می‌دهند.

این که در جامعه‌ی ما بسیاری از زنان به طریقی مذهبی هستند و در عین حال پتانسیل آن را دارند که علیرغم صحنه گذاشتن بر اسلام و دین در یک حرکت مردمی نیز شرکت کنند، دو موضوع متفاوت است. **یک فعال صادق جنبش زنان در نهایت باید بتواند به آن توده‌ی زنانی که از ناچاری مذهبی هستند بیاموزد که نقش دین و اسلام در ارتباط با سرکوب و فرودستی زنان چیست و برای رهایی کامل چرا باید از این تفکرات گسست کنند.** اما زمانی که برخی زنان فعال که خود را سکولار نیز می‌دانند با چسباندن خود به مذهب عملاً به تحکیم آن یاری می‌رسانند؛ زیر پای خود را خالی می‌کنند. مسئله مخالفت با اسلام، صرفاً از زاویه تبلیغ روشنگری علمی نیست (هر چند که این کار برای پیشرفت جامعه ما امری ضروری است) بلکه مسئله آن است که احقاق هر حقی در رابطه با زنان، به طور عینی در مقابل اسلام و حکومت مذهبی قرار دارد. از این امر

---

<sup>۱۱</sup> در جنبش فمینیستی به ندرت با کسانی روبرو می‌شویم که بخواهند توده‌های زن را بر پایه باورهای مذهبی شان تقسیم کنند. این تحریف تاکتیک نخ‌نمایی است برای مخدوش کردن تفاوت زن مسلمان با "فمینیست‌های حکومتی" که بعضاً "فمینیست اسلامی" نیز می‌خوانند. زنانی که اصرار دارند ثابت کنند اسلام در تضاد با حقوق زنان نیست و علت آن هم حفظ ارکان ایدئولوژیک نظام حاکم است. اعتقاد یا عدم اعتقاد به مذهب شرط همکاری میان زنان برای دستیابی به حقوق برابر نیست. هر زنی با هر باور مذهبی می‌تواند برای حقوقش مبارزه کند. مرز تمایز میان جنبش زنان این نیست. آن چه که امروزه جنبش زنان ایران را به دو صف مقابل هم تقسیم می‌کند طرفداری از سکولاریسم و جدایی دین از دولت است با کسانی که یا از حکومت دینی دفاع می‌کنند یا اینکه اصرار می‌ورزند اسلام در تضاد با حقوق زنان نیست و می‌توان با تعدیل برخی قوانین حکومت اسلامی را حفظ کرد. مرز تمایز تحت حکومت دینی، قبول یا عدم قبول دخالت هیچ شکل از مذهب در دولت و قوانین است.



### جنبش زنان ویژگی نسل ها ... ۳۳

گریزی نیست. یعنی کلیه قوانین نابرابر و تبعیض‌ها در کشور ما ریشه در اسلام و قوانین ویژه آن برای زنان دارد.

خلاصه کنم، جنبش زنان ایران را با شرایط پیچیده ای روبرو کرده است: از یک سو با "فمینیست‌های" استعماری امپریالیستی که داعیه ی نجات زنان ایرانی را دارند و از سوی دیگر "فمینیست‌های" بومی گرا یا اسلامی که پدر سالاری را تحت عنوان فرهنگ جاودانه می کنند. در اوج تنش میان این دو نوع فمینیسم، اتحاد نامقدسی شکل گرفته که هدفش تکه تکه کردن جنبش زنان ایرانی به گرایش‌های مجزائی است که به راحتی مورد استفاده‌ی قدرت‌های سیاسی مردسالار قرار گیرد. این یک توطئه به اصطلاح "فمینیستی" برای مسخ فمینیسم است. قرار دادن زنان بر سر یک دو راهی بیهوده است: دو راهی انتخاب بین امپریالیست‌ها و یا حکومت یا جریان‌ات بنیادگرای مذهبی. هر گونه حمایت از یکی از این راه‌ها عملاً و به ناگزیر، به تقویت آن دیگری نیز منجر خواهد شد.<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> موضوع زمانی پیچیده تر می شود

---

<sup>۱۲</sup> در این خصوص به مقاله ی بسیار مفید دکتر شهرزاد مجاب با عنوان "زنان و آلت‌ناتیوهای امپریالیستی" مراجعه کنید. مطلب به زبان فارسی و انگلیسی در سایت [www.Amars.com](http://www.Amars.com) قابل دسترس است. در این مقاله می خوانیم: «در این زمینه قدرت‌های امپریالیستی و نیروهای بنیادگرای مذهبی اتحاد "نامقدسی" ایجاد کرده اند. ... جنبش‌های زنان و فعالین فمینیست یا از درک عواقب این اتحاد قاصر بوده اند و یا عامدانه به آن بی‌اعتنایی کرده اند. این مسئله مانع بزرگی در ایجاد همبستگی بین جنبش‌های زنان بوده است. فمینیست‌های مترقی، ضد جنگ و ضد جهانی‌سازی؛ در سال‌های گذشته از بلند کردن پرچم چند وجهی مقاومت قاصر بوده اند. .... فمینیسم با داشتن پتانسیل در بدیل یک نیروی اجتماعی آپوزیسیون قوی، به گرایش‌ها جذب شده در سیستم، از هم گسیخته، متلاشی، تنزل پیدا کرده است. برآمد این روند از یک طرف عبارت است از سربرآوردن فمینیسم‌های استعماری و امپریالیستی، و از سوی دیگر فمینیسم‌های محلی که زیر بیره فرهنگ، مردسالاری را جاودانه می سازند.»

<sup>۱۳</sup> با نگاهی به تحولات افغانستان و عراق این حقیقت بهتر نمایان می شود. جورج بوش با وعده آزادی زنان افغانستانی بسیاری از فمینیست‌های این کشور را با خود همراه کرد اما خیلی زود توهمات این دسته از زنان به طرز بیرحمانه ای فرو ریخت. زیرا با پشتوانه ی ارتش آمریکا مجدداً جمهوری اسلامی اعلام شد و این بار قانون اساسی بر مبنای قوانین شریعت با جوهر خودنویس‌های آمریکایی نگاشته شد و ماجرای عراق هم که دیگر بر همگان روشن است حتی یک زن هم نمی تواند در محلات بغداد بدون چادر حرکت کند و قانون اساسی نسبتاً سکولار عراق تبدیل به قانون اساسی مبتنی بر شریعت شد. طنز این جاست که جمهوری اسلامی و دولت آمریکا هر دو در زمینه‌ی زن ستیزی وجه اشتراکی انکار نشدنی دارند. هر دو نظام از مذهب به عنوان یک اهرم مهم سرکوب حقوق زنان و اشاعه‌ی فرهنگ پدرسالاری استفاده می کنند. اگر فقط کمی دقت کنید شباهت زیاد کارزارهای حجاب اجباری جمهوری اسلامی و کارزارهای ضد سقط جنین را در آمریکا می توانید مشاهده کنید.

که دربابیم بین این دو شکل از فمینیسم یعنی فمینیسم اسلامی و فمینیسم استعماری امپریالیستی، مرزی باریک تر از مو قرار دارد. این دو شکل "فمینیسم" به راحتی بر مبنای منافع و مصالح کلی قدرت‌های حاکم (برای حفظ روابط سرمایه‌داری، نهادهای دولتی و پدرسالاری)، یا به هم تبدیل می‌شوند یا عقد اتحاد می‌بندند. همان طور که به راحتی کسانی که تا دیروز طرفدار اصلاح حکومت اسلامی از درون بودند، به اردوی تغییر رژیم از بیرون پیوستند (regime change). ریل‌های "اصلاح طلبی از درون" و "تغییر از بیرون" به راحتی می‌توانند با یکدیگر عوض شوند. همان گونه که طی حیات جمهوری اسلامی بارها جناح‌های مختلف نقش خود را در مقابل مردم عوض کرده‌اند.

اما جنبش زنان در مقابل این صف بندی‌ها و پیچیدگی‌ها، زمانی آسیب پذیر می‌شود که از درون آن، گرایشی سخاوتمندانه، درهای جنبش را بر روی هر دوی این قطب‌های ارتجاعی و امپریالیستی باز می‌کند. این گرایش تصور می‌کند که با وارد شدن در این بازی شوم، کمکی به مبارزات زنان خواهد کرد. این جاست که دوباره ضرورت بررسی نقاط قوت و ضعف جنبش ما، شکاف میان نسل‌ها و گرایش‌ها، گوناگون و تأثیرش بر توان ما برای مقابله با چنین اوضاعی طرح می‌شود و پرسش‌های مهمی جلوی ما و بالاخص زنان جوان جنبش ما قرار می‌گیرد.

آیا جنبش ما قادر خواهد بود که نقاط قوت سه نسل را در هم آمیزد و بر نقطه ضعف‌های خود فائق آید؟ آیا جنبش ما قادر خواهد بود بر خطاهای زنان نسل انقلاب فائق آید: از این که آن نسل مبارزات خود را با ژرف نگری زنانه درهم نیامیخت و بورش واپس‌گراترین نیروهای جامعه را که در پشت هیاهوی "ضد امپریالیستی" سنگر گرفته بود، دست کم گرفت، درس بگیرد؟ آیا جنبش ما قادر خواهد بود که خدمات زنان نسل دوم را در ارتقا آگاهی فمینیستی در سطحی بالاتر در خود ادغام کند و بر توهمات و سازش‌کاری‌های شان نسبت به دشمنان جنبش زنان فائق آید؟ آیا جنبش ما قادر خواهد بود که بر بی‌آرامی نسل سوم فائق آید و با اتکا به شور و جسارت این نسل، آینده را در دست گیرد؟ آیا جنبش ما تضمین خواهد کرد که استقلال خود را در مقابل هر قدرت ارتجاعی و امپریالیستی زن ستیز از دست ندهد و فداکاری‌هایش دست مایه‌ی جنگ قدرت قطب‌های ارتجاعی

نشود؟ آیا جنبش ما تضمین خواهد کرد که زمانی که از شریک ارتجاع خلاص می شود، همانند انقلاب ۱۳۵۷ ارتجاع دیگری از در وارد نشود؟ آیا جنبش ما تلاش خواهد کرد که برخورد به مسئله زنان را به دماسنجی در جامعه برای تشخیص دوستان و دشمنان مردم و پیشرفت جامعه بدل کند؟ آیا جنبش ما تلاش خواهد کرد که حرکت خود به خودی زنان را به حرکتی سازمان یافته و آگاهانه بدل کند و مهر خود را بر تحولات آتی جامعه بزند؟

به نظر من آری، جنبش ما قادر خواهد بود؛ آری، جنبش ما می تواند تضمین کند؛ آری، جنبش ما می تواند تلاش کند، به شرطی که از جهان بینی و تحلیل علمی پیروی کند؛ روشن بین باشد و از تکامل یافته ترین تئوری های فمینیستی و رهایی بخش سود جوید؛ چشم اندازی روشن مقابل خود قرار دهد و مبارزات امروز خود را به این چشم انداز متصل کند.

شانه های سه نسل، در آمیختگی توانایی ها و تجارب مبارزاتی سه نسل، مصالح و توان لازم را برای ترسیم چنین چشم اندازی فراهم کرده است. شرایط برای جنبش زنان بیش از هر زمان دیگری مهیا شده تا اولین سرکوب شدگان این نظام، آخرین میخ را بر تابوت حکومت دینی بکوبند و نقشی تاریخی در منطقه خاورمیانه ایفا کنند. وقت آن رسیده که جنبش زنان خود را تکانی دهد و با قطع شاخه های سمج و کج تابیده اندیشه و تطهیر در زیر باران، با رخت نو و تمام قامت با حفظ ریشه ها و تکیه به تنه تنومند تجربه چند نسل، آغاز دیگری داشته باشد.



## فصل دوم: زنان، قوانین، دولت و جامعه

- ویژگی‌های ستم بر زن در ایران
- نقش قوانین در زندگی روزمره‌ی زنان
- نقش قوانین و دولت در اعمال خشونت علیه زنان



# ویژگی‌های ستم بر زن در ایران

سخنرانی ارائه شده در دهمین کنفرانس

بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی

مونترال کانادا

تیر ۱۳۷۸ (۱۹۹۹)

سخنرانیم را با درود به زنانی که علیه افکار، عقاید، سنن و روابط عقب مانده شوریدند، آغاز می‌کنم. به ویژه زنان شورشگری که فعالانه و شجاعانه در میدان‌های گوناگون نبرد شرکت کردند و جان خود را در مبارزه علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از کف دادند. و درود می‌فرستم به همه‌ی زنان و مردانی که در گوشه و کنار جهان هر شکلی از ستم و استثمار را به مصاف طلبیده اند.

در انتهای قرن بیستم هستیم. قرنی که در آن شرایط مادی لازم برای ایجاد جهانی فارغ از هر گونه ستم و استثمار، بیش از پیش فراهم شده است. اما نظام سرمایه‌داری، مردم جهان و بالاخص زنان را در چنگال عقب مانده‌ترین و ظالمانه‌ترین اشکال بندگی اسیر نموده است. در گوشه‌هایی از این جهان، گویی انسان‌ها در اعماق تاریخ گرفتارند. حتی در این سلسله مراتب بند و گرفتاری، اکثریت زنان در پائین‌ترین طبقه‌ی جهنم قرار دارند و این نه حکایت زنان ایران که حکایت اکثریت زنان فقیر جهان یعنی جمعیتی نزدیک به ۲ میلیارد نفر می‌باشد.

علیرغم تغییر و تحولات مهمی که طی صد ساله اخیر، جامعه‌ی ایران از سر گذرانده، کماکان زنان مانند سایر بخش‌های جامعه از اولیه‌ترین حقوق دمکراتیک خود محرومند. صحبت از جان سختی ستم بر زنان است که در تار و پود فرهنگ، سنن و قوانین جامعه تنیده شده است.

بر سر نمود و تبارز ستم بر زنان در حیطه‌های گوناگون زندگی کم نوشته و گفته نشده است. برخی به درستی می‌گویند این رنج‌ها ناشی از فرهنگ مردسالار

است، عده‌ای به درستی می‌گویند قوانین به طرز ناعادلانه‌ای علیه زنان است، برخی هم دلایل ستم بر زن را قدرت‌گیری حکومت مذهبی می‌دانند. هرکسی برحسب نگاهش به ستم جنسی و علل آن، در جستجوی راهی برای پایان دادن بر این رنج و انقیاد هزاران ساله می‌باشد.

به گمان من هر تلاشی در جهت رهایی زنان در ایران، زمانی می‌تواند به پیروزی و موفقیت نائل شود که قادر باشد تحلیلی همه‌جانبه و ریشه‌ای از مسئله‌ی ستم بر زنان ارائه دهد. اغلب تحلیل‌ها ستم بر زنان را در چارچوب روبنای جامعه مثلا در حیطه‌ی قوانین، ایدئولوژی، فرهنگ و غیره مورد بررسی قرار داده‌اند. ستم بر زنان در روبنا برجسته و عریان است. اما مهم است که این روبنا در ارتباط با زیربنا دیده شود. منظور از زیربنا مجموعه‌ی روابطی است که مردم طی تولید اجتماعی با هم برقرار می‌کنند.<sup>۱۴</sup>

من در این جا تلاش خواهم کرد که از سطح به عمق رفته و ریشه‌های زیربنایی ستم بر زنان را نشان دهم. برای این کار لازم است ببینیم زنان درگیر چه نوع فعالیت‌های تولیدی هستند. از زنان روستائی شروع می‌کنم. زمانی که تقریباً نه صدایی از آنان می‌شنویم، نه تصویری، و نه نامی از آنان در جایی آورده می‌شود. گویی همه چیز عامدانه دست به دست هم داده تا آنان در حصار روستاها و در اعماق ظلمت و خاموشی و در شرایط نیمه بردگی قرار گیرند. حتی در نشریات زنان، غالباً زنان روستائی غایبند، نه مصاحبه‌ای نه حکایت رنجی. به ندرت حرفی از آنان در جایی منعکس می‌شود.

ببینیم زنان در روستا چه می‌کنند؟ اگر بخواهیم سری به آمار رسمی دولتی بزنیم، این آمار در بهترین حالت حرف آن مرد کشاورز را منعکس می‌کند که در مورد فعالیت‌های همسرش می‌گفت: "اصلاً در کار کشاورزی به جز چیدن میوه،

---

<sup>۱۴</sup> منظور از زیربنا، مناسبات تولیدی حاکم بر هر جامعه است. این مناسبات، سه وجهه دارد: شکل مالکیت بر ابزار تولید، جایگاه و مناسبات متقابل میان انسان‌ها در جریان تولید و شکل توزیع محصولات. در جامعه ی طبقاتی منظور از روبنا، حکومت و ارتش و قوانین و سایر نهادهای سیاسی و اشکال ایدئولوژیک منطبق بر آنها نظیر فلسفه و ادبیات و آثار هنری است. روبنا نقش فعالی در حفظ زیربنا بازی می‌کند و با آن رابطه‌ای دیالکتیکی دارد. بین این دو، عموماً زیربنای اقتصادی است که نقش عمده را بازی می‌کند. اما روبنا در تغییر و تحولات اجتماعی همواره نقشی فعال و مهم بعهده دارد و حتی در دوره‌هایی نقش روبنا، عمده می‌شود.



حمل آن، حمل غذا هنگام زراعت، وجین، شیر دوشی، پشم چینی، ریسندگی و ..... فعال نیست." <sup>۱۵</sup> حال ببینیم واقعیت چیست؟

نزدیک به نیمی از زنان کشور در روستاها زندگی می‌کنند. <sup>۱۶</sup> طبق برآوردهای غیر رسمی، نیمی از تولید محصولات کشاورزی و ۸۶ درصد فعالیت‌های دامداری کشور توسط زنان انجام میشود. سه چهارم تولیدات صنایع دستی که بخش عمده آن را قالی‌بافی تشکیل می‌دهد نیز توسط زنان و دختران روستائی صورت می‌گیرد. <sup>۱۷</sup> علت این که کار زنان به حساب نمی‌آید به خاطر آن است که اساسا تولید در روستا توسط خانوار صورت می‌گیرد. نیروی کارکن روستا نه بر مبنای فرد که بر پایه‌ی خانوار محاسبه می‌شود. حدود چهار میلیون و دویست هزار خانوار روستائی درگیر تولیدات کشاورزی می‌باشند. خانوار روستائی با رئیس خانواده یعنی مرد معرفی می‌شود. اما واقعیت این است که در این واحد تولیدی یک نیروی مهم به نام زن درگیر است که کار او در محاسبات کشاورزی تحت نام خانوار نامرئی می‌شود و در محاسبات شاغلان تحت نام خانوار بی‌هویت می‌شود. با این که متوسط ساعت کار روزانه اش ۱۶ ساعت می‌باشد، به او مزد تعلق نمی‌گیرد، چون مزد نمی‌گیرد، پس کار نمی‌کند! کار تولیدی زن تحت شرایط تولید خانواری یک نوع بیگاری است.

---

<sup>۱۵</sup> به نقل از یک سند تحقیقی به نام "بررسی نو آوری و دانائی ملی در مشارکت زنان روستائی" منتشر شده توسط

وزارت کشاورزی، دی ۱۳۷۶، صفحه ۲۵

<sup>۱۶</sup> طبق سرشماری سال ۱۳۷۵، زنان روستائی ۱۱٫۴ میلیون نفر می‌باشند که ۳۸٫۶ درصد از کل زنان کشور را تشکیل می‌دهند. باید توجه داشت که در تغییرات اداری، بسیاری از نقاط روستائی به دلیل افزایش جمعیت، به عنوان مناطق شهری نام گذاری شدند. در دوران جمهوری اسلامی چند صد شهر به شهرهای ایران افزوده شد. بدون این که تغییر اساسی در نوع فعالیت اقتصادی و نحوه ی زندگی اهالی آن صورت گرفته باشد.

<sup>۱۷</sup> در ایران سهم زنان به عنوان نیروی کار کشاورزی ۴۰ درصد عنوان شده است. این رقم بدون محاسبه ی فعالیت های مربوط به خانواده است که بعضا اموری چون سبزی کاری، گل کاری و ... را نیز در بر می‌گیرد که جنبه ی تولیدی دارد و درآمدی نصیب خانوار می‌کند. مشارکت زنان در فعالیت های کشاورزی بر اساس برخی آمارهای غیر رسمی ۷۰ درصد در زراعت برنج، ۹۰ درصد سبزی و صیفی و ۵۰ درصد در زراعت پنبه و دانه های روغنی و ۳۰ درصد در امور برداشت باغ ها می‌باشد. در صنایع دستی ۸۸ درصد اشتغال به زنان اختصاص دارد. - رجوع شود به منبع شماره یک، صفحه ۱۱

برای پی بردن به علل این وضعیت لازم است مختصات مناسبات تولیدی که زنان در آن درگیرند را بیشتر بررسی کنیم. در مناسبات تولیدی بر پایه‌ی این که چه کسی مالک ابزار عمده‌ی تولید است، تعیین می‌شود که سهم او از ثروت تولید شده چقدر باشد. بر همین مبنا، نوع رابطه و جایگاهش در تقسیم کار معین می‌شود. در روستا اصلی‌ترین ابزار تولید، زمین می‌باشد. آن چه که موقعیت زنان در روستا را تعیین می‌کند محرومیت آنان از حق مالکیت بر زمین است. این محرومیت توسط قانون، عرف و شرع و فرهنگ و مذهب تثبیت شده است.<sup>۱۸</sup>

در این جا بی‌مورد نیست که به این واقعیت در سطح جهانی نیز اشاره کنم که علیرغم آن که ۸۰ درصد کل تولیدات غذایی را در کشورهای تحت سلطه زنان تولید می‌کنند ولی سهم آنان از مالکیت بر زمین کمتر از یک درصد می‌باشد.

زمانی که می‌گویم زنان روستایی از حق مالکیت بر زمین محروم اند، معنایش این نیست که مردان خانوارشان مالک زمین اند. به خصوص با توجه به این که اکثریت خانوارهای روستایی کم‌زمین یا کاملاً بی‌زمین می‌باشند. مساله این است که محرومیت زنان از مالکیت بر زمین، به یک محرومیت کلی تر گره خورده است. یا بهتر بگویم تابع و جزئی از بی‌زمینی و کم‌زمینی عمومی‌تر در مناطق روستایی است.

منظور از محرومیت کلی‌تر چیست؟ زمین در انحصار گروه معدودی است. تقریباً ۳۰ هزار واحد بهره‌بردار بزرگ (بالای ۵۰ هکتار در اشکال خصوصی یا دولتی) همان قدر زمین در اختیار دارند که نزدیک به دو میلیون و چهار صد هزار

<sup>۱۸</sup> تاریخا این محرومیت شامل زنان دهقان بوده است. حال آن که زنان طبقات مالک (علیرغم برخی محدودیت‌ها) از حق مالکیت بر زمین برخوردار بودند. در جریان اصلاحات ارضی سال ۴۲، زنان مالک از همه امتیازات مردان مالک برخوردار گشتند. زن مالک بر خلاف زن دهقان از حقوق مساوی مرد مالک برخوردار شد. ثبت زمین‌ها به نام همسران خود، طریقی بود که بسیاری از فتودال‌ها برای حفظ بخشی از زمین‌های خود طی اصلاحات ارضی به کار بستند. اگرچه در قوانین رسمی کشور به موضوع حق مالکیت زنان بر زمین اشاره‌ای نشده، اما عرف و شرع حاکم و مناسبات قدرتمند پدرسالارانه، زن را از این مالکیت محروم می‌کند. حتی در مواقعی که زن از زمین سهم الارث می‌برد، عملاً مالکیت یا کنترل این زمین (به ویژه پس از ازدواج) در اختیار مرد خانواده قرار می‌گیرد. در این زمینه رجوع کنید به سخنرانی شهرآشوب رضوی درباره‌ی «موقعیت زنان و تغییرات در مناسبات ارضی در جنوب شرقی ایران»، و مقاله‌ی شیرین عبادی تحت عنوان «سهم الارث زن در زمین‌های مزروعی» (مندرج در نشریه نگاه)

خانوار.<sup>۱۹</sup> این به چه معناست؟ چرخ زمینهای بزرگ بدون استثمار دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین و کارگران کشاورزی نمی چرخد. مزد یا سهمی که به آنان پرداخته می‌شود کفاف معاش شان را نمی‌دهد و اکثریت آنان مجبورند که بخشی از هزینه‌ی اولیه‌ی زندگی خود را از طریق کار خود و یا دیگر اعضا خانوار بر قطعات زمین کوچک خودشان یا کارهای جنبی دیگر مانند نگهداری از دام و قالی‌بافی تامین کنند. سودآوری بهره برداری‌های بزرگ وابسته به این شکل از استثمار است، این نابرابری بزرگ در عرصه مالکیت بر زمین است که کار خانوادگی و بیگاری زنان را موجب می‌شود. در واقع کار زن بیگاری است. چه آن موقع که مشترکا با مرد خانوار روی زمین‌های متعلق به مالکان بزرگ کار می‌کند و چه زمانی که مستقیما بر روی قطعه زمین کوچک خانوار دهقانی خود به کار می‌پردازد. حتی آن جایی که به کار مزدی می‌پردازد و دست مزد می‌گیرد، این درآمدهای پولی که به طرق مختلف نصیب زن می‌شود، به خانواده تعلق گرفته و مستقیما تحت اختیار یا کنترل پدر یا شوهر قرار می‌گیرد.

واداشتن زنان به کار شاق و بی مزد در کنار کار کشنده‌ی خانگی، تحت اقتدار پدرسالاری و مردسالاری، آئینه‌ی تمام‌نمای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری است و نشانه‌ی آن‌ست که زن روستایی یک کارگر آزاد نیست بلکه یک دهقان نیمه برده است. اگرچه این مرد دهقان است که در چارچوب واحد اقتصادی خانوار، نیروی کار زن را به کار می‌اندازد؛ اما کار اضافی‌ی زنان به اشکال مختلف توسط استثمارگران گوناگون و در راس آن‌ها دولت که حافظ منافع زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ است تصاحب می‌شود.<sup>۲۰</sup> محرومیت زنان از حق مالکیت بر زمین نقش مهمی در

<sup>۱۹</sup> رجوع شود به سرشماری عمومی کشاورزی در سال ۱۳۷۶، منبع شماره یک، صفحه ۲۶

<sup>۲۰</sup> بهره‌کشی در روستا به گونه‌ای است که میزان بسیار ناچیزی از ارزش نیروی کار زن به او تعلق می‌گیرد. اما غالباً، حتی این هم مستقیما به دست خودش نمی‌رسد. بلکه به طور غیر مستقیم، از طریق مصرف در چارچوب خانواده به وی تعلق می‌گیرد. اکثریت زنان در روستا، به هنگام توزیع ثروت با محرومیت مضاعف روبرو می‌شوند. یک بار، بخش عظیمی از ثروت تولید شده توسط کل خانوار، مستقیما توسط استثمارگران گوناگون یعنی دولت، مالک زمین، سلف خر و رباخوار، بانک دار و میداندار و... به یغما می‌رود. یک بار هم از همان سهم ناچیزی که به خانوار می‌رسد، کمترین سهم در شکل مصرف نابرابر به زن تعلق می‌گیرد. تازه زن اختیار همین سهم خود را هم ندارد. به علاوه، زن دهقان هیچ چاره دیگری جز کار در چارچوب خانوار را ندارد. قوانین کشور، عرف و سنن فئودالی اجازه‌ی تحرک به این نیروی کار عظیم را نمی‌دهد. تنها جبر اقتصادی نیست که زن را به این مناسبات نیمه

اقتصاد کشاورزی دارد. یکم موجب آن می‌شود که تولید و بازتولید خانوار دهقانی با اتکاء بر کار مجانی یا فوق ارزان زنان صورت گیرد. دوم، مواد غذایی ارزان تولید شود، و در نتیجه هزینه‌ی نیروی کار در شهر برای دولت و سرمایه‌داران داخلی و خارجی پایین آورده شود و از این طریق، فوق‌استثمار کارگران را در شهر امکان پذیر کند.<sup>۲۱</sup>

جایگاه زنان روستایی در عرصه‌ی تولید، بی‌حقوقی مفرط و بی‌هویتی کامل آنان را در مناسبات اجتماعی و فرهنگی موجب می‌شود. آنان تحت کنترل و سرکوب خشنی قرار دارند، بی‌سواد در میان‌شان بیداد می‌کند (حدود ۸۰ درصد) اکثریت آنان اسیر فقرند، حتی در صرف غذا هم سهم‌شان از مردان کمتر است. مناسبات زناشویی‌شان با زور رقم می‌خورد. ازدواج‌ها از قبل تعیین شده و در سن پایین صورت می‌گیرد. دختر خردسال به دلیل شرکتش در تولید و بر مبنای میزان مهارتش مورد خرید و فروش واقع می‌شود. در مقابل رفتن دختر به خانه شوهر، به خانواده‌ی او شیربها تعلق می‌گیرد. این شکل از روابط ستم‌گرانه، به ویژه در مناطقی چون کردستان، بلوچستان و... بیداد می‌کند.<sup>۲۲</sup>

---

بردی زنجیر می‌کند. بلکه جبر غیر اقتصادی به شکل محدودیت‌های قانونی و سنتی و مذهبی ضامن تداوم موقعیت نیمه‌برده زن روستایی است. بی‌سواد و ناآگاه نگاه داشتن زنان روستایی برای تقویت همین موقعیت است. به طور خلاصه، این مناسبات اجتماعی اجازه تکان خوردن از مکان استثمار را هم به وی نمی‌دهد. زن کارگر حقوقش را خودش می‌گیرد، و می‌تواند در این کارگاه یا آن کارخانه استخدام شود. البته اگر کاری باشد. اما زن روستایی حقوق دریافت نمی‌کند، و اصلاً آزادی آن را ندارد که از یک واحد تولیدی به واحد تولیدی دیگر نقل مکان کند. مجموعه‌ی این عوامل جبر اقتصادی و جبر غیر اقتصادی موقعیت وی را بسیار شبیه رعیت نیمه‌برده می‌کند. البته تفاوت‌های آشکاری در نقش تولیدی زنان متعلق به اقشار مختلف دهقانی و میزان بهره‌کشی از آنان موجود است که مستلزم تحقیق و تحلیل جداگانه‌ای است.

<sup>۲۱</sup> فوق‌استثمار به معنای پرداخت دست‌مزد به کارگران کمتر از قیمت نیروی کارشان است. فوق‌استثمار یکی از پایه‌های اصلی اقتصاد کشورهای تحت سلطه است و پایه فوق‌سودهایی است که سرمایه‌ی امپریالیستی از این کشورها استخراج می‌کنند. فوق‌استثمار به شکل دست‌مزد نازل تر، ساعات کار طولانی تر و شدت کار فوق‌العاده بیشتر نسبت به فعالیت‌های قابل قیاس در کشورهای امپریالیستی تبارز می‌یابد. یکی از شرایط فوق‌استثمار، هم‌زیستی میان شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری است. بدین ترتیب بخشی از هزینه‌های کارگران مهاجر و کارگران کشاورزی از طریق تولید خود معیشتی خانوادگی در روستا، یا اقتصاد غیر رسمی و کار خانگی زنان تامین می‌شود.

<sup>۲۲</sup> برای ارائه‌ی یک تصویر کامل‌تر از ابعاد گوناگون ستم بر زنان، باید به موقعیت زنان متعلق به ملل تحت ستم، اشاره نمود. ستم فئودالی بر زنان روستایی در میان زنان ملل و خلق‌های تحت ستم ایران مانند کردها، لرها و عرب

اگرچه روابط میان زن و مرد در روستا، مهر مناسبات فئودالی بر خود دارد اما طی چند دهه‌ی اخیر به ویژه پس از اصلاحات ارضی به واسطه‌ی رشد سرمایه‌داری، این روابط تغییرات مهمی کرده است. برخی جوانب فئودالی این روابط زیر ضرب رفته، اما در مجموع نابرابری میان زن و مرد افزایش یافته و بر تناقضات زندگی زنان روستایی افزوده شده است. تقسیم کار بر پایه‌ی جنسیت تقویت شده است. در خانوارهای دهقانی، مردان به سمت کشت محصولات تجاری روی آوردند، زنان به سمت کشاورزی معیشتی و تولید محصولات برای نیازهای خانواده. رشد تکنیک و مکانیزه شدن کشاورزی، شکاف میان مهارت‌های زن و مرد و استفاده از فنون را عمیقاً دامن زد. در بسیاری مواقع زندگی زنان در عمل سخت تر شد. هر چه کار تخصصی‌تر و مکانیزه‌تر شد بیشتر مردانه شد. اگر تا به حال برای تثبیت محرومیت زنان از حق مالکیت بر زمین، آنان از انجام برخی کارها مانند شخم زدن یا آبیاری منع شده بودند، امروز منع یادگیری برخی تکنیک‌های جدید نیز به آن اضافه شده است. با توسعه‌ی سرمایه‌داری، بر درآمد‌های پولی زنان روستایی افزوده شد و قشری از زنان به عنوان کارگران کشاورزی شکل گرفتند. اما هم زمان ما با یک روند دیگر هم روبرو شدیم. مکانیزه شدن برخی رشته‌های کشاورزی موجب کنار گذاشتن بخشی از زنان از این عرصه‌ها شد. طی ۳۰ سال اخیر، تعداد کارگران مزد بگیر زن از رقمی حدود ۵۹۰۰۰ هزار نفر به ۳۶۰۰۰ هزار نفر کاهش یافت.

زنان هر چه بیشتر درگیر کار بی مزد خانگی شدند؛ و این یعنی تداوم بیگاری زنان در اقتصاد دهقانی.<sup>۳۳</sup> حتی با مهاجرت مردان به شهرها، زنان به عنوان یگانه سرپرست خانوار مجبورند شدیدتر از گذشته به کار بپردازند.

---

ها و بلوچ‌ها و .... شدیدتر است. اعمال ستمگری ملی از جانب دولت مرکزی، و موقعیت عقب نگاه داشته شده این ملل، خود عامل تقویت‌کننده‌ی مناسبات عقب مانده‌ای است که بیش از همه، دامن زنان را می‌گیرد. در ضمن در مناسبات درونی این ملل، حفظ وحدت ملی برای مقابله با ستمی که بر آنها روا می‌شود از سوی مردان پوششی می‌شود برای سرپوش نهادن بر ستمی که بر زنان متعلق به این ملل وارد می‌شود.

<sup>۳۳</sup> سهم زنان شاغل که به صورت کارکنان خانوادگی در بخش کشاورزی در نقاط روستایی به کار اشتغال دارند، طی ۳۰ سال (۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵) از ۳۱ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافته است. در حالی که سهم و شمار زنان مزد و حقوق بگیر خصوصی کاهش یافته از ۵۹ هزار نفر (۳۰٫۵ درصد) به ۳۶ هزار نفر (۱۳٫۵ درصد) رسیده است؛ منبع شماره یک، صفحه ۲۵

رشد سرمایه داری نه تنها موجب رهایی زنان روستایی از مناسبات فئودالی نشد بلکه با آن در آمیخت، ناهنجاری‌های بی شماری را بر زندگی آنان تحمیل نمود. زندگی آنان به ازای درجه‌ی ناچیزی از فردیت و استقلال اقتصادی، با عدم امنیت اقتصادی مدام و تشدید ستم جنسیتی رقم خورد. اما این یک روی سکه است، هر آن جا که عقب ماندگی تحمیل شود، میل به پیشرفت صد چندان می شود. موقعیت ستم دیدگی مفرط زنان در روستا، ظرفیت زیادی را برای تحول انقلابی در آنان انباشته است.

حال به موقعیت زنان شهری بپردازیم. ببینیم که توسعه‌ی سرمایه‌داری چه تاثیری بر زندگی آنان گذاشته و چگونه سرنوشت شان با زنان روستایی به هم گره خورده است.

ابتدا، سراغ تحتانی‌ترین و وسیع‌ترین قشر زنان شهری برویم که اساسا درگیر اقتصاد غیر رسمی اند.<sup>۲۴</sup> اقتصادی که بدون نیروی کار زنان فقیر شهری و مهاجرین روستایی نمی چرخد.

در بخشی از این اقتصاد از نیروی کار زنان مهاجر روستایی به طور فصلی استفاده می شود. عموماً این زنان به همراه خانواده‌شان کار می‌کنند. کوره پزخانه، نمونه‌ی برجسته‌ای است که کار در آن به شکل خانوادگی سازمان‌دهی می‌شود و دست مزد به کل خانواده یعنی به مرد خانه تعلق می‌گیرد. بخش کثیری از این زنان بر درآمد خود، اختیاری ندارند. این زنان با کار شاق و طاقت فرسا همراه با کار خانگی تحت شرایط سخت و با حداقل امکانات، خرد و فرسوده می‌شوند. کار بی مزد و در واقع بیگاری زنان و کودکان است که سودآوری این بخش‌ها را تضمین می‌کند.

---

<sup>۲۴</sup> اقتصاد غیر رسمی، با سازماندهی ابتدایی و غیر متمرکز، کاربر بودن و دست مزد نازل و نامنظم و بی حقوقی کامل نیروی کار مشخص می‌شود. این اقتصاد محصول توسعه‌ای است که امپریالیست‌ها به کشورهای تحت سلطه‌ای چون ایران تحمیل کرده‌اند. و روشی است برای ارزان کردن نیروی کار و کسب فوق سود توسط سرمایه‌های امپریالیستی. با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و اجرای طرح‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی (که در ایران نام تعدیل اقتصادی بر آن نهادند) اقتصاد غیر رسمی گسترش زیادی یافت. یکی از ویژگی‌های مهم این روند استفاده بیشتر از نیروی کار زنان به عنوان کارگران خانگی می‌باشد.

کارگاه‌های قالی‌بافی که مثل قارچ در شهرها سر برآورده اند، دردناک ترین جلوه‌ی بی حقوقی زنان و کودکان است. اگر زنی در این کارگاه‌ها کار کند یا دار قالی در خانه‌ی خود برپا کند، در اکثر مواقع درآمد حاصله یا مزدش، نصیب مرد خانه می‌شود.

به غیر از کارهای خدماتی گوناگونی که زنان فقیر شهری انجام می‌دهند، بخش مهمی از آنان درگیر تولید خانگی اند. امروزه بیش از صد نوع تولید خانگی وجود دارد<sup>۲۵</sup> که زنان به عنوان کارگران خانگی آن‌ها را انجام می‌دهند. این زنان که ناتوان از یافتن کار می‌باشند و یا نمی‌توانند به خاطر نگهداری از فرزندان، خانه را ترک گویند، به دلیل فقر و نیاز شدید ناچارند به هر مزدی تن دهند. آنان سفارشات را از کارگاه‌ها توسط واسطه یا مستقیم می‌گیرند و در خانه انجام می‌دهند. دست مزد این زنان کمتر از یک سوم الی یک چهارم دست مزد کارگری است که همان کار را در کارگاه انجام می‌دهد. بی حضور کارفرما، دو نوع بردگی با شدتی فوق العاده در هم می‌آمیزد: بردگی خانگی و بردگی مزدی. تازه کار نزدیک به بیگاری او را، نه جامعه به رسمیت می‌شناسد نه همسرش که می‌گوید: زخم برای سرگرمی در خانه خیاطی و گلدوزی می‌کند!

حال نگاهی به وضعیت آن زنان کارگری بیندازیم که درگیر مناسبات پیشرفته‌تری هستند؛ این زنان درصد بسیار کمی از شاغلین رسمی را تشکیل می‌دهند. در بررسی وضعیت این زنان به وضوح می‌توان دید که چگونه جنسیت، ابزاری در دست سرمایه داران برای استثمار مضاعف و مطیع نگاه داشتن آن‌هاست. زنان کارگر غالباً مهارت کاری خاصی ندارند و در مقابل هرگونه اعتراضی به راحتی از کار اخراج می‌شوند و دست مزدی کمتر از مردان دریافت می‌کنند.

بخش عمده‌ی زنان شاغل رسمی را زنان اقشار میانی جامعه تشکیل می‌دهند. زنان تحصیل کرده‌ای که عموماً در بخش‌های اداری، آموزشی و خدمات بهداشتی و ... به کار مشغول اند. آنان نیز مانند همگی زنان باید به وظایف خانگی بپردازند. اگر

---

<sup>۲۵</sup> رجوع شود به مقاله‌ی کار خانگی، نوشته‌ی مرصده صالح پور، مندرج در فرهنگ و توسعه، ویژه زنان، اسفند ۷۶. در این مقاله به کارهایی از قبیل لباس دوزی، لحاف دوزی، تولید شیرینی، تکمیل قطعات مونتاژ برخی از کارخانه‌های الکتریکی، و .... اشاره شده است.

چه اینان به میزان زیادی از استقلال اقتصادی برخوردارند، اما بردگی خانگی جزء لاینفکی از نقش اجتماعی شان می‌باشد. کماکان مناسبات زناشویی و خانوادگی این اقشار نیز سنتی باقی مانده و مردان شان به افکار و رفتار فئودالی آغشته اند. بگذریم از این که بسیاری از این مردان از فیش حقوقی همسران خود نمی‌گذرند.

وضعیت زنان شهری نشان می‌دهد که نیروی کار اکثریت آنان در قید و بندهای مختلف قرار دارد. زنان در انقیاد خانواده پدرسالار هستند، موجودیت‌شان با خانواده رقم می‌خورد و شرایط فروش نیروی کار یا وضعیت اشتغال شان با انقیاد آنان به خانواده مشروط می‌شود. سرچشمه‌ی این روابط تداوم مناسبات نیمه فئودالی<sup>۲۶</sup> حاکم در روستاست که از عمیق‌ترین بنیان‌ها تا تکامل یافته‌ترین افکار و عقاید حاکم بر جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. نه تنها بخش مهمی از زنان شهری با استفاده از این مناسبات مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند، بلکه بخش‌های مدرنی که شکل گرفتند نیز از مناسبات نیمه فئودالی در روبنا برای استثمار شدید زنان استفاده می‌کنند. مجموعه‌ی این وضعیت برای کارکرد کل اقتصاد عقب مانده، معوج و وابسته‌ی کشور ضروری است. ما شاهد ساختار اقتصادی - اجتماعی واحدی هستیم که در آن سرنوشت زنان شهری با زنان روستایی به هم تنیده گشته است. همان مناسباتی که حجاب را اجباری می‌کند، حق طلاق، کار و سفر را از زنان سلب می‌کند، همان مناسبات بیگاری را برای زنان روستایی و بی‌حقوقی مفرط زنان کارگر را اجباری می‌کند، تجاوز به دختران خردسال را مشروعیت می‌بخشد.

البته تحولاتی که طی چند دهه اخیر صورت گرفت موجب تغییرات مهم در جایگاه و نقش زنان شهری شد. با جذب زنان به بازار کار، آداب و سننی که زن را محدود به خانه و خانواده می‌کرد زیر ضرب قرار گرفت؛ مناسبات اجتماعی میان زن و مرد تکان خورد و در رفتار و انتظارات زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت. اما توسعه سرمایه‌داری در ایران نه تنها زنان را از ستم‌های سنتی رها نکرد بلکه این ستم‌ها را با اشکال جدیدتر در هم آمیخت و بدین ترتیب ستم بر زنان را تشدید کرد. زنان هم از روابط سنتی در رنجند، هم از تناقضات میان روابط مدرن و سنتی.

<sup>۲۶</sup> منظور از مناسبات نیمه فئودالی، مناسبات فئودالی است که سرمایه داری در آن نفوذ کرده، آن را تغییر شکل داده و در خدمت به خود به کار گرفته است. جوهر مناسبات نیمه فئودالی، همانند فئودالیسم، انقیاد فردی است.



اگر قبلا زن فقط تحت روابط کهنه سنتی، مایملک و برده مرد بود و هیچ هویت و حضوری مستقل از خانواده و مردش نداشت، توسعه سرمایه‌داری به او نقش کالا هم بخشید. اگر قبلا حساب و کتاب های فئودالی و ملاحظات طایفه ای و عشیره‌ای، نقش اصلی را در دست به دست کردن این مایملک بازی می کرد، حالا زن به مثابه نیروی کار فوق ارزان، ماشین جوجه کشی و ابزار تمتع جنسی به اشکال امروزی تر نیز مورد بهره کشی قرار می گیرد.

نیازهای توسعه سرمایه‌داری بخش قابل توجهی از زنان شهری را مرتبا به عرصه کار خارج از خانه کشاند. اما موقعیت اجتماعی زن به ویژه در روبنای حقوقی و فرهنگی جامعه اساسا دست نخورده باقی ماند. این تناقض، شهرها را به نقطه‌ی اصطکاک و کانون حاد مسئله زن تبدیل کرد. این تناقضی است که طی حاکمیت جمهوری اسلامی بسیار برجسته تر شده است. حضور زنان در خارج از خانه آنان را درگیر مسائل و تضادهایی فراتر از چاردیواری خانه کرده، دیدشان گسترده تر شده و این ها موجب دامن زدن به روحیه‌ی مقاومت و مبارزه برای دستیابی به حقوق اولیه شان شده است. خروج از خانه موجب شده که زنان ستم را نه فقط در محدوده‌ی خانه بلکه در عرصه ای عمومی تر ببینند؛ ارتباط ستم بر زنان را با تضادهای دیگر جامعه دریابند. این بیداری زمینه‌ای شده تا خواست رهایی از هرگونه ستم و استثمار در بین اقشار بیشتری از زنان شکل گیرد.

آن چه تاکنون شرحش رفت یک بررسی اجمالی از موقعیت ستم دیدگی زنان در عرصه ی تولید بود. انعکاس این موقعیت را بطور برجسته و عریان در روبنا می بینیم. روبنای کهنه و فئودالی ای که جان سختی و تداوم خودش را از این زیربنا می گیرد. روبنایی که بردگی و بی حقوقی زنان را در تمامی عرصه ها تضمین، حفاظت و بازتولید می کند.

ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی اسلامی است. اسلام می تواند نقش فرو دست زنان در تمامی عرصه‌ها را توجیه و تفسیر کند. اگر در اسلام زنان ناقص العقل هستند، پس می توان آنان را از حق مالکیت بر کار خود و جسم شان محروم کرد. با گذاشتن بهشت زیرپای مادران، نقش آنان را بعنوان بردگان بی‌مزد خانگی و ماشین جوجه کشی جاودان کرد. البته اسلام مانند هر دین زن ستیز دیگری این استعداد را داشته

## ۵۰ زنان سال صفر

که خود را با زمانه سازگار کند و اشکال جدیدتر ستم جنسیتی را هم توجیه کند. امروزه آخوندها می‌توانند هم بگویند جایگاه والای زن در خانه است و هم برای منفعت شان زنان را از کنج خانه بیرون کشند.

اگر ایدئولوژی حاکم توجیه کننده ستم بر زنان است، فرهنگ حاکم، تولید کننده ی ایده ها و ارزش های زن ستیز است. در این فرهنگ زنان باید صبور، متین، سر به زیر، باحجب و حیا، قانع و مطیع باشند. در عین حال با توسعه ی سرمایه‌داری زن باید هم سر به زیر و با حجب و حیا باشد و هم خوش برخورد، خوش پوش و خوش بیان. حالا اگر زنی با این ایدئولوژی و فرهنگ توجیه نشود و به نقش فرودست خود معترض شود، چماق قانون هم هست که او را سر جای خودش بنشانند.

اما در مرکز روینا، دولت قرار گرفته است که از سلطه ی سرمایه داران و زمین داران بزرگ بر اکثریت جامعه و از سلطه‌ی مرد بر زن حفاظت می‌کند. دولت طبقات حاکم، برای اینکه سر پا بماند این امتیاز را به مردان می‌دهد که بر نیمی از جامعه ستم روا کنند.

این دولت در کنار قوانین، ایدئولوژی، مذهب و فرهنگ حاکم به سرنیزه نیز متکی است. بی جهت نیست که دولت برای سرکوب زنان نقشه می‌ریزد، بودجه و نیروی نظامی اختصاص می‌دهد و بر اجرای طرح های ضد زن خود توسط دستگاه‌های سیاسی، اجرایی، مذهبی و خانواده نظارت می‌کند. هر آن جا که مرد خانواده نتوانست وظیفه‌ی خود را در سرکوب به خوبی انجام دهد، بلافاصله دولت به عنوان پدرسالار بزرگ دست به کار می‌شود. این واقعیتی انکار ناپذیر است که زنان با گوشت و پوست خود آن را در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بیشتر لمس کردند.

اما هر جا که ستم هست مقاومت هم هست. زنان به اشکال گوناگون دست به مبارزه می‌زنند و در جستجوی راهی برای نقطه‌ی پایان گذاشتن بر این شرایط خفت بار و ظالمانه هستند. اما سوال آن است که کدام راه حل واقعی است و کدام تخیلی؟ کدام راه حل، راه را برای حل نهایی ستم بر زن باز می‌کند؟ امروزه برخی فکر می‌کنند از طریق تلاش برای حک و اصلاح قوانین یا اصلاح ذره به ذره‌ی شرایط، می‌توانند موجبات رهایی زنان را فراهم کنند.

مسئله باید برای اصلاح قوانین ظالمانه علیه زنان مبارزه کرد. اما در عین حال درک این مسئله مهم است که این قوانین، صرفاً مشتق از مابقی است که بر پایه‌ی میل و سلیقه حاکم وضع شده باشند، نیست. قوانین اساسی در هر جامعه، بازتاب مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آن جامعه در هر دوره تکامل آن است. گرچه برخی مواقع در اثر پیشروی مبارزات مردم ممکن است در برخی قوانین حک و اصلاحاتی شود و عقب‌نشینی‌هایی صورت گیرد، اما این حک و اصلاحات هیچ‌گاه شامل آن قوانین پایه‌ای که سلطه‌ی مرد بر زن را حفظ می‌کند، نمی‌شود. نظامی که اموراتش بر اساس استثمار و ستم بر زن جلو می‌رود، قوانین‌اش هم باید در خدمت نظم بخشیدن و حفاظت از این امور باشد و تا زمانی که چنین نظامی موجود است، هرگونه اصلاحی همواره در معرض تهدید و پایمال شدن رسمی یا غیر رسمی قرار دارد.

حتی در مقاطعی که نیازهای حاکم ایجاب می‌کند که حک و اصلاحاتی در قوانین صورت گیرد یا اشکال مدرن‌تری از قوانین در ارتباط با موقعیت زنان تصویب شود، اما و اگر هم، ضمیمه آن قوانین شده است یا آن چنان تحت تاثیر عرف و سنن قرار می‌گیرد که در عمل چیز دیگری از آب در می‌آید. مثلاً، آن جایی که حق کار به زنان داده شد با اما و اگر همراه شد و تحت عنوان حفظ شئون خانواده، به توافق همسر مشروط شده یا حق طلاق که با شرط و شروط به زنان داده شد. خلاصه کنم، حتی اگر انقلابی‌ترین قوانین هم تدوین شود اما ساختار ستم بر زن به طور ریشه‌ای به هم نخورد عملاً قوانین نانوشته‌ای که منطبق با آن ساختار است عملی و اجرا می‌شود.

برخی راه‌حل‌ها فراتر از اصلاحات صرف در قوانین رفته و خواستار رفرم‌های کلی‌تر اند. چنین خواسته‌هایی عادلانه است و باید برای تحقق آن تلاش کرد، اما باز مسئله آن است که رفرم هرچقدر هم گسترده و دربرگیرنده‌ی حوزه‌های مختلف باشد، کماکان قادر به از میان بردن بنیان‌های نظام مردسالار نیست. قدرت سیاسی حاکم قاطعانه و با قهر و غضب در مقابل اصلاحاتی که بخواهد خدش‌های به بنیان‌های نظام وارد کند، می‌ایستد. این تجربه را تاریخا و به طور روزمره مشاهده

کرده و می‌کنیم و بالعکس، تجارب نشان می‌دهد که فرم‌های واقعی تنها با مبارزه انقلابی به دست می‌آید و خود محصول جانی آن می‌باشد.

فرم در چارچوب نظم موجود، غالباً دامنه عملش محدود و گام‌های جزئی می‌باشد و از آن جایی که سرچشمه و محافظت‌کننده‌ی اصلی ساختار ستم بر زن - یعنی قدرت سیاسی - را دست نخورده باقی می‌گذارد، دستاوردهایش سست و شکننده خواهد بود. هر موقع که شرایط مهیا شد توسط حکومت‌های مردسالار باز ستانده می‌شود. به خصوص زمانی حکومت‌ها تن به فرم می‌دهند که در اثر مبارزات و نارضایتی زنان گوشه‌ی دیوار گیر کرده‌اند و تضعیف شده‌اند و می‌خواهند با وعده‌ی فرم یا فرم‌های توخالی یا مانورهای فریبکارانه، برای خود وقت بخرند تا دوباره قید و بندها را محکم کنند.

به علاوه، ما در ایران با حکومتی روبرو هستیم که ستم بر زن یکی از مراکز حساس عصبی اش را تشکیل می‌دهد و دامنه‌ی فرم در این زمینه بسیار محدود بوده و سر و دم بریده‌ترین فرم‌ها، سریعاً با دیوار محدودیت‌های ایدئولوژی اسلامی برخورد می‌کند.

این راه حل‌ها اغلب همراه با افق‌هایی چون ایجاد جامعه مدنی یا جامعه مدرن و سکولار طرح می‌شود. واقعیت این است که ما تجربه دو نوع مدرنیسم را داریم. یکم مدرنیسم سست بنیاد زمان شاه که از سنتی‌ترین روابط و ایده‌ها در مورد زنان تغذیه می‌کرد و دیگری تجربه مدرنیسم و سکولاریسم جا افتاده‌ی غرب. در این جوامع هم زنان تحت پوشیده‌ترین و مودپانه‌ترین اشکال ستم جنسیتی قرار دارند، اگرچه اسیر مناسبات ماقبل سرمایه‌دارانه نیستند و از برخی حقوق اولیه برخوردارند. این دو نوع مدرنیسم برای زنان چیزی جز تداوم ستم با اشکال نوین نبوده است.

**اما در مورد جامعه مدنی:** آن چه به عنوان جامعه مدنی از جانب برخی نیروهای خارج از حکومت طرح می‌شود، بیشتر از همین مدل جوامع غربی نیست. هواخواهان این نظریه، این حقیقت تاریخی را از نظر دور می‌دارند که جامعه مدنی در جوامع غربی نه از درون اصلاحات ذره ذره در نظام اقتصادی سیاسی، اجتماعی و یا وجود این یا آن نهاد و تشکل دمکراتیک، بلکه از دل مبارزه‌ای عمیق علیه نظام فئودالی و سرنگونی این نظام، سر برون آورد. اما امروزه، سیمای جهان نسبت به دو

سه قرن قبل دستخوش تغییرات عظیمی شده است. شکل‌گیری پدیده امپریالیسم موجب تقسیم پایه‌ای جهان به ملل ستم‌گر و ستم‌دیده شد. آن روی دیگر سکه‌ی دموکراسی بورژوازی در جوامع غربی، دیکتاتوری عریان در کشورهای تحت سلطه‌ی ایران است. نیروهایی که آن تحولات دموکراتیک را در قرون ۱۸ و ۱۹ به پیش بردند و رهبری کردند، دیگر رسالت تاریخی خود را از دست داده‌اند. دیگر از فعالین عصر روشنگری و طالبان انقلاب صنعتی - یعنی بورژوازی انقلابی - خبری نیست. در جوامعی مانند ایران، بورژوازی، هم با مناسبات نیمه فئودالی بند دارد هم با امپریالیسم. هم به دفاع از ارزش‌های سنتی می‌پردازد و هم به دفاع از ارزش‌های امپریالیستی. بی‌جهت نیست که در تاریخ معاصر ایران، به ویژه در مقاطع مهم و تعیین‌کننده، تجددطلبان با سنت‌گرایان همواره به سازش می‌رسیدند و خواست‌های انقلابی دموکراتیک توده‌ها را قربانی سازش خود می‌کردند و غالباً و در درجه‌ی نخست این حقوق‌زنان بود که قربانی این سازش‌ها می‌شد. تجربه‌ی هر دو انقلاب شکست‌خورده ایران یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ به خوبی این امر را نشان داد.

خلاصه آن‌که با راه‌های کهنه و تخیلی نمی‌توان دردهای کهنه‌ی زنان را علاج کرد. این مسئله‌ی کهنه در شرایطی کاملاً نوین مطرح است و پاسخی کیفیتاً نوین می‌طلبد.

هرگونه تغییر رادیکال در وضعیت زنان منوط به آن است که مناسبات مالکیتی که زن روستایی را از داشتن زمین، زن شهری را از دست مزد برابر در مقابل کار برابر، و کلیه‌ی زنان را از اولیه‌ترین حقوق دموکراتیک محروم می‌کند، برچیده شود. این امر به معنی سرشاخ شدن با دولتی است که ستم بر زن یک رکن اساسی آن است. در نتیجه اولین گام اساسی برای تحولی واقعاً دموکراتیک و ریشه‌ای، سرنگونی قدرت سیاسی حاکم است. یعنی انقلاب! انقلابی که از همان آغاز حل مسئله‌ی زنان را در دستور کار خویش قرار دهد و آن را به بعد موکول نکند.

انقلابی که حق مالکیت بر زمین را برای زنان و از طریق تقسیم مساوی زمین های زمین‌داران بزرگ بین زن و مرد، به رسمیت بشناسد.<sup>۲۷</sup> این فقط یک اقدام اقتصادی نیست، بلکه عمیقاً سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می باشد. با استقلال اقتصادی زنان روستائی قدرت خانواده‌ی پدرسالار فرو می ریزد، موقعیت زنان به عنوان افراد مستقل و نه بی هویت و مستتر در خانواده تثبیت می شود. این اقدام، زیرپای فرهنگی که زن را تحقیر کرده و فرودست و مطیع می‌داند، را خالی می کند. یکی از ستون های روبنای پدرسالارانه حاکم بر جامعه فرو می ریزد.

رهایی زنان منوط به انقلابی است که دست مزد برابر در مقابل کار برابر را به رسمیت بشناسد و به طور گسترده امکان کار کردن در خارج از خانه را برای زنان فراهم کند. این اقدامات مبنائی محکم را برای برابری حقوقی میان زن و مرد، و در کلیه عرصه‌ها، فراهم می کند. بر پایه‌ی انجام عملی این اقدامات باید کلیه‌ی قوانینی که برپایه‌ی تفاوت‌های جنسیتی استوار شده، لغو شود و هرگونه تمایز متکی بر جنسیت ممنوع شود. ابزار کافی اجرایی و فرهنگی و آموزشی برای اعمال آن فراهم شود. انقلابی که در کلیه‌ی عرصه‌های اجتماعی زن و مرد را برابر بشناسد، دستگاه قانون، تبلیغ و ترویج و آموزش و فرهنگ و هنر را برای اعمال آن در جزئی‌ترین جوانب به کار گیرد. این کار بدون شرکت همه جانبه‌ی زنان در انقلاب غیر ممکن است. زنان در جریان تحقق عملی خواست‌های فوق است که به طور واقعی متحول می‌شوند و به طور واقعی می‌توانند حقوق دمکراتیک خود را کسب کنند.

همه‌ی این‌ها تحولات دمکراتیک و انقلابی است که اکثریت زنان جامعه‌ی ما مشتاقانه خواهان تحقق آن هستند. اما این تحولات مهم و حیاتی، به تنهایی و به خودی خود نمی‌تواند زنان را به رهایی کامل برساند. مسئله این است که ستم بر

---

<sup>۲۷</sup> شعار زمین به کشت گر و تقسیم سرانه‌ی زمین صرف نظر از سن و جنس، نقش اساسی در آزاد کردن انرژی انقلابی زنان روستا و ضربه زدن به قیود پدرسالارانه و مردسالارانه بازی می کند. تجارب انقلابات معاصر نشان داده که هر جا این اقدامات به پیش رفته جنبش رهایی زنان پیشرفت کرد. انقلاب چین نمونه این امر است. و در انقلاباتی که تحت عنوان کشت شورائی یا تقسیم زمین بر پایه خوار مانع تقسیم سرانه زمین شدند، ساختارهای قدیمی مردسالارانه دست نخورده باقی ماندند و در نتیجه نیروی انقلابی زنان روستائی به حداکثر آزاد نشد. تقسیم زمین هایی که نیروهای انقلابی در جریان انقلاب ۵۷ ایران در مناطقی چون کردستان یا ترکمن صحرا انجام دادند از جمله با این نقطه ضعف مشخص می شد.

زن با پیدایش مالکیت خصوصی به وجود آمد و رهایی نهایی زن نیز در گرو محو مالکیت خصوصی است. بنابراین اگر این تحولات با چشم انداز سوسیالیسم پیوند نخورد، اشکال دیگری از ستم بر زنان می‌تواند ظاهر شود؛ یا حتی اشکال قبلی ستم جنسیتی دوباره جان بگیرد. فقط با این چشم انداز است که می‌توان جامعه را به عمیق‌ترین و رادیکال‌ترین شکل دمکراتیزه کرد و برابری حقوقی میان زن و مرد را به طور واقعی تامین کرد. از طرف دیگر اگر این تحولات دمکراتیک انقلابی انجام نشود و در جایگاه زنان یک تغییر ریشه‌ای صورت نگیرد راه تحولات عمیق‌تر و محو هرگونه ستم بر زن گشوده نخواهد شد.

بی‌شک در این مسیر زنان تنها نیستند. مبارزات و جنبش‌های اجتماعی مختلفی هستند که آنان نیز با این نظام طبقاتی ارتجاعی مردسالار در مصاف‌اند. جنبش زنان در کنار آن‌ها قرار دارد. به ویژه در کنار نیرویی که هیچ منفعتی در حفظ هیچ شکلی از ستم و استثمار ندارند، یعنی طبقه کارگر. این دو نیرو، متحد استراتژیک یکدیگر محسوب می‌شوند. نه زنان بدون انقلاب می‌توانند به رهایی دست یابند، نه هیچ انقلابی بدون شرکت زنان می‌تواند به پیروزی دست یابد. چرا که قیود ستم و نابرابری بر دست و پای زنان، حلقه‌های همان زنجیری است که همه‌ی ستم دیدگان را به بند کشیده است.

زنان ایران، مثل زنان سراسر جهان، به یک جنبش انقلابی نیاز دارند<sup>۲۸</sup>؛ جنبشی انقلابی با چشم انداز محو هر گونه ستم و استثمار که به نابودی نظام طبقاتی مردسالار در سطح جهان یاری رساند. این واقعی‌ترین چشم اندازی است که در آغاز قرن بیست و یکم باید برای مبارزه کرد. قرن آتی، قرن ماست.

---

<sup>۲۸</sup> منظور از جنبش انقلابی زنان، یک جنبش سیاسی و آگاه توده‌ای زنان است که با هر شکل از ستم بر زن قاطعانه مبارزه کند، مستقل از ارتجاع و امپریالیسم و نهادهای حکومتی و وابسته به قدرت‌های جهانی باشد، از مبارزه‌ی اقشار گوناگون مردم علیه رژیم‌های فعالانه پشتیبانی کند، منافع و مسائل اکثریت زنان جامعه یعنی زنان زحمت‌کش و مسائل ویژه زنان ملل تحت ستم از جمله زنان افغانستان را منعکس نماید.





## نقش قوانین در زندگی روزمره‌ی زنان

سخنرانی ارائه شده در میزگرد پالتاکی

با عنوان «قوانین ضد زن و اعمال آن بر زنان»

فصلنامه‌ی ۸ مارس شماره‌ی ۱۳، دی ۱۳۸۴ (۲۰۰۶)

موضوع بحث امروز، در مورد عملکرد قوانین در زندگی روزمره‌ی زنان و تاثیرات آن است. بسیاری از ما فکر می‌کنیم که زنان فقط در راهروهای دادگاه‌ها با قوانین ضد زن روبرو می‌شوند. برخی از ما نیز فکر می‌کنیم که در حوزه‌ی خصوصی زندگی زنان، این سنت‌ها و عرف و فرهنگ است که موجبات فرودستی آنان را فراهم می‌کند. به هر حال این موضوعی قابل تعمق و جدی برای درک روشن‌تر از مبارزات زنان است. ما باید دریابیم جایگاه این قوانین در زندگی روزمره زنان کجاست، چرا که توده‌ی وسیع زنان از اقشار گوناگون اجتماعی برای مقابله با فرودستی و بی‌حقوقی خود در حیطه‌های مختلف زندگی روزمره، با قوانین یا با سنن و فرهنگ و عرف یا ترکیبی از این دو مواجه‌اند. در این جا سعی می‌کنم نکات فوق را از این جنبه، مورد بررسی قرار دهم و برای آغاز چند نمونه از قوانین موجود در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهم.

چندی پیش مطلبی در یکی از وبلاگ‌های زنان، توجه‌ام را جلب کرد. موضوع در مورد زنان روزنامه نگار بود. کاریکاتورپرست مردی مدعی بود که زنان روزنامه نگار از طریق دادن رشوه‌های جنسی به مردان بالادست قادر می‌شوند، پیشرفت کنند. البته یک جنبه‌ی خشم برانگیز این ادعا این است که ایشان از سر تفرعن قلم حاضر نیستند استعداد و تلاش زنانی را که موفق هستند به رسمیت بشناسد. در همان بحث و جدل وبلاگی به دو ماده قانونی اشاره شده بود. دو ماده از قوانین مجازات اسلامی که بسیاری از زنان حتی ممکن است از آن خبر نداشته باشند و برخی دیگر نیز به قدری اشکال شنیع ستم بر زن را مشاهده کرده‌اند که ممکن است چنین

مطالبی بر روی کاغذ و به شکل یک ماده قانونی بی حس، برای شان فقط در سطح یک معادله‌ی ریاضی نابرابر است.

**ماده ۳۰۰ قانون مجازات‌های اسلامی**، دیه زن مسلمان، نصف دیه‌ی مرد مسلمان است. یعنی اگر دیه یک مرد مسلمان هزار تا شتر است دیه زن یا خون بهای زن ۵۰۰ شتر است، تازه اگر هر دو مسلمان باشند. در همین ارتباط، طبق ماده‌ی ۴۳۵ دیه‌ی بیضه چپ مرد، بیشتر از خون بهای یک زن است. یعنی اگر بخواهیم طبق قوانین اسلامی حرف بزیم بهای یک بیضه‌ی مرد از جان یک زن بیشتر است.

و در جامعه‌ی ای که چنین رابطه‌ی برقرار است، در جامعه‌ی ای که قانونش چنین به فرودستی زن در مقابل مردان صراحت می‌بخشد، می‌توان دریافت که چه نوع مناسباتی می‌تواند بین زن و مرد در خانه و اجتماع حاکم باشد.

بد نیست همین جا یادآوری کنم که یکی از ناسزاهای مردان، موقع خشم و عصبانیت این است که می‌گویند "به تخم هم نیستی" یا "تو را به تخم هم حساب نمی‌کنم". البته، مردان این ناسزاها را در جوامع غربی هم می‌دهند، اما در جامعه‌ی ما این فقط یک فحش نیست، قانون مملکت است! در ایران، قانون می‌گوید زن حتی تخم مرد هم نیست. و این به معنی صراحت بخشیدن به یک فرودستی شنیع است. قانون یعنی اینکه تمام قدرت اجرایی (دادگاه، نیروی انتظامی و سرکوب و زندان) پشت آن است و مجری آن است.

**طبق تبصره ماده ۶۳۸ قوانین مجازات‌های اسلامی**، زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس و جزای نقدی محکوم می‌شوند. دردآور این است که قانون و قوه‌ی قهریه در به اجرا گذاشتن آن، مردان جامعه را نیز هم‌دست خود می‌کند. کافی است به این مثال‌های ساده که همگی ما بارها مشاهده کرده‌ایم نگاهی دوباره داشته باشیم. هر زن و دختری پس از یک یا چند بار دستگیر شدن، از طرف مردهای خانواده محدود می‌شود. دموکرات‌ترین شان می‌گوید "حاضر نیستم پیه بی‌آبرویی را به تن بمالم" یا "این دفعه دیگه همان جا میمونی و من نمی‌آیم" و هزار تهدید رکیک دیگر مثل این‌ها "حالا نمی‌شه پستوناتو بیرون

ندازی" یا "حالا نمی شه پروپاچه تو بیرون نندازی" و خلاصه اینکه "من چقدر باید آبروم را واسه تو گرو بذارم!"

به این ترتیب، قانون روابط قدرت معینی را درون جامعه، ثانیه به ثانیه تنظیم و برقرار می کند. قانونی که مجریانش نه فقط نیروی انتظامی بلکه مردم نیز هستند. همه ی اینها حکایت از مناسبات اجتماعی ارتجاعی می کند.

اما تاثیرات این حجاب اجباری چیست؟ حجابی که (شاید برای اولین بار در تاریخ) کشوری نیروی نظامی ویژه برای کنترل آن سازمان داده است. بیش از ۲۵ سال است، زنان مفهوم حجاب شرعی را تجربه می کنند و مهم ترین بخش تجربه ی این حجاب شرعی، حس شیء بودن، کالای جنسی بودن، شرمندگی از تن خود، پنهان کردن بدنی که مایه ی شرمساری و بی آبرویی است و حس بی اعتمادی و بیگانگی از تن به عنوان یک زن است و این حس است که زنان را به قعر فرو می برد. حس هیچ بودن. حس مخربی که باعث سلب اعتماد به نفس از نیمی از جامعه شده است. احساسی که باعث شده است بسیاری از زنان حتی موقعی که توانایی شان در یک زمینه مسلم است، باز هم مطمئن نیستند و نمی توانند با اطمینان حرف بزنند و در مقابل سوال "آیا مطمئن هستی" دستپاچه می شوند.

حجاب اجباری، روابط قدرت میان مرد و زن را تضمین می کند. حجاب اجباری، جو تسلیم را در میان نیمی از مردم دامن می زند.

زن متخصصی را می شناسم که از شوهرش (که چنین تخصصی ندارد) برای حرف هایش تایید می گرفت و حتی بحث های تخصصی اش را هم با فرودستی در مقابل شوهرش طرح می کرد و منتظر بود که او تایید کند و یا با اظهار فضل متفرعانه رد کند. به کرات و بارها و بارها این صحنه ها را دیده ایم که در زندگی روزمره و به طریقی مودبانه، مردان به زنان می گویند طبق قانون ۳۲۵ "تو تخم من هم نیستی". بسیاری از مشاهدات روزمره که بر اثر تکرار برای مان عادی و طبیعی شده است نشان می دهد که قوانینی چون قانون ۳۲۵ مجازات های اسلامی فقط در کریدورهای دادگاه نیست، بلکه در روابط گسترده ی اجتماعی میان مردم حضور دارد و خود را اعمال می کند. وقتی دقت کنیم متوجه می شویم این قوانین فشرده و ضامن یک رشته روابط اجتماعی ستم گرانه اند. آیا ماهیت آن روابط اجتماعی که زن

## ۶۰ زنان سال صفر

در قوانین اش حتا به اندازه ی تخم مرد ارزش ندارد، می‌تواند چیزی بیش از یک روابط اجتماعی برده دارانه باشد؟

اخیرا با پزشکی گفتگو داشتیم که از گسترش بیماری‌های مقاربتی در میان زنان برایم می‌گفت. او می‌گفت اغلب مراجعین دچار بیماری‌های گوناگون ناشی از تجاوز مداوم شوهران خود هستند. این زنان لزوما نمی‌دانند که در ماده ۱۱۰۸ از قوانین مدنی تصریح شده که عدم تمکین زن، موجب قطع نفقه یا خرجی روزانه زن است اما به خواسته‌های جنسی مرد ولو اشکال وحشیانه آن تن می‌دهند. در غیر این صورت با انواع رفتارهای خشونت بار روزانه از جمله کتک خوردن به بهانه کم نمک بودن غذا یا سرد بودن چای و یا کتک خوردن بچه‌ها در صبح روزی که شب قبل شوهر ارضا جنسی نشده، روبرو می‌شوند. یعنی دست قانون از آستین شوهرش بیرون می‌آید.

این خانم پزشک می‌گفت زنان این ماده قانونی را هر روز بی آن که بدانند تجربه می‌کنند. این زنان وقتی به دلیل انواع بیماری‌های مقاربتی که از طریق شوهران خود به آن‌ها مبتلا شده‌اند به او مراجعه می‌کنند، خود و سرنوشت شوم زن بودن خود را نفرین می‌کنند و بدتر این که این پزشک اغلب نمی‌تواند به آنان بگوید که این بیماری را از شوهر خود گرفته‌اید. حتی تجویز همان دارو برای شوهر موجب سرکوفت زن است که "من به خاطر تو باید دارو بخورم". این تازه در بهترین حالت است و حالت دیگر هم آن است که با چاقو به طرف مطب می‌آیند تا خانم دکتري را که جرات کرده بگوید آلوده به بیماری مقاربتی است به سزایش برساند.

اگر خانم دکتر به وظایف شریف دکتري اش عمل کند و به قتل برسد چه اتفاقی می‌افتد؟ خون بهای ایشان حتی به اندازه ی بیضه ی چپ آقا هم نیست و فامیل خانم دکتر باید طبق ماده ی ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۵۸ مبلغی هم به عنوان دست خوش به خانواده‌ی مرد بپردازند تا بتوانند تقاضای مجازات او را بکنند.

در نظام حاکم بیش از ۷۰۰ ماده‌ی مجازاتی و هزار ماده‌ی قوانین مدنی در سایه‌ی احترام به آلت تناسلی مرد و مالکیت مرد بر زن، مکتوب شده است. قوانین مجازات اسلامی، بر مبنای تقدس مالکیت خصوصی تدوین شده که مالکیت مرد بر زن جزئی از آن است.

دوست دیگری از ایران برایم نوشته بود، "روزی هزار بار از این که زنم، از خودم متنفر می شوم و هر چه بیشتر می فهمم بیشتر خشمگین می شوم و زندگی برایم در حکومت آلت تناسلی مردان سخت تر می شود. فقط برای آمدن به خارج آن هم به خرج خودم و فقط مدت دو هفته باید هزار ترفند چاپلوسانه به کار ببرم که نزدیک سفر، شوهر محترم پشیمان نشود و در فرودگاه با حکم ممنوع الخروج بودن از طریق او مواجه نشوم! از چند ماه قبل از این سفر هر تحقیر و اهانتی را تحمل می کنم تا باعث دعوایی سخت نشود. در آخر می بینم که فقط برای یک خواست، یک حق مشروع و طبیعی چقدر خود را به تحقیر و توهین عادت داده ام به طوری که الان دیگر بخشی از شخصیت من شده است. دیگر هیچ به خودم اعتماد ندارم. هر حرفی که می زنم حتی در مورد آشپزی (که کار هر روزه ام پس از پایان کار است) تحقیر می شوم. من تقریباً حس می کنم هیچ هستم، چون در تمام مدت بعد از کار بیرون، در خانه مثل شاگرد بی عرضه ای هستم که مرتباً توسط شوهرم نمره‌ی صفر می گیرم."

خیلی از زنان جامعه نمی دانند که طبق تبصره ی ۲ ماده ۲۹۵ یا ۶۳۰ از قوانین مجازات اسلامی، هر مردی می تواند همسر خود را به جرم زنا با مرد دیگر به قتل برساند و یا هر مردی می تواند زنی را به جرم مهدورالدم بودن زن به قتل برساند. اما بسیاری از زنان این را در عمل و زندگی روزمره خود تجربه می کنند و به خوبی می دانند که شوهر به راحتی آب خوردن می تواند او را متهم به رابطه‌ی نامشروع کرده و به قتل برساند و البته از حکومت الله دست خوش هم بگیرد. اگر یادتان باشد، در مورد قتل‌های زنجیره ای زنان در مشهد، تلاش شد قاتل را تبرئه کنند چون او می گفت این زنان تن فروش بودند پس مهدورالدم، و به این دلیل آنان را به قتل رسانده است.

در اینجا تصویر زنی در دادگاه طلاق را یادآوری می کنم که برای حق سرپرستی فرزندش در راهروهای دادگاه، اشک می ریخت و حاضر بود دستهای حاکم شرع را ببوسد و دار و ندارش را به مردی که همسرش بود ببخشد تا پس از طلاق فرزندش را پیش خود نگهدارد، چهره اش از عجز و التماس در هم مچاله شده بود و نمی دانست که این کدام قانون است، قانون مدنی است یا قانون شرعی، شماره ۱۱۶۹

است و یا ۱۱۷۱، هر چه هست و هر شماره ای داشته باشد او به خاطر این قانون روزها و روزهاست که زندگی اش سیاه شده و افسردگی و اضطراب او را از پای درآورده است، از وحشت نداشتن فرزندش در کابوس طولانی و بی پایان به سر می‌برد. او فقط می‌داند که این قانون علیه اوست، می‌داند این قانون برای تنبیه زنانی است که دیگر تحمل دوزخ خانه را ندارند و دیگر نمی‌خواهند توسط نماینده خدا در خانه به صلابه کشیده شوند. این قانون درس عبرت برای زنانی است که نمی‌خواهند زنان صدر اسلام از جمله زنان حرم امامان و پیغمبران را الگوی خود قرار دهند. همان زن نمونه‌ی احادیث اسلامی که در آفتاب می‌نشست و نان خشک می‌خورد تا هنگام غروب با ترکه‌ی در دست، منتظر شوهر بود تا شوهر بیاید و او را بزند تا خستگی کار را از تن به در کند!

زمانی که به مسئله‌ی قوانین و تاثیر آن در زندگی زنان جامعه می‌پردازیم، بیشتر متوجه‌ی درک سطحی و قلبی برخی مدعیان مارکسیسم می‌شویم که ادعا می‌کنند: "مسئله‌ی زنان زحمت‌کش، حجاب و حق سفر و طلاق و ... نیست این‌ها مسائل زنان مرفه است. زن زحمت‌کش دستمزد برابر می‌خواهد، مهد کودک می‌خواهد و ..." شاید همه‌ی زنان کارگر به کارکرد قوانین در حیطه‌های مختلف زندگی خود آگاه نباشند، اما بدون شک مسائلی هستند که مردان کارفرما و جامعه‌ی سرمایه‌داری از کارکرد آن‌ها به خوبی مطلع‌اند. آن‌ها می‌دانند که در نظم نوین زنان را باید بیشتر درگیر کار کرد، چون که زنان مطیع و قانع هستند، به هر قیمتی می‌توان آن‌ها را استثمار کرد و راحت می‌توان آن‌ها را از کار بیکار کرد. آن‌ها به خوبی می‌دانند مجموعه‌ای از قوانین و سنن و فرهنگ، زنان را مطیع بار می‌آورد. می‌دانند حجاب اجباری، نابرابری قانونی زن با مرد، ترس دائمی زن از قانون هزارپای جزائی و تنبیهی به آنان امکان می‌دهد که وحشیانه‌ترین شرایط استثمار را به زنان کارگر تحمیل کنند. به علاوه زنان کارگر حتی در محیط کار از طعنه و تحقیر مردان هم قطار خود در امان نیستند. بله! زنان کارگر و زحمت‌کش مسئله حجاب ندارند چون رابطه‌ی این زنجیر هزار حلقه را نمی‌دانند و بدتر از آن برخی به اصطلاح روشنفکران نیز این رابطه را برای آنان آشکار نمی‌کنند. شاید مرا متهم به انشعاب در میان کارگران کنید اما باید بگویم که این انشعاب را بورژوازی پیشاپیش از طریق

## نقش قوانین در زندگی ... ۶۳

ستم جنسیتی در میان طبقه کارگر به وجود آورده است. نفی کردن آن نه تنها مسئله‌ای را حل نمی‌کند بلکه بدتر می‌کند. برای اتحاد کارگران باید با گرایش‌های ضد زن در میان کارگران مرد مقابله کرد و زنان و مردان کارگر را به عمق بی‌حقوقی زنان و لزوم مبارزه‌ی همه کارگران علیه آن آگاه کرد.

در این جا نمی‌خواهم به لیست قوانینی که جلوه‌ای از مناسبات و نظام حاکم است بپردازم. بیشتر قصدم این بود که بگویم این رشته‌ی قوانین در واقع یک رشته روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ی معین را در این جامعه منعکس کرده و ضامن بقا و بازتولید آن است و آن را در روابط روزمره و فرهنگ و تفکر مردم نیز تولید و بازتولید می‌کند.

وقتی صحبت از روابط اجتماعی می‌کنم منظورم روابط میان گروه‌های مختلف مردم است. رابطه‌ی میان زن و مرد در جامعه، یکی از مهم‌ترین روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ی جامعه است. یک رابطه‌ی قدرت است، یعنی یکی بر دیگری برتری و زور اعمال می‌کند. وقتی صحبت از روابط اجتماعی می‌کنیم به این معنا نیست که به اقتصاد ربطی ندارد. اتفاقاً روابط ستم‌گرانه و نابرابر میان مردان و زنان کاملاً به روابط استثمارگرانه و شکاف طبقاتی و نابرابری‌های عمیق دیگر خدمت می‌کند. به تقدس مالکیت خصوصی و پابرجایی روابط استثمارگرانه خدمت می‌کند. به همین جهت جمهوری اسلامی در اجزا خود و با وسواس تمام این روابط ستم‌گرانه را در قوانین متعدد مکتوب کرده، صراحت بخشیده و ارگان‌های اجرایی متعددی را برای اعمال یک به یک آن‌ها درست کرده است. همه‌ی این‌ها حکایت از اهمیت روابط ستم‌گرانه‌ی جنسیتی برای پابرجا نگاه داشتن کلیت نظام اقتصادی و سیاسی حاکم دارد. برای کلیت نظام، مهم است که قوانین ضد زن در شهر و روستا، در مدرسه و کارخانه، در خیابان و خانه به اجرا درآید تا فرودستی همه‌جانبه و گسترده‌ی زنان به عنوان یک شاخص اجتماعی تضمین شود.

مبارزه علیه این قوانین، مبارزه‌ی بی‌امان و بی‌ملاحظه با جزء جزء آن، در واقع تهاجم صریح و مشخصی علیه کلیت این نظام است.

به کارزار "مبارزه علیه قوانین ضد زن جمهوری اسلامی" باید اهمیت کافی را داد زیرا در مرکز آن قوانین اسلامی و شریعت قرار دارد. به این مبارزه باید به عنوان

مبارزه ای علیه کلیت رژیم نگاه کرد. به این مبارزه باید به صورت حرکتی نگاه کرد که توده های زنان را به عمق بی حقوقی قانونی‌شان در این جامعه آگاه می‌کند و نشان می‌دهد که پشتوانه‌ی ستم‌گری روزمره به آنان، یک دولت با تمامی قوانین و ابزار اجرایی‌اش است. این کارزار فرصتی است که جمهوری اسلامی را به عنوان دولتی که با صراحت، نیمی از جمعیت را از حقوق برابر محروم کرده و در موقعیت نیمه برده قرار داده افشا کرد. باید برای افکار عمومی روشن کرد که عجیب نیست این دولت و قوانین‌اش در مجامع بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است زیرا این‌ها همه اعضای یک جامعه‌ی جهانی کهنه و پوسیده و ارتجاعی هستند.

مبارزه‌ی زنان جهت رهایی خود، فاکتور مهمی از پیش روی به سوی جهانی دیگر است. رهایی زنان و تلاش برای تحقق آن در هر سطحی، مناسبات مالکیت خصوصی را مورد ضرب قرار می‌دهد. بدون شک، همه‌ی مبارزات مردم برای بهبود وضعیت شان عادلانه است اما معیار کمونیست‌ها برای بها دادن و تخصیص نیرو در این مبارزات اجتماعی، آن مبارزاتی است که در ماهیت خود، پتانسیل خدمت به درهم شکستن کل این نظام و پیش‌روی به سوی افق سوسیالیسم و کمونیسم دارد و به اعتقاد من اهمیت مبارزه علیه ستم جنسیتی برای پیش‌روی به سوی سوسیالیسم بسیار مهم است، به مراتب مهمتر از مثلاً مبارزه‌ی کارگران برای بهبود معیشت.

مارکس می‌گوید سوسیالیسم هیچ نیست مگر محو چهار خصیصه‌ی جوامع کنونی یعنی: از بین بردن شکاف‌های طبقاتی، از بین بردن آن روابط اقتصادی که این شکاف‌ها را ایجاد می‌کند، از بین بردن آن روابط اجتماعی که بر شالوده‌ی این روابط اقتصادی پدیدار شده و به استمرار آن خدمت می‌کند و از بین بردن آن ایده‌های کهنی که این روابط اجتماعی را ستایش کرده و به تداوم آن خدمت می‌کند.

مبارزه علیه ستم بر زن در واقع پیش‌برد مبارزه برای از بین بردن یک رشته روابط اجتماعی و ایده‌های کهنه است که به پابرجایی نظام مالکیت خصوصی خدمت می‌کند و مبارزه‌ی مشخص علیه رشته قوانینی که در ایران حاکم بوده و این رابطه‌ی اجتماعی ستم‌گرانه را کد بندی کرده و تضمین می‌کند، جزئی از این مبارزه است.



### جمع بندی

قانون بخشی از روناست، دولت، قوانین، ایدئولوژی، فرهنگ، همه‌ی این‌ها رونا را تشکیل می‌دهند. برای تغییر زیرنا باید ابتدا رونا تغییر کند. قانون در جوامع طبقاتی برای حفظ تمایزات ستم‌گرانه است. در ایران هم یکی از کارکردهای خاص قانون، حفظ تمایزات ستم‌گرانه علیه زنان و برای تثبیت موقعیت برتر بخشی از جامعه علیه دیگری است. اگر بخواهیم به طور کلی قوانین پایه‌ای یک جامعه را تغییر دهیم، باید ساختارهای اجتماعی تغییر کند، باید دولت را تغییر دهیم و در این پروسه مهم است آگاهی مردم از نقش و کارکرد هر یک از قوانین ارتقا پیدا کند. دریابند که هر یک از این قوانین چگونه به حفظ تمایزات پایه‌ای در جامعه خدمت می‌کنند و آن‌ها را تولید و بازتولید می‌کنند. بنابراین، بخش مهمی از مبارزه بر سر قوانین برای بالا بردن آگاهی مردم است تا دریابند که هر یک از این قوانین به چیزی خدمت می‌کند. مبارزه برای تغییر جامعه، یک کار مجرد نیست. مسئله، بالا رفتن آگاهی مردم به طور همه‌جانبه، در پروسه تغییر جامعه است از جمله آگاه شدن از نقش قوانین.

مبارزه علیه ستم بر زن یک مبارزه‌ی پیچیده، سخت و خونین است و نمی‌شود با فرمول‌های ساده و طرح‌های عام به آن پاسخ داد. در این مبارزه سخت و پیچیده باید صفوف خود را فشرده و محکم کنیم و به دژهای این ستم هزاران ساله با تمام قوا حمله کنیم. و چاره‌ای جز این نداریم. باید نیروی نسل جوان را در سطح وسیعی بسیج کنیم چون این دژها محکم‌تر از آن است که بدون بسیج این قوای میلیونی درهم شکسته شود.

"کارزار مبارزه علیه قوانین ضد زن جمهوری اسلامی" را متحدانه به وسیله‌ای تبدیل کنیم برای ارتقا آگاهی زنان و برانگیختن آن‌ها به مبارزه و مقاومت و به راه انداختن یک جنبش قدرتمند زنان که بتواند تمام قد در مقابل رژیم جمهوری اسلامی بایستد.

مبارزه علیه کلیت این نظام از کانال‌های مختلف گذر می‌کند و ما این کلیت را باید از جهات مختلف به مصاف بطلبیم. یکی از جوانب مهم این نظام، مسئله‌ی قوانین است و قلب قوانین ضد زن در ایران مسئله دین و شریعت است و این نشان

می دهد که مسئله‌ی زنان با مطالبه‌ی کلی جامعه ایران یعنی جدایی دین از دولت پیوند دارد.

\*\*\*

### در حاشیه‌ی برخی از سئوالات

برخی تصور می‌کنند که مبارزه و بسیج زنان برای لغو قوانین ضد زن این توهم را بوجود می‌آورد که گویا در چهارچوب جمهوری اسلامی امکان لغو قوانین ضد زن موجود است. باید بگویم شکی نیست که در چهارچوب این رژیم، لغو قوانین ضد زن ممکن نیست و این یک فرضیه یا تئوری نیست؛ بلکه فعالیت و مبارزه‌ی بیش از دو دهه‌ی زنان این را به اثبات رسانده است. بنابراین، مسئله‌ی اصلی این است که چگونه مبارزات روزمره زنان علیه این اجحاف و بی‌حقوقی را در جهت یک موضوع کلی تر یعنی سرنگونی این نظام سوق دهیم. اقشار گوناگون در اشکال گوناگون به طور روزمره برای بهبود وضعیت خود مبارزه می‌کنند. مثلا امروزه کارزاری در جهت حق داشتن سندیکا یا تشکلات کارگری در داخل و خارج در جریان است، آیا این به مفهوم این است که کارگران و حمایت‌کنندگان مبارزات کارگران تصور می‌کنند که در چهارچوب این رژیم کارگران به حقوق خود دست خواهند یافت؟ خیر! ولی نیروهای انقلابی از این مبارزه دفاع می‌کنند همان طور که از مبارزات عادلانه‌ی همه اقشار و طبقات دفاع می‌کنند زیرا کلیه‌ی مبارزات عادلانه مردم موجب ارتقا آگاهی آنان است و در نتیجه شرایطی فراهم می‌آورد که بتوان به اهداف انقلابی دست یافت. آن چه موجب تعجب است این که چرا زمانی که مسئله‌ی دفاع از مبارزات کارگران، معلمان یا مبارزات ملی است، کسی نگران نیست که حمایت از این مبارزات توهم برانگیز است، چون ممکن است این تصور را بدهد که حل مسئله ملی یا حقوق کارگران و غیره در چهارچوب این رژیم دست یافتنی است. اما در رابطه با حمایت از مطالبات و مبارزات زنان با این نگرانی و وسواس روبرو می‌شویم.

البته من می‌فهمم که در میان برخی از نیروهای چپ و فعالین چپ هر موضوعی که نام کارگر را با خود یدک کشد یعنی سوسیالیسم. یک نظریه‌ی کارگرپرستی به جای درک علمی از مسئله‌ی طبقه کارگر و رسالت تاریخی این طبقه در ذهنیت این نیروها قرار دارد که موجب می‌شود جایگاه مبارزات گوناگون

اجتماعی و بطور خاص مبارزات زنان را در رابطه با مسائل کلی انقلاب نبینند و در همین رابطه رسالتی که برای پیش برد انقلاب سوسیالیستی بر دوش طبقه‌ی کارگر است را درک نکنند. به عبارتی درکی ساده، سطحی و تقلیل‌گرایانه از موضوع طبقه کارگر دارند.

خارج از اراده‌ی ما، زنان به طور روزمره علیه قوانین ظالمانه‌ی ضد زن مبارزه می‌کنند. مبارزه علیه قوانین، مبارزه علیه یک جنبه از این نظام زن ستیز است و به عبارتی مبارزه علیه یک کلیت، درحیطه‌هایی خاص نمود پیدا می‌کند. البته تاکید کنم که این حیطه‌های خاص را هم می‌توان مسخ کرد یا به مسائل بسیار سطحی تقلیل داد. همان گونه که گرایش در جنبش زنان سعی می‌کند مسئله‌ی مبارزه‌ی زنان علیه قوانین زن ستیز را به تغییر قانون اساسی تقلیل دهد و این که چه چیز قانون اساسی باید تغییر یابد، نامعلوم است و روش‌های مبارزاتی زنان را محدود می‌کند به عریضه نویسی یا خواهش و تمنا از این یا آن مقام حکومتی. جا دارد این جا مثال خانم مهرانگیز کار را بزنم. ایشان زمانی که در ایران بود کتابی به نام «حقوق سیاسی زن در ایران» نوشت و در سراسر این کتاب تلاش کرد، نشان دهد که قانون اساسی در مورد حقوق زن و مرد بی طرف است و می‌توان با اتکا به قانون اساسی حقوق زنان را کسب کرد! یا جریان دیگری در بین زنان در داخل که تاکید می‌کند برای تغییر قوانین ضد زن باید قانون اساسی را تغییر داد. قانون اساسی بیش از دو بند بر سر زنان ندارد. قانون اساسی آن جایی ضد زن است که همه‌ی روابط بین انسان‌ها را بر پایه‌ی شریعت تدوین و مکتوب می‌کند. اما این دیدگاه حاضر نیست بگوید که آن چه باید تغییر یابد و مادر قانون اساسی کنونی ایران است، مسئله‌ی دین است. آن چه باید تحقق یابد جدایی دین از دولت در قانون اساسی است. این هم شکلی از مسخ کردن و تقلیل دادن خواسته و مطالبات زنان است. خلاصه کنم مبارزات زنان از کانال‌های خاصی می‌گذرد و علیه جلوه‌های مختلف ستم است. مهم این است که ما بتوانیم همه‌ی این مبارزات را علیه کلیت این رژیم کانالیزه کنیم. با ساده کردن مسائل پیچیده و پاسخ ندادن به آن‌ها نمی‌توانیم کاری پیش ببریم. نمی‌توانیم برای تمیز و پاکیزه ماندن و رفرمیست نشدن

خود را از این مبارزات خاص و روزمره زنان جدا کنیم. در این صورت، ما توده‌ی وسیع زنان را به دست اصلاح طلبان رها کرده ایم.

نکته دیگری طرح شد به این شکل که بسیاری از قوانین اسلامی نیستند و بر می‌گردند به فرهنگ کلی مردسالاری و غیره. در این مورد باید بگوییم که مهم نیست این قوانین ریشه اسلامی یا فرهنگ دیرینه دیگری دارند. مثلاً موضوع حجاب مهم نیست که در دوره ی قبل از اسلام هم بوده یا نه. مسئله این است که امروز حجاب اجباری است و کلیه‌ی قوانین زن ستیز دیگر با اتکا به قرآن و احادیث اسلامی تدوین شده و اجرا می‌شوند. چیزی که امروز زنان با آن روبرو هستند نه حجاب دوران ساسانی بلکه حجاب اجباری است که بر طبق آیین شریعت بر آن‌ها تحمیل می‌شود. در مورد قوانین نانوشته هم بگوییم که درست است برخی نانوشته است اما برخی قوانین نانوشته در جمهوری اسلامی نوشته شد. در مورد مسئله‌ی بکارت بد نیست اشاره کنم به این که در قانون نامی از بکارت نیامده است اما در قوانین مدنی که مربوط به دوره ی سلطنت پهلوی نیز هست، در بند عقد نکاح تاکید شده که اگر زن یا مرد صفاتی را اعلام کنند و بعد از عقد نکاح معلوم شود که این صفات را ندارند عقد نکاح فسخ می‌شود و این خود همان تضمین دوشیزگی یا باکره بودن است.

برگردم به سوال رابطه ی ستم جنسیتی و طبقاتی. ببینید برای از بین بردن نظام طبقاتی باید در جبهه‌های مختلف مبارزه کرد. یکی از این جبهه‌ها، ستم جنسیتی است. دیدگاهی که به طور ضمنی می‌گوید وقتی مسئله‌ی طبقاتی حل شد، ستم جنسیتی نیز از بین می‌رود، کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی است. در این مورد اشاره می‌کنم به نقل قولی از مارکس که دور اول صحبت‌م را با آن به پایان رساندم، همان چهار خصیصه یا کلیتی که باید برای رسیدن به کمونیسم سرنگون کرد. دوتا از این ۴ کلیت مربوط به طبقات است و دو تای دیگر مربوط به روابط اجتماعی و ایده‌هایی است که نقش حافظ تمایزات طبقاتی را دارند. بنابراین طبق تئوری‌های بنیادین مارکس (تئوری‌هایی که انعکاس واقعیت‌های عینی است) اصلاً این طور نیست که اول، مسئله‌ی طبقات بعد روابط اجتماعی ستم‌گرانه و ایده‌های کهن منطبق بر آن حل می‌شود. این‌ها مجموعه‌ای به هم پیوسته هستند. در

حقیقت، مبارزه علیه ایده‌های کهنه و روابط ستم‌گرانه عرصه ای تعیین کننده برای مبارزه برای گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است.

سوال دیگری شد که گویا من در صحبت‌م همه‌ی کمونیست‌ها را یک کاسه کرده ام و یا به مارکسیسم انتقاد کرده ام. روشن کنم که من به مارکسیسم انتقاد نکردم بلکه به برخی مدعیان مارکسیسم انتقاد کردم.

جنبش کمونیستی و به طور کلی مارکسیسم، همواره در مبارزه علیه انواع و اقسام اپورتونیسم شبه مارکسیستی، شفافیت و تیزی خود را بازیافته است. همان گونه که در مقاله‌ی "چپ نیاز به خانه تکانی جدی دارد" (در سایت هشت مارس در دسترس است) بحث شده: "امروزه مسئله‌ی زنان یکی از آن عرصه‌هایی است که کمونیست‌ها باید تفاوت موضع و نقطه نظر کمونیستی را با انواع بینش‌ها و جریاناتی که فقط در ظاهر و در ادعا کمونیست یا چپ هستند روشن کنند و با روشن کردن این فرق و تفاوت، زمینه‌های بازسازی و دگرگونی و پیشرفت ایدئولوژیک را در میان خود کمونیست‌ها نیز فراهم کنند."

دوستی در بخش سوالات و نظرات گفت: شما که کمونیست‌ها را نقد می‌کنید آیا می‌دانید که گورستان خاوران مملو از پیکر جان باختگان مرد کمونیست است که برای جامعه ای عاری از ستم مبارزه کردند. در پاسخ به این نظر باید تاکید کنم که من برای دفاع از کمونیست‌ها به تعداد زیادی از مردان کمونیست که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی جان باخته اند اشاره نمی‌کنم بلکه به تاریخ تفکر و عمل جنبش کمونیستی بین المللی در مورد مسئله‌ی زنان اشاره می‌کنم. جنبش کمونیستی بین‌المللی از بدو پیدایش خود انقلابی‌ترین جریان فکری و عملی تاریخ بشر در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، از جمله مسئله‌ی زنان، بوده است. تاریخ جنبش کمونیستی در این مورد به طور غالب موجب سرافرازی است اما در برخی جوانب مهم باعث تاسف است که باید به بازنگری آن بنشینیم زیرا ما نیز از تاریخ خود درس می‌گیریم و پیشرفت می‌کنیم.

برای همه روشن است که اغلب چپ‌های ایران مسئله‌ی ستم بر زن و مبارزه علیه آن را مسئله‌ای فرعی می‌دانند و از صورت مسئله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی حذف می‌کنند و برای توجیه خود استدلال‌ات شبه مارکسیستی هم می‌آورند. البته

تئوری‌های آنان ربطی به مارکسیسم ندارد. طنز آن جاست که در بسیاری از مواقع تئوری‌های فمینیست‌ها در مورد زنان از تئوری‌های این نوع مارکسیست‌ها به مارکسیسم نزدیک تر است.

از دیدگاه مارکسیستی، برای حل مسئله‌ی طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی باید به مولفه‌های گوناگون جامعه طبقاتی پردازیم که یکی از مهم‌ترین آن‌ها ستم جنسیتی است. ستم جنسیتی از آن مولفه‌هایی است که در هر سطحی که طرح می‌شود مالکیت خصوصی را زیر ضرب می‌برد. خط تمایز مهم کمونیست‌های انقلابی از کمونیست‌های دروغین در شرایط کنونی ایران، چگونگی برخورد به مسئله‌ی زنان است.

آیا این‌ها کمونیست‌هایی هستند که می‌خواهند همه‌ی اشکال ستم را از بین برند به جز یک شکل؟ آیا کمونیست‌هایی هستند که می‌خواهند یک شکل از مالکیت، یعنی مالکیت از ابزار تولید را از بین ببرند ولی شکل دیگر مالکیت خصوصی، یعنی مالکیت مرد بر زن را حفظ کنند؟ امروز این مرز تمایز کمونیست‌های انقلابی با کسانی است که با استفاده از ادبیات مارکسیستی، دیدگاه‌های دیگری را تبلیغ می‌کنند.

# نقش قوانین و دولت در اعمال خشونت علیه زنان

سخنرانی ارائه شده

در اتاق اینترنتی کارزار زنان

فصلنامه‌ی ۸ مارس، شماره ۱۴، اسفند ۱۳۸۴ (۲۰۰۶)

"سزای زنی که مرد را اذیت می کند مرگ است" این حرف‌های عبدالحسین ۲۲ ساله است که همسر خود، مرجان را در همین مرداد ماه به قتل رساند. مرد جوانی که "توسن" نام دارد و خود را فوق لیسانس رشته معماری معرفی می کند، می گوید: "همسر من نسیم خواب بود، چاقویی از آشپزخانه برداشتم و به سراغش رفتم. ۲۵ ضربه به پشت و گردنش زدم و بعد پیکرش را به داخل حمام کشاندم. رفتار نسیم بسیار نامناسب بود و با مردان خیلی راحت برخورد می کرد. همیشه به او اعتراض می کردم ولی می گفت: اینها به تو ربطی ندارد".

"از کشتن دخترم پشیمان نیستم، به حکم خدا او را کشتم!" این حرف‌های مسعود پدر ۳۵ ساله، بعد از کشتن زهرا، دختر هشت ساله اش است.

"آن‌ها را کشتم تا جامعه پاکسازی شود". این حرف‌های محمد حمزه مصطفوی، جوانی که سرکردگی بانندی را داشت که حداقل ۱۶ زن را در کرمان و اطراف آن به قتل رساند.

مجید سالک محمودی، سر دسته‌ی باند دیگری از قتل‌های سریالی زنان در پاسخ به سؤال افسر پرونده در خصوص مرگ خدیجه یکی از قربانیانش، گفت: "من از زن‌هایی که پایبند خانواده‌شان نباشند متنفرم!"

نمونه‌های بالا حادثه‌ترین شکل خشونت خانگی و اجتماعی علیه زنان است که در کشور ما می‌رود تا تبدیل به امری معمول شود.

"بابا ما از خدامونه زودتر شلاق بخوریم از این قبرستون بریم بیرون". این حرف‌های دختر جوان هم سلولی رویا طلوعی فعال زن کرد، در زندان‌های جمهوری اسلامی در چند ماه گذشته است: موردی از خشونت مستقیم دولتی علیه زنان و دختران برای "بدحجابی" است که هزاران هزار زن حداقل برای یک بار در معرض چنین خشونتی قرار گرفته اند.

دکتر شهرام اعظم پزشکی کشیک بیمارستان بقیه الله می گوید: "زهرا کاظمی خبرنگار عکاس در دوران بازجویی نه فقط شکنجه شده بود بلکه مورد تجاوز وحشیانه جنسی نیز قرار گرفته بود". زهرا کاظمی نماد هزاران هزار زنی شد که در زندان‌های جمهوری اسلامی مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. سندی علیه نظامی که تجاوز جنسی به زنان را شیوه‌ای از سرکوب و به زانو در آوردن آنان به کار می‌برد. و بالاخره فرهنگی که خشونت علیه زنان را توجیه می‌کند، از زبان مادر شوهر زنی که از شوهرش کتک خورده: "مردی گفتند زنی گفتند، حالا که قیامت نشده دو تا سیلی به زنش زده" و وقتی پس از چندین بار کتک خوردن و تهدید به دادگاه می‌رود، قاضی هم می‌گوید "بالاخره هر چه باشد شوهرت است." وقتی از همسرش که زن دیگری گرفته بود شکایت کرد، باز هم قاضی گفت: "چیزی را که خداوند حلال کرده تو چه طور حرام می‌کنی؟"

این‌ها نمونه‌ای از همدستی فرهنگ و قانون در خشونت علیه زنان است. یکی از قاضی‌های دادگاه‌های شرع که زنان برای دادخواهی به آنجا فرستاده می‌شوند می‌گوید "من معتقدم خانم‌ها گستاخ شده اند و نحوه‌ی استفاده درست از حقوق‌شان را نمی‌دانند. به نظر من، وظیفه زن فقط تمکین است."

و نمونه‌ی آخر حرف‌های آقای شرابی وکیل تسخیری لیلا مافی است که می‌گوید "به نظر من اگر لیلا نبود، اصلاً خانه‌ی فسادى تشکیل نمی‌شد و ابزار خانه‌ی فساد همین خانم است و خانم‌های دیگر". لیلا مافی دختر جوانی است که در انتظار مجازات اعدام به سر می‌برد. او از سن ۸ سالگی به دلیل فقر و توسط مادرش تن‌فروشی کرده است.

مثال‌های بالا جنبه‌های گوناگون خشونت علیه زنان را بیان می‌کند. با فرض روشن این که عاطفه، زهرا کاظمی، مرجان ..... اسم عام هزاران هزار زن هستند.



برای صحبت از خشونت علیه زنان نیازی به آمار و ارقام نیست، چرا که هر زنی خود دفتری از آمار و شواهد اشکال گوناگون خشونت جنسیتی است. خشونت جنسیتی از شکل دولتی گرفته تا خانگی و یا اجتماعی، همگی چون رشته‌هایی در هم‌بافته شده، مجموعه‌ای به نام خشونت جنسیتی علیه زنان را شکل داده است. خشونتی که فقط و فقط بر مبنای جنسیت اعمال می‌شود.

در این گفتار نمی‌خواهم به خشونت علیه زنان در سطح جهان بپردازم و تنها بر خشونت علیه زنان در ایران متمرکز می‌شوم.

اما این یک واقعیت است که خشونت علیه زنان پدیده‌ای جهانی است، چرا که در نظام حاکم بر جهان (یعنی نظامی که بر پایه‌ی ستم و استثمار می‌چرخد) ستم بر زن (به عنوان یکی از مهم‌ترین مولفه‌های این نظام) جزئی لاینفک و ضروری از کارکرد آن است.

در این گفتار، ابتدا تعریف خود را از خشونت بر پایه‌ی تعاریف کنونی ارائه خواهم داد. سپس به اشکال گوناگون خشونت علیه زنان و رابطه‌ی میان آن‌ها و این که چگونه یکدیگر را تکمیل می‌کنند، می‌پردازم. در این چارچوب بر خشونت دولتی تمرکز خواهم کرد و این که چرا زنجیر خشونت بر زنان در ایران توسط خشونت دولتی تقویت، تحکیم و تداوم یافته است.

در پرتو این بحث، به دو نظریه‌ی متفاوت در مورد خشونت زنان نیز اشاره می‌کنم. نظریه‌ی ای که فقط خشونت دولتی را می‌بیند و طبعاً نقش خشونت خانگی را نمی‌بیند و در مقابله با خشونت به این مولفه‌ها بهایی اندک می‌دهد و در نتیجه حتی در همان سطح مقابله با خشونت دولتی هم راه حلی ناقص و دم بریده ارائه می‌دهد و نظریه‌ی دیگری که فقط به خشونت خانگی می‌پردازد و کمتر به نقش خشونت دولتی در تقویت و تحکیم و خشونت خانگی پرداخته است و در نتیجه راه حلش از برخی پند و اندرزها و نصیحت‌های بی‌خاصیت، فراتر نخواهد رفت.

### تعریف خشونت

در درجه اول باید تاکید کنم که خشونت علیه زنان، جلوه‌ی بارز مناسبات قدرت است، مناسبات قدرتی که با قهر اعمال می‌شود. مناسبات قدرت میان

استثمارگران و استثمار شوندگان و هم چنین مناسبات قدرت میان زن و مرد توسط قهر دولتی برقرار، نگهداری و بازتولید می شود.

خشونت بر زنان یعنی استفاده از قهر برای حفظ نظم و مناسبات قدرتی که زن در آن موقعیت فرودست دارد. تا اینجا در مفهومی کلی، معنای خشونت با قهر تفاوتی ندارد. چون در جوامع طبقاتی قهر وسیله ای برای حفظ نظم موجود است و هرگاه کسی یا کسانی بخواهند این نظم را بر هم زنند طبیعی است توسط قوای قهریه یعنی دولت، نیروهای مسلح، قانون و زندان سرکوب می شوند. یعنی همین وقایعی که مرتب در جامعه‌ی ایران مشاهده می کنیم. سرکوب نیروهای کمونیستی و انقلابی، سرکوب دانشجویان، سرکوب کارگران و سرکوب زنان.

اما ویژگی مهم خشونت علیه زنان این است که اعمال قهر علیه زنان نه فقط توسط نیروهای مسلح بلکه توسط کل جامعه (مخصوصاً اکثریت مردان) و از طریق کلیه ابزارهای ممکن به پیش می رود. به علاوه نه فقط زنان هنگامی که به وضعیت خود معترض هستند سرکوب می شوند، بلکه حتی قبل از این که بخواهند به موقعیت فرودست خود اعتراض کنند پیشاپیش سرکوب می شوند تا حتی تصور یک گام فراتر از موقعیتی که برایشان تعیین شده را نکنند.

هر گونه ستم و آزار فیزیکی (مانند ضرب و شتم و کتک) که بر زنان اعمال می شود تا آنان به حد و حدودی که در یک نظام زن ستیز، پدرسالار و مردسالار برایش تعیین کرده اند تن دهند، در لیست خشونت جنسیتی قرار می گیرد.

علت اصلی خشونت جنسیتی، اعمال قدرت مرد بر زن است. برای اعمال فرودستی زن و سلب حقوق زن توسط مرد و کل جامعه است. برای راضی کردن ما زنان به موقعیت فرودست، یعنی نصف مرد بودن، تحت سلطه‌ی مرد بودن و نداشتن حقوق برابر، نیاز به یک مجموعه از شیوه‌های سرکوب آشکار و پنهان است. بگذریم از اینکه برای برخی از زنان، اشکال خشونت آن قدر طبیعی شده که جامعه آن را در رده‌ی خشونت علیه زنان نمی بیند. با این وصف، با رشد مبارزات زنان، بسیاری از اشکال خشونت که در فهرست خشونت پنهان بود، در رده‌ی خشونت عریان قرار گرفته اند.

خشونت جنسیتی در جامعه‌ی ما ویژگی خاص خود را دارد، که من سعی می

کنم به اختصار دسته بندی کنم: خشونت جنسیتی در حوزه‌ی خصوصی و خشونت جنسیتی در حوزه‌ی عمومی. خشونت در حوزه‌ی خصوصی همان خشونت خانگی است و خشونت جنسیتی در حوزه‌ی عمومی یعنی در جامعه در محل کار، مدرسه، نهادها و ادارت و کلیه معابر و اماکن عمومی و خلاصه کلیه‌ی اشکال خشونت‌ی که علیه زن و برای محدود کردن حضور اجتماعی او است. خشونت خانگی و اجتماعی توسط فرهنگ زن ستیز، آداب و رسوم مردسالارانه و ایدئولوژی ضد زن و هم چنین مجموعه‌ی از قوانین و سیاست‌های زن ستیزانه تغذیه و تقویت می شوند. اما این‌ها با یکدیگر متفاوتند. یعنی فرهنگ زن ستیز مساوی خشونت علیه زنان نیست اما شرایط را برای اعمال خشونت و پذیرش آن توسط کل جامعه فراهم می‌کند.

### خشونت خانگی

خشونت خانگی مجموعه‌ی روش‌های فیزیکی ضرب و شتم است که مردان در خانه اتخاذ می‌کند تا زنان را سر جای خود بنشانند یا در سر جای خود نگهدارند. فروش دختران خردسال توسط پدران، اجبار دختران به ازدواج با کسانی که دوست ندارند، تجاوز جنسی مرد به همسر، پدر به دختر و برادر به خواهر، ضرب و شتم زنان توسط همسر به دلیل عدم تمکین، قتل‌های ناموسی و خودسوزی و خودکشی زنان، از مصادیق بارز خشونت خانگی هستند که مدام از میان زنان قربانی می‌گیرد. خشونت خانگی اغلب در زمانی اتفاق می‌افتد که زن در مقابل سلب حقوقش توسط مرد مقاومت می‌کند. حقوقی از جمله حق انتخاب همسر، حق جدایی از همسر، حق اختیار بر بدن خود، حق معاشرت، اختیار مالی، اختیار سفر، اختیار کار و اختیار تحصیل و بسیاری حقوق دیگر. خشونت خانگی علیه زن به طور سمبلیک از همان اولین شب ازدواج که شب زفاف نامیده می‌شود و قرار است نهاد خانواده تشکیل شود آغاز می‌شود. در این شب باید خونی بر زمین ریخته شود، تا قدرتی تثبیت شود، یا دقیق تر خونی بر دستمالی سفید باید رویت شود تا بر همه، برتری قدرت مردانه ثابت شود و زن به تصرف مرد در آید. این تصرف در این ضرب المثل معروف مردسالارانه نیز فشرده شده که "گرچه را باید دم حجله کشت!" گرچه در حقیقت همه‌ی شان و حقوق انسانی زن است.

دومین مرحله این است که زن مجبور می شود روابط گذشته‌ی فردی اش را تقریباً قطع کند و یا تغییر دهد. حالا دیگر با نام مرد خطاب می شود و با نام مرد هویت دارد و با نام مرد و هم راه یک مرد دعوت می شود و خلاصه هویت‌اش با همسر مشخص می‌شود. من کمتر زنی را دیده‌ام که حسرت دیدار دوستان قبل از ازدواج بر دلش نمانده باشد و شوهر به خاطر آن با او دعوا و مرافعه نکرده باشد. اغلب موارد ضرب و شتم زنان درخانه توسط شوهر و پدر به خاطر سرپیچی از این جایگاه است.

اگر زن در حیطه‌ی اقتصادی بعد از ازدواج بخواهد کار کند باز هم به میل مبارک ربییس خانه بستگی دارد. زمانی که زن کار می‌کند باید مزدش را نیز در اختیار مرد قرار دهد و تازه تحقیر هم می‌شود چرا که حقوق زن، کمک خرجی نامیده می‌شود، حتی اگر برابر حقوق مرد و یا بیشتر از حقوق او باشد. تازه این در مورد زن طبقه‌ی متوسط است. مزد کار بسیاری از زنان تحتانی (که در رشته‌هایی چون قالی‌بافی یا کشاورزی کار می‌کنند) عمدتاً مستقیماً به پدر یا برادر یا شوهر پرداخت می‌شود. کمتر زنی است که بتواند بدون ترس و لرز از شوهر پولی را خرج کند. بسیاری خشونت‌ها بر سر این است که زن بدون اجازه مرد وسیله خانه یا سایر وسایلی که ضروری تشخیص داده را خریده است.

در حیطه روابط جنسی هم که اصل بر تمکین است یعنی مرد هر موقع که بخواهد و هر شکل از روابط جنسی متعارف و نامتعارف را طلب کند، زن باید مطیع خواسته‌ی جنسی مرد باشد، در غیر این صورت باید بنا به وسع و همت مرد پیه اشکال گوناگون خشونت را بر تن بمالد و از تنبیه قانونی تا پرت شدن چاقوی صبحانه بر صورتش را تحمل کند. حتی زمانی که مرد دچار ناتوانی جنسی است باز این زن است که مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. به قول شهلا اعزازی زنان هم به خاطر میل جنسی زیاد مردان هم به دلیل ناتوانی جنسی‌شان کتک می‌خورند. زنان مورد خشونت جنسی قرار می‌گیرند تا یادشان نرود که اصولاً وسیله‌ای برای لذت جویی مرد هستند. آن‌ها باید کاملاً با تن و بدن خود بیگانه شوند.

و بدترین شکل خشونت، قتل زن توسط مرد است. آن چه که به نام قتل‌های ناموسی معروف شده است و در یک دهه‌ی گذشته در کشور ما ابعاد وحشتناکی

یافته است.

از آن جایی که برخی مردان زن را به مرگ تدریجی با شکنجه محکوم می‌کنند باز هم در چند سال گذشته با پدیده ی وحشتناک خودکشی و خودسوزی زنان در سراسر ایران روبرو شده ایم. این ها همه، اشکال خشونت آشکار و عریانی است که در محیط خانواده و در سطح گسترده با آن روبرو هستیم.

خشونت خانگی برای اعمال اصل مهم قانون مدنی یعنی ریاست مرد بر خانواده است. خشونت خانوادگی برای حفظ کیان خانواده پدرسالار است، برای تحکیم ریاست مرد، زنان هر موقع که لازم شد باید تنبیه شوند تا اعتماد به نفس شان را از دست دهند و به مطیع بودن و فرودستی خود رضایت دهند تا اصل "زن خوب و فرمان بر پارسا کند مرد درویش را پادشاه" در عمل پیاده شود و بالاخره یاد بگیرند که بسوزند و بسازند، همان حرفی که از بچگی به زنان یاد می‌دهند.

### خشونت در عرصه جامعه

اما خشونت علیه زنان، به خانه محدود نمی‌شود و به عرصه ی جامعه نیز امتداد می‌یابد. خشونت اجتماعی در جامعه ایران هر چه بیشتر و بیشتر با خشونت دولتی ادغام شده است. اما با این حال ما با پدیده ای به نام خشونت اجتماعی علیه زنان مواجه ایم که ویژگی‌های خود را دارد. ما با اشکال گوناگون اعمال خشونت بر زنان و ایجاد نا امنی برای آنان در جامعه روبرویم. از متلک و اذیت و آزارهای جنسی گرفته تا نا امنی رفت و آمد در معابر عمومی به ویژه در شب و بالاخره در حادثه‌ترین شکلش تجاوز جنسی و قتل‌هایی که تحت عنوان پاکسازی جامعه از فساد رخ می‌دهد. آزارهای جنسی و ناامنی در محیط کار، نهادها و موسسات عمومی و خیابان و معابر عمومی زنان را وادار می‌کند که خودشان را همواره در پناه یک مرد قرار دهند و آقا بالاسری را با رضایت و گاهی با منت بپذیرند.

کم نیست نمونه های تجاوز به زنان کارگر در کارگاه های کوچک و بزرگ توسط صاحبکاران‌شان که صدایش در نمی‌آید چرا که زن کارگر در آن صورت باید پیه اخراج و فقر و فلاکت بیشتر را به تن بمالد.

خشونت اجتماعی از قدیم الایام در مورد زنان اعمال می‌شد اما پا به پای رشد

سرمایه‌داری و ضربه وارد آمدن بر روابط سنتی، اشکال حادث‌تری به خود گرفته است. اگر چه خشونت علیه زنان در عرصه‌ی جامعه، در زمان قبل از انقلاب نیز وجود داشت، اما در ۲۷ سال گذشته بسیار حادث‌تر شده است و علتش اعمال خشونت مستقیم دولتی علیه زنان است. در حقیقت جمهوری اسلامی هویت ایدئولوژیکی حکومتش را با خشونت علیه زنان تعریف می‌کند. برای همین، همان‌گونه که در بالا اشاره کردم جدا کردن این شکل از خشونت با خشونت مستقیم دولتی، ساده نیست چون درهم تنیده شده‌اند.

### نقش دولت در تقویت خشونت خانگی

جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت مذهبی از دو طریق خشونت علیه زنان را تقویت می‌کند: یکم، از طریق ایدئولوژی، قوانین و مقرراتی مدنی که از شریعت ریشه گرفته، به مرد حق اعمال خشونت علیه زن را می‌دهد. شریعتی که اصل و راهنمایش قرآن و سنت پیغمبر است که آشکارا خشونت علیه زن را تبلیغ می‌کند.<sup>۲۹</sup> دوم نقش مستقیم و بلاواسطه‌ای که خود دولت در اعمال خشونت علیه زنان بر عهده گرفته است.

کلیه‌ی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی نه تنها بازتاب خشونت روا شده بر زنان است بلکه به نوبه‌ی خود آن را تحکیم می‌کند. بسیاری از قوانین مدنی و جزایی و به شکل برجسته‌ای مجازات‌های اسلامی، خشونت علیه زنان را در خانه و جامعه تقویت و تولید و باز تولید می‌کند. قانونی که رسماً اعلام می‌کند مرد رییس خانواده است و دست مردان را برای اعمال قهر علیه زنان برای اثبات این ریاست باز می‌گذارد. قانونی که تحت عنوان تمکین زن دست مردان را برای به کار بردن هر گونه

---

<sup>۲۹</sup> برای نمونه می‌توان به سوره‌ی نسا آیه ۲۴ رجوع کرد که می‌گوید: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگرهبانی است. به واسطه‌ی آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیم ناکید باید سخت پند دهید و از خوابگاه‌های شان دوری کنید و در صورت نافرمانی آن‌ها را با زدن تنبیه کنید.»

این آیه یکی از ده‌ها آیه‌ای است که معرف ایدئولوژی اسلامی حاکم بر کشور است. بر پایه‌ی این ایدئولوژی قوانین ما نوشته شده است. در این آیه پس از گفتن این که زن باید تابع مرد باشد، تاکید شده که اگر زن تبعیت نکرد باید کتک بخورد. این آیه ثمره‌ی روابط بالادست و فرودست است یعنی نتیجه‌ی برقراری روابط بالادست و فرودست این است که باید برای نگه‌داری آن قهر اعمال شود و باید برای برقراری این روابط قدرت نابرابر، روش‌ها و قوانین و اهرم‌های اعمال قدرت تعبیه شود، خشونت علیه زنان نتیجه‌ی منطقی رابطه بالادست و فرودست است.

خشونت در روابط جنسی باز می‌گذارد. قانون تعدد زوجات که دست مرد را برای ازدواج با زن دیگر باز گذاشته که شاید بتوان آنرا شدیدترین نوع خشونت روانی علیه زنان دانست. قانون بی مجازات ماندن مرد در صورتی که به زنش شک داشته باشد و او را تحت عنوان خیانت به قتل برساند. قانونی که رسماً ارزش جان زن را نصف مرد اعلام می‌کند و بسیاری از قوانین دیگر که بطور غیر مستقیم موجب باز تولید خشونت بر زنان است.

در فرهنگ این سیستم قضائی، همواره زن مقصر است چون همواره اولین سؤال از نظر آنان این است که زن چکار کرده که مثلاً شوهر او را کتک زده یا مورد تجاوز و یا آزار جنسی در خیابان قرار گرفته است. بی جهت نیست که می‌گویند زن بودن در ایران کنونی خود یک جرم است.

### داروغه ی بزرگ زنان

همان طور که اشاره شد زنان در ایران با خشونت مستقیم و بلاواسطه نیز روبرو هستند. این نوع خشونت ضرورت وجودی حکومتی مذهبی است. حکومتی که با کنترل در خصوصی‌ترین زوایای تن و زندگی زنان هویت ایدئولوژیک مذهبی اسلامی خود را تثبیت و تعریف کرده است.

در خشونت مستقیم دولتی زنان مستقیماً با دولت روبرو هستند و نه با شوهر یا پدر یا برادر. هر چند دقیقاً به خاطر اعمال این خشونت، زنان هر چه بیشتر در عرصه‌ی خانوادگی و اجتماعی فرودست‌تر و بی‌حقوق‌تر می‌شوند و در نتیجه وابستگی‌شان به مرد افزایش می‌یابد.

زنان مدام با خشونت مستقیم یک داروغه بزرگ هم روبرو هستند که با گزیمه‌هایش در کوچه و خیابان در اداره و دانشگاه و در مدرسه و کارخانه مواظب زنان است که دست از پا خطا نکنند. حجاب اجباری، انواع مجازات‌های اسلامی مانند سنگسار، شلاق به دلیل آرایش و رنگ لباس یا به خاطر معاشرت در معابر و اماکن عمومی با یک مرد، جداسازی جنسیتی در اماکن عمومی مثل دانشگاه‌ها و اتوبوس‌ها، محروم کردن دختران نوجوان از مناسبات اجتماعی با دوستان، ممنوعیت ورود زنان به برخی اماکن مانند استادایوم‌های ورزشی، هتک حرمت زنان هنرمند و

فعال سیاسی، دستگیری و کتک زدن و تجاوز، همه‌ی این‌ها اشکال بی‌رحمانه‌ی خشونت سیستماتیک دولتی علیه زنان است. به همین دلیل جمهوری اسلامی جزو معدود حکومت‌هایی در جهان است که نهادهای ویژه سرکوب زنان سازمان داده و بودجه‌های کلانی را برای پیشبرد جنگ علیه زنان اختصاص داده است.

اگر حجاب اولین و ایدئولوژیک‌ترین شکل سرکوب مستقیم دولتی زنان است، تجاوز جنسی و اعدام زندانیان زن سیاسی خشن‌ترین و عریان‌ترین سرکوب و خشونت سیاسی است که مستقیماً زنانی را هدف قرار داده که به هر شکلی نظم موجود را زیر سؤال می‌برند. تجاوز جنسی به هزاران زن زندانی سیاسی تحت عنوان غنایم جنگی از کفار و منافقین، از بی‌رحمانه‌ترین اشکال مستقیم خشونت سیاسی بر زنان است. تجاوز به زهرا کاظمی و قتل وی یکی از آخرین نمونه‌های این جنایات عظیم است.

در میان اشکال گوناگون اعمال خشونت بر زنان، حجاب اجباری نقش برجسته و فراگیری دارد. "یا توسری یا روسری" بیان فشرده‌ی این اعمال خشونت فراگیر است. حجاب اجباری نقش بسیار مهمی برای تثبیت جمهوری اسلامی داشت. آن‌ها با اعلام حجاب اجباری هویت حکومت خود را که بر پایه‌ی زن ستیزی و سرکوب زنان است، اعلام کردند. آن‌ها با حجاب اجباری مناسباتی نابرابر بین زن و مرد را به عنوان پایه‌ی ای که این حکومت بر آن قرار خواهد گرفت، اعلام کردند. در حقیقت آنان اعلام کردند که حکومت اسلامی بر پایه‌ی سرکوب، تبعیض و نابرابری زنان استوار است. خمینی با این کار اعلام کرد که حافظ نظم کهن است و اولین کار برای حفاظت از نظم کهن، برگرداندن کسانی بود که در پروسه‌ی سرنگونی به صحنه آمده بودند. زنانی که در وسعت میلیونی به صحنه‌ی سیاسی آمده بودند، از نظر آنان غولی بود که از بطری بیرون آمده بود و می‌بایست دوباره به بطری بازگردانده می‌شد.

حجاب و تضمین حفظ آن توسط نیروهای سرکوب‌گر دولت در واقع تلاشی است برای "در جای خود نگه داشتن" این نیمی از جمعیت. جمهوری اسلامی باید این نیمی از جمعیت را مطیع نگاه دارد تا بتواند کل جامعه را مطیع نگاه دارد. اگر چاردیواری خانه و مرد خانه دیگر نمیتواند زن را مطیع نگاه دارد و این‌ها به صحنه‌ی جامعه کشانده شده‌اند پس باید در صحن جامعه‌ی پدرسالار بزرگ یعنی دولت،



طرح و برنامه‌ی مشخصی برای مطیع نگاه داشتن وجود داشته باشد.

### جمع بندی

ما با یک نظام سرکوب‌گر و خشن علیه زنان رو به روییم که علیرغم شکاف‌ها و تناقضات معین در رابطه با اجزای گوناگون آن (یعنی خشونت خانگی، خشونت در عرصه‌ی جامعه و خشونت مستقیم دولتی) همه یکدیگر را تکمیل می‌کنند. در نتیجه نه واقعی و نه درست است که مبارزه را محدود به خشونت خانگی کرده و در مورد خشونت دولتی سکوت کنیم و یا برعکس. ما باید یک مبارزه‌ی همه جانبه را علیه کل سیستم خشونت بار حاکم بر ایران به پیش ببریم و فراموش نکنیم که در شرایط کنونی ایران، خشونت مستقیم دولتی جایگاه مهمی در حلقه‌های گوناگون زنجیر خشونت بر زنان دارد. به همین دلیل نیز در این مجموعه در هم‌تنیدگی اشکال خشونت، مبارزه با قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی نقشی برجسته دارد. خشونت علیه زنان، جزئی از یک نظام طبقاتی مردسالار است که در آن اعمال قهر طبقات استثمارگر علیه طبقات تحت ستم و استثمار به اشکال گوناگون اجرا می‌شود. در زمینه‌ی زنان این مسئله اشکال وسیع و متنوعی به خود می‌گیرد. وقتی می‌گوییم خشونت علیه زنان بخشی از اعمال قهر دولت طبقات استثمارگر علیه بخشی از محرومین و محکومین است، به معنای آن نیست که این خشونت فقط توسط دولت انجام می‌شود. خشونت روزمره علیه زنان توسط مردان خانواده و مردان جامعه و عشیره و طایفه، بخشی از ساختار کلی این نظام است. اعمال خشونت علیه زنان از سوی طبقات حاکم فقط از طریق قوای دولتی و قوانین دولتی انجام نمی‌شود بلکه در خود جامعه و در مناسبات اجتماعی بین انسان‌ها نیز شاهد اعمال خشونت بر زنان هستیم. خشونت علیه زنان توسط جامعه و به طور خاص توسط اکثریت مردان در واقع بخشی از اعمال قهر طبقات استثمارگر است که عامل اجرایی آن خود مردم هستند. خشونت علیه زنان چه به شکل تجاوز و چه به شکل کتک و غیره منجر به فرودستی زن است. خشونت علیه زنان بیان سیاست، فرهنگ و تفکر فرو دست بودن زن به شکل قهر آمیز است. این خشونت قابل مهار نیست مگر این که فرودستی زن سرنگون شود. فرودستی زن با اقدامات نرم و نازک از بین

## ۸۲ زنان سال صفر

نخواهد رفت زیرا ریشه در روابط قدرتی نابرابر دارد که توسط خشونت و قهر از آن محافظت می شود. به همین دلیل رهایی زن، وابسته به سرنگونی کل این نظام طبقاتی مردسالار در ایران و جهان است که بر اعمال قهر و خشونت سیستماتیک علیه مردم استوار است.

## فصل سوم: راه یا بیراهه ؟

- یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز:  
توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر
- از دوم خرداد تا فراندوم ؛ از تلطیف قوانین ضد زن تا  
تغییر قوانین ضد زن (سیری در نظریات نوشین  
احمدی خراسانی)
- فراندوم: تحول در استراتژی یا به نرخ روز کردن  
استراتژی



# یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز: توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر

سایت هشت مارس، اسفند ۱۳۸۵

پا به پای رشد و گسترش جنبش زنان ما شاهد شکل‌گیری گرایش‌های گوناگون و شفاف‌تر شدن هر چه بیشتر این گرایش‌ها هستیم. به علاوه محرک‌ها و فاکتورهای بسیاری در صحنه‌ی سیاسی ایران و جهان به جنبش زنان فشار می‌آورند که هر چه روشن‌تر و صریح‌تر آماج خود را جهت‌رهایی و آزادی مشخص کرده و مرز تمایزات خود را با نیروهایی که می‌خواهند انرژی این جنبش و مبارزات زنان را دست‌مایه‌ی اهداف ارتجاعی و زن‌ستیز خود کنند، روشن کنند.

۲۸ سال پیش یعنی در سال ۱۳۵۷ در روز زن، شاهد یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات زنان ایران علیه حجاب اجباری بودیم و از آن زمان تا کنون یعنی طی ۲۸ سال گذشته، اکثریت زنان ایرانی درگیر جنگی دائم با رژیم جمهوری اسلامی بر سر مجموعه‌ی قوانین زن‌ستیز این رژیم هستند. قوانینی که بلافاصله پس از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی بر پایه‌ی شریعت اسلام علیه زنان تدوین و تصویب شد. طی این جنگ رژیم اسلامی بودجه‌ی بزرگی را صرف قوای نظامی و تبلیغاتی اش برای سرکوب و کنترل زنان کرده است. شاید پس از ۲۸ سال برای برخی از زنان وجود نیروی نظامی تحت عنوان گشت‌های نهی از منکر عادی شده باشد اما در تاریخ معاصر جهان بی‌سابقه است که رژیمی برای کنترل پوشش و "اخلاق" زنان، نیروی انتظامی سازمان دهد.

این نیروی انتظامی و تداوم آن نشان از این دارد که پس از گذشت ۲۸ سال، زنان ایرانی علیرغم سرکوب، دستگیری، شلاق، زندان و اعدام حاضر نشده اند تن به قوانین سرکوب گر اسلامی دهند و رژیم اسلامی نیز پس از ۲۸ سال، اگرچه در برخی قوانین تغییرات سطحی به وجود آورد، اما حاضر نشد در مورد قوانین پایه‌ای سرکوب زنان ذره ای تن به رفرم و تغییر دهد. این تاریخ نشان از تضادی آشتی ناپذیر بین اکثریت زنان ایران و نظام جمهوری اسلامی دارد. چرا که نظام جمهوری اسلامی هویت خود را در سطح ملی و بین‌المللی با قوانین زن ستیز و نابرابر علیه زن تعریف می‌کند.

جنبش زنان ایران طی سال‌های اخیر و پس از ۲۸ سال مبارزه موفق شده است حضور علنی خود را به این رژیم تحمیل کند. در بستر رشد و بالندگی این جنبش در سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی و پر قدرت زنان در داخل و خارج کشور بوده ایم. در خارج از کشور شاهد کارزار زنانی هستیم که با راهپیمایی ۵ روزه در شهرهای آلمان و هلند اعلام موجودیت کرد. زنان مبتکر این کارزار اعتقاد به آزادی و رهایی زنان از طریق لغو کلیه ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی دارند و معتقدند گام اول برای لغو این قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی، کوتاه شدن دست دین از کلیه شئون زندگی زنان است. به عبارتی جدایی کامل دین از دولت و این امر بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که پایه هایش بر سرکوب و فرودستی زنان با اتکا به ایدئولوژی اسلامی قرار گرفته است، ممکن نیست.<sup>۳۰</sup>

هم چنین ما شاهد رشد و گسترش گرایشی در جنبش زنان داخل کشور هستیم که با تظاهرات پارک لاله در سال ۸۲ به طور علنی عرض اندام کرد. تظاهراتی که با سرکوب نیروهای نظامی روبرو شد. برگزار کنندگان این تظاهرات بخشی از زنان سکولار طرفدار خاتمی و دوم خردادی‌ها بودند که می‌خواستند از فضای به اصطلاح سیاسی که دولت خاتمی برای‌شان فراهم کرده سهمی داشته باشند. سخن گویان این تظاهرات، کسانی مانند خانم نوشین احمدی خراسانی بارها قبل از این تظاهرات اعلام کرده بودند که حقوق ما زنان در قانون اساسی منظور

<sup>۳۰</sup> برای اطلاع بیشتر به سایت "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان" مراجعه کنید.

شده است و فقط کافی است که ما مهارت استفاده از این حقوق را داشته باشیم. که البته سرکوب تظاهرات سال ۸۲ خط بطلانی بر توهم این گرایش بود که فکر می‌کرد فقط کافی است مهارت استفاده از قانون اساسی دست پخت مجلس خبرگان را داشته باشد. با وجود آن که سخن گویان این گرایش بارها اعلام کرده بودند "ذات زنانه مسالمت آمیز" است اما مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به آنان حمله کردند و این دوستان با ناباوری شاهد سرکوب این گردهمایی مسالمت آمیز شدند. اما رژیم اسلامی به خوبی می‌داند پایه‌های حکومتش چه نفرت عمیقی بین این رژیم و زنان بوجود آورده و گوشش به این حرف‌های "مسالمت آمیز" بدهکار نیست.<sup>۳۱</sup>

در سال ۸۴ ما شاهد گردهمایی دیگری از زنان در روز ۲۲ خرداد بودیم. این بار نه فقط برخی گرایشات "سکولار" زنان حضور داشتند بلکه گرایشات "فمینیست اسلامی" یا بهتر است بگویم زنانی که معتقدند اسلام با حقوق زنان هیچ مغایرتی ندارد نیز با یکدیگر متحد شده و قطعنامه‌ای را منتشر کردند که در آن تاکید شد برای رفع تبعیض از زنان نیاز به تغییر و اصلاح قانون اساسی است. در این قطعنامه نوشته شده بود: که مشکل قانون اساسی این است که گروه معینی تفسیر از قوانین را به انحصار خود در آورده‌اند و این گروه نگاه مردسالارانه دارند و تفسیرهای مردسالارانه از قوانین می‌کنند. بخشی از فعالین این گروه اعلام کردند که می‌توان تفسیرهای عادلانه‌تری از این قوانین در مورد حقوق زنان کرد. این قطعنامه نشان دهنده‌ی این واقعیت نیز بود که برگزارکنندگان این گردهمایی نه فقط گرایشات سکولار طرفدار خاتمی، اصلاح طلبان غیر حکومتی، ملی مذهبی‌ها بلکه زنان برخی محافل نزدیک به حکومت نیز بودند.

در سخنرانی‌های این گردهمایی گفته شد: بن‌بست قانون اساسی در رابطه با زنان آن‌جاست که قوانین از خود منشاء نمی‌گیرند بلکه تفسیر پذیرند و به قدرت‌های موجود در حوزه‌ی ساختار سیاسی و نهادهای نیرومند مذهب رسمی، مشروط و وابسته‌اند. خانم مرضیه مرتضی در این گردهمایی گفت: "چرا بر ضد

---

<sup>۳۱</sup> در این مورد به مقالات آذر درخشان مراجعه کنید: "رفراندوم: تحول در استراتژی، یا به نرخ روز کردن استراتژی؟" و "از دو خرداد تا رفراندوم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن! سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی"

ارزش های توحیدی و اخلاقیات حقوق بشری، قانون اساسی را تفسیر می کنید" و هم چنین خانم نیره توکلی اعلام کرد: "بزرگ ترین نقض قانون اساسی ما این است که ۸۰ الی ۸۵٪ قدرت را به دست نهادهای انتصابی وامی گذارد و ارزش انتخاب و رای مردم در حد ۱۵ تا ۲۰٪ هم نیست".

پس از این گردهمایی ما شاهد طرح های دیگری مانند "رفراندوم برای تغییر قانون اساسی" نیز بودیم که علیرغم تبلیغ بسیار زیادی که از جانب زنان مرکز فرهنگی صورت گرفت اما از آن جا که آشنایان این طرح افراد بد نامی چون محسن سازگارا بودند، مورد توجه قرار نگرفت.

و بالاخره در شهریور سال جاری (۱۳۸۵) "کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز" اعلام موجودیت کرد. مبتکرین این طرح اعلام کردند اهداف شان در ادامه ی فعالیت های ۲۲ خرداد است.

این کمپین تا کنون سه سند داده است. بیانیه، کلیات طرح و جزوه ای حقوقی. به علاوه سایتی را نیز فعال کردند که مجموعه ی بحث ها و نظرات زنان فعال در این کمپین که مسئولیت های گوناگونی را نیز بر عهده دارند، منعکس می کند.<sup>۳۲</sup>

بیانیه ی اول کمپین تغییر سن بلوغ دختر (که نه سالگی است)، دیه ی نابرابر زن و مرد، شهادت نابرابر زن و مرد، حق حضانت، حق طلاق، حق خروج از کشور، تعدد زوجات را به عنوان قوانینی که باید تغییر و اصلاح شوند مشخص می کند.<sup>۳۳</sup>

در همین بیانیه تاکید می شود که دولت ایران به میثاق های بین المللی حقوق بشر ملحق و متعهد به اجرای مقررات آنان شده است. مهم ترین ضابطه در حقوق بشر عدم تبعیض بر مبنای جنس، قوم، مذهب و... است. بنابراین بیانیه، خواستار رفع تبعیض از زنان در کلیه ی قوانین بوده و از قانون گذاران می خواهد که نسبت به بازنگری و اصلاح قوانین بر اساس تعهدات بین المللی دولت اقدام نمایند.

"کمپین یک میلیون امضاء" همراه با این بیانیه، متنی تحت عنوان "کلیات طرح" را نیز منتشر کرد که ناظر بر اهداف کمپین، زمان اجرای کمپین یک میلیون امضاء و از همه مهم تر این که تاکید می کند، خواسته های این طرح ضدیتی با اسلام

<sup>۳۲</sup> به سایت برابری برای تغییر مراجعه کنید.

<sup>۳۳</sup> بیانیه ی " یک میلیون امضاء" برای تغییر قوانین تبعیض آمیز.



ندارد و برای این که جای هیچ گونه شبهه‌ای برای دولت‌مردان جمهوری اسلامی باقی نماند در این نوشته گفته می‌شود که تقاضای بازنگری در قوانین تبعیض‌آمیز درخواستی غیرمشروع و مخالف اسلام نیست و هیچ‌گونه ضدیتی با مبانی اسلام ندارد، زیرا جزو اصول دین به‌شمار نمی‌آیند و هم چنین بسیاری از فقها از جمله آیت‌الله صانعی یا آیت‌الله بجنوردی و شمار دیگری از مجتهدین سال‌هاست که بازنگری در قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان را مورد تایید قرار داده‌اند و تغییر آن‌ها را مغایر با اسلام ندانسته‌اند.<sup>۳۴</sup>

هم چنین در این نوشته مطرح می‌شود که استفاده از فضاهای عمومی مانند وسایل نقلیه عمومی، پارک‌ها، دانشگاه‌ها، کارگاه‌های تولیدی، آرایشگاه‌ها، مراکز درمانی، سفره‌ها و روضه‌خوانی‌ها، مراکز ورزشی و کلیه اماکنی که ممکن است زنان در آن‌جا به‌صورت جمعی حضور داشته باشند از جمله فضاهایی است که اعضاء و کوشندگان این کمپین می‌توانند با هم‌وطنان خود گفتگو و مذاکره کنند. در این نوشته تاکید می‌شود فقط زنان و مردانی که بیش از ۱۸ سال دارند می‌توانند بیانی‌های این کمپین را امضاء کنند.

علاوه بر این سه سند، فعالین اصلی "کمپین یک میلیون امضا" تلاش کرده‌اند در کلاس‌های آموزشی و مقالات و نوشته‌های شان جوانب این کمپین را بیشتر روشن کنند. مثلاً خدیجه مقدم مسئول روابط عمومی کمپین می‌گوید: "این حرکت به‌هیچ‌وجه حرکتی سیاسی نیست بلکه حرکتی فرهنگی و اجتماعی است. ضد مذهب هم نیست. چون در اسلام آمده که احکام ثانویه اگر مغایر با مقتضیات زمان و مکان باشند قابل تغییرند. کما این که بارها در طول تاریخ شاهد حکم تغییر این قوانین بوده‌ایم. خوشبختانه تعدادی از علما مانند آیت‌الله صانعی و آیت‌الله موسوی بجنوردی معتقدند که این قوانین می‌توانند تغییر پیدا کنند و این کار مغایرتی با دین اسلام ندارد."<sup>۳۵</sup>

در شرایطی که آشکار شدن موی زن، ایدئولوژی حاکم را به زیر سؤال می‌کشد؛ آزادی عشق، اخلاقیات حاکم را متزلزل می‌کند؛ صحبت از حق طلاق زنان

<sup>۳۴</sup> بیانی‌ه "یک میلیون امضاء" برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز

<sup>۳۵</sup> برگزاری پرشور "کمپین یک میلیون امضا" در کرج، زهره امین

شریعت را تضعیف می کند؛ دفاع از حق برابر زنان با مردان نظام سیاسی را به لرزه در می آورد؛ جنبش زنان نمی تواند به رویارویی آشکار با قدرت سیاسی حاکم و به طور خاص پایه های ایدئولوژیک آن یعنی مذهب اسلام کشانده نشود. کتمان این حقیقت عوام فریبی محض است.

فاطمه فرهنگ خواه، عضو هم اندیشی زنان در همین چهارچوب پیشنهاد می کند که: "با نماینده های زن در مجلس شورای اسلامی برای حمایت و امضاء بیانیه ی کمپین یک میلیون امضاء هم وارد مذاکره شویم" و زهرا اشراقی نوه خمینی و مشاور سابق وزیر کشور در امور بانوان نیز با خوشحالی اعلام کرده است که می توان از طریق کمپین به بازار کساد سازمان های غیر دولتی تحرک بخشید.<sup>۳۶</sup> سوسن طهماسبی عضو کمیته روابط عمومی کمپین نیز برای کسانی که هنوز متوجه نشده اند کمپین مخاطبش کیست، می گوید «کار ما نه خارج از چارچوب اسلام و فرهنگ مردم است و نه خارج از چارچوب قوانین و به همین دلیل است که مردم و قانون گذاران را مخاطب خود قرار داده ایم».<sup>۳۷</sup>

قرار است پس از جمع آوری یک میلیون امضا، وکلایی بر طبق این امضاها، قوانینی که بیشتر الویت تغییر را دارند، به شکل طرح به مجلس شورای اسلامی دهند. یکی از وکلای حمایت کننده ی این کمپین خانم فریده غیرت است که می گوید: "تلاش هایی که برای رفع این تبعیض ها صورت می گیرد، نه تنها خلاف شرع و سیاسی نیست بلکه باید از آن حمایت هم کرد. تغییر قانون مدنی هیچ ربطی به فعالیت سیاسی و مخالفت با نظام ندارد و ما حتی برای تغییر قانون مدنی از همین نظام هم کمک می گیریم." وی در ادامه می گوید: "بارها گفته ام در مذهب تشیع که کشور ما به عنوان یکی از مبلغان این مکتب شناخته شده است، پویایی وجود دارد که به تجدید نظر راجع به مسائل کمک می کند. من این را بارها هم گفته ام که ما می توانیم از فقها برای تغییر قوانین مربوط به حقوق زنان کمک بگیریم" و خلاصه

<sup>۳۶</sup> نشست روابط عمومی کمپین در تهران با برخی فعالان جنبش زنان، شیرین عبادی: کمپین با نورافکن وارد خانه ها شده است، ناهید جعفری، دو شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۵

<sup>۳۷</sup> نشست مشترک زنان اصلاح طلب و اعضای کمپین، فاطمه زاکی: آمادگی کار جدی در کمپین یک میلیون امضا را داریم، مریم حسین خواه

این که "احقاق حقوق زنان ربطی به انجام امور خلاف اخلاق و شرع ندارد و ما نه طرفدار این موضوع هستیم و نه اجازه می‌دهیم به ما این انگ زده شود".<sup>۲۸</sup>

خانم عبادی وکیل دیگری که از مبتکران کمپین است (و هم چنین نگران نابرابری های حقوقی است) می گوید: "اسلام همه چیز دارد، چرا برویم جای دیگر. بعضی ها هم می گویند باید از تمام ظرفیت ها استفاده کرد. در یک کشور اسلامی چرا تحقیر شویم. در مجامع بین المللی برای کج فهمی عده ای و عدم تطابق با شرایط زمان و مکان و... همه حرف دارند. همه ایده دارند." او بارها گفته است "می توان با رعایت موازین شرعی برابری زن و مرد را در قوانین منظور کرد. این نکته به کرات نیز مورد تاکید علمایی هم چون موسوی بجنوردی و صانعی نیز قرار گرفته است که می توان با رعایت موازینی قوانین فعلی را اصلاح کرد".<sup>۲۹</sup>

معلوم نیست این وکلای محترم قرار است چه قوانینی را و چگونه به نفع زنان تغییر دهند! احتمال زیاد قانون مجازات ۷۰ ضربه شلاق برای بی حجابی از ۷۰ به ۲۰ ضربه تقلیل خواهد یافت! و لابد به زودی زنان و مردان به یک اندازه در گودال سنگسار قرار خواهند گرفت و انشاءالله زهرا اشراقی و فاطمه راکعی و شیرین عبادی هم مسئلهی رجال و رجاله را حل کرده و زنان ایران با داشتن رئیس جمهور زن در راس دولت جمهوری اسلامی به آزادی و برابری دست پیدا کنند. این ها حداکثر سقف قوانینی است که می‌توان با رعایت موازین اسلامی به نفع خانم‌ها تغییر داد! البته شاید با فتوا گرفتن حق اجتهاد برای زنان، شاهد رشد مجتهدان زن هم شویم چون مملکت ما با کمبود شدید مجتهد روبرو است!

خانم نفیسه فیاض بخش، نماینده تهران و عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس اسلامی هم برای این که از قافله عقب نیفتد و در ضمن هم‌زمان رو دست "کمپین یک میلیون امضا" هم بزند! می گوید مواردی از مباحث حقوقی مطرح در

<sup>۲۸</sup> فریده غیرت: تغییر قوانین تبعیض آمیز، خلاف شرع و مقابله با نظام نیست، گفت و گو: محبوبه حسین زاده ،

جمعه ۲۱ مهر ۱۳۸۵

<sup>۲۹</sup> خانه هایی برای یک میلیون امضاء، فخرالسادات محتشمی پور، شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۵ پنجشنبه : جلسه

کمیته ارتباطات کمپین یک میلیون امضا ، مکان : منزل خانم مقدم

این کمپین که با "احکام قرآن" مغایرتی نداشته توسط فراکسیون زنان، در مجلس طرح شده و در حال بررسی است.<sup>۴۰</sup>

### روش "کمپین یک میلیون امضا"

فریده غیرت می گوید: "به طور مثال سمینار و یا جلسه‌ای گذاشته شود، فقط در مورد طلاق. از چند نفر از علما دعوت کنید تا با شرکت در این سمینار از موازین شرعی مربوط به طلاق بگویند و از همین موازین کمک خواسته شود. من به طور قاطع می گویم اگر از موازین شرعی مثلا در مورد عسر و حرج کمک گرفته شود، عسر و حرج ما این نخواهد بود که هم اکنون در دادگاه‌ها اجرا می شود، چون عسر و حرج در شریعت ما خیلی راحت تر در نظر گرفته شده و دامنه اش خیلی وسیع تر از چیزی است که قضات در دادگاه‌های خانواده می پذیرند. اگر این جلسات متعدد و در کلیه موارد برگزار شود، با بحث و تبادل نظر بین علمای دین و اساتید، به طور حتم این مشکلات موجود باز خواهد شد."<sup>۴۱</sup>

روشی که خانم فریده غیرت و تقریبا اغلب فعالان کمپین در پیش گرفته اند، نه فقط استراتژی نگاه به مراحم دولت‌مردان اسلامی و آخوندهای "مدرن" است بلکه تاکتیک پیدا کردن تضادهای احادیث امام محمد باقر با محمد و بقیه امامان بر سر مسائل زنان نیز هست و قرار است این تاکتیک کاتالیزور کمپین برای تحقق خواسته‌هایش شود.

خانم شیرین عبادی هم برای این که آب پاکی روی دست زنانی بریزد که دیگر حاضر نیستند حتی برای یک لحظه هم این قوانین نابرابر و قرون وسطی را تحمل کنند، می گوید: "من همواره به آینده امیدوار هستم. به همان دلیلی که قانون حضانت که در ابتدا می گفتند دستور اسلام است و مخالفت با آن کفر، تغییر کرد. به همان دلیل که امروز بار دیگر دو زن مستشار داریم، من امیدوار هستم که روزی

<sup>۴۰</sup> نفیسه فیاض بخش در گفتگو با سایت روز آنلاین : من موارد کمپین یک میلیون امضاء را خوانده ام. طرح

بخشی از این موارد را که قابل اصلاح بود ما در مجلس ارائه دادیم ، دو شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۸۵

<sup>۴۱</sup> "تغییر قوانین تبعیض آمیز، خلاف شرع و مقابله با نظام نیست"، فریده غیرت، گفت و گو: محبوبه حسین زاده،

حقوق برابر برای زن و مرد در ایران داشته باشیم و این موضوع هیچ مغایرتی هم با شرع و اسلام ندارد!<sup>۴۲</sup>

البته خانم عبادی در مورد این آینده، زمانی را تعیین نکرد. اما می شود فهمید که وقتی پس از ۲۷ سال، رژیم راضی شده که دو مستشار زن در دادگستری داشته باشد و قانون حضانت را از دو سال به هفت سال برساند، یعنی برای تغییر قوانین در این سطح و با روش خانم شیرین عبادی و در چهارچوب جمهوری اسلامی احتیاج به یک سال نوری هست! به این می گویند روش قطره چکانی و زجر کش کردن زنان برای تحقق خواسته‌هایی که می شود در یک آن به دست آورد. خواسته‌هایی که در آغاز قرن ۲۱ نداشتن آن برای زنان دهشتناک و تراژیک است. خواسته‌هایی که زنان ایران بارها نشان داده اند که شایسته‌ی تحقق و کسب بسیار بیشتر از آن هستند.

### فلسفه و تفکر تمکین و سازش به هر قیمتی!

از آنجا که پشت هر سیاست، فلسفه ای نهفته است، جا دارد در این جا به پایه های نظری- تئوریک طرح "کمپین یک میلیون امضا" اشاره‌ای شود، تا ببینیم چگونه این فلسفه مانند نخ تسبیح از میان تفکر و سیاست دوم خردادی، درون جنبش زنان و هم چنین طرح رفراندوم می‌گذرد. در میان مبتکران این طرح نگاهی به نظرات خانم نوشین احمدی بیشتر به درک این مسئله کمک می کند. به ویژه اینکه وی سال‌ها نقش مهمی در تئوریزه کردن حمایت جنبش زنان از خاتمی داشت. نوشین احمدی بعد از "به گل نشستن کشتی" اصلاح طلبان دو خردادی، مدافع طرح رفراندوم شد.<sup>۴۳</sup> او سپس همراه با جریانات ملی مذهبی و حزب مشارکت، مبتکر طرح ۲۲ خرداد و تغییر و اصلاح قانون اساسی شد. نوشین احمدی برای هموار کردن و توجیه ائتلاف با اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی می گوید: "نسل جدیدی از فمینیسم که می‌توان آن را "فمینیسم موقعیتی" نامید در ایران رشد کرده که ملاک و میزان‌اش اسلامی نبودن یا اسلامی بودن نیست و اگر

---

<sup>۴۲</sup> گفت وگویی اختصاصی «تغییر برای برابری» با شیرین عبادی، "باید مطالبات زنان را به سطح جامعه ببریم"، گفت و گو: ناز سیفی، مریم حسین‌خواه، پنجشنبه ۹ شهریور ۱۳۸۵

<sup>۴۳</sup> رفراندوم برای تغییر قوانین ضدزن، نوشین احمدی خراسانی

آن‌ها را با این معیار بسنجیم، هم‌چون گذشته دچار مشکل خواهیم بود. این نسل جدید از فمینیسم را شاید بتوان "فمینیسم عامه‌ی مسلمان" نامید که با "اسلام ایدئولوژیک" در ماهیت و با "اسلام دارای قدرت" در روش و خواسته‌ها، متفاوت است. این نسل به اسلام هم واکنش ندارد، چون مشکلات‌اش را با آن در ارتباط نمی‌بیند. و به آن به‌چشم دشمن نگاه نمی‌کند، بلکه به زبان ساده با آن (با اسلام) زندگی می‌کند و بخشی از زندگی روزمره‌اش است. زیرا چه بخواند و چه نخواهد در زندگی روزمره‌اش وجود دارد. در نتیجه می‌تواند آن را (اسلام را) مانند بقیه‌ی چیزهایی که در زندگی روزمره‌اش وجود دارد به سهولت با شرایط زیست خود، منطبق و تغییر دهد.<sup>۴۴</sup> و یا در مقاله‌ی دیگر می‌گوید "در جنبش‌های اجتماعی، تئوری‌ها، تئوری‌های موقعیتی هستند و در موقعیت‌های مشخص می‌تواند رادیکال یا غیر رادیکال تلقی شود."<sup>۴۴</sup>

به عبارتی همان‌طور که من در مقالاتم در این زمینه نوشتم، ایشان (نوشین احمدی) به‌طور سیستماتیک برای جا انداختن فلسفه‌ی تمکین و اختگی در مقابل ستم، کار می‌کنند.<sup>۴۵</sup> این نگرش از تمکین را می‌توان خیلی راست و پوست‌کنده در یک رهنمود مردسالارانه و زن‌ستیزانه‌ی معروف دید "وقتی مورد تجاوز قرار گرفتی و کاری از دستت بر نیامد، سعی کن لذت ببری". این یک نگرش ارتجاعی است که برده را به عادت کردن به زنجیرهایش دعوت می‌کند و نوشین احمدی با به‌کارگیری آن فعالانه سعی می‌کند پیشاپیش عزم و قدرت مقاومت زنان علیه طرح‌های هولناکی که جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها در سر دارند را، هم در نسل جوان و هم در زنان درهم شکنند.

خانم نوشین احمدی خراسانی همان‌طور که "تئوری‌های موقعیتی" را برای دفاع از پروژهی رفراندوم اختراع کرد، حالا برای دفاع از کشتی نوح کمپین، تئوری "فمینیسم موقعیتی" را کشف کرده است و می‌گوید: "انطباق اسلام و فمینیسم در کمپین یک میلیون امضاء، انطباق فمینیسم است با مسلمانان! از این‌رو ما نه با آن گرایش "انطباق فمینیسم با اسلام" چالش داریم و نه با "عدم انطباق آن"، بلکه

<sup>۴۴</sup> دو سال زندگی مشترک در کمپین: با حفظ "حق طلاق"، نوشین احمدی خراسانی، دی ۱۳۸۵

<sup>۴۵</sup> به مقاله‌ی "رفراندوم: تحول در استراتژی یا به‌نرخ روز کردن استراتژی؟"، مراجعه کنید

با گرایش سروساز داریم که شاید بتوان آن را فمینیسم عامه یا فمینیسم روزمره یا فمینیسم موقعیتی نامید".

اما نوشین برای اثبات این "فمینیسم موقعیتی" نسل جوان، دست به یک تحریف آشکار می زند و می گوید "اما این نسل جدید در کمپین یک میلیون امضاء با هیچ گروهی "قهر" نیست".<sup>۴۶</sup>

نسل جوان با جمهوری اسلامی نه فقط قهر، بلکه تضادی حل نشدنی دارد. تمامی مبارزات سال های گذشته عیدها، چهارشنبه سوری ها، جنبش دانشجویی و جنبش جوانان حکایت از قهر و جنگ نسل جوان با رژیم جمهوری اسلامی است. این نسل جوان به قدر کافی مزه ی قوانین قرون وسطائی را چشیده و آن را نمی خواهد، اما تا زمانی که بر سر این نخواستن "گردبادی بلند نکند"، امثال نوشین احمدی ها از خواب قرون بیدار نخواهند شد. حتی سران جمهوری اسلامی بارها به این ناراضیتی عمیق نسل جوان اعتراف کرده اند اما نوشین احمدی هراسناک از عواقب "قهر" نسل جوان با این رژیم فقط قادر است مرتبا به نسل جوان، به توان، شعور، آگاهی و جسارتش دهن کجی کند و تصویر نسلی عقب مانده از آنان را بدهد. شاید منظور نوشین احمدی جوانانی هستند که بر سر سفره ی خاندان خمینی و دوم خردادی ها نشسته اند یا جوانانی که هنگام تماشای تلویزیون آمریکا و شنیدن سفرنامه ی منوچهر محمدی و استقبال ژنرال های آمریکائی از او آه حسرت می کشند و آرزوی پریدن با مرتجعین آمریکائی را در سر می پروراند.

راستی که تلاش برای آشتی دادن اسلام با منافع زنان تلاشی بیهوده ای است، آن هم در کشوری که صدها زن سنگسار شده اند، ده ها زن طبق قانون قصاص پای چوبه دار رفته اند، بزرگ ترین تظاهرات ضد حجاب جهان را خلق کردند، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی جنگی روزانه علیه ی دختران و پسران نسل جوان برای مهار کردن آنان دارد.

البته خانم محبوبه عباسقلی زاده نیز فرصت را برای گل آلود کردن واقعیات تاریخ جنبش زنان مناسب دیده و می گوید "بیست و شش سال پیش وقتی که متن

---

<sup>۴۶</sup> "دو سال زندگی مشترک در کمپین با حفظ حق طلاق"، نوشین احمدی خراسانی

قانون اساسی نگاشته می شد، هنوز این نسل از زنان شکل نگرفته است. اما امروز این نسل از زنان وجود دارند و مطالبات خود را دارند. قانون باید پاسخ‌گوی نیازهای این نسل باشد.<sup>۴۷</sup> باید بگویم آن زمانی که خانم محبوبه عباسقلی زاده در صف عشاق سینه چاک خمینی برای به عقب بردن جامعه بودند، نسلی بود که در مقابل این یورش ارتجاعی ایستاد و زمانی که ایشان با چادر و چاقچور به عنوان سمبل هویت ملی و سمبل جمهوری اسلامی در هیئت جمهوری اسلامی در کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ برای اسلام عزیز سینه چاک می دادند<sup>۴۸</sup> می دانست که از بدو قدرت‌گیری مرتجعین اسلامی در ایران اکثریت زنان به طرق گوناگون تن به این قوانین نداده اند.

مهم‌ترین مسئله ای که ماهیت گردانندگان این کمپین را روشن می‌کند رشته الفت آن‌ها با چارچوبه و شالوده‌های جمهوری اسلامی است. تاکید آنان بر این که درخواست‌ها و مطالبات‌شان تضادی با اسلام ندارد، نشانه‌ی این پیوند نامبارک است. در شرایط کنونی ایران که حکومتی دینی حاکم است هرکسی و یا هر نیرویی در سیاست که از اسلام استفاده کند، به سرعت با این حکومت و پایه‌های آن وجه اشتراک و پیوند پیدا می‌کند حتی اگر خود نخواهد چرا که اسلام ایدئولوژی حاکم بر کشور است. پایه‌های ایدئولوژیک یک نظام سیاسی- اقتصادی- حقوقی و فرهنگی است که طی ۲۸ سال گذشته زندگی اکثریت مردم و بالاخص زنان را به قهقرا برده است: فقر، فحشا، اعتیاد، سنگسار و کلیه‌ی مظاهر بی‌حقوقی و سرکوب زنان محصول اجتناب ناپذیر مناسباتی است که یکی از پایه‌های ایدئولوژیک آن اسلام است. با اتکا به قوانین اسلامی، بی‌حقوقی مفرط زنان قانونی شده است. خشونت علیه زنان تحت لوای قوانین اسلامی، دولتی و قانونی شده است. وقتی کمپین می‌گوید حقوق زن با اسلام تضادی ندارد و یا تکیه اش را به فتوای آیت‌الله‌های مهربان‌تر می‌گذارد در حقیقت با ریشه‌های ستم بر زن در ایران سازش می‌کند. عوام فریبی آن جاست که این کار را مبارزه برای برابری زن جا می‌زند. این در

<sup>۴۷</sup> سخنرانی محبوبه عباسقلی زاده به مناسبت گردهمایی ۲۲ خرداد ۸۴

<sup>۴۸</sup> نگاه کنید به فیلم مستند کنفرانس پکن (۱۹۹۵)، ساخته‌ی جمله‌نمایی



حقیقت نه مبارزه برای حقوق زنان بلکه در پرده پوشاندن بی حقوقی زنان است، سازش با سرکوب گران زنان است.

بی دلیل نیست که کمپین حاضر نیست حتی یک کلام در مورد حجاب اجباری، به عنوان سرکوب و تحقیر عمومی زنان که حداقل نسل جوان در اشکال گوناگون بیزاری اش را از آن نشان داد، حرف بزند و آن را به عنوان خواست زنان بنویسد.<sup>۴۹</sup>

### سخنی با فعالین صادق و سکولار که به این کمپین به عنوان مفری برای فعالیت امید بسته اند!

بگذارید شهلا شرکت و زهرا اشراقی (نوه خمینی) و زنان جبهه مشارکت از اسلام بگویند، چون آن‌ها بر سر سفره‌ی حکومت اسلامی روغن دار و چرب است. شما چرا کوچه به کوچه و چهره به چهره سراغ زنان می‌روید و به آنان می‌گوئید که این‌ها می‌خواهند قوانین نابرابر علیه زنان را تغییر دهند و حقوق زنان با موازین شرعی اسلام مغایرتی ندارد؟ این کار خاک پاشیدن به چشم زنان است. مگر کم از تلویزیون، منابر و مراسم و ... در مورد مزایای اسلام عزیز و قوانین شفا بخش آن برای زنان حرف می‌زنند! بگذارید زهرا اشراقی و ... خودشان، خانه به خانه بروند و بگویند قوانین حکومت شان برداشت مردسالارانه از اسلام است که حقوق زنان را پای مال می‌کند! بگذارید آیت الله‌های "مدرن" دنبال کمپین خودشان بروند دنبال اسلام مدرن تر و غیره! هیچ یک از اینان ذره ای دلسوزی برای حقوق زن ندارند. آنان برای بقای عمر حکومت خودشان است که این گونه برای حقوق زنان اشک تمساح می‌ریزند. اسلام مدرن تر یعنی مدرن تر کردن بردگی زن که محور و ستون شریعت اسلام است. تغییر قوانین این رژیم فراتر از تبدیل سنگسار علنی به سنگسار مخفی نخواهد رفت.<sup>۵۰</sup> به قدر کافی زنان حکومتی وجود دارند و به قدر کافی ابزار اشاعه‌ی این دروغ را دارند که اسلام با حقوق زن تضادی ندارد.

<sup>۴۹</sup> نگاه کنید به بیانیه‌ی "کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر"

<sup>۵۰</sup> راه حل پیشنهادی محمدرضا خاتمی، رئیس حزب مشارکت و برادر رئیس جمهور پیشین محمد خاتمی است، هنگامی که اتحادیه اروپا به موضوع سنگسار زنان در ایران معترض شد!

شما باید چیز دیگری بگویید، در غیر این صورت، تاریخ جنبش رهایی زنان این را بر شما نخواهد بخشید. مگر برخی از این زنان دوم خرداد مانند نوشین احمدی خراسانی برای مدت هشت سال مجاهد راه آیت الله لخبند به لب نشد و اسلام نرم را تبلیغ نکرد و بسیاری از زنان را قربانی دعوای درونی هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی نکرد و بعد هم خیلی بی صدا و خزنده اعلام کرد که سرمان کلاه رفت!

آن چه امروز زنان نیاز دارند این است که بدانند، این قوانین چیست و از چه چیزی نشأت گرفته است و چگونه می توان از شرشان خلاص شد. زنان نیاز دارند بدانند چرا این قوانین، جزئی لاینفک از کلیت ساختار حقوقی و قانونی موجود است، چرا کلیه‌ی قوانین نابرابر و تمامی تبعیض‌ها در کشور ما ریشه در اسلام و قوانین ویژه‌ی آن برای زنان دارد چرا که هیچ تاویل و تفسیر مترقی و عدالت جویانه‌ی از قرآن و احادیث نمی توان کرد. در رگ و پی ایدئولوژی اسلامی، زن ستیزی و مردسالاری نهفته است. این حرف‌هایی است که باید گفته شود. هستند بسیاری از زنان و مردان آگاه که در حال اشاعه‌ی چنین درک و آگاهی به زنان ایرانی اند و بدون شک شیوه‌های مناسب را هم یافته اند چرا که این اولین بار نیست که نیروهای مترقی و آزادی خواه با حکومتی مستبد و دیکتاتور رو به رو می شوند.

شما در مقابل دختران و زنانی چون کبری رحمان پور، شهلا جاهد، دلارام دارابی، ژیلایزیدی، ملک قربانی، محبت محمودی و ... چه پاسخی دارید؟ نمی توانید به کبری رحمان پور بگویید قانونی که چوبه‌ی دار برایت به پا کرده به اسلام ربطی ندارد. حتما نمی توانید به او بگوئید تفسیر دیگری هم از آن قانون می توان کرد، چون قانون قصاص، نص صریح قرآن است. به شهلا جاهد و دلارام چه خواهید گفت؟

این که به زنان فراخوان دهیم که برای دپه‌ی برابر با مردان مبارزه کنند در عوض این که آنها را برای به هم ریختن بساط این قوانین قرون وسطایی دعوت کنیم، توهین به ارزش‌های آزادی خواهانه‌ی جنبش زنان است. توهین به سکولاریسم و بیش از ۲۸ سال مبارزه‌ی زنان سکولار در داخل و خارج ایران است.

چگونه از زنان و مردان امضا خواهید گرفت برای شهادت برابر؟ دپه برابر؟ وقتی که ناچار می شوید ابتدا قانون زنا، لواط، مساحقه و سنگسار را مشروعیت ببخشید

و به زنان بگویند که فقط در این موارد است که سهم شهادت زن نصف مرد است. در مقابل زنی که از شما خواهد پرسید اصلاً چرا این قوانین وجود دارد چه خواهید گفت؟ دوستان سکولار، شما با این کار چماق مذهب را بر سر خودتان و هم‌هی زنان دیگر سنگین تر فرود می‌آورید.<sup>۵۱</sup>

با چسباندن فراخوان‌های خود به مذهب عملاً به تحکیم آن یاری می‌رسانید، تازه مجبورید برای گرفتن امضا هویت خودتان را زیر سؤال ببرید وقتی که چادر و چاقچور به سر به روضه خوانی‌ها و سفره‌های حضرت رقیه و عباس می‌روید و برای گرفتن امضاء مجبور به صلوات فرستادن هستید!

برخی از قلم به‌دستان کمپین افتخار می‌کنند که از "آروند هاتی روی"، فمینیست برجسته‌ی هندی برای این کمپین امضا گرفته‌اند. بد نیست به جای این که دنبال امضا گرفتن باشید از او مبارزه کردن علیه ارزش‌ها و خرافات و سنن مذهبی و عقب مانده را یاد بگیرید. ببینید چگونه "آروند هاتی روی" پی‌گیرانه و شجاعانه علیه کلیه‌ی خرافات و ارزش‌های مذهبی در هند مبارزه می‌کند.

شما حاضر شده‌اید در این اتحاد غیر اصولی به نام کمپین یک میلیون امضا نه فقط اسلام و رژیم جمهوری اسلامی را (که موانع اصلی تحقق آزادی و برابری زنان هستند) از زیر ضرب خارج کنید بلکه اتحاد با زهرا اشراقی، فاطمه حقیقت جو، ..... را به اتحاد با کبری رحمان پورها ترجیح دهید.<sup>۵۲</sup>

### طرح تبدیل کمپین به بازوی حکومت!

جالب این جاست که زنان حکومتی، به این اندازه‌ی سازش کاری کمپین راضی نیستند و طرح تبدیل آن به یک کمپین کاملاً حکومتی را دارند. زهرا نژاد بهرام، مشاور سابق استاندار تهران در امور بانوان می‌گوید: "اگر این کمپین خوب تبیین

---

<sup>۵۱</sup> به کلیات طرح کمپین نگاه کنید: در بند شماره ۱۰ نوشته شده است: در بعضی موارد زنان، حق شهادت دادن ندارند، مانند جرم لواط یا مساحقه (هم‌جنس‌گرایی زنان) یا قوادی یا شرب خمر و.... در مواردی هم که شهادت زن در دادگاه‌ها پذیرفته می‌شود، ۲ زن شاهد برابر با یک مرد شاهد به حساب می‌آید و معمولاً در مورد واقع‌ای که زنان شهادت می‌دهند باید حتماً یک مرد نیز در آن مورد شهادت دهد تا برای دادگاه ملاک باشد. مواد ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰ و ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی

<sup>۵۲</sup> نشست مشترک زنان اصلاح طلب و اعضای کمپین، "فاطمه راکعی: آمادگی کار جدی در کمپین یک میلیون امضا را داریم"، مریم حسین خواه، شنبه ۳۰ دی ۱۳۸۵

شود شاید حتی بتوان فعالان زن در عرصه‌ی اصول‌گرایی را نیز با کمپین همراه کرد.<sup>۵۳</sup> منظور این است که خانم عشرت شائق و فاطمه آلیا را هم باید متحد کرد البته زمانی که کمپین خوب تبیین شود!

فخرالسادات محتشمی پور، رئیس کمیته‌ی زنان جبهه‌ی مشارکت و مدیر انجمن زنان پژوهشگر تاریخ و مسئول دفتر امور زنان وزارت کشور در دولت خاتمی، با اشاره به تجربه‌ی ای که در آن زمان در دولت داشت می‌گوید: "خواسته‌های حقوقی زنان آن قدر ملموس شده اند که نماینده‌ی قوه‌ی قضائیه که در جلسات کمیته‌ی حقوقی دفتر امور بانوان وزارت کشور شرکت می‌کرد، اعتراض داشت: چرا از طرف زن‌ها هیچ صدایی بلند نمی‌شود و زنان به قوه قضائیه برای اصلاح این قوانین فشار نمی‌آورند"<sup>۵۴</sup>، به عبارتی قوه قضائیه هم می‌تواند جزو امضاکنندگان این کمپین شود.

فریده ماشینی عضو کمیسیون زنان حزب مشارکت از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید: "بحث کمپین در کمیسیون مطرح شده و کسی مخالف آن نبوده است ولی پلاتفرم حرکت، اجتماعی است و نباید سیاسی شود. عده‌ای معتقدند که با توجه به خواست‌گاه حزب و مسلمان بودن اکثریت مردم، نکاتی به مطالب دفترچه‌های حقوقی کمپین اضافه شود که حمایت بیشتر مردم مسلمان را داشته باشد."<sup>۵۵</sup>

## سخن آخر

کشتی "کمپین یک میلیون امضا" سوراخ‌های بزرگی دارد که باعث غرق شدن و به گل نشستن آن است. این کشتی دریچه‌ی خود را به روی رژیم جمهوری اسلامی و یکی از مهم‌ترین موانع آزادی و برابری زنان یعنی مذهب باز گذاشته

---

<sup>۵۳</sup> همان جا

<sup>۵۴</sup> همان جا

<sup>۵۵</sup> "کمپین با نورافکن وارد خانه‌ها شده است: نشست روابط عمومی کمپین در تهران با برخی از فعالان جنبش زنان"، شیرین عبادی، ناهید جعفری، بهمن ۱۳۸۵

است. این چه کمپین برابری زنان است که افسار آن به دست حکومتیان داده شده است؟ چطور می شود ادعای حق جویی برای زنان کرد ولی با دشمنان قسم خورده آنان سازش و آشتی کرد؟

این کمپین از سوی دیگر مسئله‌ی تضاد آمریکا و دولت های غربی با ایران و نقشه های آمریکا برای تغییر رژیم ایران یا بهتر است بگویم تعویض رژیم ایران را مسکوت گذاشته است. توجه کنیم که در شرایط متلاطم و حساس کنونی ایران و جهان هر اشاره و عدم اشاره‌ای معانی گوناگونی دارد، در واقع بیان تنظیم طول موج‌های یک جنبش است. بی‌جهت نیست که همه‌ی جریاناتی که زیر بال و پر طرح های امپریالیستی کز کرده اند از "سازمان اکثریت" گرفته تا جریانات معلوم الحال دیگر، به کمپین چون کشتی نجات خود می‌نگرند.

البته ابهامات و ضعف های دیگری هم در این کمپین وجود دارد که اهمیت به مراتب کمتری از دو موضوع محوری بالا دارند. مثلا اینکه در کلیات طرح آمده است که زنان و دختران زیر ۱۸ سال نمی‌توانند این طرح را امضا کنند. آیا منطقی است که در مبارزه علیه قوانینی که آماجش میلیون ها دختر جوان زیر ۱۸ سال هستند، آنان را حذف کرد؟ این هم نشان از این دارد که مبتکرین اصلی کمپین یک میلیون واقعا آمالی جز تعویض قانون دیه و شهادت و مجتهد و رجال ندارند به همین دلیل نیروهایی را که یک پای اصلی مبارزه برای حقوق زنان هستند، حذف کرده اند.

در شرایط سیاسی متلاطم کنونی، معلوم نیست بالاخره ناخدای کشتی کمپین کدام یک از دشمنان زنان خواهد بود؟ مرتجعین اسلامی یا آمریکا و دیگر مجامع بین المللی؟ برخی از سرنشینان تعیین کننده‌ی این کشتی، نگاهی به این و نگاهی به آن دارند و هنوز تصمیم نگرفته اند با کدام ناخدا بروند. موج قوی، تعیین خواهد کرد که کدام ناخدا این کشتی را پیش خواهد راند.

در شرایط کنونی و با توجه به گرایشات گوناگون درون جنبش زنان، بر عهده‌ی همه‌ی فعالین زنان است که اضطراب موضوع را دریابند. اضطراب این که جنبش زنان باید سکاندار کشتی مبارزات عادلانه و برابری طلبانه ی خود باشد و برای این امر گرایشات گوناگون درون این جنبش باید مسئولانه برخورد کنند. به اعتقاد من تا زمانی که کمپین حامل سیاست هم‌دستی با جناح‌های حکومتی و اسلام گرایی

است، نباید از آن حمایت کرد. اما این به معنی این نیست که فکر کنیم نباید کاری به کمپین داشته باشیم. پیشرفت مبارزات زنان به مجموعه‌ی گرایشات درون آن و جدل بین آن‌ها ربط دارد. جریان‌ات فرصت طلبی هم در این میان هستند که به اصطلاح سنگ سکولاریسم و مبارزه علیه‌ی مذهب می‌زنند اما وقتی به کمپین رسیدند از خود بی خود شده طومار به دست به دنبال جمع‌آوری امضا برای کمپین شده‌اند. این‌ها هم در نهایت با خط حاکم بر کمپین یعنی اتکا به بالا، برای کسب خرده نانی فصل مشترک دارند.

ما باید از فضای سیاسی که این کمپین فراهم کرده برای دامن زدن به این بحث‌ها استفاده کنیم تا بتوانیم اکثریت زنان را حول پایه‌ای ترین منافع شان گرد هم آوریم و نگذاریم که انرژی مبارزه و فداکاری برخی زنان، که خستگی ناپذیر در کمپین فعالیت می‌کنند، به سود دار و دسته‌ی جدیدی از جمهوری اسلامی و جناح‌هایی از آن به علاوه‌ی نو کیسه‌های جدید واشنگتن نشین ریخته شود.

برای این که کشتی‌بان جنبش زنان، خود زنان باشند، برای این که سکان این کشتی در دست خود زنان برای پیشروی به سوی مسیر رهایی و آزادی زنان باشد، ابتدا باید خواسته‌ها و مطالبات زنان را بدون هیچ‌اما و اگری طرح کنیم تا با استفاده از فضای کنونی و شرایط بتوانیم خط مرز میان دوستان و دشمنان زنان را با صراحت روشن کنیم. از یک سو آماج مبارزاتی برای آزادی و برابری زنان باید روشن باشد و از سوی دیگر مرزبندی با نیروهایی که می‌خواهند برای اهداف ارتجاعی خود در جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش زنان نفوذ کنند. این‌ها پروسه‌ی ارتقا آگاهی زنان و هم چنین آماده ساختن آنان برای این است که نگذاریم بار دیگر سرنوشت‌مان را نیروهای حکومتی و امپریالیست تعیین کنند. همان گونه که جنبش دانشجویی در روز ۱۶ آذر امسال مرزبندی‌هایش را با دشمنان به صراحت اعلام کرد، تمام جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز باید خط قرمزهای خود را نشان دهند. اگر فضایی برای جنبش دانشجویی هست بدون شک برای جنبش زنان هم هست.

جنبش زنان نه فقط باید سکان‌دار کشتی رهایی خود شود بلکه باید نقش مهمی در شکل‌گیری قطب سوم ایفا کند. قطبی که نوید جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار را می‌دهد جامعه‌ای که شاخص ترقی خواهی آن آزادی و برابری زنان

### یک میلیون امضاء... ۱۰۳

است. برای این امر باید فعالیت هایی چون فعالیت کارزار زنان " برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان " را مد نظر قرار دهیم. این کارزار الگوی روشن و شفافی است برای پیش برد مبارزه ی زنان در دوره ی کنونی و مصون کردن جنبش زنان از گزند افعی ها و جانورانی که در صحنه هستند و در کمین نشسته اند که نتیجه ی مبارزه و زحمات ما را به حساب خود بریزند.

گفتن این که "خواست های زنان ضدیتی با اسلام ندارد" در برابر حرکت رشد یابنده ی جنبش زنان چیزی جز بیان گرایشی نیست که در حال درجا زدن و پس رفتن است. جنبش زنان جنبشی است که رو به سوی آینده دارد و شعارش همان شعار تاریخی هشت مارس ۱۳۵۷ است: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!"





# از دوم خرداد تا رفراندوم

## از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن

### (سیری در نظریات نوشین احمدی خراسانی)

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ی ۱۲، تیر ماه ۱۳۸۴ (۲۰۰۵)

اخیرا طرحی به نام همه پرسى برای تغییر قانون اساسی یا رفراندوم برای همه پرسى قانون اساسی از جانب تنى چند از اصلاح طلبان حکومتی (همچون محسن سازگارا که از مهره های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی بوده است و یا برخی از رهبران دفتر تحکیم وحدت که پس از قدرت گیری خمینی نقش بازوی اجرایی رژیم در سرکوب دانشگاه ها را به عهده داشتند) و غیر حکومتی چون مهرانگیز کار و دکتر محمد ملکی منتشر شده است.<sup>۵۶</sup> در این طرح، مسئله‌ی رفراندوم برای تغییر قانون اساسی با اتکا به حمایت "جامعه بین المللی" مطرح شده است. به علاوه قرار است این رفراندوم در چهارچوب و حضور رژیم اسلامی انجام گیرد.

از آن جایی که جنبش زنان یکی از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی حاضر در صحنه‌ی سیاسی ایران است و نقش مهمی در تحولات جامعه دارد، لذا صحنه‌ی کشمکش و جدال طرح‌های گوناگون نیز هست. جریان دوم خرداد نیز با نفوذ در این جنبش قادر شد چند صباحی بخش مهمی از زنان را به جریان دوم خرداد یا "اصلاحاتی" به نفع زنان در چارچوب رژیم اسلامی امیدوار کند. اسب تروای دوم خردادی ها در جنبش زنان، کسانی بودند که بی وقفه در عرصه نظری- عملی به

---

<sup>۵۶</sup> برای اطلاع بیشتر از بیانیه ی رفراندوم مراجعه کنید به سایت [www.6000000.com](http://www.6000000.com) این طرح به گونه ای ماهرانه مبهم نوشته شده است. مثلا بند اول نوع حکومتی است که رفراندوم چی ها قولش را می دهند. بند وسط نوع حکومت اسلامی است و بند سوم چگونگی تحقق طرح رفراندوم است.

توجیه رژیم جمهوری اسلامی و قوانین آن پرداختند. پس از ورشکستگی جریان دوم خرداد، می بینیم که بخش‌هایی از زنان دوم خردادی (حکومتی و غیر حکومتی) در حال تئوریزه کردن طرح رفراندوم برای همه پرسى قانون اساسى در جنبش زنان هستند و این بار نیز تلاش دارند زنان را سیاهی لشکر طرح فریبکارانه دیگری کنند. برای بررسی چرخش این در بر پاشنه‌ای دیگر، لازم دیدم نظرات یکی از پی‌گیرترین مدافعان دوم خرداد و هم چنین مدافع پیگیر طرح رفراندوم کنونی، نوشین احمدی خراسانی را بررسی کنم.<sup>۵۷</sup> اما برای قضاوت بر سر این مسئله باید به سیر نظرات او نگاهی انداخت و دید که چه مسیری را از دوم خرداد تا رفراندوم طی کرده است؟

### از فرهنگ تا سیاست

نوشین احمدی در ابتدا جزو آن دسته از نظریه پردازان جنبش زنان بود که مسئله‌ی زنان را امری فرهنگی قلمداد می‌کرد. آن هم در کشوری که حکومت مذهبی بر آن حاکم است و هر حرکت حق طلبانه‌ی زنان، مستقیماً و به ناگزیر به سیاست گره می‌خورد. در کشوری که زنان برای نوع پوشش و آرایش خود مستقیماً با نیروهای نظامی روبرو می‌شدند و به قولی یک ماتیک زدن و سایه چشم، جرمی سیاسی بود و شامل مجازات می‌شد. با این حال نوشین احمدی در سالهای قبل از ۷۶ قلم زد که: "شاید بتوان گفت حرکت اجتماعی زنان کوششی کاملاً فرهنگی، مسالمت آمیز و دموکراتیک است".<sup>۵۸</sup>

نوشین احمدی با به قدرت رسیدن دار و دسته دوم خردادی و خاتمی، علیرغم اینکه در مورد فرهنگی بودن ستم جنسی قلم فرسایی را ادامه داد (و این بار بیشتر از قبل) اما این بار قلمش در صحنه‌ی سیاست و دفاع از "حماسه دوم خرداد" جوشید و تا بدانجا پیش رفت که ادعاهای عجولانه‌ای پیش گذاشت که هنوز خود

---

<sup>۵۷</sup> در این مورد نگاه کنید به مقالات نوشین احمدی خراسانی در سایت تربیون فمینیستی، به ویژه از ماه مارس به بعد وی حداقل ۴ مقاله تاکنون در حمایت از طرح رفراندوم قلم زده است از جمله «رفراندوم برای تغییر قوانین ضد زن» و..

<sup>۵۸</sup> نوشین احمدی خراسانی «با نیاز زمانه» در مجله جامعه سالم شماره ۳۴ سال ۱۳۷۶ و هم چنین کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی بنام «زنان زیر سایه پدر خوانده‌ها» منتشر شده است.

## از دوم خرداد تا فراندوم... ۱۰۷

دوم خردادی‌ها باور نداشتند. در زیر به برخی ادعاهای او به ویژه در زمینه‌ی روند دموکراسی در این دوره اشاره خواهیم کرد:

"جامعه مدنی در چند ساله‌ی اخیر به سخن مسلط جامعه ما تبدیل شده و به نظر می‌رسد ۲۱ میلیون شهروند ایرانی یا ۱۱ میلیون زن به آن رای داده‌اند" یا "انتخابات دوم خرداد و فضای ایجاد شده تجربه‌ی درخشانی بود در اثبات نحوه‌ی ستاندن "حق" به طرق قانونی! یا "مردم ایران در ماههای اخیر با دو صحنه‌ای که به نمایش درآوردند، ثابت کردند که با حرکت‌هایی که با درک آن‌ها از قانون در تضاد باشد همراهی نمی‌کنند"<sup>۵۹</sup>

نوشین احمدی آن چنان مبهور شده بود که فکر می‌کرد تحقق آرزوهای یک صد ساله مردم از کانال خاتمی می‌گذرد:

"...تازه در آستانه‌ی سال ۲۰۰۰ رئیس‌جمهورش آرزوی یکصد سال گذشته مردم در انقلاب مشروطیت را تحقق بخشد"<sup>۶۰</sup>

### از نیاز زمانه تا ذات زنانه

نیاز زمانه در دوران دوم خرداد، نوشین احمدی را واداشت که دست به تئوری‌بافی بزند، تئوری‌هایی برای تطبیق دادن هر چه بیشتر جنبش زنان با روند اصلاح طلبی. او بر آن شد تا ثابت کند که اصلاً "اصلاح طلبی" ذاتی زنانه است: "چرا که اندیشه‌ی زنانه، اندیشه‌ای انتقادی است و نه تفکری برانداز. عمق بینش حرکت اجتماعی زنان که با تحول تدریجی همگام است، توانایی و پتانسیل بسیار زیادی برای حرکت‌های اصلاح‌گرایانه دارد... زیرا زنان لمس کرده‌اند که تحولات کلان سیاسی، در نهایت تغییری اساسی در زندگی آنان ایجاد نمی‌کند و مانند گذشته سرشان کلاه می‌رود... حرکت و اندیشه‌ی زنانه (که تفکری اصلاح‌گراست)

---

<sup>۵۹</sup> از همین نویسنده در مقاله‌ای به نام «از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان، کتاب مجموعه‌ی مقالات نوشین احمدی به نام «زنان زیر سایه پدر خوانده‌ها»، اسفند ۷۶

<sup>۶۰</sup> پیام به کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی در مونترال کانادا، نوشین احمدی، هشتم تیرماه ۷۸

نیازمند عمل و مبارزه ای آرام، صریح و قانونی است. استفاده ی حداکثر از امکانات و قوانین موجود یک هنر است"<sup>۶۱</sup>.

نوشین احمدی فقط به این کشف بزرگ خود بسنده نکرد. او علیه کسانی که به افشای ترفند دو خرداد برخاستند، شمشیر کشید. تحت عنوان "نفی گرایان" آنان را با "ثبات گرایان" یکسان دانست. گفت نیروهای انقلابی چون "همه چیز" را نفی می کنند و حاضر نیستند در چهارچوب نظام، امکان تغییراتی هر چند کوچک را بپذیرند همانند نیروهای حاکم (ثبات گرا) هستند که تن به تغییرات نمی دهند. (برای اطلاع بیشتر می توان به مقاله وی به نام "با نیاز زمانه" در کتابی که مجموعه ای از مقالات اوست به نام "زیر سایه ی پدر خوانده ها" مراجعه کرد).

در عوض به نظر وی "اصلاح طلبان" که خود را جزئی از آنان می دانست بیانگر دیدگاه درست در مورد تغییر وضعیت زنان بودند! از این روست که اصلاح گرایان با روشی مسئولانه و با در نظر گرفتن سطح آگاهی، موازین اخلاقی و مختصات عاطفی، روحی زنان کشور، سعی در بومی کردن تجربیات جهانی زنان دارند..."<sup>۶۲</sup>

آیا از نظر نوشین احمدی "موازین اخلاقی و مختصات عاطفی روحی زنان کشور" همان موازینی است که نظام اسلامی طی دو دهه با زور سرنیزه به زنان تحمیل کرده است؟ آن زمان وی اعلام کرد که اصلاح طلبان "تلطیف" قوانین جمهوری اسلامی را هدف خود قرار داده اند: "هم از این روست که تغییر و تلطیف و عادلانه شدن قوانین در دفاع از هویت و حریت زن ایرانی از برنامه های کلیدی و محوری اصلاح گرایان است."<sup>۶۳</sup>

<sup>۶۱</sup> «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان»، کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی به نام «زنان زیر سایه پدر

خوانده ها»، اسفند ۷۶

<sup>۶۲</sup> «با نیاز زمانه»، «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»، تابستان ۱۳۷۷

<sup>۶۳</sup> همان جا

### از زبان مشترک تا کلاه مشترک

نوشین احمدی برای دفاع از دوم خردادی‌ها مرزها را در می‌نوردد. او به کسانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی را از اساس به عنوان پایه‌ی اصلی قوانین زن ستیز رژیم اسلامی نفی می‌کنند، اعتراض کرده و می‌گوید که قانون اساسی ما به زنان حق تشکل مستقل داده و اگر نمی‌توانیم تشکل مستقل زنان درست کنیم تقصیر زنان است که فرهنگ و خواست آن را ندارند و زنان را دعوت به زبان مشترک با سرکوب‌گران جمهوری اسلامی می‌کرد: "هنگامی که چهارچوب قانون اساسی را از اساس نفی می‌کنیم و حاضر به استفاده از این ابزار نیستیم، زبان مشترک بین خود و دولت و نیز جامعه را از دست داده ایم. آیا واقعا ما حق ایجاد چنین تشکلی را داریم یا نه؟ دست کم طبق قانون اساسی کشورمان، این حق به ملت ایران تفویض شده و از این رو قابل پی‌گیری است. به نظر می‌آید چهارچوب حقوقی برای ایجاد چنین تشکلهایی در جامعه‌ی ما وجود داشته باشد. اما ایجاد چنین تشکلهایی هنوز به یک خواست عمومی و یک ارزش در جامعه تبدیل نشده است".<sup>۶۴</sup> از نظر نوشین احمدی هر حرکت سیاسی از سوی زنان و به دنبال طرح‌های کلان رفتن، خطا بود. وی معتقد بود که زنان باید ذره ذره و میلی‌متری درحاشیه‌ی جامعه به دور از "سیاست" دنبال تغییرات "کوچک و زیبا" باشند، به همین جهت می‌گفت زنان نباید در رابطه با دگرگونی‌های سیاسی کلان دخالت کنند چون کلاه سرشان می‌رود: "نگرشی که به حل نهایی کلیه مشکلات اجتماعی از طریق دگرگونی‌های سیاسی می‌اندیشد مانع بروز تنوع و چندگونگی در اجتماع می‌شود."<sup>۶۵</sup> "زنان لمس کرده اند که تحولات کلان سیاسی، در نهایت تغییری اساسی در زندگی آنان ایجاد نمی‌کند و مانند گذشته سرشان کلاه می‌رود."<sup>۶۶</sup>

البته او انکار می‌کرد که متصل کردن تغییرات "کوچک و زیبا" به تغییرات "بزرگ و زشت" دوم خرداد، خود یک سیاست کلان بود که مشخصه‌ی اصلی‌اش فریب و کلاه‌گشاد گذاشتن بر سر زنان بود.

<sup>۶۴</sup> "از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان"

<sup>۶۵</sup> «دورنمای جنبش اجتماعی زنان»، تابستان ۱۳۷۷

<sup>۶۶</sup> "از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان"

## از مجیز گوئی تا سرزنش کردن

نوشین احمدی دامنه سرمستی خود از پیروزی دوم خرداد را به خارج از کشور هم کشاند. و پا در رکاب خاتمی به زنان خارج از کشور پیام داد که: "هم چنین زنان خارج از کشور در گفتگوی تمدن ها می توانند نقش بسیار مهمی داشته باشند".<sup>۶۷</sup>

و این در حالی بود که همبستگی مبارزاتی خارج با داخل را عمدتاً بار خاطر مبارزین داخل می دانست: "وقتی کسی دستگیر می شود اتهامش در واقع آن "جرم"هایی نیست که انجام داده است بلکه آن نظراتی است که ماهواره ها و "بیرونی ها" به او داشته اند و حرفهایی است که "بیرونی ها" درباره ی او گفته اند. می خواهیم با احتیاط نتیجه بگیریم که در بعضی موارد این حمایت های بین المللی می تواند سبب قطع ارتباط واقعی بین فعالان و جامعه شود."<sup>۶۸</sup> برای نوشین احمدی ارتباط با زنان خارج کشور برای مبارزه علیه رژیم بد است اما برای مصارفی چون گفتگوی تمدنها خوب است!

نوشین احمدی در بحبوحه ی سرکوب و خشونت که رژیم علیه مردم اعمال می کرد، به سرزنش مردم در اتخاذ روش های خشونت آمیز می پردازد تو گویی این مردم هستند که دارند خشونت می کنند و می گوید:

"بعد از خرداد ۱۳۷۶، ما شاهد اتفاقاتی در ایران بودیم. توانستیم ایجاد جامعه مدنی را به سخن مسلط جامعه تبدیل کنیم. تسامح و مدارا چشمه حیاتی است که ما بدان احتیاج داریم. باید تفکر جدید خود را با شیوه های نوین همراه کنیم. شیوه هایی که از روش های سنتی خشونت آمیز به دور باشد. در عمل از روش های دموکراتیک و فارغ از خشونت دفاع کنیم."<sup>۶۹</sup>

در پائیز ۱۳۷۷ پروانه اسکندری و داریوش فروهر به طرز فجیعی توسط وزارت اطلاعات به قتل رسیدند. مجله زنان در فروردین سال ۷۸ با برخی فعالین زنان در مورد بهترین ها و بدترین های سال ۷۷ مصاحبه می کند. بسیاری از زنان مصاحبه شونده به درستی تاکید می کنند که کشته شدن این دو فعال سیاسی، سال ۷۷ را

<sup>۶۷</sup> فمینیسم اسلامی در نگاهی به روزنامه زن و مجله زنان، سال ۷۷

<sup>۶۸</sup> ما از «بیرون» به خودمان می نگریم؟ اسفند ۱۳۷۹

<sup>۶۹</sup> پیام به کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایرانی در مونترال کانادا

بدترین برای زنان و مردان کرد. اما نوشین احمدی خراسانی سرمست از "حماسه دوم خرداد" می گوید: "در مجموع، ممکن است کفه حوادث ناگوار برای زنان بر کفه دستاوردهایش غلبه داشته باشد اما نکته‌ی مهم، روند رو به صعود دمکراسی خواهی در جامعه بود".<sup>۷۰</sup>

شاخص روند رو به صعود دمکراسی خواهی برای نوشین احمدی این بود که بتواند همراه با دوستانش نامه‌ی سرگشاده بنویسد و انجمن‌های فرهنگی به ثبت برساند حتی اگر در روز روشن کنار گوشش باندهای مافیایی دولت افراد را به قتل برسانند:

"فضای حاکم در سالی که گذشت فضای اعتراض قانونی بود، فضایی که در آن ما زنان به تدریج یاد گرفته و می‌گیریم که برای انجام تغییر و اصلاحات به انواع حرکت‌های اعتراض آمیز هم‌چون نوشتن نامه‌های سرگشاده و جمعی و ایجاد انجمن‌های صنفی و تشکل‌های اجتماعی روی آوریم. نهال نو پای فرهنگ اعتراض به تدریج پا می‌گیرد".<sup>۷۱</sup>

او حتی قادر نبود ساده‌ترین شاخص‌های دمکراسی را تشخیص دهد زیرا نگاهش را به سمت دیگری، به سوی "نواندیشان دینی"، دوخته بود که با ذره بین دنبال آیه‌ها و روایت‌های دموکراتیک در قرآن و اسلام بودند: "نواندیشان دینی در حوزه‌ی فقهی و اسلامی، در تلاش برای نقد قرائت قیم‌گرا از دین و استقرار قرائتی انسانی‌تر و حق مدار هستند".<sup>۷۲</sup>

البته هنوز از نتیجه کار این "نواندیشان دینی" بویژه در رابطه با حقوق زنان با خبر نشده ایم. نوشین احمدی هم ضرورتی نمی‌بیند به این حرف‌هایش نگاهی بیاندازد. حرف‌ها برای لحظه‌ها و گذراندن امور است، کسی هم که مسئول ادعاهای خود نیست. و لابد این هم خصلتی زنانه است که "از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن!"

<sup>۷۰</sup> بهترین‌ها و بدترین‌ها برای زنان، مجله زنان شماره ۱۵، ۷۷

<sup>۷۱</sup> همان جا

<sup>۷۲</sup> فرهنگ «حق مدار» در مقابل فرهنگ «قیم مدار»، «زنان زیر سایه پدر خوانده‌ها»

### از قانونی گرائی تا تمکین

نوشین احمدی خراسانی معتقد بود یکی از موانع شکل گیری تشکلات زنان نبود فرهنگ کار علنی در جامعه است: "به نظر می آید چهارچوب حقوقی برای ایجاد چنین تشکل هایی در جامعه ما وجود داشته باشد. اما ایجاد چنین تشکل هایی هنوز به یک خواست عمومی و یک ارزش در جامعه تبدیل نشده است."<sup>۷۳</sup>

به نظر نوشین احمدی قوانین خوبند فقط مردم فرهنگ استفاده از این قوانین را ندارند: "باید روحیه ضد قانون گرایی و مخالفت با اصلاحات آرام و قانونی را در اذهان توده های مردم و روشنفکران نهادینه کرد"<sup>۷۴</sup>، "روش کار علنی و در مجموع فرهنگ اعتراض، اساس و بنیادی است که در جامعه ما هنوز به فرهنگ مسلط تبدیل نشده است."<sup>۷۵</sup>

طبق این نظریه لایذ امثال پروانه اسکندری و داریوش فروهر و یا مختاری و پوینده و ... فرهنگ کار علنی نداشتند که به دست آدم کشان رژیم اسلامی به قتل رسیدند. از آنجایی که نوشین احمدی فکر می کند که تاریخ فعالیت سیاسی در رژیم اسلامی هم زمان با تاریخ شروع فعالیت اوست، نمی خواهد ببیند که این "اصلاح طلبان" لبخند بر لب، همان آمران و عاملان قتل هزاران انقلابی و دگر اندیش هستند، دگرانديشانی که بسیاری از آنها فقط به خاطر اینکه اعلام کردند مسلمان نیستند، اعدام شدند.

نوشین احمدی نمی خواهد به تجربه خونین و کلان مردم ایران مراجعه کند تا بداند که پس از انقلاب فقط به خاطر یک اعلامیه و یا داشتن دفتری در دانشگاه یعنی همان کار علنی مورد نظر نوشین احمدی هزاران جوان به قتل رسیدند و اتفاقاً همین "اصلاح طلبان" که آن روز در مسند قدرت در حیطه های نظامی، امنیتی، سیاسی، جمهوری اسلامی بودند این پیگردها و قتلها را سازمان دادند.

زمانی نوشین احمدی در مقاله ای به نام "تمکین زن ایرانی، شیوهی معتاد زندگی اوست!"<sup>۷۶</sup> روحیه تسلیم طلبی و تمکین زنان را در برابر قدرت های زن ستیز

<sup>۷۳</sup> از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان

<sup>۷۴</sup> همان جا

<sup>۷۵</sup> تشکل های زنان: بررسی جایگاه و عملکرد آنان، دی ۷۸



نقد کرده و زنان را دعوت به مقابله با این روحیه می کند: "آری، ریشه این گونه تبعیض‌ها، منشاء این رابطه‌های معیوب را باید در قدم اول در خودمان جستجو کنیم. ما زنان محافظه‌کار، منفعل، خودسانسور، مصلحت بین و عافیت طلب هستیم، مطیع. مغلوب شده ایم، فرهنگ اعتراضی نداریم، از حقیقت گویی بیمناکیم، بدین وضع خو کرده‌ایم، از اضطراب دگراندیشی گریزانیم و این چنین با فرهنگ "زن ستیز" کنار آمده ایم."<sup>۷۶</sup>

بالاخره صابون رژیم اسلامی به تن نوشین احمدی هم خورد. اسفند ۱۳۸۳ مرکز فرهنگی زنان (مرکزی که نوشین احمدی جزو هیئت موسس آن است) اجازه‌ی برگزاری مراسم روز زن را در پارک لاله از وزارت کشور دریافت کرد. در روز مراسم دولت به آنان اطلاع داد که مجوز برگزاری مراسم را لغو کرده است و طبعاً نیروهای نظامی سعی کردند مانع برگزاری مراسم شوند. صدها زن و مرد نیز با سماجت در مقابل نیروهای نظامی ایستادند. البته عکس العمل نوشین احمدی خراسانی در مقابل این سرکوب، مانند صدها زن و مردی که در آنجا ایستادند و مقاومت کردند نبود. و معلوم شد زمانی که پای عمل حرف‌های نه چندان گنده هم به وسط آمد گویی این حرف‌ها برای زن همسایه بود! نوشین احمدی خراسانی سر به زیر و مطیع صحنه را ترک کرد و از کسانی که ماندند و با نیروهای انتظامی درگیر شدند طلبکار شد<sup>۷۷</sup> و نوشت: "به هر حال ما روش زنانه را برای مبارزه‌ی خود برگزیدیم و در حقیقت حد و اندازه مان به همین میزانی است که انجام داده ایم یعنی ما در مقابل خشونت، آرام می‌نشینیم و وقتی نمی‌گذارند حرف بزنیم حرف نمی‌زنیم. ولی با سکوت مان یا با روش‌های دیگر اعتراض می‌کنیم. اگر از ما امضاء گرفتند و تعهد کرده ایم شعار ندهیم، خب نمی‌دهیم. البته قبل و بعد اعتراض می‌کنیم که چرا نمی‌گذارند اما وقتی آدرس‌های خانه‌های مان را می‌گیرند، تلفن‌های مان را یادداشت می‌کنند و حتا موبایل‌های شوهران مان را می‌دانند دیگر اگر قرار است شعار ندهیم نمی‌دهیم..... ما یاد گرفته ایم که در فضای آرام و با کار

<sup>۷۶</sup> تمکین زن ایرانی، شیوه معتاد زندگی اوست، ۱۳۷۴

<sup>۷۷</sup> مقاله ای از شادی امین به نام «میزبانان رفتند و میهمانان ماندند»

مداوم و همیشگی می توان چارچوب‌های تنگ قانونی را باز کرد، نه با فریادهای لحظه ای که لاجرم به سکوت ما انجامد و بس".<sup>۷۸</sup>  
در واقع او برای توضیح عملکرد خود اعلام می کند که تمکین روشی زنانه است!

### مایوس شدن از پروژه ی دوم خرداد

پس از آن که طشت رسوایی پروژه دوم خرداد از بام افتاد نوشین احمدی مجبور شد که اذعان کند:

"اگر این آقایان محترم از خود تشکل‌های زنان مشاوره می‌گرفتند به آن‌ها می‌گفتیم بر مرده چوب می‌زنید و وقت خود را تلف می‌کنید "دشمن اصلی" اگر وجود داشته باشد همانا دردها و کینه‌هایی است که میان مردم متراکم شده، کینه‌هایی که ما هم نتوانستیم با ایجاد تشکل‌های زنان و بحث‌های به اصطلاح "اصلاح‌گرایانه" آن را به انرژی مثبت برای ساختن و پیشرفت مملکت تبدیل کنیم، یعنی کاری که اگر اتفاق می‌افتاد هم به نفع خود مردم بود و هم ثبات جامعه را از پی می‌آورد".<sup>۷۹</sup>

بله! نوشین احمدی نتوانست بین زن ستیزان جمهوری اسلامی و زنان پل بزند، این اذعان به یک شکست بزرگ بود. شکست در تئوری اصلاح طلبی، شکست در استراتژی آشتی ملی، شکست در تاکتیک‌های تلطیف‌گرایانه و شکست در روش‌های قانونی. و این همان حقیقتی بود که به درستی از جانب مخالفان ترفند دوم خرداد از همان ابتدا طرح شده بود.

انتخابات اسفند ۱۳۸۲ و شرکت ناچیز مردم در آن، اعلام ورشکستگی پروژه دوم خرداد بود. رژیم جمهوری اسلامی کاملاً مشروعیت سیاسی خود را در جامعه از دست داد و دیگر باور به این که در چارچوب جمهوری اسلامی می توان امید به اصلاحات در وضعیت زنان داشت کاملاً نقش بر آب شد. در میان جناح اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی شکاف افتاد و غیر حکومتی‌ها اعلام عبور از خاتمی کردند.

<sup>۷۸</sup> از تجربه ای زنانه، در پارک لاله تهران، نوشین احمدی، تربیون فمینیستی، اسفند ۱۳۸۲  
<sup>۷۹</sup> آیا سازمان های زنان از تحلیلگران آمریکایی مشاوران بهتری نیستند؟، نوشین احمدی خراسانی، تربیون فمینیستی، شنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۳

دوم خردادی‌ها به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را متهم به بی‌کفایتی سیاسی کردند. اغلب از دوم خردادی‌های جدا شده می‌شنیدیم که می‌گفتند "آن‌ها" یا "آنان"، یا "برخی" که به اصلاحات امید بسته بودند و سعی می‌کردند این گونه پای خود را از وسط معرکه بیرون کشند و روی کم‌حافظه‌گی سیاسی مردم نیز حساب کنند. پیش خود فکر می‌کردند که اگر مردم فراموش کردند که همین به اصطلاح اصلاح طلبان تا اواخر دهه ۶۰ بر مسند اغلب دستگاه‌های قضایی نظامی سیاسی بودند و مسئول جنایت هولناک کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ هستند، حالا هم می‌توانند فراموش کنند چه کسانی ۸ سال انرژوی مردم را به هرز بردند، ۸ سال مردم را فریب دادند تا ۸ سال برای نظام اسلامی فرصت بخرند.

پس از ورشکستگی دوم خردادی‌ها، و شکاف افتادن بین آن‌ها برخی از آن‌ها طرح فراندوم را جلو گذاشتند. در جنبش زنان نیز مدافعان طرح فراندوم یکی پس از دیگری قلم زدند. در این میان نوشین احمدی نیز حامی این طرح شد و برای قانع کردن زنان مقالاتی منتشر کرد. در این مقالات او ناچار شد بسیاری از گفته‌های خود را عملاً پس گرفته و استدلال‌های دیگری را طرح کند.

### نوشین احمدی و فراندوم برای تغییر قانونی اساسی

نوشین احمدی برای جلب حمایت زنان از طرح فراندوم دست به یک هنرنمایی بی‌نظیر زد. اول نام آن را از "فراخوان ملی برگزاری فراندوم" به "فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن" تغییر داد.<sup>۸۰</sup> این کار یک شگرد سیاسی غیر مسئولانه است. دوم استدلال کرد که تغییر قانون اساسی راه را برای تغییر قوانین ضد زن باز می‌کند.<sup>۸۱</sup> سؤال این است از کجا معلوم که چنین راهی گشاینده است؟ مگر طراحان فراندوم در مورد حقوق زنان به طور مشخص حرفی زده اند که این ادعا را باور کنیم؟ مگر تضمین عملی داده اند که به آنان اطمینان کنیم؟ به ویژه کارنامه اعمال برخی از آنان مانند سازگارا در سرکوب مردم ایران و به بند کشیدن زنان روشن است. برخی دیگر هم هنوز واژه‌ی مذهبی را با خود یدک می‌کشند. مگر

---

<sup>۸۰</sup> فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن، نوشین احمدی خراسانی، تربون فمینیستی، ۳۱ مارس ۲۰۰۵

<sup>۸۱</sup> همان جا

طراحان فراندوم به خواست جدائی دین از دولت صراحت بخشیده اند که حداقل موجب این دل خوشی در زنان شود که ممکن است راهی برای برابری حقوقی‌شان باز شود؟ اعلامیه آنان فقط در مورد چند مسئله به صراحت سخن گفته است: تمامیت ارضی، حمایت نهادهای بین‌المللی برای طرح فراندوم و نوشتن یک قانون اساسی نوین مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر. در طول تاریخ ایران بارها حقوق پایه‌ای مردم از جمله زنان به پای تمامیت ارضی قربانی شد و حمایت بین‌المللی یعنی امید بستن به قدرت‌های خارجی چون دولت آمریکا که ارمغان آن برای زنان آمریکا بنیادگرایی فاشیست مذهبی و برای کشورهایی چون افغانستان و عراق نوع دیگری از جمهوری اسلامی است. فراموش هم نکنیم که زن ستیزترین رژیم‌های حاکم بر جهان هم، پای اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا کرده اند.

اما نکته جالب در بحث‌های نوشین احمدی این است که می‌گوید این قوانین غیرقابل تحمل شده و لغو آن‌ها حیاتی است. باید از نوشین احمدی پرسید راستی لغو این قوانین از چه تاریخی برای زنان حیاتی شده است. برای اکثریت زنان ایران لغو این قوانین از زمانی که رژیم مذهبی برای تثبیت خود آن‌ها را تدوین و اجرا کرد، حیاتی بوده است.

نوشین احمدی زمانی معتقد بود که در چارچوب همین قانون اساسی می‌توان به نفع حقوق زنان به اصلاحاتی دست زد و می‌گفت برنامه محوری اصلاح طلبان تغییر و تلطیف قوانین ضد زن است. ولی امروز می‌گوید: "اگر هم به نظر عده ای قوانین "خوبی" هم وجود دارد که اجرا نمی‌شود به این دلیل است که خود همان قانون "خوب" هم اشکال دارد"<sup>۸۲</sup>.

او که امروز مخالف قانون اساسی است و آن را مانعی در راه تغییر قوانین ضد زن می‌داند، پاسخش به "نفی گرایان" که از زمان قدرت‌گیری رژیم اسلامی بر این مسئله پافشاری می‌کردند، چیست؟ وی جزو همان عده ای بود که می‌گفتند قوانین خوب هم هست و فقط باید هنر استفاده از آن را داشت. راستی هنری که در نزد وی بود و بقیه را به خاطر نداشتن آن سرزنش می‌کرد چه شد؟ البته جای خوشبختی است که وی نیز بالاخره این واقعیت مهم را دریافت. اما به نظر نمی‌رسد که یک

<sup>۸۲</sup> فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن

جمع بندی صادقانه از نظرات سابق خود کرده باشد چرا که آن هنر را در خدمت رنگ آمیزی فریب دیگری بکار گرفته است.

نوشین احمدی برای رد گم کردن و به قول معروف دست پیش را گرفتن، خلط مبحث کرده می‌گوید: "برخی اصولا هرگونه بحث در مورد تغییر قوانین را تغییر از بالا می‌دانند."<sup>۸۳</sup>

معلوم نیست این "برخی"ی نوشین احمدی چه کسانی هستند. طی ۲۶ ساله گذشته تقریبا همه ی فعالین زنان از گرایشات گوناگون موضوع تغییر قوانین ضد زن را طرح کرده اند. آنانی که تغییر از بالا را طرح می‌کردند، همانا امثال نوشین احمدی بودند که می‌گفتند الا و بلا باید این تغییرات از طریق سیاهی لشکر شدن برای جناحی از حکومت باشد و می‌خواستند به زنان حقه‌کنند که تغییر قوانین فقط از بالا ممکن است و بسیاری از زنان فعال و رادیکال می‌گفتند این تغییر قوانین باید به دست زنان باشد و در عین حال با اتکا به این رژیم و در چهارچوب نظام کنونی ممکن نیست. اما نوشین احمدی نه فقط از تجربه شکست دوم خرداد درس نگرفته، بلکه هنوز چشم از بالایی‌ها هم بر نگرفته است.

نوشین احمدی این بار برخلاف سابق برای دفاع از فراندوم، زنان را دعوت به دخالت در گفتمان‌های سیاسی و تحولات کلان اجتماعی می‌کند! وی که قبلا به زنان توصیه می‌کرد نباید در سیاست‌های کلان دخالت کنند چون کلاه سرشان می‌رود این بار متذکر می‌شود که: "اساسا بحث بر سر آن نیست که فعالیت زنان سیاسی باشد یا نباشد، یا از فلان تغییر کلان اجتماعی خود را کنار بکشند یا نه، بلکه بحث بر سر آن است که آنان چگونه وارد این تغییر و تحولات کلان اجتماعی شوند تا بتوانند خواسته‌های مستقل خود را پیش ببرند."<sup>۸۴</sup>

آیا زنان حق ندارند از نوشین احمدی بپرسند که چرا دیروز نباید در سیاست دخالت می‌کردیم و امروز باید بکنیم. آن دخالت نکردن دیروز در خدمت چه سیاست کلانی بود و این دخالت کردن امروز در خدمت کدام سیاست کلان است؟ این کدام سیاست کلان بود که گرایش رادیکال "نفی گرا" را که همواره تاکید

<sup>۸۳</sup> فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن

<sup>۸۴</sup> «قربانی سازی» از زنان در گفتمان سیاسی، نوشین احمدی خراسانی، تربیون فمینستی، ۲۲ آوریل ۲۰۰۵

داشت جنبش زنان سیاسی است و زنان از طریق دخالت در سیاست و پیشبرد مبارزه سیاسی انقلابی و چشم امید نیستن به بالایی‌ها می‌توانند مطالبات خود را طرح کرده و بدست آورند، تکفیر می‌کرد؟

نوشین احمدی به دنبال راهی برای کسب حمایت جنبش‌های رادیکال جهانی از طرح رفراندوم است!<sup>۸۵</sup> همه پرسى برای قانون اساسی ضد زن با نظارت سازمان‌های بین‌المللی، مطمئناً خواسته‌ای است که می‌تواند توسط نیروی عظیم مهاجرت (منظورم صرفاً ایرانیان مهاجر نیست) و با حمایت جنبش‌های رادیکال جهانی پیش برود و از طریق بسیج افکار بین‌المللی، راه خود را پیدا کند.<sup>۸۵</sup>

گویا نوشین احمدی هنوز نمی‌داند جنبش‌های جهانی مانند جنبش ضد جنگ، ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری، ضد دخالت نظامی و سیاسی امپریالیستها هستند. جای تعجب دارد که کسی از این جنبش‌ها بخواهد از طرحی حمایت کند که در آن بر سر حمایت از "نظارت سازمان‌های بین‌المللی" تاکید دارد. تو گویی فعالین این جنبش‌ها نخواهند فهمید که منظور از سازمان‌های بین‌المللی نهادهایی چون سازمان ملل و قدرت‌های امپریالیستی اند و لابد نمی‌دانند که دخالت نظامی در افغانستان به بهانه آزاد سازی زنان با نظارت همین سازمان‌های بین‌المللی صورت گرفت.

### نتیجه گیری

هدف از این بررسی صرفاً این نبود که نشان دهیم حرفهای امروز نوشین احمدی بسیار متفاوت و گاه متضاد با حرفهای قبل اوست. این تفاوتها و تضادها بیشتر در فرم قضیه است تا محتوی آن. همان بینشی که پشت طرح‌های قبلی نوشین احمدی بود پشت طرح‌های امروزین او هم هست. نوشین احمدی تاکنون حاضر نشده از این بینش غلط که منافع پایه‌ای زنان را قربانی طرح‌های مردسالارانه می‌کند، دور شود. این بینش است که موجب سرگردانی نوشین احمدی می‌شود و ناچارش می‌کند که هر از چند گاهی نظریه‌های خود را عوض کند. استراتژی‌هایی اتخاذ کند که مرز بین دوستان و دشمنان جنبش زنان را مخدوش می‌کند و به

<sup>۸۵</sup> جنبش مهاجران و رفراندوم در ایران، نوشین احمدی خراسانی، تریبون فمینیستی، ۱۰ آوریل ۲۰۰۵

"لطف و کرامت" بالایی‌ها دخیل می‌بندد. اتخاذ این استراتژی‌ها است که وادارش می‌کند که با ساز بالایی‌ها خود را کوک کند و در نتیجه به نرخ روز تغییر جهت دهد. زمانی طرفداری از دوم خرداد و اتحاد با فمینیست‌های اسلامی نرخ روز بود، امروز دفاع از فراندوم و "تحمیل اصلاحاتی به نفع زنان" در چهارچوب رژیم محتمل آینده نرخ روز است (که با حمایت آمریکا و ترکیبی از هیئت حاکم کنونی و بخش‌هایی از رژیم سرنگون شده قبلی جفت و جور می‌شود). آیا زنان می‌توانند به چنین استراتژی‌هایی اعتماد کنند؟ مسئله‌ی اساسی این است!





# رفراندوم : تحول در استراتژی یا به نرخ روز کردن استراتژی؟

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ی ۱۲، تیر ۱۳۸۴ (۲۰۰۵)

اخیرا از نوشین احمدی خراسانی مقاله‌ای تحت عنوان "تحول در استراتژی / انعطاف در تاکتیک"<sup>۸۶</sup> در سایت تریبون فمینستی منتشر شده است. اگرچه برخی دوستان این نوشته را نقد کرده اند، من نیز می‌خواهم از جوانبی دیگر به آن بپردازم. نوشین احمدی که در چند سال گذشته مدافع دوم خرداد و تئوری‌های "اصلاح طلبان" بود، امروز از طرح رفراندوم برای تغییر قانون اساسی حمایت می‌کند. وی برای تشریح این خط مشی "نوین" مقاله خود را نوشته است.<sup>۸۷</sup>

نوشین احمدی در این مقاله سعی می‌کند توضیح دهد که خط مشی حمایت از طرح رفراندوم، در تضاد با تئوری‌های قبلی وی نیست. به همین دلیل، یک بند از مقاله‌ی خود را اختصاص به هنر انتخاب تئوری‌ها و استفاده از آن‌ها در شرایط مختلف می‌دهد و می‌گوید در موقع مقتضی باید تئوری‌ها را عوض کرد. وی برای نقد مخالفین طرح رفراندوم از اهرم "تئوری" سود می‌جوید و می‌گوید:

---

<sup>۸۶</sup> تحول در استراتژی و انعطاف در نظریه، نوشین احمدی خراسانی، سایت تریبون فمینستی، ۸ می ۲۰۰۵  
<sup>۸۷</sup> برای اطلاع بیشتر در این مورد به مقاله ی دیگری از آذر درخشان با نام " از دوم خرداد تا رفراندوم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن" در هشت مارس شماره ۱۲ و یا سایت اینترنتی هشت مارس مراجعه کنید.

"عده ای از مخالفان طرح فراندوم بدون تحلیل مشخص از شرایط کنونی جامعه، با توسل و تکرار تئوری‌هایی به نقد آن می‌پردازند".  
هدف مقاله و تئوری پردازی‌هایش، خلق افکار کردن برای تغییر ریل سیاسی است.

### ۱- مدیریت تئوری‌ها یا تئوری سازی برای انتقاد نکردن از اشتباهات؟

نوشین احمدی در مورد "تئوری" طوری حرف می‌زند که انسان را به یاد خرید از بازار و انتخاب نوع خمیر دندان می‌اندازد. وی در بند اول می‌گوید "تئوری‌سازی، خط انبوه به خود گرفته است" و "در واقع به نظر می‌رسد امروزه برای جنبش‌های اجتماعی، چگونگی مدیریت نظریه‌هاست که دارای اهمیت است و نه استفاده از چند تئوری یا حتی تولید نظریه. مدیریت تئوری‌ها به معنی تبدیل تئوری‌های موجود به دانش کاربردی است..." معنای این حرف‌ها چیست و در عمل این نظریه‌ها چه شکلی به خود می‌گیرند؟

شک نیست که در دنیای امروز تئوری زیاد تولید می‌شود. تولید انبوه است. تئوری‌های تولید شده هر چه از سرچشمه‌های زندگی بیشتر فاصله می‌گیرند، در پنهان کردن ماهیت خود موفق‌ترند. اما اکثر این تئوری‌ها تفاوت ماهوی با هم ندارند. با مطالعه‌ی عمیق می‌توان به ماهیت یکسان بسیاری از آن‌ها پی برد و دریافت که در نهایت به چند دسته بندی تقسیم می‌شوند. درست مثل خود جامعه‌ی بشری! آنچه واقعا متفاوت است اشکال این تئوری‌هاست. تولید انبوه در واقع در عرصه فرم و شکل صورت می‌گیرد.

هر تئوری به یک بینش معین، به یک سیاست معین و به یک عمل معین خدمت می‌کند. تئوری ولایت فقیه (تئوری‌هایی که در مراکز قدرت جمهوری اسلامی تولید می‌شوند) همه به حاکمیت اقلیت معلوم الحال که همه می‌شناسیم و لگدمال کردن تمام حقوق اولیه بیش از شصت میلیون انسان (و بیش از همه اسارت زنان) خدمت کرده است. تئوری‌های جورج بوش به منافع آن امپراطوری و غارت مردم جهان خدمت می‌کند، دخالت‌های نظامی و کشتار مردم را در کشورهای مثل افغانستان و عراق "تعقلی" می‌کند. تئوری‌های مارکسیستی و تئوری‌های روشنفکران مردمی مانند چامسکی و یا

هاوارد زین و غیره به منافع مردم جهان و نه قدرت‌ها خدمت می‌کند. چگونه می‌توان بین این تئوری‌ها مدیریت اعمال کرد و گاهی این و گاهی آن را انتخاب کرد؟ تئوری‌های امثال حجاریان یا سروش به شکل دادن ترفند دوم خرداد و در نتیجه به تداوم عمر حکومت اسلامی و تیزتر کردن و به روز کردن عقاید و افکار قرون وسطایی خدمت کرد. تئوری‌های فمینیستی به آگاهی زنان و مبارزه آنان برای آزادی و برابری خدمت می‌کند. چگونه می‌توان مثلاً بین تئوری‌های فمینیستی کیت میلث و شهرزاد مجاب از یک سو و تئوری‌های فاطمه آلیا و عشرت شائق از سوی دیگر «مدیریت کرد»؟ ممکن نیست! چون هر کدام از این تئوری‌ها در خدمت منافع گروه و یا قشر معینی است. نمی‌توان منافع گروه‌های متضاد را با هم مدیریت کرد. بین منافع زنان حکومتی و اکثریت زنان ایران هیچ هماهنگی یا مدیریتی نمی‌توان به وجود آورد.

در واقع نوشین احمدی به تئوری به صورت استفاده‌ی ابزاری نگاه می‌کند. برای وی تئوری نه نقش الگویی برای کشف حقیقت و نه انعکاس حقایق امور است، بلکه برای گذراندن امور است و می‌توان سری به بازار تئوری‌ها زد و برای گذراندن امور دست به انتخاب زد. این درک از تئوری در تضاد کامل با متدولوژی علمی کسب شناخت است. طبق این تئوری معلوم نیست بالاخره حقیقت چیست. ظاهراً حقیقت تکه‌های بی شماری است که هر تکه اش در دست کسی قرار دارد و طبعاً از هر تکه‌ی آن باید استفاده کرد. این یک فلسفه است و این فلسفه در خدمت سیاست‌های معینی است. از این فلسفه زمانی مخملیاف برای توجیه همکاری‌هایش با رژیم اسلامی استفاده‌ی "کاربردی" کرد و گفت آن روز آن تکه حقیقت را می‌دید (آن تکه حقیقت، اعتقاد به جمهوری اسلامی و همکاری با آن بود) و امروز تکه ای دیگر از حقیقت را می‌بیند که انتقاد به جمهوری اسلامی است. این یک شکل از "مدیریت تئوری‌ها" برای دانش کاربردست.

برای اینکه ذهنی‌گری نکنیم، بهتر است مراجعه کنیم به مفهوم مدیریت تئوری‌ها در عمل از جانب نوشین احمدی تا منظور او را بیشتر متوجه شویم. او در دوره دوم خرداد می‌گفت: زنان ذاتاً اصلاح طلبند، زنان باید با گام‌های میلی‌متری برای کسب حقوق‌شان تلاش کنند، زنان باید در چارچوب قانون اساسی و با اتکا به آن برای حقوق خود مبارزه کنند، اگر زنان در تحولات کلان سیاسی دخالت کنند سرشان کلاه می‌رود

و....

کاربرد این تئوری‌ها در عمل چه بود؟ آیا در خدمت طولانی‌تر کردن عمر نظام مردسالارانه‌ی حاکم نبود؟ آیا مبارزه‌ی زنان برای کسب حقوق برابر را وابسته به ساختارهای قدرت زن ستیز نکرد؟ محک زندگی و واقعیت، این جواب را داده است. هم تئوری‌ها و هم دانش کاربردی نوشین احمدی غلط از آب در آمد. برای همین او مجبور است تئوری‌هایش را عوض کند و بگوید: زنان باید در تحولات سیاسی کلان دخالت کنند، قانون اساسی ضد زن است!

اشتباه و تجربه کردن بخش لاینفکی از زندگی انسان است و انسان با جمع‌بندی صادقانه از این خطاها پیشرفت می‌کند. ولی به نظر من، نوشین احمدی این خطا را توجیه تئوریک می‌کند و بدتر این که آزموده را دوباره می‌خواهد بیازماید. یعنی امروز، می‌خواهد دخیل ببندد به "طرح رفراندوم".

در حقیقت در مرکز نظریه "مدیریت تئوری‌ها" آشتی دادن منافع متضاد قرار دارد. دیروز، بین منافع زنان و نظام حاکم پل می‌زد و امروز می‌خواهد بین منافع برخی جناح‌ها و مهره‌های بدنام رژیم حاکم و قدرت‌های بین المللی با منافع زنان، تحت عنوان رفراندوم برای تغییر قانون اساسی پل بزند. این هم جنبه‌ای دیگر از "مدیریت تئوری‌ها" برای دانش کاربردی است" و البته حتما وقتی در آینده پروژه "رفراندوم" شکست خورد و طرح فریبکارانه‌ی دیگری سر درآورد، تئوری‌های دیگری به وجود خواهد آمد که فقط کافی است مثل نوشین احمدی خراسانی مهارت در "مدیریت تئوری‌ها" داشت تا بتوان آن‌ها را توجیه و مردم پسند کرد. باید بگویم که در واقع نوشین احمدی تئوری‌های بنیادینش را عوض نکرده بلکه در شرایط جدید که پل دوم خرداد فرو ریخته و مهمتر از آن تمام ساختار قدرت حاکم در حال فروپاشی است، وی چاره‌ای ندارد جز این که دست به "مدیریت تئوری‌ها" بزند که در واقع یک نوع مدیریت بحران است.

نوشین احمدی در مباحث خود از اصلی که من هم به درستی آن اعتقاد دارم، استفاده می‌کند. این گفته صحیح است که نقطه‌ی عزیمت تئوری‌های و نظریه‌ها باید شرایط عینی باشد. اما وی از این حقیقت نیز استفاده ابزاری می‌کند. یعنی برای توجیه تئوریک تغییر ریل سیاسی، من به این متد انتقاد دارم. برخی از نظریات گذشته نوشین

احمدی اصلا زمان و مکان ندارد که امروز بخواهد بگوید چون شرایط عوض شده وی آن‌ها را عوض کرده است و خلاص. مثلا، یکی از نظریات وی برای جنبش زنان این بود که جنبش زنان ذاتا غیر سیاسی است و زنان ذاتا مسالمت‌جو هستند (یعنی ضد براندازی هستند) و غیره. من که با این نظریه مخالفم ولی نوشین احمدی، شما لطفا توضیح دهید که این ذات مسالمت‌جو و غیر سیاسی چگونه عوض شد؟ قاعدتا یک عده از متحدین نوشین احمدی به وی اعتراض کرده اند که او بر خلاف قول و قرارها دارد جنبش زنان را سیاسی می‌کند! او باید به آن‌ها جواب دهد که آن قول و قرارها غلط بود. غیر سیاسی جا زدن جنبش زنان خودش یک سیاست بود. آن نظریه آن موقع غلط بود و امروز هم غلط است.

بنابراین نزاع بر سر این نیست که باید مبارزات زنان برای کسب رهایی را بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص پیش برد. هر جریان جدی در جنبش زنان این کار را می‌کند. مسئله این است که خط‌مشی‌ها و افق‌های درون جنبش زنان متفاوتند. و یکی از افق‌های پایین متعلق به جریان نوشین احمدی و دوستانش است که در نتیجه اتحاد و ائتلاف با جریان‌ات نزدیک به حکومت همیشه کشتش رو به پایین دارد و انگار یک سنگ هفت تنی به پایش بسته اند که یک موقع نپرد. این افق در تضاد با گسترش افق زنان به طور عام در جامعه ما قرار گرفته و برای اینان بحران تولید کرده و جستجوی تئوری‌های مدیریت بحران را برایشان الزام آور کرده است.

## ۲- تئوری‌ها و استراتژی‌های به روز یا به نرخ روز!

نوشین احمدی برای تکمیل بند قبلی، نظریه دیگری "اختراع" می‌کند: "اگر شرایط ویژه‌ی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم ذهن ما را به تدوین نظریه (و در نتیجه به تدوین استراتژی حرکت) ناگزیر می‌سازد طبعاً این نظریه (و استراتژی بر آمده از آن) باید برای تغییر و راهگشایی معضلات همین جامعه به کار آید. یعنی کاربرد داشته باشد، سیال و موقعیتی باشد و آن قدر منعطف که با هر تغییر جدی در ساختار جامعه و منطقه بتواند تغییر کند و به روز در آید».

در اینجا نمی‌خواهم وارد بحث استراتژی چیست و تاکتیک چیست بشوم جز اینکه بگویم متأسفانه معنای استراتژی و تاکتیک را تا این سطح پائینی می‌آورد که

وقتی جاده چرخید ماشین هم باید بچرخد.

شک نیست که از جانب نیروهای مخالف نظم موجود و یا مخالف بی حقوقی زنان، نظریه باید به تغییر این شرایط (بی حقوقی زنان) و راهگشایی برای پیشروی بیشتر جنبش زنان جهت رهایی خدمت کند. و البته نظریه باید منعطف هم باشد یعنی تغییر و تحولات جدی در جامعه را در نظر گیرد و بتواند از این تغییرات و تحولات برای مبارزه خود سود جوید و به عبارتی قادر باشیم نظریه‌های خود را به روز کنیم. اما سوال این است که ما باید چقدر منعطف باشیم؟ آن قدر منعطف که اصلاً پادمان برود هدف چیست؟ آیا در به روز کردن نظریه باید آن قدر از هدف دور شویم که از طرف دیگر به پائین پرت شویم؟ نوشین احمدی در چند سال گذشته نشان داد که برای به روز کردن و انعطاف نظریه‌هایش از طرف دیگر می‌افتد. او در تور دوم خردادی‌ها افتاد و سعی کرد جنبش زنان را با نظریه‌های مختلف در دفاع از جریان "اصلاح طلبان" حکومتی مسموم کند. الان هم آماده است به درون تور طراحان فراندوم بیفتد. سیاست‌هایش همیشه نقض غرض می‌کند.

برای همین امروز سوال از نوشین احمدی خراسانی این است که تلاش وی در چند سال گذشته برای گره زدن منافع زنان ایران به دار و دسته دوم خرداد و شخص خاتمی چه راه گشایی برای جنبش زنان داشت؟ این انعطاف در نظریه‌ها ممکن است با نیت راه‌گشایی در جنبش زنان بوده ولی نتیجه‌ی عملی آن قربانی کردن منافع زنان در پای طرح‌های کلان سیاسی مراکز قدرت و مردسالار بوده است. آیا به هدر دادن چندین سال انرژی زنان در سراب دوم خرداد، تاکتیک یا استراتژی "سیال و موقعیتی" است؟ آیا مخدوش کردن مرز بین دوستان و دشمنان زنان، تاکتیک منعطفی جهت راه‌گشایی مبارزات زنان است؟ آیا نباید از نوشین احمدی پرسید که آن "سیالیت" و "موقعیت شناسی" نظری ائتلاف با جریان دوم خرداد چه گلی داد که "سیالیت" فراندومی، میوه‌اش را بدهد و آیا امروز زنان را به طرح‌هایی چون فراندوم امیدوار کردن نشانه‌ی انعطاف است و یا تلاش دیگر بار برای دخیل بستن به طرح‌های مردسالارانه؟

برای من خیلی جالب است که نوشین احمدی توجه ما را به عوض شدن اوضاع و ساختار منطقه جلب می‌کند که دخیل بستن به "طرح فراندوم" را دلیل بیاورد. در حالی که از نظر سازمان زنان هشت مارس و دوستان و متحدین ما در جنبش زنان، تحلیل از

عوض شدن اوضاع و ساختار منطقه، جنبش زنان ایران را ملزم می‌کند که علاوه بر ایستادن در مقابل رژیم حاکم در ایران، در مقابل قدرت‌های جهانی و طرح‌های آنان برای ایران و مشخصاً ادعاهای شان مبنی بر "آزاد کردن زنان ایران" نیز موضع گیرند و استقلال جنبش زنان را از انواع برنامه‌های ارتجاعی و امپریالیستی تضمین کند. تحلیل مشخص از نیروهای گرد آمده به دور "طرح رفراندوم" نشان می‌دهد که این طرح می‌خواهد با وابسته کردن جنبش‌های اجتماعی مردم ایران به طرح‌های کلان سیاسی - منطقه ای قدرت‌های جهانی پیش رود. جنبش زنان نمی‌تواند و نباید خود را قربانی این طرح کند. همان‌طور که نباید خود را قربانی طرح کلان امنیتی دوم خرداد می‌کرد. تحلیل مشخص از شرایط مشخص برای ما این است و برای نوشین احمدی آن! سیالیت برای ما این است و برای نوشین احمدی آن!

آن چه وی انعطاف در استراتژی یا "به روز کردن" نظریات می‌خواند در واقع پراگماتیسم محض است که خواه ناخواه معادل به نرخ روز نان خوردن است. این گونه انعطاف و موقعیت شناسی به جای راه‌گشایی برای جنبش زنان، آن را منکوب ساختارهای قدرت زن ستیز می‌کند.

نوشین احمدی در این بخش ادامه داده می‌گوید "در جنبش‌های اجتماعی تئوری‌ها، تئوری‌های موقعیتی هستند و در موقعیت‌های مشخص می‌تواند رادیکال یا غیر رادیکال تلقی شود".

در این جا نیز نوشین احمدی تلاش دارد تناقض ریل عوض کردن و تغییر کردن از یک مدافع سرسخت دوم خردادی به یک مدافع طرح رفراندوم را، توضیح "تئوریک" دهد. طبق این نظریه، آن‌روزها (یعنی همین سال پیش) دفاع از خاتمی تئوری رادیکال بود. ولی امروز نیست، در عوض امروز دفاع از طرح "رفراندوم" رادیکال است! مثل این که هیچ معیاری وجود ندارد برای این که تشخیص دهیم چه چیزی رادیکال است و چه چیزی رادیکال نیست و طبق تعریف وی، رادیکالیسم یک تئوری متغیر و وابسته به موقعیت است و البته موقعیت را هم، هر کس به دلخواه خود و با منافع خود تعریف خواهد کرد. با قطب نمای "تئوری موقعیت‌ها" می‌توان زنان را به بازی "خانه ی خاله از این ور است، خانه خاله از آن ور است" کشید.

در این دنیایی که نوشین احمدی ترسیم کرده، نمی‌شود گفت چی درست است

چی غلط و چی رادیکال است چی غیر رادیکال. به هر حال برای جنبش زنان سوال واقعی در مورد یک تئوری یا نظریه یا استراتژی (یا سیاست) این است: آیا به زنجیره‌های اسارت زنان ضربه می‌زند یا وعده‌ی ضربه زدن به زنجیره‌های اسارت زنان را می‌دهد؟ به اعتقاد من هر کس درک واضح و روشنی از ماهیت زنجیره‌های زنان داشته باشد و عمیقا و بدون ملاحظه‌کاری بخواند این زنجیره‌ها را پاره کند، تئوری‌ها و نظریاتش کمابیش جهت درست را می‌یابد و رادیکال است. غیر رادیکال یعنی به حداقل رساندن تعریف از ستمی که بر زنان می‌رود (همان کاری که فعالین مذهبی می‌کنند)، تحت عنوان نسبییت فرهنگی برای برخی از ستم‌ها مدیحه سرائی کردن، در سایه روشن گذاشتن و درست و شفاف منعکس نکردن این ستم‌ها، نسبت به نیت و سیاست‌های مراکز قدرت، در مورد زنان دچار اوهام شدن و این توهم را به دیگران سرایت دادن، نه فقط غیر رادیکال و بلکه بدتر از آن است.

تئوری رادیکال در جنبش زنان، تئوری‌ای است که با نظم موجود سازش نمی‌کند، خواهان تغییر بنیادین در مناسبات زن و مرد است. خواهان تغییر بنیادین در موقعیت زنان است. بر اساس این تعریف است که نه تئوری‌های دفاع از دوم خرداد رادیکال بود و نه تئوری‌های جدید دفاع از طرح رفراوندوم. آن‌ها هیچ کدام رادیکال نبودند. تئوری دفاع از دوم خرداد در عمل نشان داد که نه فقط رادیکال نبود بلکه در جهت جلا دادن به زنجیره‌های اسارت زنان بود. با بررسی طرح رفراوندوم هم می‌توان پی برد که در جهت تداوم اسارت زنان است. همانطور که در بالا چندین بار به این طرح اشاره شد. این طرح فقط در مورد دو مسئله صراحت دارد، تمامیت ارضی و روابط با قدرت‌های جهانی. کلامی در مورد حقوق زنان ندارد بجز این که قانون اساسی باید منطبق بر اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد!

### ۳ - تئوری انرژی ساز : منحرف کردن انرژی زنان یا به هرز بردن انرژی

#### زنان؟

نوشین احمدی در بند سوم همین مقاله نظریه‌ی دیگری را ارائه می‌کند: "عده‌ای دیگر از مخالفان طرح رفراوندوم، تصور می‌کنند جامعه‌ی زنان ایران مثلا دارای "ایکس" مقدار انرژی است که وقتی یک گروه از زنان این مقدار انرژی را صرف کند یا به



اصطلاح منحرف سازد، برای گروه دیگری که فکر می‌کنند خواسته‌های "درست‌تر" و "عمیق‌تری" دارند انرژی باقی نمی‌ماند".

در ادامه ی همین مطلب توضیح می‌دهد که حتی وقتی زنان اصلاح طلب دینی فعالیت می‌کنند، انرژی آزاد می‌شود که در خدمت فعالیت زنانی است که در پی تغییرات اساسی هستند. به نظر می‌آید طبق این نظریه بود که خانم نوشین احمدی خراسانی در وصف فعالیت‌های زنان حکومتی یا به اصلاح فمینیست‌های اسلامی می‌نوشت.

حرف ما این نیست که زنان وابسته به جناح اصلاح طلب دینی در حکومت جمهوری اسلامی برای حقوق خود فعالیت نکنند. بحث ما این است که شما و امثال شما به جای فعالیت برای حقوق آن‌ها برای حقوق فراگیر زنان ایران تلاش کنید. زنان اصلاح طلب دینی به قول شما و زنان طبقات حاکم از دید من، نیز برای خود حقوقی می‌خواهند، زیرا دین مانع از فعالیت کامل و تمام‌قد آن‌ها به عنوان زنان طبقات حاکم است. نظام نیاز به فعالیت تمام‌قد آنان دارد ولی نظام خودش موافقی را برای آنان بوجود می‌آورد. در هر حالت زنان اصلاح طلب دینی دو منفعت دارند: هم باید فضای بیشتری را در نظام خود کسب کنند و هم این که نظام را حفظ کنند. برای دست‌یابی به این هدف به کمک زنانی مثل شما نیاز دارند. وقتی به هدف رسیدند ممکن است به پاداش خدمتی که کرده‌اید برای شما نیز پا در میانی بکنند یا نکنند (و برای شما تئوری بیافند که می‌خواهند کاری برای شما کنند ولی خودشان هم زیر ضربند و نمی‌توانند. آن‌ها هم "مدیریت" دروغ را بلدند). حرف ما این است که این نقش را بازی نکنید. اگر هم یک بار برای اصلاح طلبان حکومتی این نقش را بازی کردید این بار برای کسانی که می‌خواهند اسلام مدرن نوع عراق و افغانستان را بیاورند بازی نکنید. البته اگر می‌خواهید بازی کنید مطمئن باشید که این بار بیشتر به شما نیاز دارند و می‌توانید طاقچه بالا بگذارید و این بار حتما جایی در قشر ممتاز حاکم یا مشاوران رسمی آن‌ها پیدا کنید.

در فراز و نشیب‌های نظام‌های ستم‌گر مقاطعی پیش می‌آید که اینان برای تعمیر نظام و بیرون آوردن نظام خود از بن‌بست‌ها نیاز به کمک بیرونی و غیر خودی‌ها دارند، زیرا نیروهای درون نظام به دلیل ارتجاعی بودن شان مستهلک شده‌اند. در این

شرایط اگر برخی از غیر خودی‌ها به آن‌ها دست وحدت بدهند احتمالاً چیزهایی نیز جلوی آن‌ها پرتاب می‌کنند و برخی اوقات حتا ممکن ست در درون ایت حاکم ادغام‌شان کنند. این‌ها هم وقتی ادغام شدند شروع می‌کنند به مدیریت تئوری‌ها از این قبیل که: "آزادی و برابری متحقق شده است" و یا این که "آزادی و برابری نسبی است" یا این که "فرآیند کسب آزادی و برابری کامل یک فرآیند طولانی است" و بالاخره این که "در هر حالت نمی‌ارزد که به خاطر کسب آن آدم سرش را بدهد" و غیره.

می‌بینید که چگونه فعالیت اقشاری از زنان، می‌تواند در نهایت کلاه بر سر اکثریت زنان بگذارد و البته برای قشری از زنان انرژی آزاد می‌کند. بحث من این نیست که آن قشر اقلیت زنان فعالیت نکنند. اقشار مختلف جامعه برای حرکت از یک دیگر اجازه نمی‌گیرند. بحث بر سر چیز دیگری است. بحث من این است که زنان حکومتی هر چقدر می‌خواهند برای حقوق خود انرژی صرف کنند اما ما نباید اجازه دهیم که از دیگران مایه بگذارند و کسانی را از درون صفوف مردم خادم و خدمتکار خود کنند و به کمک آنان افق جنبش زنان را محدود به افق قشر خود کنند و بگویند آزادی من، آزادی همه‌ی زنان است! به همین ترتیب زنانی که منتظرند تا در دستگاه اداری و سیاسی آینده (که آمریکا در همدستی با برخی از حکومتی‌ها می‌خواهد در ایران حاکم کند، فعلا کاری ندارم که می‌تواند یا نه) جایی برای خود دست و پا کنند، می‌توانند از انرژی خود هزینه کنند، اما ما اجازه نمی‌دهیم که با شعارهای جعلی که در جریان دوم خرداد یک بار تجربه شد از انرژی زنان بیرون حکومت و از توده‌های زن که در اشتیاق آزادی می‌سوزند، مایه بگذارند. بنابراین سعی نکنید واقعیت اختلافات را با گفتن این که گویا اختلاف بر سر "خواسته‌های عمیق‌تر" و "کم عمق‌تر" است مخدوش و "مدیریت" کنید.

نوشین احمدی می‌نویسد: "برای نمونه اگر زنان اصلاح طلب دینی در سال‌های اخیر با استراتژی تفسیر جدید از قوانین شریعت اسلامی و بازنگری متون کلاسیک فقهی، فعالیت کردند ... فضاهای جدیدی به وجود آوردند تا گروه‌های دیگر بتوانند ... راهکار خود را برای تغییر و بهبود شرایط زنان پیش ببرند."

شما هنوز از وارونه خوانی تاریخ دست برنداشته‌اید. هنوز نمی‌دانید که چه

کسانی برای شما فضا باز کردند؟ ندیدن مقاومت میلیون‌ها زن در مقابل این کپک‌های تاریخی، کار ساده‌ای است. مگر نه؟ راستی از این زنان اصلاح طلب دینی بپرسید وقتی مردان آن‌ها (اصلاح طلبان دینی)، زنان زندانی سیاسی را از نوار بهداشتی هم محروم می‌کردند، تفسیرشان از متون کلاسیک فقهی چه بود؟

درهم شدن جریان فعالیت زنان طبقات حاکم (و زنانی که حرکات آمریکا در منطقه را پشتوانه فعالیت خود کرده‌اند) با جریان جنبش زنان، مانند درهم شدن آب فاضلاب با جریان آب گواراست. هر چند جریان آن را به ظاهر تقویت می‌کند ولی خصلت گوارا بودن آن را می‌گیرد. چرا باید اجازه داد که چنین شود. آیا این حقیقت ساده نیاز به تئوری دارد؟ این یک واقعیت است که ستم بر زن به ورای خط و مرزهای طبقاتی می‌رود. نظام موجود، به زنان خادم خودش هم به صورت فرودستر از خادمان مرد خود می‌نگرد. اما حتا در مبارزه علیه این ستم شنیع دارا و ندار پنجه در پنجه‌اند و نه حلقه در حلقه. این یک واقعیت عینی است. وقتی زنان زندانی سیاسی را به خاطر زن بودن شکنجه مضاعف می‌کردند، اینان کجا بودند؟

من یک سوال جدی از نوشین احمدی دارم. به چه دلیل هنگام ارائه‌ی طرح "رفراندوم برای قانون اساسی" به جنبش زنان، نام آن را به "رفراندوم برای تغییر قوانین ضد زن" تغییر داد؟ آیا این یک روش بازاری برای فروش یک متاع گندیده نیست؟ به نظر من شایسته‌تر است که شما خود را از زیر نفوذ متدولوژی دوم خردادی که شعارهای برحق مردم را جعل می‌کردند تا "موقعیتی" را ایجاد کنند، بیرون بکشید. این متد شایسته شما نیست. شما و ما برای این متدولوژی سخیف و ضد مردمی "غیر خودی" هستیم. این روش مال جنایتکارانی نظیر حجاریان و سازگارا است که چیزهایی برای پنهان کردن دارند. این جماعت حقه بازند و اهدافشان را حاشا می‌کنند ولی شما چرا به این‌ها کمک می‌کنید که در این کار موفق شوند؟ بگذارید دست همه‌شان رو شود. طرح رفراندوم "انحرافی" نیست بلکه نشان دادن خورشید کاغذی به جای خورشید واقعی است. البته در کشور ما برای نشان دادن خورشید واقعی باید با مرتجعین در افتاد. این کار اغلب سر آدم را به باد می‌دهد. ولی کسانی که نمی‌خواهند چنین بهائی برای حقیقت بپردازند (و در انتخاب آزادند) نباید عکس آن عمل کنند.

#### ۴ - همبستگی با دیگران یا همبستگی زنان با طناب دار!

در این بند نوشین احمدی می‌گوید: "وقتی ما زنان در ایران بحث همبستگی بین زنان را مطرح می‌کنیم، منظور آن نیست که مثلاً با گروه یا فعالینی که کاملاً با اعتقاداتمان جور در می‌آید، اعلام همبستگی کنیم، بلکه منظور آن است که از فعالیت گروه‌هایی که بیانگر خواسته‌ی بلاواسطه‌ی ما نیستند حمایت کنیم."

نوشین احمدی برای قانع کردن زنان در حمایت از طرح رفاندوم فعالانه استدلال می‌آورد حتی اگر در این پروژه خواسته‌های بلاواسطه‌ی زنان جایی ندارد! نوشین احمدی برای این که از کنار این سوراخ بزرگ طرح رفاندوم که جایی برای زنان ندارد، بگذرد، ناچار شده نام طرح رفاندوم برای قانون اساسی را تغییر دهد. در ضمن برای این که جای هیچ شک و شبهه‌ای برای دفاع از رفاندوم در افکار زنان باقی نگذارد، به شک دامن می‌زند: "اما به راستی کدام گروه در جنبش زنان می‌تواند ادعا کند که استراتژی که در پیش گرفته "فمینیستی‌ترین" و "اصیل‌ترین" استراتژی است که دیگر استراتژی‌ها با فاصله گرفتن از آن "انحراف" محسوب شوند."

بحث بر سر "کدام گروه" نیست. بحث بر سر واقعیت است. تئوری و عنصر آگاهی به کنار، حداقل تجربه نشان داد که اتحاد با پروژه دوم خرداد و نسبت گرایان فرهنگی اصلاً عیار "فمینیستی" نداشت. حداقل می‌توان گفت عیار فمینیستی سیاست اتحاد با ملایان و تلاش برای کسب حقوق زنان در چارچوب نظام آیت الله‌ها اگر منفی نباشد نزدیک به صفر است. همان را می‌توان در مورد چهارچوب آیت الله جورج بوش گفت. آیا اثبات این حقیقت ساده نیاز به تئوری و فلسفه دارد؟ آیا روش ساده بشر را که از طریق تجربه به حقیقت و معیار و به تئوری دست پیدا می‌کند، قبول ندارید. آیا باید این حقیقت ساده را که با جادو و جنبل نمی‌توان بیماری‌ها را شفا داد، زیر سوال بکشیم و آن را باطل اعلام کنیم؟ اصلاً بحث بر سر "فمینیستی‌ترین" نیست. بحث بر سر سیاست‌های زن ستیز و سیاست‌های طرفدار زنان است. محدود کردن جنبش زنان به چهارچوب اصلاحات حکومت اسلامی، یک سیاست ضد زن بود. اختلاف میان سیاست‌های فمینیستی گوناگون بر سر تعیین "فمینیستی‌ترین"، مثل اختلاف میان پزشکان بر سر روش‌های مختلف درمان است. با وجود اختلافاتی که پزشکان با یک دیگر دارند اما همگی با جادو و جنبل به عنوان راه درمان یک بیماری ضدیت دارند و

علیه آن اعلام جرم می‌کنند. جنبش فمینیستی باید علیه طرح دوم خرداد اعلام جرم می‌کرد و باید علیه طرح رفتارندوم هم اعلام جرم کند. مسئله این است.

فرض کنیم کسی در مورد امروز نتواند ادعا کند "که استراتژی که در پیش گرفته فمینیستی‌ترین و اصیل‌ترین استراتژی است"، اما در مورد گذشته چه؟ آیا نمی‌توان گفت که طرح اتحاد با طرح کلان سیاسی جناح دوم خرداد حکومت، یک طرح ضد زن بود؟ به یقین می‌توان چنین گفت. عبار "فمینیستی" اتحاد با آیت الله‌های دوم خردادی چند بود؟ در بین فمینیستها، اختلاف می‌تواند باشد اما یک چیز روشن است: با جمهوری اسلامی و با جورج بوش نمی‌شود به رهایی زنان دست یافت.

برای جنبش زنان اصل و معیار، شکستن زنجیرهای اسارت زنان است. بنابراین باید تئوری‌ها و رهیافت‌ها را با این اصل و معیار سنجید. مثلاً راه حل شما برای برابری حقوقی زنان در دوره خاتمی در خدمت رهایی زنان نبود و امروز نیز صحت این مسئله چون روز روشن شده است. تبدیل شدن زنان به سیاهی لشکر طرح رفتارندوم نیز چیزی به جز خدمت به حفظ ساختارهای قدرت مردسالارانه نیست. طرح رفتارندوم نیز مانند طرح دوم خرداد سرابی است برای زنان که با حقه بازی افق رهایی زنان را تا سطح تغییر رنگ زنجیرهای اسارت می‌رساند. جامعه نیاز به طرح‌های کلان دارد ولی جنبش زنان هم برای وصل شدن یا همراهی با این طرح‌های کلان سیاسی معیارهای خودش را دارد، تا چه حد این طرح‌ها، منافع و مطالبات زنان را با صراحت بیان می‌کنند، تا چه حد ضمانت‌های اجرایی مطالبات زنان در جهت برابری حقوقی را در برنامه‌ی خود بدون قید و شرط و ملاحظه کاری منظور می‌دارند. این‌ها حداقل‌هاست. طرح رفتارندوم یک طرح کلان سیاسی مردسالارانه است و اعلام همبستگی با آن از سوی جنبش زنان، مانند اعلام همبستگی با طناب دار است.

تئوری‌های مردمی حرف آخرشان را هم در ابتدای راه می‌زنند، اما سرچشمه‌ی فکری که یک روز مدافع دوم خرداد است و روز دیگر طرفدار رفتارندوم چیست؟ "مطرح کردن حرف آخر در ابتدای راه، از مرداب نابخردی سیراب می‌شود. از این رو، عمل تدریجی همراه با تسامح و صراحت یگانه طریق ممکن و عقلانی

است.<sup>۸۸</sup> این شیوه و متد سیاسی نوشین احمدی است. این شیوه کسانی است که فکر می‌کنند زنان مهجور و کودک هستند و باید فریبشان داد. این شیوه‌ی کسانی است که آن قدر افق برنامه‌های‌شان حقیر و کوچک است که می‌دانند اگر حرف آخر را بزنند هیچ کسی حاضر نیست برای آن فداکاری کند. کدام زن حاضر است برای به قدرت رسیدن کسانی چون محسن سازگارا که از جلادان سپاه پاسداران است و یا سلطنت طلبانی که امروز می‌خواهند اسلام معتدل‌تر را با پادشاهی تجربه کنند و نهایتاً به نیازهای جنگ طلبان آمریکایی خدمت کنند، فداکاری کند؟ کدام زنی حاضر است برای اینکه اسلام خامنه‌ای برود و اسلام دار و دسته‌ی سروش و گنجی و ... سرکارآید فداکاری کند؟ افق‌های حقیر را البته باید پنهان کرد و در زورق توجیه و دروغ ارائه داد. فراموش نکنیم که خمینی هم افق را نگفت و تلاش می‌کرد روی آن مسائلی که موضوع روز بودند، مثل نفرت مردم از شاه و این که شاه باید برود انگشت بگذارد. او هم سیاست همه با هم را موعظه کرد تا از تجمع جویبارهای بی‌کران مردم رودخانه‌ای برای قایقرانی به سوی قدرت وجهنم حکومت اسلامی بسازد. امروز نیز برخی تلاش می‌کنند دوباره از همان شیوه‌ها استفاده کنند. این بار تحت عنوان این که فعالیت هر گروهی به نفع گروه دیگری است! تحت عنوان این که اصل و معیاری وجود ندارد تا بگوییم چه چیز درست است و چه چیز غلط .

تجربه‌ی جامعه ما یک حقیقت را به عیان روشن کرده است و بخش قابل توجهی از مردم به تجربه به این حقیقت رسیده‌اند و این حقیقت، امروز تبدیل به یک محک و معیار غیر قابل اجتناب برای بخش بزرگی از مردم و نیروهای مترقی شده است: حکومت دینی را تحت هیچ عنوانی و با هیچ عیاری نمی‌خواهند؛ هیچ گونه تفسیری از مذهب را در حکومت نمی‌خواهند؛ خواهان محاکمه جنایتکاران اسلامی هستند و حاضر نیستند زیر بیرق جنایتکارانی چون سازگارا و همدستان آمریکایی‌شان بروند. نوشین احمدی اینها اصل و معیار است....

زنان ایران برای رهایی خود نیاز به افق روشن دارند. نیاز به برنامه‌هایی دارند که با صراحت و روشنی مطالبات و خواسته‌های آنان را طرح می‌کند. و نیاز به اتکا به

<sup>۸۸</sup> "با نیاز زمانه"، نوشین احمدی خراسانی، مجله‌ی جامعه‌ی سالم شماره ۳۴ سال ۱۳۷۴ و نیز "زنان زیر سایه پدر خوانده‌ها"

نیروی خودشان دارند. آزادی و برابری که به دست خود زنان بدست می‌آید، آزادی حقیقی و پایداری است که نسل‌های آینده‌ی زنان و دختران جوان از آنان احساس غرور و اعتماد به نفس خواهند کرد.

حقوق‌اهدایی آخوندها و شاهان، فرمانروایان زن ستیز جهان و جنایتکاران مکتبی سپاه اسلام ارزانی خودشان باد.

نوشین احمدی در مقاله‌ای به مسئله‌ی آرمان‌خواهی نسل گذشته حمله کرده و آنان را تحقیر می‌کند که در مقاله دیگری باید به آن پاسخ داد. اما می‌خواهم در خاتمه سخنانی از نوشین احمدی را به خود وی یادآوری کنم: "بخشی از مسئولیت آن تصویری که در آینده شکل می‌گیرد به عهده ماست"<sup>۸۹</sup>. مسلماً در آینده‌ای نه چندان دور، تاریخ در مورد فعالیت‌های همه‌ی ما قضاوت قطعی را خواهد کرد و بهتر است فراموش نکنیم که تاریخ را در نهایت نه مرغان خانگی که عقاب‌ها رقم می‌زنند. تاریخ را آرمان‌خواهی زنانی چون رزا لوگزامبورگ رقم زده است.

---

<sup>۸۹</sup> زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها





## فصل چهارم: حجاب سمبل اسارت

- قانون منع حجاب در فرانسه، حجابی بر واقعیت
- سرکوب زنان و غنی سازی اورانیوم
- ۱۷ دی تداوم اسارت زن ایرانی در اشکالی دیگر



# قانون منع حجاب در فرانسه

یا

## حجابی بر واقعیت

متن سخنرانی ارائه شده در

در برمن آلمان

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۹، اردیبهشت ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)

مدتی پیش رییس جمهور فرانسه ژاک شیراک کمیسیونی متشکل از نمایندگان مجلس و روشنفکران فرانسوی را تحت ریاست آقای استازی مامور بررسی موضوع حجاب و سایر علایم مذهبی در مدارس دولتی فرانسه کرد. در یازده دسامبر کمیته استازی پس از چند ماه بررسی اعلام کرد که مدارس دولتی در این زمینه نیاز به رفرم دارند. شیراک در نطق ۱۷ دسامبر (۲۰۰۳) خود ضمن حمایت از این قانون از مجلس فرانسه خواست تا آن را هر چه زودتر تصویب کنند.

مجلس نمایندگان فرانسه با اکثریت آرا (۴۹۴ رای موافق)، قانون ممنوع ساختن نمادهای مذهبی آشکار از جمله روسری اسلامی را در مدارس فرانسه تصویب کرد.

بر طبق این قانون که از اول سپتامبر ۲۰۰۴ اجرا خواهد شد، استفاده از نمادهای مذهبی مثل روسری‌های اسلامی، عرقچین‌های یهودیان و صلیب‌های بزرگ مسیح در مدارس دولتی فرانسه ممنوع است و عدم رعایت آن، مجازات توبیخ تا اخطار کتبی و اخراج موقت و دائم را در پی خواهد داشت.

شیراک در نطق ۱۷ دسامبر اعلام کرد که "این قانون در چارچوب یک جامعه لائیک و غیرمذهبی است". او گفت "این قانون به تقویت پایه‌ها و اصول جمهوریت کمک می‌کند و موجب یکپارچگی ملی خواهد شد" و همچنین تأکید کرد که این قانون "موجب توازن در جامعه فرانسه می‌شود". پاسکال دوواد (رییس روابط خارجی حزب شیراک) در مصاحبه‌ای اعلام کرد که "چالش اصلی برای ما در این مسئله چگونگی حفظ وحدت جامعه است. اگر چنین تصمیمی بوجد نیاید، کشمکش‌های اجتماعی رواج خواهد یافت. این قانون در خدمت ایجاد وحدت برای همه فرانسویان است"<sup>۹۰</sup>

بنابراین همان گونه که ملاحظه می‌شود شیراک و حزبش هیچ‌گونه بحثی در مورد حقوق کودکان و زنان ندارند و آشکارا اعلام کردند که هدفشان از تصویب این قانون وحدت ملی فرانسه است، وحدتی که قرار است از طریق ایجاد یک دشمن مشترک بین طبقه حاکم فرانسه و اقشار و طبقات گوناگون فرانسه بوجد آید.

### شرایط اجتماعی در فرانسه

نظام فرانسه بر پایه ستم و استثمار نه تنها مردم سایر کشورهای جهان بلکه بر پایه ستم و استثمار کارگران فرانسوی و کارگران مهاجر می‌چرخد. استثمار و بی‌حقوقی به ویژه در میان کارگران خارجی مهاجر یکی از خصوصیات جامعه فرانسه است، که حتی روشنفکران لیبرال این کشور به آن اذعان دارند. این کارگران مهاجر بیشتر از کشورهای عرب شمال آفریقا هستند. کارگرانی که در دهه‌های گذشته اجازه نداشتند اعضای خانواده خود را به فرانسه بیاورند.

تحقیر ملت‌ها، تحقیر زنان و برخوردهای نژادپرستانه با خارجی‌ها بخشی از فرهنگ این نظام استثمارگرانه است.

فرانسه مثل باقی کشورهای جهان نتایج گلوبالیزاسیون را تجربه می‌کند، سیاست اقتصادی‌ای که از دهه‌ی گذشته تا کنون اکثریت مردم جهان را در قعر فقر و فلاکت فرو برده است. درست است که نتایج گلوبالیزاسیون در کشورهای جهان

---

<sup>۹۰</sup> گفتگوی الاهرام با رئیس کمیته روابط خارجی حزب حاکم فرانسه، ترجمه حسن هاشمیان، روزنامه ایران، پنج

سوم دهشتناک است اما در کشورهای اروپایی و به طور مشخص فرانسه نیز شاهد شکاف فزاینده طبقاتی، شکل‌گیری گتو نشین‌های خارجی، فقر فزاینده و نژاد پرستی هستیم. این تضادها است که به قول پاسکال دوواد باعث "کشمکش‌های اجتماعی" خواهد شد. قانون منع حجاب در بستر چنین شرایط اجتماعی در جامعه فرانسه طرح شده است. طبقات حاکم از طریق طرح چنین قانونی در فرانسه تلاش می‌کنند تضادهای قلابی خلق کنند تا تضادهای اجتماعی واقعی در حال رشد را کنار بزنند. آنها از طریق این تضاد خلق شده سعی می‌کنند در صفوف مردم تحتانی و فقیر فرانسه شکاف بیاندازند تا بتوانند به راحتی طرح‌های اقتصادی را که همانا سلب گام به گام خدمات اجتماعی، بیکارسازی و سلب حقوق دموکراتیک مردم است بیشتر و بیشتر اجرا کنند. به همین دلیل بورژوازی حاکم در فرانسه نیاز به جو سرکوب دارد و معمولا اولین آماج سرکوب، اقشار تحتانی طبقه کارگر هستند. اقشاری که در فرانسه اساسا کارگران مهاجر می‌باشند.

#### ادعای دولت‌مردان فرانسه در مورد لائیسیته

لائیسیته به معنی جدایی دین از دولت و به طور خاص کوتاه کردن دست مذهب از نظام آموزش و پرورش، پرچم بورژوازی فرانسه علیه نظام فئودالی متکی بر کلیساها بود. سرنگونی فئودالها و کلیساها در فرانسه از طریق انقلاب قهری صورت گرفت. به عبارتی کلیساها و نظام فئودالی توسط جنگی خونین و قهرآمیز سرنگون شدند و پس از پیروزی بورژوازی، اصول لائیسیته سرانجام تصویب و اجرا می‌شود. اصول لائیسیته عبارت بودند از **جدایی دین از دولت و آزادی بیان، مذهب و عقیده**. نه بورژوازی فرانسه و نه نظریه پردازان تئوریک این تفکر، هرگز ادعا نکردند که لائیسیته یعنی مذهب زدایی از جامعه بلکه بالعکس، یک وجه لائیسیته آزادی مذهب و ابراز آن در جامعه است. البته بورژوازی هرگز نمی‌خواست مذهب را از بین ببرد چرا که برای استثمار زحمتکشان به مذهب نیاز داشت.

نگاهی مختصر به شرایط آموزش و پرورش نشان می‌دهد که دولت فرانسه نه فقط در جهت تعمیق جدایی دین از آموزش و پرورش حرکت نکرده است بلکه در

دهه‌های اخیر به تقویت مذهب در جامعه و حتی سیستم آموزشی نیز پرداخته است.

در سیستم آموزشی فرانسه دو نوع مدارس دولتی و مدارس خصوصی وجود دارد. مدارس خصوصی عموماً مدارس مذهبی هستند. قانون جدایی دین از آموزش و پرورش فقط شامل مدارس دولتی است.

در فرانسه بیش از دو میلیون دانش آموز در مدارس کاتولیک درس می‌خوانند و دولت فرانسه ۸۰ درصد بودجه این مدارس را تأمین می‌کند.

تمام روزهای اصلی مذهبی در شمار تعطیلات رسمی مدارس لائیک (دولتی) به شمار می‌رود. در ۵ سال گذشته مدارس یهودی در فرانسه از رشد ۱۲۰ درصدی برخوردار بوده‌اند. در استان آلزاس، آموزش دینی حتی در مدارس دولتی (لائیک) به صورت اختیاری و در شمار مواد درسی قرار دارد. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها و یهودیان می‌توانند آزادانه از معلمان وابسته به موسسات مذهبی برای آموزش دینی در مدارس استفاده کنند. این معلمان مذهبی که کشیش یا خاخام هستند حتی می‌توانند با لباس مذهبی خود به مدارس رفته و تدریس کنند و حقوق‌شان را هم دولت می‌پردازد.<sup>۹۱</sup>

طی سال‌های اخیر با افزایش فقر و بیکاری در میان جمعیت مهاجر عرب، دولت فرانسه امکانات زیادی را در جهت تقویت اسلام در میان جوانان عرب ساکن گتوهای فرانسه اختصاص داده است. حدود ۱۵۰۰ مسجد و انجمن اسلامی در فرانسه بازگشایی شده است.

### موقعیت دختران دانش آموز مسلمان در فرانسه

در همان روزهای اول معلوم شد که اضافه کردن علایم مذهبی چون عرقچین یهودی‌ها و یا صلیب بزرگ به مسئله روسری اسلامی دختران در طرح این قانون، بیشتر برای خالی نبودن عریضه بود تا واقعا مقابله با این علایم مذهبی. از آن جایی

<sup>۹۱</sup> "یک قانون ضد لائیک، ضد فمینیستی و ضد اجتماعی"، سعید پیوندی، لوموند دیپلماتیک فوریه ۲۰۰۴، نیز

که پیکان این قانون و کارزار تبلیغاتی حول آن عمدتاً بر سر روسری اسلامی دختران مسلمان دانش آموز بود، در اینجا به وضعیت این دختران می پردازیم .  
طبق آمار در میان بیش از دو میلیون دانش آموز دختر، تعداد دختران محجبه بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر می باشد. یعنی کمتر از نیم درصد جمعیت ۵۰۰ هزار نفری دانش آموزانی که متعلق به خانواده‌های مسلمان هستند. طبق آخرین آمار در سال ۲۰۰۳، حدود ۱۲۵۶ دختر روسری به سر در مدارس دولتی بوده که در ۵ مورد بر سر حمل حجاب پافشاری کرده اند و منجر به اخراج آنان شده است.<sup>۹۲</sup>  
بنابراین قبل از اینکه وارد بحث نظری بر سر اهداف این قانون بشویم، خود این مسئله شک برانگیز است که در یک کشور با چندین میلیون دانش آموز، برای یک جمعیت ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفره قانون وضع کرد. به همین دلیل بسیاری از مردم علیرغم تنفر از حجاب و علیرغم مخالفت جدی با حجاب اجباری کودکان توسط خانواده، به این قانون و اهداف آن به دیده‌ی تردید نگریستند. این جایی است که بوی نامطبوع از این قانون بر می‌خیزد!

### روش و روش شناسی برخورد با این قانون

هدف از تحلیل واقعیت‌ها چیست؟ هدف برای نیروهای پیشرو و پویای جامعه کشف حقایق برای کمک به دگرگونی و پیشرفت زندگی انسان‌هاست. بنابراین تعهد به منافع مردم ستمدیده و (مشخصاً برای ما) منافع اکثریت زنان، چگونگی برخورد به یک پدیده و بطور خاص بررسی این قانون را تعیین می‌کند. به هر حال سؤال اساسی این است: تحلیل‌های ما قرار است منافع چه کسانی را منعکس کند؟ نقطه عزیمت این بررسی از منافع مردم ستمدیده و اکثریت زنان است.

بنابراین به لحاظ متد علمی و جانبدار: نمی‌توانیم با ساده انگاری و سطحی‌نگری مسئله‌ی پیچیده‌ای را توضیح دهیم. نمی‌توانیم یک قانون را خارج از زمان و مکان مورد بررسی قرار دهیم. مهمتر این که ما باید بتوانیم اهداف سیاسی پشت یک قانون را تشخیص دهیم. این اولیه‌ترین درس تاریخ و

---

<sup>۹۲</sup> یک قانون ضد لاتیک، ضد فمینیستی و ضد اجتماعی

سیاست است این که بدانیم این قانون در چارچوب چه حاکمیت طبقاتی دارد وضع می‌شود و قرار است این قانون منافع طبقاتی چه کسانی را تقویت کند و چه کسانی را تضعیف. خلاصه این که قانون منافع طبقات ستمگر را تقویت می‌کند یا طبقات و اقشار ستمدیده را.

ما در این قانون با یک رشته مسائل مختلف که درهم تنیده شده‌اند روبه روییم. از جمله رابطه با مسئله‌ی زنان، نژادپرستی، آزادی پوشش، آزادی عقیده و مذهب. در یک چارچوب بزرگتر با مسئله‌ی اهداف و برنامه‌ی نظم نوین امپریالیست‌ها در رابطه با زنان کشورهای تحت سلطه و برنامه‌ی دولت فرانسه در مقابل مردم دنیا و رقابت‌هایش با امپریالیسم آمریکا مواجه‌ایم. پس نمی‌توانیم و نباید بر پایه‌ی این جنبه و یا آن جنبه‌ی خاص این قانون موضع‌گیری کنیم، با یک جنبه‌ی نگرانی فقط به خطا دامن می‌زنیم. حتی نمی‌توانیم صرفاً از زاویه آزادی پوشش یا از زاویه آزادی عقیده و مذهب مقابل این قانون قرار بگیریم. مختصر این که ما نمی‌توانیم به خاطر این که این قانون به مرتجعین اسلامی ضربه می‌زند و تعدادی از زنان را از حجاب رها می‌کند از این قانون تجلیل کنیم. در عین حال نمی‌توانیم در مخالفت با امپریالیسم یا دفاع از آزادی سیاسی یا آزادی بیان به مرتجعین جمهوری اسلامی امتیاز دهیم.

هر پدیده‌ای باید در بستر تاریخی‌اش مورد بررسی قرار گیرد. یک پدیده در چارچوب‌های متفاوت معنا و بار اجتماعی کیفیت متفاوتی را دارد. البته این چیزی است که تفکر ماتریالیسم مکانیکی نمی‌تواند بفهمد! مثلاً در کشور فرانسه که انقلاب بورژوازی را از سر گذرانده و فئودالیسم در حیات آن کشور نقشی ندارد، حجاب سر کردن همان معنایی را ندارد که مثلاً در ایران دارد. حجاب در ایران سمبل حاکمیت یک قدرت سیاسی ارتجاعی است. طبقه‌ی حاکمه در ایران از طریق تن دادن یا ندادن زنان به حجاب اجباری درجه‌ی تن دادن آنان به قدرت سیاسی خود را ارزیابی می‌کند. آیا در فرانسه حجاب برخی دختران نشانه حاکمیت سیاسی طبقه حاکمه فرانسه است؟ خیر چنین نیست. طبقه‌ی حاکم فرانسه از طریق حجاب اعمال قدرت سیاسی نمی‌کند. بنابراین بهتر است ما به عنوان زنان ایرانی که شلاق ۲۵ سال حجاب اجباری را بر پوست و گوشت خود حس کرده‌ایم و به حق از آن تنفر



داریم، بر احساسات و گرایش‌ها خود به خودی غلبه کنیم. باید برای ارتقا آگاهی خود از سطحی نگری اجتناب کرده و سعی کنیم دینامیسم پیچیده جهان کنونی را دریابیم، جهانی که ستم بر زنان یکی از ارکان آن است.

### اهداف سیاسی دولت فرانسه از طراحی این قانون

در ابتدای این نوشته اشاره شد که هدف اصلی این قانون دامن زدن به جو سرکوبگرانه در کل فرانسه است. طبقه ی حاکم به چنین سرکوبی نیاز دارد و آماجش هم اقشار تحتانی طبقه‌ی کارگر، مشخصاً کارگران مهاجر است. سالیانه که گتوهای فرانسه وضعیتی بحرانی دارد. هر از چندگاهی شاهد شورش‌های جوانان در این گتوها هستیم. جوانانی که مرتباً و مداوما زور و قلدری، تحقیر و سرکوب و ضرب و شتم پلیس فرانسه را تجربه می‌کنند. هدف این طرح آفریدن فضای سرکوبگرانه‌ی قانونی علیه این اقشار است. البته سرکوب اقشار تحتانی، آغاز کار است برای این که بتوانند کم کم جرات نطق کشیدن را از مردم سلب کنند، تا بتوانند راحت سیاست‌های غارتگرانه و اشغالگرانه و سرکوبگرانه‌شان را مثل آمریکا به پیش ببرند.

مهم نبود که این قانون تصویب شود یا نشود. کارزاری که حول این قانون در رسانه‌ها و مطبوعات به راه انداخته شد مهم بوده و هست. نوک پیکان این کارزار، خارجی‌ها و مشخصاً اعراب ساکن فرانسه بود. تصویری که از مهاجرین می‌دادند مشتمل کننده بود: در مناظره‌های تلویزیونی حول این قانون، نمایندگان مسلمان خارجی، چند زن و مرد دستچین شده‌ی به شدت عقب مانده و ارتجاعی بودند. سعی می‌کردند با این زنان و مردان دستچین شده‌ی ارتجاعی، نشان دهند که ببینید خارجی‌ها این‌ها هستند. خارجی‌ها یک مشت عقب مانده‌ی ارتجاعی بنیادگرا هستند. سعی می‌کردند این تصویر را دهند که پشت سر هر زن روسری به سر، یک انجمن یا گروه تروریستی ایستاده است. به شدت سعی می‌کردند کلمه‌ی تروریست‌ها را با مسلمانان همسان جلوه دهند. در حقیقت سعی شد از طریق این قانون و کارزار حول آن به موضوع نژادپرستی که در تاروپود نهادهای اداری و حقوقی فرانسه وجود دارد، چهره‌ی موجه و قانونی بدهند.

در حقیقت بورژوازی فرانسه سعی می‌کند با دامن زدن به احساسات ضد خارجی مانع پیوند اقشار تحتانی مهاجر عرب با اقشار تحتانی فرانسه شود. طبقه‌ی حاکمه‌ی فرانسه می‌خواهند با شکاف انداختن در بین توده‌های تحتانی، آنان را راحت سرکوب کرده و اقشار میانی فرانسه را با خود متحد کند. بورژوازی فرانسه ملت فرانسه را باید با خودش متحد کند تا بتواند خودش را برای منازعات و جنگ‌های ارتجاعی امپریالیستی آماده کند. سرباز فرانسوی باید قانع شود که برای منافع "ملی" فرانسه هم بکشد و هم کشته شود!

بورژوازی فرانسه نیاز به همان کاری دارد که امپریالیسم آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر کرد و برای متحد کردن مردم حول چنین هدفی، چه لولو خورخوره‌ای بهتر از بنیادگرایی و تروریسم.

کارزار تصویب قانون منع حجاب تلاشی بود که فرانسویان، تروریسم را در چهره هر زن و کودک مهاجر ببینند! هر زن روسری به سر، یک دشمن است. چه شگردی بهتر از این می‌تواند "وحدت ملی" مردم فرانسه را حول منافع بورژوازی فرانسه برآورده کند؟! چه شگردی بهتر از این می‌تواند به نژادپرستی و برتری‌جویی ملی چهره‌ای انسانی بدهد؟!

این‌ها مسائلی است که در ورای این قانون قرار دارد و هر فردی که خود را مدافع آزادی و رزمنده برای جهانی عاری از ستم و استثمار می‌داند، باید با پاسخ به این مسائل، جای خود را در دو صف متخاصم جهان کنونی روشن کند.

### مقابله‌ی نیروهای سیاسی مترقی و آزادی‌خواه در فرانسه با این قانون

ما در پشت سر قانون منع حجاب در فرانسه، شاهد صف مرتجع‌ترین نیروهای دست راستی، فاشیست‌های مذهبی و غیر مذهبی هستیم. و در مقابل این قانون، صف نیروهای آزادی‌خواه و چپ این کشور دیده می‌شود، نیروهایی که سازمان دهندگان اعتراضات بزرگ علیه تجاوز آمریکا و متحدینش به افغانستان بودند، سازمان دهندگان نمایش عظیم اعتراضی ۱۵ فوریه علیه لشکرکشی آمریکا به عراق بودند، سازمان دهندگان مبارزات علیه اجحافات اجتماعی هستند. بسیاری از آن‌ها نیروهایی هستند که در کلیه‌ی مبارزات ضد گلوبالیزاسیون در سالهای گذشته

پیشتر بوده اند و پرچم جهانی دیگر، جهانی عاری از ستم و استثمار را در دست دارند.

حتی لیبرال‌ترین جریان‌ها مثل نویسندگان لوموند دیپلماتیک نیز معتقد بودند قانونی که به جای نشانه گرفتن عاملین ستم، ستم‌دیده را نشانه بگیرد آبخش‌خورش نمی‌تواند مترقی باشد و بطور خاص در این مورد، این زنان هستند که آماج تنبیه و مجازات این قانون‌اند. به قول نویسندگان همین ماهنامه کسی نمی‌تواند ادعا کند که این قانون یک مطالبه فمینیستی است، چرا که تا حالا هرگز مبارزات فمینیستی چهره تقاضای سرکوب زنان را به خودش نگرفته است. بسیاری از فمینیست‌های فرانسوی معتقدند که این قانون قرار است بین زنان فرانسوی و عرب شکاف انداخته و مانع اتحاد آنان علیه مردسالاری شود. به نظر بسیاری از این نیروها، این قانون اولیه‌ترین حق انسان یعنی آزادی پوشش را نقض می‌کند.

### **برخورد مقامات جمهوری اسلامی به این قانون!**

سرمداران جمهوری اسلامی در واکنش به این قانون در فرانسه، ناگهان مدافع آزادی پوشش، آزادی عقیده و بیان و آزادی مذهب شدند! یعنی همان کسانی که تاریخ حاکمیت شان با سرکوب زنان، شلاق زدن و سنگسار، تیغ کشیدن بر صورت زنان به خاطر بدحجابی آغاز شده است.

درون انسان آتش خشم و نفرت شعله می‌کشد وقتی می‌خواند که طلاب حوزه علمیه قم که تجسم تجر قرون وسطایی هستند، از حجره‌های پوسیده‌شان اعلام می‌کنند که قانون منع حجاب در فرانسه "یک قانون قرون وسطایی است"<sup>۹۳</sup> هر انسان آزادیخواهی خشمگین می‌شود وقتی می‌شنود که نمایندگان مجلس جمهوری اسلامی به یک باره مدافع آزادی پوشش می‌شوند و این قانون را نقض حقوق بشر می‌دانند!!! جالب تر از همه آقای خاتمی رئیس جمهور گفتگوی تمدنها!! که بیش از دو دهه در ارگان‌های مختلف از وزارت ارشاد گرفته تا کرسی ریاست جمهوری،

---

<sup>۹۳</sup> اطلاعیه حوزه علمیه قم ۳ دی ماه ۱۳۸۲ سایت جامعه، سخنرانی خاتمی سه شنبه ۲ دی ۸۲ در مصاحبه مطبوعاتی خبرنگاران پارلمانی سایت گویا نیوز

سرکوب زنان را دیکته و نظاره کرده، حالا قلب "نازکش" قانون منع حجاب در فرانسه را بر نمی‌تابد و این قانون را نقض دمکراسی می‌داند، همان چیزی که پایه‌های حاکمیت نظام اسلامی بر نابودی آن استوار است. حساب مرتجعین اسلامی روشن است: استیصال و ورشکستگی سیاسی-ایدئولوژیکی، آنان را وا می‌دارد که به هر سوراخ و سنبه‌ای برای توجیه خود چنگ بیندازند و البته گاه در سوراخ‌هایی که برایشان بسیار گشاد است.

### برخورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی

ما با دو نگاه متضاد در میان برخی از نیروهای ایرانی روبرو بودیم. نگاه اول که در مخالفت با امپریالیست‌ها با فئودالیسم متحد میشود (اسلام و قوانین آن روبنای فئودالی هستند) و گروه دیگری که در مخالفت با فئودالیسم با امپریالیست‌ها متحد می‌شود.

شاخص نگاه اول، خانم نیره توحیدی است که از توجیه‌کنندگان و طرفداران نسبت فرهنگی است. وی یکی از طرفداران جدی دوم خردادی‌ها و زنان "فمینیست اسلامی" حکومتی در خارج کشور بوده و در دفاع از آنان بسیار قلم زده‌اند. ایشان در نوشته‌های به همین مناسبت حجاب را علامت ضدیت با استعمار می‌بیند و برای این که دفاعش را از این سمبل اسارت توجیه کند و عقد اتحادش را با جناحی از حکومت، مشروع جلوه دهد می‌گوید حجاب، مظهري است برای حفظ هویت خاص خود در مقابل امپریالیست‌ها<sup>۹۴</sup> روشن است که ته این تئوری توجیه اتحاد طبقاتی بود که امثال خانم نیره توحیدی با دار و دسته‌ی دوم خردادی‌ها شکل دادند و اصولاً خاصیت تئوری نسبت فرهنگی‌شان همین است!

در نوشته‌های دیگر از آرش کمانگر در همین مورد می‌بینیم که ایشان با خرسندی از اعتراض نمایندگان مجلس جمهوری اسلامی به این قانون یاد می‌کند، چرا که این نمایندگان معتقدند این قانون نقض حقوق بشر است و متأسفانه آقای آرش کمانگر نیز نقطه‌ی عزیمت مخالفت خود را با این قانون حقوق بشر می‌گذارند و اینجاست که حس خرسندی و نه خشم از سخنان نمایندگان مجلس به وی دست

<sup>۹۴</sup> نه حجاب اجباری و نه بی‌حجابی»، نیره توحیدی، سایت ایران امروز، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۳

می‌دهد!<sup>۹۵</sup> پایه قرار دادن اعلامیه حقوق بشر برای نقد قوانین بورژوازی بیانگر محدودیت‌های دیدگاه بورژوا دمکراتیک رایجی است که قادر نیست تناقضات نظام حاکم بر جهان و حتی تناقضات حاکم بر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را درک کند. در مقابل این نوع برخورد، جریان سیاسی به نام حزب کمونیست کارگری قرار دارد. این گروه برای مقابله با روبنای ارتجاعی و فئودالی مذهبی حاکم در ایران چشم امید به امپریالیست‌ها می‌بندد. رهبران و فعالین این گروه در نوشته‌های متعدد اعلام کردند: "ما از لایحه دولت فرانسه دفاع می‌کنیم. این لایحه در خود مترقی است"<sup>۹۶</sup>، "این لایحه قدمی مثبت و مهمی جهت سکولاریزه کردن جامعه و کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم، به ویژه زنان و دختران در محیط‌های اسلامی است. ما از تصویب این قانون حمایت می‌کنیم"<sup>۹۷</sup>. دلایل این گروه برای حمایت از قانون منع حجاب شیراک بسیار شبیه به همان استدلالاتی است که برای حمایت از جنگ و بمباران آمریکا در افغانستان به کار بردند: "تصویب قوانین اخیر در فرانسه جنبش اسلام سیاسی را ضعیف می‌کند و فرصتی را برای تعرض جنبش آزادی و برابری فراهم می‌کند."<sup>۹۸</sup> بسیاری از فعالین ضد جنگ مواضع این گروه را در مورد تجاوز و لشکرکشی آمریکا به افغانستان به خاطر دارند. در آن هنگام نیز استدلال‌ات آنان در دفاع از بمباران افغانستان توسط آمریکا همین بود. در آن روزها اینان به سکولاریسم آمریکا و دولت بوش دلبسته بودند! باری پس از سرنگونی طالبان، آمریکایی‌ها کماکان به نیروهای مذهبی ائتلاف شمال و بقایای طالبان برای درست کردن دولت دست نشانده تکیه کردند. این گروه که پس از گذشت دوسال از سکولاریسم آمریکا مایوس شده است متأسفانه این بار روی امپریالیست‌های اروپایی حساب باز کرده است.

بدون شک این گروه مادامی که بر این نظریه غیرعلمی و غیرمارکسیستی پافشاری کند باز هم در صحنه سیاسی در کنار نیروهای راست و امپریالیستی قرار

<sup>۹۵</sup> وقتی که آزادی پوشش، لگدمال می‌شود، آرش کمانگر سایت راه کارگر، ۷ ژانویه ۲۰۰۴.

<sup>۹۶</sup> مصاحبه نشریه آزادی زن با مینا احدی، ژانویه ۲۰۰۴

<sup>۹۷</sup> اطلاعیه سازمان آزادی زن ایران و سازمان آزادی زن عراق ۹ ژانویه ۲۰۰۴

<sup>۹۸</sup> سیاوش دانشور، سایت روزنه، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۴

خواهد گرفت، این گروه معتقد است که اسلام سیاسی خطر عمده در جهان است و امروز "جوهر سوسیالیسم، مبارزه با اسلام سیاسی است".<sup>۹۹</sup> این استدلال آنان را در مقابل اکثریت نیروهای آزادی‌خواه و مترقی جهان قرار داد. اکثریتی که در سراسر جهان علیه این جنگ تجاوزگرانه به خیابان‌ها آمدند. اکثریتی که امروز در مقابل طبقه حاکم فرانسه قرار گرفته اند. آنان با حمله به نیروهای چپ این کشورها گستاخانه نیروهای انقلابی و چپ را در کنار جریانات مرتجع اسلامی قرار می‌دهند: "هر صفتی را می‌شود برای این احزاب برشمرد به جز چپ و مترقی".<sup>۱۰۰</sup> این‌ها مدعی مبارزه با امپریالیسم هستند ولی حتی درک آن‌ها از امپریالیسم نیز در حد همان همپالکی‌های اسلامی‌شان است.<sup>۱۰۱</sup> این گروه از این که جریانات انقلابی در غرب در مقابل بورژوازی گندیده خودی مبارزه می‌کند، دلخورند.

در پایان این بخش سخنرانی می‌خواهم تاکید کنم همان طور که قانون منع حجاب هیچ ربطی به مسئله زنان و کودکان ندارد، موضع‌گیری این گروه نیز همان گونه که نشان دادیم ربطی به حقوق زنان و کودکان ندارد و آب‌شخورش تنگ نظری و عمل کردن بر پایه ی منافع لحظه‌ای است.

### پاسخ به پرسش‌های مطرح شده در جلسه ی سخنرانی

- ادعای شما در مورد موضع‌گیری حزب کمونیست کارگری کذب است و ما هیچ‌گاه چنین موضع‌گیری نکردیم!
- این حزب بلافاصله بعد از ۱۱ سپتامبر مجموعه مقالاتی در این زمینه منتشر کرد و در آن‌ها سعی کرد مردم را به حمایت از این جنگ امپریالیستی ترغیب کند. در همان زمان یکی از رهبران حزب کمونیست کارگری نوشت "اعلان جنگ هیچ‌کس، حتی آمریکا و غرب به طالبان را نمی‌توان محکوم کرد."<sup>۱۰۱</sup> و یا: "با این حال به نظر من، امریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است و این یک جنگ قدرت است. این

<sup>۹۹</sup> حمید تقوایی مصاحبه با نشریه آزادی زن شماره ۴۸ و ۴۹

<sup>۱۰۰</sup> همان‌جا

<sup>۱۰۱</sup> انترناسیونال هفتگی، ۷۷، منصور حکمت، ۲۶ اکتبر ۲۰۰۱

کشمکش به تضعیف اسلام سیاسی منجر می شود.<sup>۱۰۲</sup> آن ها از مردم افغانستان خواستند دوش به دوش ارتش امپریالیستی بجنگد: "موضع اصولی، شرکت دوشادوش اپوزیسیون پیشرو مردم افغانستان برای سرنگونی طالبان در متن شرایط کنونی و برقراری یک دولت منتخب مردم این کشور است. باید این را به غرب و سازمان ملل تحمیل کرد."<sup>۱۰۳</sup> از نظر این گروه "جریان ائتلاف شمال" اپوزیسیونی پیشرو بود که دوش به دوش ارتش های امپریالیستی طالبان را سرنگون کرد. روشن است که هم ارتش های امپریالیستی و هم ائتلاف شمال، مردم افغانستان را لت و پار و بمباران کردند و هنوز گروه ائتلاف شمال در حال جنگ های قومی و قبیله ای و کشتن زنان و دختران در این کشور است. درست زمانی که حزب کمونیست کارگری چنین موضعی را در مورد حمله های دولت های امپریالیستی به افغانستان اتخاذ کرده بود، اکثریت مردم مترقی، آزادی خواه و چپ در سراسر جهان علیه این جنگ، دست به اعتراضات خیابانی گسترده ای زده بودند. به همین دلیل در این سخنرانی تاکید شد که این حزب در آن موقع و امروز نیز مرز بین مردم جهان و دشمنان شان را مخدوش می کند.

#### • نظر شما در مورد لائیسیته چیست؟ آیا زنان از لائیسیته منفعتی می

برند؟

همان طور که پیشتر گفتم لائیسیته پایان مذهب نیست بلکه جدایی دین از دولت است. شکی نیست که در جامعه ما یکی از خواسته های فوری زنان جدایی دین از دولت است. زنان نفع بسیاری در کوتاه شدن دست دین از قوانین دولتی و آموزش و پرورش دارند. اما جدایی دین از دولت پایان ستم بر زن نیست. جدایی دین از دولت پایان کوتاه شدن دست مذهب از همه شئون زندگی زنان نیست چرا که کماکان آزادی مذهب و عقاید مذهبی در جامعه ی سکولار موجود است. در غرب مدتهاست که سکولاریسم تحقق یافته است. اما کماکان زنان تحت ستم فرهنگی،

<sup>۱۰۲</sup> انترناسیونال هفتگی ۷۵، منصور حکمت، ۱۱۲ اکتبر ۲۰۰۱

<sup>۱۰۳</sup> انترناسیونال هفتگی ۷۳، منصور حکمت، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱

سیاسی و اقتصادی بسر می برند. جریان‌های سیاسی اسلامی همان قدر به جهان کهن تعلق دارند که بورژوازی و پرچم نخ‌نمای سکولاریسم آن. این دو چون دو روی سکه‌ی نظام سرمایه داری امپریالیستی هستند که مدت‌هاست سرنگونی آن‌ها در دستور کار است. توقع از بورژوازی (که مدت‌هاست عمرش در جهان به سر آمده) برای مبارزه‌ی پیگیر با مذهب در بهترین حالت حماقت و در بدترین حالت ریاکاری کاسبکارانه است. فراموش نکنیم که این خود امپریالیست‌ها بودند که پشت نیروهای بنیادگرا را گرفتند و تقویت کردند.

کسانی که به اوضاع سیاسی دنیا واقف هستند، به آنان که ژست سکولار دولت فرانسه و شیراک را باور می‌کنند یا می‌خندند یا در سلامت عقلشان تردید می‌کنند. دولت فرانسه نه فقط در خود مرزهای فرانسه به طرق مختلف مذهب را تقویت می‌کند بلکه در خارج از مرزهایش حامی‌های هارترین و مرتجع‌ترین دول اسلامی است. دولت فرانسه مثل هر دولت طبقاتی استثمارگر به مذهب در درون مرزها و در خارج از مرزهایش نیاز دارد.

امروز آمال زنان نه فقط در غرب بلکه در کشورهای تحت سلطه، رهایی از هرگونه ستم و استثمار جنسیتی است. به گمان ما دستیابی به رهایی و برابری واقعی زنان تنها از طریق انقلاب سوسیالیستی و ادامه‌ی آن ممکن است. اما ضروری است که تاکید شود یکی از مولفه‌های مهم مبارزه برای سوسیالیسم، مبارزه علیه ستم و استثمار جنسیتی از همین امروز است. مذهب زدایی در جامعه سوسیالیستی شعاری ریاکارانه و توخالی نیست، زیرا دیگر طبقات استثمارگر در حاکمیت نیستند که بخواهند برای تداوم استثمار مردم و سرکوب زنان از مذهب استفاده کنند. در جامعه‌ی سوسیالیستی مبارزه با خرافه‌ی مذهب نه از طریق قانون بلکه با اتکا به آگاهی توده‌های وسیع مردم پیش می‌رود. در جامعه‌ی سوسیالیستی قانون وسیله‌ای برای تقویت مناسبات سوسیالیستی است و نه وسیله‌ای برای تقویت قدرت طبقات استثمارگر.



• چرا شما مخالف کارزار "در دفاع از سکولاریسم در اروپا" و حمایت از قانون منع حجاب شیراک از سوی حزب کمونیست کارگری هستید؟

این جریان تلاش می‌کند تعریف خود از جامعه‌ی سوسیالیستی را با سوسیال دموکراسی غربی منطبق کند و این گونه نشان می‌دهد که گویی غایت آمال مردم جهان و ایران سکولاریسم است. گویی مذهب زدایی از جامعه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و به دست بورژوازی ممکن است و کافی است امثال این گروه تظاهرات کنند و بورژوازی را تحت فشار قرار دهند تا بورژوازی از جامعه مذهب زدایی کند. در حالی که مذهب زدایی و پاک کردن جامعه از مذهب و خرافه فقط از طریق برقراری سوسیالیسم ممکن است. این جریان قصد دارد در همین مناسبات سرمایه‌داری برخی آمال و آرزوهایشان را متحقق کند و به مناسبات موجود اتکا کند و به همین جهت دست به تحریف وقایع می‌زند. مثلاً به تظاهرات آن‌ها در دفاع از "قانون منع حجاب در اروپا" نگاه کنید: اینکه مرتجعین اسلامی در اعتراض به این قانون تظاهرات بگذارند طبیعی بود (جالب است که جمعیت تظاهر کنندگان این جریان‌ها در فرانسه ای که چندین میلیون مسلمان زندگی می‌کند به سختی ۲۰۰۰ نفر بود) اما فراخوان از سوی این گروه برای حمایت از قانون شیراک بسی جای تعجب داشت. معمولاً مردم برای خواسته‌های خود در مقابل دولت دست به تظاهرات می‌زنند (از تظاهرات دولتی فرمایشی صرف‌نظر می‌کنیم). دولت فرانسه برای تصویب و اجرای قانونش هم نیروی نظامی سرکوبگر دارد و هم بر همه‌ی اهرم‌های قدرت سیاسی سوار است و این قانون را که تصویب کرده اجرا خواهد کرد. دیگر نیازی به تظاهرات حمایتی این گروه نداشت. معلوم نشد این گروه برای چه به خیابان‌ها آمد؟ که مثلاً به بورژوازی دول غربی نشان دهند که بسیار متمدن و سکولار هستند و خلاصه هر موقع بورژوازی این کشورها خسته شد و پرچم سکولاریسم را زمین گذاشت بداند که این گروه از جان گذشته آماده برداشتن آن پرچم است! از آن موقع این گروه سعی می‌کند در نوشته‌هایش از اصطلاحات امپریالیست‌ها استفاده کند. تقریباً در همه‌ی نوشته‌های این گروه کلمه "تروریسم" به وفور یافت می‌شود کلمه‌ای که مصرف امپریالیستی برای سرکوب ستم‌دیدگان جهان دارد.

بی‌تابی این گروه برای سکولاریسم نوع شیراک و اسقف کلیساهای آلمان به حدی بود که ناگهان در صدر شعارهای خود، "پیش بسوی سکولاریسم در اروپا" را سردادند.<sup>۱۰۴</sup> یعنی شعار بورژوازی فرانسه در ۲۰۰ سال پیش! این گروه نیروهای چپ کشورهای اروپایی را تحقیر می‌کند، که چرا همراه اینان، این شعار را سر نداده! طنز ماجرا موقعی است که این گروه که در اروپا شعار "پیش به سوی سکولاریسم" را جلو می‌گذارد، وقتی نوبت به ایران می‌رسد یک قدم از شعار "حکومت کارگری!!!!" پائین‌تر نمی‌آید. البته محتوای حکومت کارگری این گروه طبق برنامه آن‌ها فرق چندانی با برنامه احزاب سوسیال دمکرات اروپا ندارد به عبارتی همان "پیش بسوی سکولاریسم" است!

• چرا می‌گویید برنامه ی حزب کمونیست کارگری ایران همان برنامه احزاب سوسیال دمکراتیک اروپاست؟

در این رابطه نقطه عزیمت را جایگاه زنان در برنامه‌ی این گروه قرار می‌دهم. این جریان مثل همه احزاب لیبرال که برای بردن انتخابات یا گرفتن قدرت وعده‌ی همه جور آزادی را می‌دهند اما همیشه جایی یک امای کوچک می‌گذارند. این "اما"های کوچک از قضا مهم هستند و کالبد شکافی آن پرده از ادعاهای عوامفریبانه بر می‌دارد. اگر و مگر این گروه بر سر جایگاه زنان اتفاقاً از جایی شروع شد که حق سقط جنین برای زنان را به رسمیت نمی‌شناسند. آن‌ها به صراحت می‌گویند زنی که سقط جنین کند همان قدر جنایتکار است که مثلاً یک فرمانده‌ی هواپیمای آمریکایی که بر سر مردم بمب می‌ریزد!<sup>۱۰۵</sup> از دید این گروه تن فروشی زنان ابدی و ازلی است و به همین جهت تلاش می‌کنند آن را به سطح یک شغل متعارف تقلیل دهند. آن‌ها بر سر مسئله حجاب نیز با دیدگاهی به غایت ضد زن ابراز نظر می‌کنند. مثلاً یکی از رهبران این گروه در مصاحبه‌ای رادیویی می‌گوید من با برقع زنان مخالفم چون شاید زنی که برقع بر سر دارد خنجری زیر آن داشته باشد و بخواد به

<sup>۱۰۴</sup> اعلامیه سازمان آزادی زن ایران و سازمان آزادی زن

<sup>۱۰۵</sup> انترناسیونال هفتگی شماره ۲۵، منصور حکمت، مهر ۱۳۷۶

بچه من حمله کند و یا شاید از زیر برقع به بچه من چپ چپ نگاه می‌کند!<sup>۱۰۶</sup> اینها استدلال‌های مردسالارانه این گروه است که نقطه عزیمت‌شان برای مخالفت با برقع یا حجاب درست مثل مخالفت طبقات حاکم ستمگر است که زن زیر برقع را دشمن تلقی می‌کنند و از این رنج نمی‌برند که چگونه این زن در اسارت قرار دارد. وقتی فعالین این گروه فریاد می‌زنند که "امروز باید بحث را فراتر از ممنوعیت مظاهر مذهبی فقط در مدارس و ادارات برد. یعنی حجاب و همه‌ی مظاهر مذهبی در همه جا که محیط کار و فعالیت انسان هاست، یعنی در مراکز خصوصی کار و یا بیمارستان‌ها و سوپر مارکت‌ها و کلا هر جایی که مردم با یکدیگر کار می‌کنند، باید ممنوع شود."<sup>۱۰۷</sup> بیشتر ما را به یاد "فرمایشات" رضا خانی می‌اندازد. جایی که رضا شاه گزمه‌هایش را بسیج کرد تا چادر را به زور از سر زنان در اماکن عمومی بردارند و شعار "ضعیفه‌ها باید آزاد بشن!" را متحقق کند!!

#### • نظر شما در مورد اسلام سیاسی چیست؟

طرح اسلام سیاسی به عنوان دشمن عمده‌ی مردم جهان و یا "جوهر مبارزه برای سوسیالیسم، مبارزه علیه اسلام سیاسی است" هم به لحاظ مارکسیستی غلط است و هم نتایج سیاسی وخیمی را به بار می‌آورد. مارکسیسم معتقد است که همه‌ی پدیده‌ها از جمله اسلام سیاسی بر خود مهر طبقاتی را دارند. در عین حال مارکسیسم معتقد است که تضادهای طبقاتی محرک مبارزات اجتماعی هستند. بورژوازی فرانسه تلاش دارد تضادهای حاد طبقاتی در این کشور را زیر لوای جنگ مذهبی پنهان کند و عملاً تحت لوای مذهب، فرانسوی‌ها را در مقابل مهاجرین قرار دهد. در مقابل طبقات استثمارگر سرمایه‌داری، مارکس می‌گوید که "ما مسائل دنیوی را تبدیل به مسائل الهیات نمی‌کنیم، بلکه مسائل الهیات را به مسائل دنیوی تبدیل می‌کنیم"<sup>۱۰۸</sup> یا زمانی دیگر می‌گوید: "من بسیار علاقمند هستم که دین را

<sup>۱۰۶</sup> گفتگوی اصغر کریمی با رادیو صدای زنان، ۲ نوامبر ۲۰۰۳

<sup>۱۰۷</sup> مصاحبه نشریه آزادی زن با مینا احدی

<sup>۱۰۸</sup> مسئله یهود، کارل مارکس، ترجمه مرتضی محیط

بیشتر از نظر انتقاد از اوضاع سیاسی مورد انتقاد قرار دهم و نه این که اوضاع سیاسی را در قالب دین<sup>۱۰۹</sup>.

این اصول بسیار روشن هستند به ویژه این که باید توجه کنیم که این مارکسیست ها هستند که می‌توانند مبارزه‌ای پیگیر با دین را به پیش ببرند. اما اساسا مارکسیستها با دین نه صرفا به عنوان یک چیز مجرد بلکه به عنوان روبنای نظام طبقاتی می‌جنگند و طبعا نمی‌گذارند که بورژوازی از این مسئله برای تفرقه بین مردم استفاده کند، یعنی قاطعانه علیه خرافه دین می‌جنگند چون بخشی از مبارزه برای پیشروی به سوی سوسیالیسم است و در عین حال مرتبا رابطه‌ی مبارزه علیه مذهب را با مبارزه طبقاتی روشن می‌کنند. مبارزه با دین، مذهب زدایی از احساسات چند روشنفکر نیست. مبارزه با مذهب یعنی تلاش برای اینکه توده‌های وسیع زحمتکش به کارکرد این ایدئولوژی پی ببرند و آن را به عنوان ایدئولوژی طبقات ستمگر به زباله‌دان تاریخ بفرستند. بنابراین مبارزه علیه دین در خدمت تقویت و انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی است و نه سرپوش گذاشتن بر تضادهای طبقاتی. لنین می‌گوید: "هر مارکسیست باید ماتریالیست باشد یعنی دشمن دین، معهذایک ماتریالیست باید دیالکتیسین باشد، یعنی ماتریالیستی که مبارزه علیه دین را نه به طور مجرد، نه در زمینه‌ی ترویج مجرد صرفا تئوریک و همیشه به یک شکل، بلکه به طور مشخص و در زمینه‌ی مبارزه طبقاتی، همان گونه که این مبارزه در واقعیت جریان دارد و توده‌ها را بیشتر از همه و به بهترین وجهی تربیت می‌کند، به پیش برد". لنین بر مبارزه علیه دین تاکید می‌کند: "ما باید علیه دین مبارزه کنیم. این الفبای ماتریالیسم و در نتیجه الفبای مارکسیسم است. ولی مارکسیسم، ماتریالیسمی نیست که در حد الفبا باقی مانده باشد. مبارزه علیه دین را نباید به ترویج مجرد ایدئولوژیک محدود کرد، این مبارزه را نباید به یک چنین سطحی از ترویج تنزل داد، بلکه باید با پراتیک مشخص جنبش طبقاتی پیوند داده شود که هدفش از بین بردن ریشه‌های اجتماعی دین است."<sup>۱۱۰</sup> این جان کلام، روش کمونیست‌ها در مورد

<sup>۱۰۹</sup> نامه مارکس به آرنولد روگه، کلیات آثار مارکس به زبان آلمانی جلد ۲۷، صفحه ۴۱۲۳۰ نوامبر ۱۸۴۲

<sup>۱۱۰</sup> دین و طبقه کارگر، لنین، انتشارات خلق (سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران)

مبارزه با مذهب و اشکال تظاهر آن است. این گروه که نام کمونیسم را بر خود یدک می کشد بر خلاف تفکر مارکسیستی تلاش می کند مبارزه علیه دین را مجرد و جدا از پراتیک جنبش طبقاتی به پیش برد، کاری که خوشایند طبقات سرمایه دار است. این ها آشکارا سعی می کنند که خصلت دوره کنونی را نه در تضادهای طبقاتی، و یا تضاد میان امپریالیسم و مردم جهان، تضاد فرودستان با فرادستان، ستم ملی، ستم جنسی و... بلکه در "اسلام سیاسی" قالب کنند .

پایه ی تئوریک اسلام سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران به عنوان یک مفهوم بی محتوا و غیر طبقاتی به نظریه ی "سناریوی سیاه و سفید" آنان بر می گردد. این سناریو قبلا برای داخل ایران بود حالا سناریوی سیاه و سفید را به کل جهان تعمیم داده اند. طبق این سناریو هرکس به زعم این گروه "مدرن" و "سکولار" بود جزو نیروهای سفید و هر جریانی که مذهبی یا قومی و ملی جزو نیروهای سیاه است. در بخش سیاه، همه ی نیروهای چپ رادیکال و توده های ستم دیده قرار دارند. در بخش سفید از سلطنت طلبان تا جریانات لیبرال ضد مردم قرار دارند.

این تحلیل در سطح ایران وسیله ای برای شکل دادن اتحادهای طبقاتی مورد نظرشان از سلطنت طلبان تا گروه های بدنام دیگر است و در سطح جهانی هم دست آویزی برای صف کشیدن پشت ارتش تجاوزگر آمریکا و حالا هم دولت راستی شیراک است. جالب این که این گروه که در ایران خود را ضد دارودسته ی دوم خردادی می بیند، در سطح جهانی کاملا با تفکر دوم خردادی به ارزیابی مسائل می پردازد. مثلا در دفاع از مواضع شان در مورد افغانستان می گویند مگر بالاخره الان شرایط در افغانستان بهتر از دوره ی طالبان نشده است!! یعنی مردم افغانستان محکومند که بین بد و بدتر انتخاب کنند، بین اسلام طالبانی و اسلام دار و دسته جهادی ائتلاف شمال!

مهم ترین تناقض و ریاکاری تئوری "سیاه و سفید" این حزب، ندیدن جریانات اسلام سیاسی و امپریالیست ها به عنوان یک نیروی همزاد و متحد یکدیگر است. آن ها ریاکارانه جریانات اسلامی را در مقابل امپریالیست ها قرار می دهند. این ها نمی خواهند بفهمند چرا برخی جریانات بنیادگرای اسلامی در فرانسه از طرح منع

حجاب دولت فرانسه دفاع کردند! حزب کمونیست کارگری با این تبلیغات عملا سبب می‌شود که برای جریان‌های اسلامی وجهه مقبولی فراهم کند که گویا این‌ها مخالفین امپریالیست‌ها هستند! امپریالیست‌ها نیز تطهیر می‌شوند که گویی مخالف جریان‌های اسلامی هستند و در این میان دولت شیراک که خود تقویت‌کننده‌ی جریان‌های اسلامی در فرانسه است باید از این گروه به اصطلاح چپ ایرانی تشکر کند!!!

در حقیقت بحث "دشمن عمده اسلام سیاسی است" به جاهای باریک کشیده است. در واقع به نوعی بیان ناسیونالیسمی به غایت تنگ نظرانه و سطحی است. چون دشمن مردم ایران مرتجعین اسلامی حاکم هستند پس دشمن مردم فرانسه، آمریکای لاتین و ... اسلام سیاسی است و طبعاً زحمتکشان فرانسوی باید با بورژوازی خودی علیه اسلام سیاسی متحد شوند! مردم آمریکای لاتین باید قربان و صدقه رژیم‌های "سکولار" خود برونند. این گروه با این منطق تنگ نظرانه در فرانسه رو در روی زحمتکشان این کشور قرار گرفته‌اند و در انگلستان در مقابل اکثریت مردم این کشور که علیه تونی بلر به خیابان‌ها آمدند، قرار گرفتند و بدتر از آن این که نیروهای چپ کشورهای اروپایی را تحقیر می‌کنند که چرا پشت سر بورژوازی خودی علیه اسلام سیاسی صف نمی‌کشند!

به هر حال هر نیروی سیاسی در پروسه‌ی فعالیت هایش می‌تواند دچار لغزش و اشتباه شود، مهم این است که بتواند جمع‌بندی صحیحی بکند و منافع توده‌های ستمدیده را چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی در راس اهدافش قرار دهد.

### ● راه حل شما برای مقابله با حجاب چیست؟

حجاب چه اجباری چه اختیاری سمبل اسارت است. این حرف حقیقت دارد. مبارزه و مقاومت بیش از دو دهه‌ی زنان در ایران مبین این حقیقت است. مبارزات زنان ایران در سال گذشته (۲۰۰۳) و حجاب سوزان آنان نشان داد که بالاترین قانون، قانونی است که به دست خود ستمدیدگان نوشته و اجرا می‌شود.

اگر اعتقاد داریم که حجاب سمبل اسارت و تحقیر روح و جسم زن است، آن گاه باید باور کنیم که زمانی که زنان به نقش آن آگاه می شوند خود بهتر از هر کسی علیه آن مبارزه می کنند.

اگر معتقدیم که توده ها، تاریخ را می سازند. آن گاه باید باور کنیم که مبارزه علیه حجاب فقط از طریق بسیج و آگاهی نیرویی ممکن است که قرن هاست از این اسارت رنج می برد. همان گونه که تجربه‌ی انقلاب اکتبر در جمهوری های آسیایی نشان داد این زنان بودند که خود حجابها را سوزاندند. در یک دولت انقلابی نیز قوانین برای تقویت مناسبات عادلانه و برابر اهمیت دارد و مسلمان در جامعه‌ی سوسیالیستی هنوز کسانی خواهند بود که در مقابل این قوانین که حامی حقوق زنان و سایر زحمت کشان است مقاومت کنند. اما مهمترین فرق کیفی قوانین در جامعه‌ی سوسیالیستی با قوانین در یک جامعه‌ی طبقاتی استثمارگر در این است که اولی قدرت مردم و دومی قدرت ستمگران و استثمارگران را تقویت می کند.

مسلمان زمانی که قدرت دولتی و قوانین آن در دست مردم زحمت کش باشد این قدرت، نقش تعیین کننده‌ای در از بین بردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی ستم بر زن خواهد داشت. دولت انقلابی پس از به قدرت رسیدن، قانونی مبنی بر منع حجاب تصویب نخواهد کرد اما قانونی مبنی بر آزادی پوشش تصویب خواهد کرد و تجاوز هر فرد به آزادی‌های مقرر در قوانین اساسی کشور را ممنوع اعلام خواهد کرد. اما مهم تر از تصویب هر قانونی، پرولتاریا با دامن زدن به مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه خرافه و مذهب و باورهای سنتی و بالا بردن آگاهی مردم با این پوشش مبارزه خواهد کرد. یعنی از طریق مشی توده‌ای (که دو جنبه دارد: یکم سازش نکردن با عقب ماندگی‌های توده‌ها، دوم آگاهی دادن به آنان و با اتکا به خواست و آگاهی و ابتکار عمل خودشان) زنجیره‌های خرافه و سنت را از ذهن‌شان پاره می کند. این مبارزه‌ای است که پرولتاریا در راه ساختمان سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم باید انجام دهد. مارکس می گوید، **گسست از مناسبات مالکیت کهن، نیازمند قطعی ترین گسست از افکار کهن است.**

خلاصه این که روش اساسی برای از بین بردن عقب ماندگی‌هایی مثل حجاب، بسیج و آگاه کردن توده‌های زن است. فقط از طریق زنان است که حجاب به عنوان

## ۱۶۰ زنان سال صفر

یک پدیده به موزهی تاریخ خواهد رفت و این امر با این درک منطبق است که رهایی زنان به دست خود زنان ممکن است.



## سرکوب زنان و غنی سازی اورانیوم!!!

اردیبهشت ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)

"در راستای طرح ارتقا امنیت اجتماعی با رویکرد امنیت اخلاقی از ساعت ۱۰ صبح دیروز تا ۱۴ امروز به هزار و ۳۴۷ نفر از بدحجابان تذکر داده شده است. سرهنگ پاسدار احمدی گفت "۱۱۷ نفر از این افراد توسط ماموران به پایگاه‌های پلیس امنیت انتقال داده شدند.

معاون مبارزه با مفسد اجتماعی نیروی انتظامی تهران بزرگ گفت از وضعیت ظاهری افراد بدحجاب که به مقرهای تعیین شده منتقل می‌شوند عکس برداری می‌شود تا جزو سابقه آن‌ها قرار گیرد".

رئیس پلیس تهران گفته است متهمان به سه گروه تقسیم شده‌اند و سه شیوه ارشادی، انتظامی و قضائی را برای برخورد با "متهمان" بکار می‌گیرند و این سه شیوه با هم منافاتی ندارند." (خبرگزاری ایلنا)

### شیوه ارشادی:

خواهر حجابت را رعایت کن، حاکمیت من به خطر افتاده است!  
خواهر حجابت را حفظ کن، با حجاب تو می‌توانم وحدت امت اسلامی را حفظ کنم!

خواهر حجابت را حفظ کن، سرکوب تو نقطه وحدت امت اسلامی است!  
خواهر حجابت را حفظ کن، حجاب تو سمبل انقلاب اسلامی است!  
خواهر حجابت را حفظ کن تا بتوانم حمایت مرتجعین اسلامی بنیادگرا در عراق و خاورمیانه را داشته باشم!

خواهر حجابت را حفظ کن! حجاب تو پل ارتباط من با همه زن ستیزان مردسالار است!

### شیوه انتظامی:

حمله به زنان و دختران جوان، بازداشت آنان با شعار "یا روسری یا توسری"

### شیوه قضایی:

شلاق، زندان یا جریمه نقدی

**چرا مرتجعین جمهوری اسلامی برای تثبیت نظام اسلامی در آستانه قیام ۵۷ با سرکوب زنان و تحمیل حجاب اجباری به آنان، آغاز کردند؟**

زیرا نظامی که قرار بود آن‌ها سازمان دهند بر مبنای نابرابری اجتماعی، سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی، سرکوب ملل مختلف، استبداد همه جانبه، سرکوب کارگران، دانشجویان، هنرمندان و نویسندگان و ..... بود و برای تثبیت چنین نظامی باید از زنان شروع می‌کردند. زنانی که از خانه به خیابان آمده بودند تا روابط عقب‌مانده در جامعه را به زیر کشند. خمینی به خوبی می‌دانست که موقعیت زنان در هر جامعه‌ای بیان درجه‌ی رشد و آزادی آن جامعه است. به همین دلیل وقتی جامعه اسلامی خود را تعریف کرد بخش مهمی از آن ایدئولوژی، سیاست و قوانین متکی بر سرکوب و فرودستی زنان بود. اجباری کردن حجاب، آیین‌های تمام‌نمای جامعه اسلامی شد و دماسنجی برای درجه سرکوب کل جامعه.

و این چنین بود که حجاب اجباری در ایران نقش مهمی در تصویب یک سلسله قوانین اسارت بار علیه زنان، ایجاد گشت‌های پلیسی برای حفاظت از ناموس و حجاب، دستگیری و اعدام هزاران زن فعال سیاسی و تبلیغات و جوسازی بی‌وقفه علیه آزادی زنان ایفا کرد و چتری شد که مجموعه‌ی قوانین نابرابر و ضد زن همراه با سنن و ارزش‌های عقب‌مانده، زیر آن جای گرفتند.

### چرا حجاب چنین نقشی در سرکوب زنان ایفا می‌کند؟

چون حجاب یکی از آن سنن است که دنیایی از مفاهیم اجتماعی در نهان دارد. مرتجعین اسلامی از حجاب بعنوان یک اسلحه ایدئولوژیک برای تقویت حاکمیت خود استفاده کرده و می‌کنند. حجاب خصلت طبقاتی ارتجاعی مشخصی دارد.

۱ - حجاب برای نشان دادن سلطه‌ی مالکیت خصوصی است، برای تثبیت سلطه‌ی طبقات استثمارگر بر طبقات استثمار شونده، حجاب سمبل سلطه‌ی مرد بر زن است. اگر این سلطه در گذشته توسط محبوس کردن زنان در اندرونی میسر بود امروز حجاب، نقش اندرونی متحرک را بازی میکند.

۲ - حجاب، با شخصیت زن همان کاری را می‌کند که وقتی وی را بدون رضایت و آگاهی به مردی شوهر می‌دهند؛ همان کاری را می‌کند که تاخت زدن زنان میان طایفه‌ها و خانواده‌ها؛ همان کاری را می‌کند که رد و بدل کردن زنان میان خانواده‌های قدرتمند حاکم، همان کار مردان در آزار جنسی زنان در محل کار را می‌کند و هدف از تمام این‌ها، تثبیت موقعیت حاکم و محکوم و سر جای خود نشان دادن محکوم است.

۳ - حجاب با زنان همان کاری را می‌کند که نماز و دعا با کلیه‌ی ستم‌دیدگان می‌کند یعنی تمرینی روزمره است برای عادت کردن به عبودیت و اطاعت. زن با حجاب اجباری خود را عادت می‌دهد که از مردانی که صاحب وی هستند اطاعت کند، تابع جامعه‌ی مردسالار مستبد شود. زن با تمرین اطاعت از مرد خانه در واقع به تمرین اطاعت از حکومت و تن دادن به اشکال گوناگون بردگی می‌پردازد.

۴ - حجاب با هیچ کردن زنان آنان را وادار به گردن‌گذاشتن به این حاکمیت می‌کند. حجاب اجباری نقش خردکننده‌ی شخصیت، درهم شکستن حس غرور و سربلندی، بزدل کردن زن را بازی می‌کند. وقتی که به زن آموخته شود که شکل بدنش را بپوشاند و از آن شرم کند او به اجبار یاد می‌گیرد که جرات فکر کردن و دست زدن به کارهای بزرگ تر را هم نکند و به این ترتیب موجودی عقب مانده می‌ماند و با عقب مانده نگاه داشتن زنان، ثبات نظم سیاسی حاکم تضمین می‌شود. از زنان کارگر، کارگرانی مطیع درست می‌کند.

مرتجعین اسلامی در ابتدای قدرت گیری‌شان با استفاده از حجاب اجباری و کنترل زنان سعی کردند ذهنیت مردسالار بخش مهمی از جامعه را از طریق این رشوه، با خود متحد کنند و از سوی دیگر سرکوب زنان را به مثابه‌ی درس عبرتی در مقابل کل جامعه و هر فردی که به این مرتجعین تن ندهد، قرار دادند. در حقیقت سرکوب زنان امتیاز به یک بخش از جامعه بود تا بتوان همه‌ی جامعه را کنترل و سرکوب کرد.<sup>۱۱۱</sup>

### چرا امروز جمهوری اسلامی با "طرح ارتقا امنیت اجتماعی با رویکرد امنیت اخلاقی" حمله علیه زنان را شدت بخشیده است؟

- اوج گیری جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش زنان  
- تشدید تضاد بین امپریالیست‌ها و جمهوری اسلامی و تلاش آن‌ها برای استفاده از مردم جهت پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی هر یک از این دو قطب ارتجاعی داخلی و بین‌المللی.

- تقویت ایده‌ی قطب سوم به عنوان قطب مستقلی که برای سرنگونی رژیم اسلامی و تعیین سرنوشت مردم به دست خود و مخالفت با طرح‌های امپریالیستی مبارزه می‌کند.

جنبش زنان یکی از سیاسی‌ترین و رادیکال‌ترین جنبش‌های اجتماعی در اوضاع کنونی ایران است. حداقل خواسته‌هایش با سرنگونی این رژیم پیوند خورده و می‌تواند نقش مهمی به لحاظ عینی و ذهنی در شکل‌گیری قطب سوم، قطبی مستقل از کلیت جمهوری اسلامی و نیروهای امپریالیستی داشته باشد. این جنبش در ماه‌های اخیر از تحرک و پویایی فزاینده‌ای برخوردار بوده است. دقیقاً به همین دلیل محل تلاقی تضادهای گوناگون سیاسی در بعد داخلی و بین‌المللی است. جمهوری اسلامی دریافته که این جنبش از پتانسیلی برخوردار است که می‌تواند مولود تغییرات گوناگونی در اوضاع آتی جامعه شود و در این راستا سرنوشت مرتجعین اسلامی را هم رقم زند.

---

<sup>۱۱۱</sup> در این بخش از مقاله‌ی "حجاب، این مظهر اسارت زنان را به آتش بکشید!" نشریه‌ی حقیقت دوره دوم، شماره ۳۲، فروردین ۱۳۷۹ استفاده شده است.

جنبش زنان از یک سو جنبشی است که جدی‌ترین زمینه‌ی شکل‌گیری قطب سوم واقعی (و نه بدلی را در دل خود دارد. و به همین دلیل بسیاری از شاخص‌های قطب سوم را حمل می‌کند و تحقق خواسته‌هایش مسیر پیشروی جامعه را به سوی آینده‌ای آزاد و دموکراتیک فراهم می‌کند. از سوی دیگر تحرکات نیروهای انقلاب مخملی (رنگی) که در حقیقت یکی از گزینه‌های امپریالیسم آمریکا برای تعویض رژیم جمهوری اسلامی است، نیز در جنبش زنان بیشتر از هر جنبش دیگری شدت گرفته است.

جمهوری اسلامی با دو گرایش عمده‌ی درون جنبش زنان تضاد دارد. از یک سو با گرایش برابری‌خواه، مستقل و انقلابی که در حقیقت گرایش اکثریت زنان ایران است و از سوی دیگر با گرایشی که عقربه‌ی خود را همراه با تحرکات دوم خرداد‌های سابق (به عنوان گزینه‌ی جدید امپریالیستی) کوک می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی در هر دو این گرایش‌ها خطر بی‌ثباتی خود را می‌بیند گرچه با گرایش اول یعنی گرایش انقلابی و رادیکال بسیار سخت و خشن برخورد می‌کند و به قول خودشان از شیوه‌ی سه گانه‌ی "ارشادی، قضایی، انتظامی" استفاده می‌کند که کمترین شلاق و زندان است. در حالی که برخوردش با به اصطلاح گرایش "انقلاب رنگی" چانه زنی و "گفتگوی مدنی" است، گرایشی که با پشتوانه‌ی رسانه‌های بین‌المللی امپریالیستی و پرداخت وثیقه‌های میلیونی در حال رفت و آمد به زندان اوین و چهره سازی هستند.

این‌ها زمینه‌ی اصلی سرکوب زنان در روزهای اخیر است و بدون شک این سرکوب‌ها در آینده نیز ادامه خواهد یافت اما با اشکال متنوعی که هم‌اکنون در اتاق‌های وزارت اطلاعات در حال بررسی است.

**چرا زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی تلاش دارند خواست لغو حجاب اجباری را به عنوان یکی از شاه کلیدهای جنبش برابری طلب و رهایی زنان دور بزنند؟**

چون حجاب اجباری عصب حساس نظام اسلامی است. عصبی که هر فشاری روی آن به معنای به مصادف طلبیدن رژیم جمهوری اسلامی است. به همین دلیل

سرپیچی و مقاومت در مقابل حجاب اجباری برای جمهوری اسلامی به معنی به مخاطره انداختن امنیت ملی و تضعیف حاکمیت مرتجعین حاکم است و بی جهت نیست که حاج خانم‌های اسلامی حزب مشارکت و سایر زنان دوم خردادی چادر و چارقد به سر از همه نوع حقوقی برای زنان دم می‌زنند به جز حق اولیه انتخاب پوشش. تاسف بار این که کمپین یک میلیون امضا چهره به چهره در میان زنان می‌رود تا از تغییر قوانین نابرابر بگوید اما از حجاب اجباری که امروزه در جامعه ما به طور عینی کلیه قوانین نابرابر و ضد زن را پوشش می‌دهد سخنی نمی‌گوید.

زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی از سکولار گرفته تا غیر سکولار، از مرکز فرهنگی تا جبهه مشارکت و ملی مذهبی‌ها تلاش دارند با برجسته کردن روز ۲۲ خرداد ۸۴ تحت لوای روز "تاریخی" زنان ایران، هشت مارس ۱۳۵۷ را به عنوان نقطه‌ی عزیمت مبارزات زنان علیه رژیم جمهوری اسلامی دور بزنند. در تظاهرات چند روزه‌ی زنان در مارس ۵۷ بیش از ۱۰۰ هزار زن علیه فتوای خمینی برای حجاب اجباری به خیابان‌ها آمدند و مرتجعین تازه به قدرت رسیده‌ی اسلامی را وادار به پس گرفتن این فتوا کردند. گرچه پس از این که خمینی جای خود را بر تخت سلطنت تثبیت کرد حمله‌ی گسترده به زنان آغاز شد اما این مسئله به هیچ وجه از اهمیت این مبارزه‌ی گسترده و تاریخی نمی‌کاهد.<sup>۱۱۲</sup> این زنان تصور می‌کنند با حذف و یا سکوت در مورد مبارزه‌ی تاریخی علیه حجاب اجباری در مارس ۱۳۵۷ و وانمود کردن این که تاریخ جنبش زنان از ۲۲ خرداد شروع شده است می‌توانند جنبش زنان را وارد چانه زنی مرگ آور با رژیم حاکم کنند.

### نتیجه گیری و راه حل

هر زنی در هر موقعیتی و به هر اندازه‌ای که برای حقوق برابر مبارزه می‌کند، حتی اگر حساسیتی هم به این تکه پارچه که نامش حجاب است ندارد باید فکر کند

---

<sup>۱۱۲</sup> اگر رژیم در مارس ۱۳۵۷ موفق به سرکوب موقت مبارزه ما علیه حجاب اجباری شد اما ادامه مداوم مقاومت و مبارزه ما بدون شک یکی از عوامل مهم بی‌اعتباری کنونی رژیم و در نهایت سرنوشتی آن است! برای دیدن فیلمی از این تظاهرات تاریخی می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید:

که چرا رژیم تا این درجه، به حفظ حجاب در جامعه حساس است. به جرات می‌توان گفت اگر هم اکنون به مرتجعین اسلامی بگویند بین داشتن تاسیسات غنی سازی اورانیوم و حجاب زنان یکی را انتخاب کنید، بی‌درنگ بر حجاب زنان پای خواهند فشرده. هر زنی که امروز می‌خواهد علیه قوانین تبعیض آمیز و زن ستیزانه گام بردارد باید در ابتدا این سوال را مطرح کند که چرا اولین حمله رژیم برای تثبیت نظام اسلامی، اجباری کردن حجاب بود و چرا این رژیم، نیروی انتظامی ویژه برای کنترل زنان ایجاد کرد.

به همین دلیل موضوع حجاب فراتر از یک تکه پارچه است که بخواهیم به راحتی بر سر آن مصالحه کنیم. مصالحه تحت این عنوان که حجاب مشکل زنان ایران نیست، زنان به حجاب عادت کرده اند، مسئله‌ی زنان زحمت‌کش حجاب نیست و یا حجاب در میان خواسته‌های مختلف زنان از الویت برخوردار نیست و ...

در روزهای اخیر جمهوری اسلامی با نیروی نظامی و خط و نشان کشیدن برای زنان یک بار دیگر نشان داد که حجاب اجباری جایگاه مهمی در تثبیت این نظام، در مطیع کردن کل جامعه و در تقویت وحدت مرتجعین در کل خاورمیانه دارد و زنان نیز کماکان نشان دادند حاضر به تن دادن به خفت و تحقیر پوشش اجباری نیستند. جمهوری اسلامی بار دیگر اعلام کرد اجبار در حجاب و پافشاری بر آن "جبهه‌ی مهم" مبارزه‌اش علیه زنان و در نهایت سرکوب کل جامعه است و این در حالی است که زنان رفرمیست و اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی نیز سعی می‌کنند این جبهه‌ی نبرد زنان و مرتجعین اسلامی را دور بزنند و نگذارند که ما در مسیر درست مبارزه علیه جمهوری اسلامی و شکل‌دهی قطب سوم گام برداریم. قطبی که خواسته‌های پایه‌ای ما زنان بر تارک آن بدرخشد.

مسلمانی برای ساختن جهان نو باید از روی لاشه‌ی جمهوری اسلامی گذشت و مناسباتی را طرح ریخت که کمترین رکن اش جدایی کامل و واقعی دین از دولت و لغو حجاب اجباری و کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی است.

مسلمانی قطب سوم از طریق دامن زدن به مبارزات عادلانه‌ی توده‌ها، افشای طرح‌های امپریالیستی و نقد و افشای بی‌ثمر بودن راه‌حل‌های قطره چکانی و کاذب درون جنبش زنان شکل خواهد گرفت.

## ۱۶۸ زنان سال صفر

پس باید از مبارزات زنان و کلیه‌ی متحدین جنبش زنان علیه حجاب اجباری و طرح‌های سرکوب‌گرانه‌ی اخیر حمایت کنیم. مبارزات زنان علیه حجاب اجباری به مثابه‌ی بند ناف تحقق بسیاری از خواسته‌های ما در این دوره است، آن را تقویت کنیم و این مبارزات را به گوش افکار عمومی بین‌المللی برسانیم و با تقویت مبارزات زنان علیه طرح‌های ارتجاعی اخیر بار دیگر مرتجعین اسلامی را وادار به عقب نشینی کنیم.

اگر آغاز مبارزه زنان در سال ۵۷ با مبارزه علیه حجاب اجباری شروع شد بدون شک یکی از مبارزات مهم که مرتجعین حاکم را به زباله‌دان تاریخ خواهد سپرد، مبارزه قاطعانه علیه حجاب اجباری است.



## ۱۷ دی

### تداوم اسارت زن ایرانی در اشکال دیگر

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۷، فروردین ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)

چندی پیش تصادفاً بیانیه‌ی رضا پهلوی به چشمم خورد که در آن از ۱۷ دی به عنوان "ندای مشارکت طلبی و تجدد خواهی زن ایرانی" تجلیل کرده بود. هر چه سعی کردم مطلب را به عنوان طنز نگاه نکنم، نتوانستم. راستش تصویر این روز برای من، تصویر رضا شاه با سبیل‌های از بنا گوش در رفته، چکمه‌های قزاقی و گزمه‌ها و پاسبان‌هایی که در کوچه و گذر به زنان حمله کرده و چادر از سرشان می‌کشند، است. هر چه سعی می‌کنم نمی‌توانم این جمله‌ی رضا پهلوی را جدی بگیرم. این جمله بیشتر به یک طنز تلخ می‌ماند. تعجبم از این است که چطور می‌توان این درجه از دیکتاتوری و خشونت علیه زنان را "ندای مشارکت طلبی و تجدد خواهی زنان ایرانی" خواند. به یاد آوردم که حاکمان یکی از درس‌هایی که برای حکومت کردن فرا می‌گیرند، توانایی در گفتن دروغ‌های آشکار و جا زدن آن به عنوان حقیقت است و البته رضا پهلوی فرصت سلطنت کردن نیافت اما درس‌های پدر و پدر بزرگ را خوب یاد گرفته است!

سلطنت طلبان این روزها سخت در تکاپو هستند تا در رقابت با روز ۸ مارس که روز جهانی زنان است، روز ۱۷ دی را روز زن قرار دهند. ۸ مارس سمبل مبارزه زنان برای رهایی است و ریشه در مبارزه‌ی بیش از صد سال زنان دارد و ۱۷ دی نیز روزی است که تنها می‌تواند تداعی کننده‌ی استبداد عقب مانده‌ی ارتجاعی با پوششی مدرن علیه زنان باشد. مایه‌ی تأسف این که برخی از زنان روشنفکر و مترقی که خود زمانی طعم دیکتاتوری رژیم شاه را کشیده بودند، تحت عناوین گوناگون با

این گونه تبلیغات هم گام شدند، تحت عناوینی چون: بالاخره هر چی که باشد وضع زنان در رژیم شاهنشاهی بهتر از رژیم اسلامی بود و یا این که نمی‌توان نفی کرد که زنان ایرانی از آن قبیل اصلاحات نفع بردند.

رژیم جمهوری اسلامی تلاش زیادی کرد روز تولد فاطمه را به عنوان روز زن در مقابل ۸ مارس به زنان ایرانی حقنه کند. سمبل زن دلخواه حکومت پهلوی را باید در فیلم های فارسی و فرهنگ حاکم آن زمان یعنی مراسم "دختران شایسته" و "زن خوب و فرمان بر پارسا" جستجو کرد. سمبل زن رژیم اسلامی نیز فاطمه است که ویژگی‌اش این است که نه نامحرمی او را دیده است و نه او نامحرمی را دیده است!

علیرغم تفاوت‌ها در این دو سمبل زن، تشابهات بسیاری بین این دو هست. هر دو باید تابع رئیس خانواده باشند. هر دو باید شیر نر بزنند. هر دو وظیفه‌ی مقدس‌شان مادری است. هر دو بدون اجازه‌ی شوهر نمی‌توانند کار کنند. در عین حال هر دو هنگام نیازهای حکام مرتجع باید به صحنه سیاست بیایند و هر موقع آن‌ها نخواستند به خانه بروند. اما اگر زن رژیم پهلوی حق انتخاب پوشش داشت و زن رژیم جمهوری اسلامی باید حجاب اجباری بر سر و تن داشته باشد در عوض زنان در رژیم اسلامی نسبت به رژیم پهلوی پیشرفت‌هایی هم داشته‌اند، مثلاً تعداد زنان پذیرفته شده در دانشگاه از پسران بیشتر است، علیرغم این که در این رژیم زنان حق طلاق ندارند اما آمار جدایی به نسبت دور شاه بسیار بیشتر است، بسیاری از کارهایی را که زنان در دوره‌ی پهلوی اجازه‌ی انجام دادن نداشتند (نه از نظر قانونی، بلکه از نظر عرف و سنن و فرهنگ حاکم) حالا می‌توانند انجام دهند (اتفاقاً همان کارهایی که در رژیم اسلامی ممنوع است).

اگر لیست مقایسه رژیم پهلوی‌ها و جمهوری اسلامی را ادامه دهیم بسیاری مزایای دیگر هر یک را نسبت به دیگری کشف خواهیم کرد. واقعیت این است که تداوم ستم بدون توافق ستم‌دیده غیر ممکن است و این در مورد ستم بر زنان نیز صادق است. واقعیت دیگر این است که هر گاه بخواهیم دو نظام استبدادی جهنمی را با یک دیگر مقایسه کنیم بالاخره هر یک نسبت به دیگری امتیازاتی و کسری‌هایی دارد. اما راستی چرا ما زنان مجبور هستیم رهایی خود را بین طبقات مختلف

جهنم نظام استبدادی و مردسالارانه جستجو کنیم؟ چرا ما باید برای رهایی خود چشم به گذشته داشته باشیم و نه به آینده؟ خلاصه چرا باید بین بد و بدتر انتخاب کنیم، منطقی که نتیجه‌اش اتفاقا بدتر است. منطقی بین بد و بدتر، منطقی نیروهای مرتجعی است که مداوما برای حفظ کلیت نظام به مردم تحمیل می‌کنند، به ویژه وقتی مردم دیگر حاضر نیستند شرایط موجود را تحمل کنند، دار و دسته‌های مرتجع سر و کله شان پیدا می‌شود و البته همیشه صفی از روشنفکران حاضر به خدمت در جلوی خود دارند تا حقایق را وارونه کرده، تا اهداف ارتجاعی اینان را عامه پسند کرده و به خورد مردم بدهند.

باور کنید تصور نمی‌کردم روزی مجبور شویم ثابت کنیم که رژیم پهلوی نه فقط رژیمی مستبد بود (که حداقل آزادی‌های انسانی و اجتماعی را از مردم سلب کرده بود) بلکه مدافع فرهنگ مردسالار و زن ستیز هم بود. اگر در هر موردی این رژیم را لائیک بخوانیم، حداقل در مورد زنان بسیار متکی به شریعت و مذهب بود. تنفر مردم از این رژیم و قیام ۵۷ و سرنگونی آن بیشترین اثبات ضد مردمی بودن و ضد زن بودن رژیم پهلوی ها بود. شکی نیست که یکی از مطالبات فی‌الغور زنان ایرانی لغو حجاب اجباری و آزادی پوشش است و ظاهرا سلطنت طلبان بر روی تنفر زنان از حجاب اجباری حساب باز کرده و با یک شعبده بازی و چرخش قلم، سعی دارند رضا خان قلدر را که کشف حجاب را اجباری کرد، نماینده‌ی آزادی زنان ایران و تجدد طلبی آنان قلمداد کنند اما بین خواست زنان ایرانی و کشف حجاب رضا قلدر "تفاوت از زمین تا آسمان" است! خواست لغو حجاب اجباری و آزادی انتخاب پوشش کجا و کشف حجاب اجباری کجا! منطقی و تفکر و دیدگاه طرفداران لغو حجاب اجباری هیچ فرقی با منطقی و دیدگاه طرفداران حجاب اجباری ندارد. زنان ایرانی مخالف هرگونه اجباری در نوع پوشش هستند، بهتر است یک بار برای همیشه جیره خواران سلطنت طلب و اعلیحضرت شان این را در گوش خود فرو کنند! خواست اکثریت زنان آزادی پوشش است و بس! یعنی هر زنی حق داشته باشد برای پوشش خود تصمیم بگیرد.

این جاست که آزادی‌خواهی این جماعت و متاسفانه زنان روشنفکری که با این ها همراهی می‌کنند، چون حباب می‌ترکد!

اگرچه بررسی "اصلاحات" پهلوی‌ها از حوصله‌ی این مقاله خارج است ولی برای پرداختن به این که چرا نیروهایی چون سلطنت طلبان ناگهان ردای فمینیسم بر تن کردند و مدافع حقوق زنان شده اند، نگاهی گذرا به این "اصلاحات" ضروری است.

### ۱۷ دی چه بود؟

در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رضا خان فرمان کشف حجاب را صادر کرد. پس از آن فرمان، یورش پاسبان‌ها به زنان در شهرهای کوچک و بزرگ آغاز شد. البته این روش زورمدارانه تداوم زیادی نیاورد و به نتایج چندانی هم نرسید. مسئله‌ی کشف حجاب خود به منبعی برای رشوه خواری ماموران شهربانی بدل شد و در نهایت عمدتاً به زنان برخی اقشار مرفه در تهران محدود شد.

مسئله‌ی کشف حجاب ربطی به آزادی زن ایرانی نداشت. رضاخان کسی بود که از دل سرکوب کلیه‌ی آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم به قدرت رسید. یکی از خدمات رضا شاه، سرکوب کلیه‌ی تشکلات آزادی‌خواه از جمله تشکلات زنانی بود که از دل انقلاب مشروطه بیرون آمده بودند. این رضا شاه بود که حقوق و قوانین مدنی ایران را در تطابق با قوانین شریعت مدون کرد و رنگ و لعابی جدید به همان قوانین حاکم و آزادی سنت‌های عقب مانده‌ی جامعه زد. او شخصاً آن قدر طرفدار حقوق زنان بود که حتی زنان دربار حق نطق کشیدن در مقابل وی را نداشتند و دخترانش به زور باید با کسانی که او تعیین می‌کرد، ازدواج می‌کردند!

این که چرا چنین شخصی ناگهان به شیوه‌ی چماق دارانه مدافع کشف حجاب شد، اساساً ریشه در رشد مناسبات سرمایه‌دارانه ای داشت که توسط امپریالیست‌ها به کشور معرفی شده بود. این سرمایه‌داری نیازمند آن بود که تا حدی (فقط آن حدی که سودآوریش را تامین کند) تغییراتی در عرصه‌ی روبنا و زیربنای جامعه، مشخصاً نهادهای فئودالی عشیره‌ای بدهد. این سرمایه‌داری نیاز داشت که تا حدی نیروی کار زنان آزاد شود، آموزش یابد و روانه‌ی بازار کار شود. این رفرم از بالا در آن شرایط تاریخی به شدت محدود، ناقص و ناکارآمد بود و مانند هرگونه اصلاحات و رفرمی که امپریالیست‌ها در گوشه و کنار جهان در کشورهای جهان سوم به پیش

برده و می برند، متکی بر زور و اجبار بود نه متکی بر مبارزه و آگاهی انقلابی و از پائین توسط مردم. به همین خاطر نه دوامی داشت و نه طرفدار چندانی پیدا کرد. روش‌های ضد مکرراتیک و ضد مردمی که رضا شاه به کار برد، دست نیروهای سنتی چون روحانیون مرتجع را برای سوء استفاده از مخالفت‌های مردمی بازگذاشت.

### تحفه حق رای چه بود؟

در ادامه‌ی نیازهای رشد سرمایه‌داری بود که محمد رضا شاه به زنان در بهمن ماه ۱۳۴۱ حق رای اعطا کرد. آن هم زمانی که به معنای عام و خاص کلمه حق رای از همه‌ی مردم ایران سلب شده بود. دموکراسی ناقص دهه بیست ششمی در مرداد ۳۲ به خاک و خون کشیده شد و مردم از حق هر گونه دخالتی در تعیین سرنوشت سیاسی خودشان محروم شدند.

این بار موقعیتی برای زن ایرانی فراهم آمد که مشخصه اش با دست کشیده شدن با پا پس زده شدن بود. موقعیتی که در نظام اسلامی با تناقضات بیشتری ادامه یافت. این بار زن ایرانی هم می‌بایست به شیوه‌ی سرمایه‌دارانه شیرهی جانش کشیده می‌شد و هم با عقب مانده ترین رفتارهای فئودالی و زن ستیزانه در ادارات و کارخانجات سرکوب می‌شد. هم باید ارزش‌های مردسالاری که سرمایه‌داری مدافعش بود را تحمل می‌کرد هم ارزش‌های اسلامی فئودالی حاکم بر جامعه را، می‌بایست هم خود را با سلیقه‌ی بورژوا- فئودالی مدیران در بیرون از خانه تطابق می‌داد، هم ارزش‌های سنتی در خانه را پاس می‌داشت.

البته زن ایرانی به جز حق رای توانست در زمینه‌ی دیگری هم با مردان برابر شود. طبق فرمایشات شاهانه قانونا از حق اعدام هم برخوردار شد و برای نخستین بار در رژیم شاه، زنان مبارز و انقلابی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

البته نباید فراموش کرد که محمد رضا شاه به همان اندازه مدافع "حقوق" زنان بود که پدرش بود. او حتی زنان را لایق آشپزی نمی‌دانست.<sup>۱۱۳</sup> مقامات دولت

---

<sup>۱۱۳</sup> شاه در مصاحبه با اوریانا فالاجی گفته بود که زنان حتی لیاقت آشپزی را ندارند چرا که همیشه بهترین آشپزهای دنیا مردان هستند!

خودش را با رکیک‌ترین فحش‌های خواهر و مادر تشویق یا تنبیه می‌کرد.<sup>۱۱۴</sup> نمایندگان زن فرمایشی مجلس خود را "جنده" خطاب می‌کرد و برای تداوم و حفظ سلطنت و داشتن "شیرنر" مجبور شد، دو زن خود را طلاق دهد. تحت حکومت شاه تمامی تشکلات مترقی و لائیک به شدت سرکوب می‌شدند. در عوض دست نهادهای مذهبی باز گذاشته شدند و به آن‌ها آزادی عمل داده شد تا عقب مانده ترین ایده ها و خرافات را با مدرن ترین وسایل، ترکیب کرده تا موقعیت دوگانه‌ی زن ایرانی را توجیه کنند.

### نتایجی که رفرم های عصر پهلوی به بار آورد؟

رفرم‌های عصر پهلوی نه تنها ذره ای آزادی برای زن ایرانی به ارمغان نیاورد، بلکه آن‌ها را اسیر چمبره‌ی دردناکی کرد. اشکال کهن زن ستیزی با اشکال جدید در هم آمیخت. موقعیت شتر گاو پلنگی که در جامعه ایجاد شد، موجب ستم‌های چندگانه شد: هم باید زن نجیب و خانه داری چون کوبک خانم کتب درسی بود و هم باید کارمند اداره و کارگر و ... بود که طبق معیارهای آن موقع، برای اینکه صاحب کار و رئیس راضی باشند، خود را مدل زن "تبلیغ دستمال حریر" درست کند و این خصلت کلیه‌ی رفرم ارتجاعی و از بالاست که فقط موجب طولانی‌تر شدن درد و رنج مردم می‌شود.

طبقات ارتجاعی حاکم بر ایران در اعمال اشکال "پیشرفته" و "عقب مانده"ی شیوه‌های ستم بر زنان و کل جامعه، منفعت دارند و بستگی به منافع کلی شان دارد که هر بار بر غلظت کدام جنبه بیفزایند. بی دلیل نبود که هم امپریالیست‌ها و هم بخش‌هایی از رژیم شاه با جریان خمینی از در سازش در آمدند و راه را برای به قدرت رسیدن او هموار کردند. چرا که در او توان سرکوب انقلاب آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه‌ی مردم و مشخصاً تحمیل شرایط قرون وسطائی بر زنان را می‌دیدند.

البته نباید فراموش کرد که از قبل چنین اصلاحات ارتجاعی، همواره بخش اندکی از زنان طبقات حاکمه، به امتیازاتی دست می‌یابند. امتیازاتی که به آن‌ها داده

<sup>۱۱۴</sup> رجوع کنید به خاطرات اسدالله علم وزیر دربار محمد رضا شاه پهلوی.

می‌شود فقط برای آن است که آنان در حفظ نظم مرد سالار و سرکوب اکثریت زنان، نقش فعال بر عهده گیرند. نقش سرکوب گرانه‌ی سازمان زنان اشرف پهلوی و زنان حزب الهی در دیروز و فمینیست‌های اسلامی دولتی در امروز، در سرکوب جنبش آزادی خواهانه‌ی زنان بر کسی پوشیده نیست.

### چرا سلطنت طلبان فمینیست شده اند؟

"فمینیست" شدن ناگهانی سلطنت‌طلبان، بخشی از نان به نرخ روز خوردن است. نقش زنان در تحولات کنونی جامعه‌ی ایران و در به مصاف طلبیدن رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی آن قدر برجسته و تعیین کننده است که حتی جرج بوش پسر هم مدافع "حقوق و آزادی زنان" ایران شده است. علت واقعی "فمینیست" شدن سلطنت طلبان را باید در فرمان‌های جرج بوش جستجو کرد.

امپریالیسم آمریکا نقشه‌های معینی برای حفظ سلطه خود بر ایران دارد و می‌خواهد با پوشش "آزادی" برای زنان ایران این نیروی اجتماعی را به سیاست‌های خود جلب نماید و نهایتاً مبارزات آنان را به بی‌راهه بکشاند. نیروهای سلطنت طلب به پیروی از ارباب خود آمریکا "فمینیست" شدند. همان طور که جرج بوش در پیام‌هایش زنان ایران را مورد خطاب قرار داد این نیروها نیز یکی از عرصه‌های تبلیغاتی خود را بر زنان متمرکز کرده و می‌خواهند به زنان به ویژه نسل جوان بباوراندند که دوران سلطنت پهلوی، ایران بهشتی بوده که مردم قدرش را ندانسته‌اند و بدین وسیله پایه برای خود و ولینعمت شان یعنی آمریکا فراهم آورند.

این روزها، به پشتوانه‌ی چنگ و دندان‌ی که دولت آمریکا به مردم جهان (از جمله مردم ایران) نشان می‌دهد، روحی به کالبد مومیایی‌های تاریخ هم‌چون سلطنت طلبان دمیده شده است. هوای گرمی که به واسطه‌ی شلیک توپ و تفنگ و بمب آمریکایی در خاورمیانه ایجاد شده موجب بیرون خزیدن مارهای سمی از سوراخ‌های شان شده است.

آنانی که امروزه به اشکال مختلف با تبلیغات مسموم سلطنت طلبان در مورد "آزادی زن ایرانی در عصر پهلوی" همراهی می‌کنند، متوجه نمی‌شوند که با این کارشان بر چه طبلی می‌کوبند و برای چه کسانی هورا می‌کشند: طبل جنگ و

جنایت، طبل تجاوز و قلدری و هورا کشی برای اعمال زور و دیکتاتوری به نام "ترقی" و "آزادی" برای زنان. هوراکشی برای شوونیست ترین و زن و ستیز ترین ارتش دنیا یعنی ارتش آمریکا که امروزه با سازمان دادن جنایت های عظیم، پرچم‌دار "آزادی" ملت‌های خاورمیانه شده است.

یک بار صاحبان قدرت در ایران و جهان با به قدرت رسیدن خمینی جامعه‌ی ایران را هزار و چهار صد سال به عقب راندند، این بار وعده‌ی عقب گرد دو هزار و پانصد ساله به زنان می‌دهند. مردم ایران یک بار قضاوت تاریخی‌شان را در مورد سلطنت طلبان با قیام دلاورانه شان نشان دادند و آن‌ها را روانه‌ی زباله‌دان تاریخ کردند. نه آمریکا، نه سلطنت طلبان، هیچ آزادی‌ای برای زنان به ارمغان نخواهند آورد. آزادی زنان به دست خود آنان و در صحنه‌ی واقعی نبرد با حافظان نظام مرد سالار به دست می‌آید.



## فصل پنجم: علیه خشونت بر زنان

- در سرزمینی که جان زن ارزان تر از مزد گور کن است
- سکینه‌ی محمدی آشتیانی، زنی در مرکز کشمکش سیاست‌ها
- زهرا بنی یعقوب خودکشی شد!
- اگر من جای اولیای دم مقتول بودم!
- از زهرا کاظمی تا رویا طلوعی
- به قدمت هزاران سال و به درازای همه‌ی مرزهای جهان



# در سرزمینی که جان زن ارزان تر از مزد گورکن است!

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)

## تقویم تیر ماه زنان در ایران

- ۱ تیر - حکم اعدام شهلا جاهد اعلام شد.
- ۸ تیر - مادری ۶۵ ساله به دست فرزند ۲۱ ساله به آتش کشیده شد.
- ۹ تیر - مرد ۵۰ ساله‌ای همسر دوم ۴۲ ساله‌اش را به قتل رساند.
- ۱۱ تیر - دو برادر در حال مستی پس از کتک زدن مادر خود او را با چاقو مجروح و سپس به آتش کشیدند.
- ۱۵ تیر - فرزانه ۶ ساله به علت تنبیه با سیخ داغ ریه‌هایش سوراخ شده است.
- ۱۶ تیر - دختر جوانی خودکشی کرد.
- ۱۸ تیر - زنی مقابل چشم فرزندان خود به بیرون از پنجره پرتاب شد.
- ۲۰ تیر - سارق جوانی زن صاحبخانه را به قتل رساند.
- ۲۲ تیر - مردی همسرش را سر برید.
- ۲۳ تیر - زنی جوانی در قزوین به دار آویخته شد.
- ۲۸ تیر - مردی با ضربات چاقو زنش را به قتل رساند (کرمانشاه).
- ۲۸ تیر - هفت دختر جوان در خیابان‌های شاهرود توسط یک جوان ناشناس با ضربات چاقو مجروح شدند.
- ۲۹ تیر - زنی بر اثر اصابت ضربات چاقو توسط شوهرش جان سپرد (اصفهان).
- ۲۹ تیر - حکم دادگاه زهرا کاظمی اعلام شد: قتل غیر عمد و متهم پرونده تبرئه شد!

در روزهای خالی تقویم نیز زنانی به قتل رسیدند که هیچ گاه مرگ آنان ثبت نخواهد شد هم‌چنان که در روزهای پر تقویم نیز نام غایب زنانی که به قتل رسیدند و جایی ثبت نشد، بی‌شک افزون بر خبرهاست. و این در حالی است که معاون آگاهی نیروهای انتظامی می‌گوید اینها فقط ۲۲ درصد قتل‌های فاش شده در تیرماه هستند!

این تقویم هنوز خالی از آمار زنانی است که خودکشی می‌کنند. این تقویم خالی از نام زنانی است که در بیدادگاه‌های رژیم چون زهرا کاظمی به قتل می‌رسند و ما هرگز نام آنان را نخواهیم دانست چرا که نام شان در خفا در گورهایی بی نام همراه پیکر مثله شده‌شان دفن می‌شود.

روزهای اول مرداد را می‌گذرانیم و خانه‌های خالی تقویم زنان در مرداد ماه پر شتاب سیاه می‌شوند، نو عروس ۱۹ ساله در اتاق خوابش به قتل می‌رسد. نو عروس ۱۷ ساله دیگری توسط همسر جوانش کشته می‌شود. زن ۵۲ ساله قربانی شکاک همسرش می‌شود و روزهای جهنمی و داغ مرداد زنان ادامه می‌باید، و تقویم بیش از دو دهه زنان در ایران به همین سیاق است.

بسیاری از این مردان قاتل تبرئه می‌شوند هم‌چنان که قاتلان زهرا کاظمی تبرئه شدند. برای یکی قانون حفظ ناموس است و برای آن دیگری حفظ نظام! در این سرزمین برای قتل زنان قانون کم نداریم. در این سرزمین قانون نانوشته حفظ ناموس است که قوانین حفظ نظام را تکمیل می‌کند.

اما هماهنگی حیرت‌انگیزی بین مردان پوسیده در عقاید و ارزش‌های زن ستیز جامعه و دستگاه دولتی ضد زن جمهوری اسلامی بر قرار است... بین قاضی سعید مرتضوی از قاتلان زهرا کاظمی و جواد، خان‌علی، بهروز، احمد و ... هماهنگی بین قاضی دادگاهی که حکم اعدام شهلا و افسانه و کبری را داد با حسین، حمیدرضا و ... هماهنگی بین گشت‌های دولتی و شبه دولتی که دختران و زنان جوان را به جرم بدحجابی لت و پار می‌کنند و گروه "جغد کور" که دختران جوان را می‌ربایند.

این هماهنگی حکایت از حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته خشونت علیه زنان در ایران است: خشونت دولتی، خشونت خانوادگی و خشونت اجتماعی. حلقه اصلی این

زنجیر خشونت دولتی علیه زنان است. چرا که دولت جمهوری اسلامی از بدو استقرار، خشونت علیه زنان را قانونی کرد و از طریق گسترش و اشاعه افکار و عقاید و سنن زن ستیز قادر شد در نهانی‌ترین و خصوصی‌ترین اجزا زندگی روزمره کنترل بر زنان را اعمال کند. در نتیجه هر آن جا که دست قانون نمی‌رسد سنن و فرهنگ زن ستیز جای خالی آن را پر می‌کنند!

اگر در کوچه و خیابان و اداره و محل کار ماموران رژیم زنان را کنترل می‌کنند، در خانه، شوهر، برادر، پدر و فرزند، مسئولیت پاسداران را به عهده می‌گیرند. اگر صحن دادگاه‌های شرع برای محکوم کردن هزاران زن که حاضر نیستند تن به بردگی و فرودستی دهند، وقت کم می‌آورد، جای نگرانی نیست. مردان خانواده خود در مقام قضات، حکم مرگ زنان را صادر می‌کنند و اگر رژیم برای اجرای حکم اعدام و سنگسار زنان، جلاد کم دارد، جای نگرانی نیست. مردان خانواده خود در مقام اجرایی حکم قتل را اجرا می‌کنند!

خشونت دولتی علیه زنان با قدرت‌گیری حکام اسلامی ابعاد هولناکی بخود گرفت، اگر در آغاز عباس فالانژها را به جان زنان انداختند، با تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آن مهر تثبیت زدند: "مرد رییس خانواده است" و این جایگاه و اختیارات این رییس بر زن در قوانین مدنی و جزایی ترجمه شد. در قانون مدنی مرد می‌تواند فرزند خود را بکشد و چون فرزند مایملک مرد است مجازات نشود هم چنان که حسین "قهرمان جانباز" جنگ، سر بریده‌ی زهرا را در دست گرفت و گفت "بچه ی خودم است به کسی چه که من او را کشتم". او خوب می‌دانست که قانون پشتیبان اوست. وقتی مرد هر بلایی خواست بر سر همسرش می‌آورد، می‌داند که قانون پشت اوست و زن حق طلاق ندارد و اگر مرد راضی به طلاق شد، تنبیه قانونی در انتظار زن است: زن حق سرپرستی کودکان خود را ندارد و ... و وقتی پدری دختر ۱۳ ساله‌ی خود را به عقد مرد ۶۰ ساله در می‌آورد، قانون پشتیبان او است و همه‌ی مردان می‌دانند که می‌توانند تحت عنوان ناموس و شرف، همسران خود را به قتل برسانند و نه فقط مجازات نمی‌شوند بلکه گاهی دست خوش هم می‌گیرند!

و وقتی بازجو به زهرا کاظمی تجاوز کرد طبق قوانین اسلامی ثواب هم می‌کرد چون به زن اسیر کافر تجاوز کرده است! و وقتی قاضی مرتضوی و دیگر بازجویان

زهره کاظمی را آن چنان شکنجه دادند که دچار خونریزی مغزی شد و جان باخت، دولت جمهوری اسلامی با همه دستگاه نظامی و قضایی پشتیبان آنان بود، اصلاً آنان خود قانون بودند. و این چنین بود که پرونده‌ی زهره کاظمی پرونده‌ای ملی شد. پرونده‌ی میلیون‌ها زن در زندانی به وسعت ایران. زهره کاظمی سمبل فشرده‌ی خشونت دولتی جمهوری اسلامی علیه میلیون‌ها زن در ایران است. دادخواهی زهره کاظمی، دادخواهی هزاران هزار زن ایرانی است.

بیش از دو دهه است که زنان در مقابل این خشونت‌ها دست به مبارزه زده‌اند. امروز سوال این است: آیا با مبارزه‌ی فردی می‌توان به این خشونت‌ها پایان داد؟ آیا با مبارزات خود به خودی می‌توان به این سببیت پایان داد؟ یا با مبارزات منفی از قبیل خودسوزی و خودکشی...؟ و آیا با مبارزه فرهنگی می‌توان نقطه‌ی پایان بر این خط خشونت نهاد؟

با این مبارزات می‌توان حلقه‌های زنجیر خشونت را به تکان در آورد اما برای درهم شکستن این زنجیر باید حلقه‌ی اصلی این زنجیر یعنی خشونت سیستماتیک دولتی را درهم شکست. چرا که این حلقه‌ای است که حلقه‌های دیگر خشونت را در خانواده و جامعه تقویت و تداوم می‌بخشد.

آیا جنبش زنان قادر خواهد شد مبارزات میلیون‌ها زن را متحد و یک‌پارچه کند تا این زنجیر به هم پیوسته خشونت را درهم شکنند یا در تحولات آتی جامعه فقط این زنجیرها را به تکان خواهد آورد؟ پاسخ به این سوال به درجه‌ی فهم و آگاهی زنان بستگی دارد.

# سکینه ی محمدی آشتیانی، زنی در مرکز کشمکش سیاست ها

نشریه ی حقیقت، شماره ی ۵۰، شهریور ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

سکینه محمدی آشتیانی ۴ سال پیش به جرم همکاری در قتل همسرش محکوم به قصاص شد، اما توسط خانواده ی "اولیای دم" بخشیده شد. او هم چنین به دلیل رابطه ی "نامشروع" محکوم به ۹۹ ضربه تازیانه شد. دو مردی که سکینه متهم بود که با آنان رابطه داشته، هر یک به ۴۰ و ۲۰ ضربه تازیانه محکوم شدند. سکینه در کنار این تازیانه ها به ده سال حبس نیز محکوم شد. اما چند ماه پس از مختومه شدن پرونده ی او، قوه ی قضائیه با دست و پا کردن پرونده ی جداگانه او را به اتهام "زنا ی محصنه" برای بار دوم محاکمه و این بار محکوم به سنگسار کرد (البته این بار هیچ زانی وجود ندارد و فقط پرونده یک زانیه دارد که سکینه است). پس از اعتراضات گسترده بین المللی به این مجازات، قوه قضائیه با لغو حکم سنگسار سکینه، مجازات او را اعدام اعلام کرد.

از زمانی که ماجرای سنگسار سکینه توسط وکیلش مصطفایی به خارج از مرزهای ایران کشانده شد، سرنوشت سکینه کاملا ابعادی سیاسی، آن هم در سطح بین المللی به خود گرفت. به جرات می توان گفت که طی دو هفته ی اخیر تقریبا اعتراض به سنگسار سکینه، جای اخبار مربوط به "تحریم ایران" و یا مسئله مذاکرات با ایران بر سر "غنی سازی اورانیوم" را گرفته است. با این تفاوت که این خبر نه فقط در رسانه های بزرگ اروپایی مانند گاردین، لیبراسیون و ... طرح شد بلکه علیرغم تعطیلات تابستانی درغرب، توجه افکار عمومی را نیز به شدت به خود جلب کرده است.

بسیاری از سران دولتهای غربی از هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا گرفته تا آنجلا مرکل صدر اعظم آلمان، به حکم سنگسار سکینه آشتیانی اعتراض کرده‌اند و آن را نشانه‌ی وخیم بودن وضعیت حقوق بشر در ایران برشمردند. پاسخ دولت ایران به این درخواست‌ها و اعتراضات، بیش از پیش نشان می‌دهد که مسئله دیگر صرفاً جان سکینه نیست بلکه سکینه به نمادی از کشمکش میان دولت احمدی نژاد و دول غربی بر سر "اورانیوم غنی شده"، "سه جوان آمریکایی به گروگان گرفته شده"، "تصادمات و تخاصمات ایران و غرب در خاورمیانه" تبدیل شده است. از سوی دیگر سکینه، گروگان انتقام‌گیری از همهی زنان و دخترانی شده است که طی یک سال گذشته در صفا اول مبارزات جرات کردند ارزش‌های کهنه و پوسیده‌ی نظام زن ستیز جمهوری اسلامی را زیر سؤال برند.

نمایش تلویزیونی اعترافات این زن ستم‌دیده در صدا و سیمای جمهوری اسلامی، در شب چهارشنبه ۲۰ مرداد، در واقع اعترافی علنی از جانب رژیم جمهوری اسلامی بود که می‌خواهد زندگی و سرنوشت سکینه را به ابزاری برای اعمال قدرت در درون کشور و هم چنین وسیله‌ای برای باج‌گیری و چانه‌زنی و تنظیم روابط سیاسی با دول غربی کند. در آغاز شوی اعتراف‌گیری، مسئول برنامه اعلام می‌کند: "موضوع این گزارش، جنجال و هیاهوی رسانه‌های غربی در مورد یک پرونده‌ی جنایی در ایران است". اگر قرار بر جنجال و هیاهو است، رژیم جمهوری اسلامی سی و یک سال تجربه‌ی هیاهوگری و فضا سازی و دروغ‌گویی دارد. هر کلمه‌ای که از دهان سکینه (اگر واقعا خود وی باشد) به عنوان اعتراف بیرون می‌آید نشان از استیصال و ذلیلی نظامی است که تصور می‌کند می‌تواند مردم را این گونه مرعوب کند.

با این حال برای فهم این نمایش تلویزیونی و هم‌چنین پرونده سازی قوه قضائیه برای زن بی پناه و ستم دیده‌ای چون سکینه، باید پرده‌های پشت این ماجرا را یکی پس از دیگری کنار زد.

یکی از مهم ترین ستون‌های روابط قدرت در جامعه‌ی طبقاتی، رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد است. از زمان استقرار جمهوری اسلامی، هم‌زمان با فرو دستی و سلب حقوق زنان و دادن امتیازات به مردان، سلسله مراتبی در جامعه شکل گرفت که



تأثیر مهمی بر دیگر روابط اجتماعی داشت. فرمان حجاب اجباری، اعمال قوانین قرون وسطایی دیه و قصاص و سنگسار، همه برای تحمیل این فرودستی، در درجه‌ی نخست به خود زنان و سپس به کل جامعه بود. مهم نیست که حجاب اجباری شامل اکثریتی از زنان است و سنگسار یا قصاص و دیه شامل تعداد کمتری از زنان جامعه، تمام آن‌ها مظاهر قانونی و فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیکی فرودستی و بی‌حقوقی زن هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند. حذف هر یک از این حلقه‌های ستم، تضعیف کل مجموعه است. به همین دلیل هم مشاهده می‌کنیم که دولت‌مردان جمهوری اسلامی طی بیش از سه دهه، علیرغم اعتراضات گسترده‌ی جهانی حاضر به لغو این احکام قرون وسطایی نشده‌اند.

از سوی دیگر سرکوب زنان، فقط مربوط به انسجام بخشیدن روابط قدرت و حفظ نظام اسلامی در داخل کشور نیست. نظام جمهوری اسلامی از بدو پیدایش خود ادعای تشکیل امت اسلامی و صدور انقلاب اسلامی را داشته است. اعمال اقتدار جمهوری اسلامی بر جنبش‌های بنیادگرا در خاورمیانه فقط رابطه‌ی سیاسی - مالی - نظامی نیست بلکه هم‌چنین رابطه‌ای ایدئولوژیک است. برای این جنبش‌ها، ایران الگوی حکومت اسلامی است. حکومتی که پرچم آن حجاب زن است. به همین دلیل سرکوب زنان علاوه بر مصرف داخلی، نقش مهمی در حفظ رابطه دولت جمهوری اسلامی با جنبش‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه دارد. جلب حمایت و پشتیبانی جریان‌ات بنیادگرای اسلامی در منطقه، وسیله‌ای برای چانه زنی ایران بر سر میز مذاکره و امتیازگیری از دول غربی است که خاورمیانه مرکز تاخت و تازشان است.

بنابراین بدن زن از همان ابتدا مرکز کشمکش برای استقرار و تحکیم قدرت روحانیون بر ایران و شکل‌گیری حکومت اسلامی بود و هم چنین وسیله‌ای برای تنظیم روابط قدرت این حکومت با جریان‌ات بنیادگرای اسلامی در منطقه و کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر جهان.

در این میان، بحران مناسبات رژیم جمهوری اسلامی با دول غربی دوباره اوج گرفته است. این بحران پس از عدم توافق ایران با متوقف کردن غنی‌سازی اورانیوم به مرحله حساسی رسیده است. از یک سو تحریم اقتصادی - سیاسی ایران و از سوی دیگر جهت‌گیری دول غربی با جریان موسوم به سبز و هم‌چنین ماجرای

گروگان‌گیری سه آمریکایی توسط دولت ایران این بحران را پیچیده‌تر کرده است. دول غربی از آمریکا گرفته تا دولت‌های اروپایی سال‌هاست در پی تغییرات مورد نظر در ایران هستند، چرا که تاخت و تازشان در خاورمیانه و به خاک و خون کشیدن مردم این منطقه و ویران کردن همه‌ی سامانه‌های اجتماعی، بدون همراهی تام و تمام رژیم ایران ممکن نیست. به نظر می‌رسد این دولت‌ها امروز تصمیم گرفته‌اند که اسلام معتدل را جایگزین اسلام به قول آنها تندرو در کشورهای خاورمیانه کنند. از طرف دیگر مرتجعین جمهوری اسلامی به خوبی می‌دانند که مسئله برای دول غربی، جان سکینه نیست بلکه بده و بستان‌های دیگری در کار است. برای همین وقیحانه صحبت از اعدام سکینه می‌کنند و برای این کارزار رسانه‌ای بین‌المللی، تره هم خرد نمی‌کنند. مگر نه این که طی چند ماه گذشته ۵ تن زندانی کرد را اعدام کردند و اعتراضی از این دولت‌مردان غربی شنیده نشد. البته دولت‌مردان جمهوری اسلامی سعی کردند به کارزار غربی‌ها در مورد سکینه به عنوان نعمت الهی نگاه کرده و بحران کلی تر خود را که بحران مشروعیت کل این رژیم در نزد مردم ایران است، رفع و رجوع کنند.

آزادی زن معیار آزادی جامعه است و البته معیار سنجش ادعای آزادی‌خواهی نیز چگونگی برخورد به مظاهر بی حقوقی و ستم بر زن است. حکم سنگسار سکینه، موجی از اعتراضات را در میان وجدان‌های بیدار، مردم آزادی‌خواه و مترقی و هم چنین جریان‌ات چپ و کمونیست، فعالین و تشکلات زنان برانگیخته است. هر نیرو و فردی به طریقی تلاش دارد نه فقط مانع سنگسار سکینه شده بلکه هرچه زودتر وی را از سیاه‌چال زندان زنان تبریز نیز آزاد کند. در این میان رسانه‌های گوناگون نیز چه وابسته به قدرت‌های بزرگ و چه مستقل بنابر اهداف سیاسی خود مرتبا به دادن خبر از وضعیت سکینه محمدی پرداخته‌اند.

## دیدگاه نواندیشان دینی و فعالین اصلاح طلب سبز در مورد حکم

### سنگسار

اما جریان سبز و سخن‌گویان ریز و درشت آن که امروز مدعی دموکراسی هستند و اخیرا درست یک هفته قبل از شوی تلویزیونی اعتراف سکینه، سومین نشست خود

را با حضور زهرا رهنورد تحت عنوان "سومین نشست هم‌گرایی سبز جنبش زنان به مناسبت سالگرد مشروطیت" برگزار کردند، زبان در کام فرو بستند. خانم‌های شرکت‌کننده در این نشست، ضمن ابراز دل‌نگرانی برای زندانیان سیاسی مرد که اعتصاب غذا کرده‌اند، پیامی از جانب این نشست به این زندانیان ارسال کردند اما در پی از یک کلام در مورد سکینه و سنگسار او<sup>۱۱۵</sup> با این که خانم زهرا رهنورد سخن از "قرائت دمکراتیک از قوانین اسلامی" می‌کند اما تا این لحظه در مورد قرائت "دمکراتیک" خود از قانون زنا و مجازات سنگسار که در هفته‌های اخیر بحث روز جامعه‌ی ایران و افکار بین‌المللی است، لب به سخن نگشوده است.

سایت "تریبون فمینیستی" به عنوان سایتی که دیدگاه‌های "هم‌گرایان سبز زنان" را منعکس می‌کند در خصوص حکم سنگسار سکینه اقدام به درج نظرات زنان فعال جریان سبز که عمدتاً زنان اصلاح طلب هستند و هم‌چنین تهیه گفتگو ویدیویی با برخی وکلا و قاضیان دادگستری و قرآن‌پژوه کرده است. "هم‌گرایان سبز" تلاش دارند موضوع سنگسار را در چارچوب قرائت‌های نو از احکام الهی و متناسب با عرف جامعه پاسخ دهند. در این گفتگوی ویدیویی، ژیل شریعت پناهی به عنوان قرآن‌پژوه تلاش می‌کند با اتکا به برخی آیه‌های قرآن ثابت کند که مجازات سنگسار برای زنا در قرآن وجود ندارد بلکه حداکثر این مجازات، صد ضربه تازیانه است. وی معتقد است که بر پایه‌ی روایان احادیث نمی‌توان حکم فقهی سنگین صادر کرد.<sup>۱۱۶</sup>

این در حالی است که جمله کدیور معتقد است "منابع استنباط احکام دین منحصر به قرآن نمی‌باشد، بلکه علاوه بر قرآن و حکم قطعی عقل، روایات معتبر منقول از معصومین(ع) نیز جزو منابع احکام شرعی می‌باشند"<sup>۱۱۷</sup> و هم‌چنین "بر اساس احادیث و روایات موجود تردیدی نیست که حکم سنگسار هم در زمان پیامبر

---

<sup>۱۱۵</sup> سومین نشست هم‌گرایی سبز جنبش زنان به مناسبت سالگرد مشروطیت به روایت تصویر: از آسیب‌شناسی مشروطه تا اعتصاب غذای ۱۷ زندانی سیاسی، گزارش: آمنه کرمی عکس‌ها، شیرین بهرامی، سایت مدرسه فمینیستی، ۱۴ مرداد ۱۳۸۹

<sup>۱۱۶</sup> سنگسار، ایران، اسلام و حقوق بشر، ویدیو گزارش: نوشین احمدی خراسانی، تهران، تیرماه ۱۳۸۹

<sup>۱۱۷</sup> سنگسار: اسلام و دوران معاصر، جمله کدیور، مجله علمی پژوهشی فقه و حقوق دانشگاه آزاد اسلامی بابل

اجرا می شده و هم در زمان حکومت خلفا و هم توسط امامان شیعه. در احادیث تمام فرقه‌های اسلامی نیز در مورد سنگسار بسیار صحبت شده است.<sup>۱۱۸</sup>

او نیز در پی گزینه‌ای مناسب برای سنگسار است و معتقد است "با توجه به دامنه‌ی گسترده و متنوع آراء ذکر شده و بازخوردهای اجرای حکم سنگسار در شرایط حاضر، به نظر می‌رسد، می‌شود به جای حکم اولیه سنگسار، احکام ثانویه‌ی جایگزین هم چون جلد، تعزیر و مجازات حبس مورد اجرا قرار گیرد." و یا "اجرای احکام جایگزین خفیف‌تر هم چون اجرای حد جلد، تعزیر و حبس و تدوین آیین دادرسی خاص، می‌توان به عنوان راهکارهای مناسبی مد نظر قرار داد."<sup>۱۱۹</sup>

فریده ماشینی نیز از حزب مشارکت و هم چنین عضو "هم‌گرایی سبز زنان" در بازخوانی آیات قرآن به این نتیجه می‌رسد که "آخرین مجازات رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا) در قرآن کریم ۱۰۰ ضربه تازیانه عنوان شده و هیچ اشاره‌ای به مجازات سنگسار در قرآن وجود ندارد بلکه دلایلی خلاف این مجازات وجود دارد."<sup>۱۲۰</sup>

نظرات این زنان اصلاح طلب نشان می‌دهد که اغلب آنان موافق مجازات اتهام "زنا" هستند اما در مورد نوع مجازات آن یعنی سنگسار معتقدند که صد ضربه تازیانه جایگزین مناسبی برای سنگسار در اوضاع کنونی است.

<sup>۱۱۸</sup> سنگسار؛ اسلام و دوران معاصر

<sup>۱۱۹</sup> همان جا

<sup>۱۲۰</sup> سنگسار و رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا) از نگاه قرآن، فریده ماشینی.

تحقیق این خانم بسیار خواندنی است زیرا تلاش دارد با رجوع به آیاتی برای مجازات "زنا" نشان دهد که اسلام دینِ رافت و مهر است. او در لایبرنت آیه‌هایی گرفتار می‌آید که یکی دیگری را در اعمال خشونت تکمیل می‌کنند اما با این حال تصمیم گرفته است تفسیر و قرآنی نو از آن آیات بیافریند. فقط به این نمونه توجه کنید: آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند زنان را در خانه محبوس دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی پیش پای شان نهد» و ی سبب به آیه ۲ از سوره‌ی نور رجوع می‌دهد: «زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزنید. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، می‌باید که در حکم خدا نسبت به آن دو، دست خوش ترجمه‌ی شد.» (سوره‌ی نور، آیه ۲) سبب نتیجه‌گیری می‌کند که «خداوند بزرگ مردم را از جست‌وجو و تجسس در زندگی شخصی یکدیگر باز داشته است» البته باید تسلط زیادی به شعبده‌بازی داشت تا چنین حکمی را مثلاً از آیه ۱۵ سوره نساء بیرون کشید. به خصوص هنگامی که به حضور ۴ شاهد در هنگام "زنا" یعنی هنگام رابطه‌ی جنسی یک زن و مرد تاکید می‌کند.

البته آیات عظامی که برخی فعالین جنبش زنان مانند کمپین یک میلیون امضا و امروز زنان "هم‌گرایان سبز" مشروعیت مطالبات‌شان را با فتوای آنان اندازه‌گیری می‌کنند، با دلایل گوناگونی مخالف حکم سنگسار در شرایط کنونی هستند.

آیت‌الله منتظری معتقد است "بنابراین با فرض این که اجرای حدی از حدود موجب بدبینی عده زیادی از مردم دنیا به اسلام و یا وهن مذهب باشد، باید آن حد موقتاً و تا زمان روشن‌شدن اذهان و تبیین فلسفه‌ی تشریح حد متوقف گردد" (منتظری، ۲۱ دی ۸۴).<sup>۱۲۱</sup>

آیت‌الله صانعی می‌گوید "در این مورد یا باید آیین دادرسی خاص رعایت گردد و اقرار وجدانی و شهادت کامل ۴ نفر تحت شرایط سختی لحاظ شود و یا اینکه بنا بر فتوای میرزای قمی اجرای حکم را منوط به ظهور امام معصوم کنیم و به هر حال علم قاضی در این زمینه ملاک نیست." (سایت آیت‌الله صانعی)<sup>۱۲۲</sup>

آیت‌الله محقق داماد نیز بر این باور است که "علمای بزرگ قرن حاضر مانند حضرت آیت‌الله خوانساری اجازه نمی‌دادند که این حدود به جز زمان امام معصوم اجرا شود."<sup>۱۲۳</sup> وی هم‌چنین معتقد است "تردید نیست که عقل نیز حکم می‌کند که بشر در بستر عرف جامعه حرکت کند. احکام نیز از این قاعده مستثنی نیستند. شاید در زمانی، عرف یک جامعه، سنگسار را برای مبارزه با بی‌عفتی بپسندد، ولی در زمانه‌ای دیگر بتوان با شیوه‌هایی بهتر با این مفاسد برخورد و مبارزه کرد."<sup>۱۲۴</sup>

از گفته این آیات عظام هم بر می‌آید که عمدتاً اتهام "زنا" را به عنوان بی‌عفتی و مفاسد دانسته که باید شامل مجازات شود. اما به دلیل مصلحت اسلام و عرف جامعه معتقدند موقتا سنگسار متوقف شود و اجرای آن را منوط به ظهور امام معصوم (زمان) و یا قانع کردن و روشن کردن اذهان جامعه بر سر این مجازات و نهایتاً یافتن گزینه مناسب و مد روزتری موکول می‌کنند.

به نظر می‌آید زنان نواندیش دینی و مراجع تقلیدشان در چنبره‌ی تفکر بنیادگرایی و اسلام انقلابی دهه‌ی ۶۰ خود فسیل شده‌اند و نمی‌توانند از این

<sup>۱۲۱</sup> سنگسار؛ اسلام و دوران معاصر

<sup>۱۲۲</sup> همان جا

<sup>۱۲۳</sup> محقق داماد، روزنامه شرق، ۸۳/۷/۲۹

<sup>۱۲۴</sup> همان جا

موضوع ساده دست بردارند که اصولاً باور به اتهامی به نام "زنا" و یا روابط جنسی نامشروع و یا روشن تر روابط جنسی زن و مرد خارج از مقررات "اسلامی" و خانواده در هزاره سوم، باوری کهنه، منسوخ و متعلق به عصر جاهلیت بشر است و از بد روزگار این باور و اعتقاد را با هیچ ترفندی نمی توان به روز کرد، زیرا قبل از هر چیز خود اتهام "زنا" است که باید به زباله‌دان تاریخ سپرده شود.

این که زنان اصلاح طلب به ویژه آنانی که خود را رهبران و یا فعالان جنبش سبز می‌دانند و ادعای برابری حقوق زن و مرد را می‌کنند، دنبال گزینه‌ی مناسب برای سنگسار هستند و پیشنهاد حکم "صد ضربه تازیانه" می‌کنند، دور از انتظار نیست. اما بدون شک مایه‌ی شرم و ننگ زنان "سکولار"ی است که تلاش می‌کنند جنبش برابری طلبی زنان ایران را به نام اینان ثبت کنند.<sup>۱۲۵</sup>

شاید برای زنان اسلامی مخالفت با حکم سنگسار و جایگزینی آن با "صد ضربه تازیانه" پیشرفت باشد (زنانی که در دهه ی ۶۰ خواهران حزب اللهی محسوب می‌شدند و در دهه ی ۷۰ در جستجوی اثبات رهایی بخش بودن اسلام برای زنان بودند و نهایت درک شان از برابری زن و مرد این بود که چرا زنان تا شانه در گودال سنگسار گذاشته می‌شوند و مردان تا کمر و خواهان حذف این نابرابری بودند) ولی این جز نشانه‌ی عقب‌گرد برای برخی زنان آکادمیک در دانشگاه‌های غربی نیست که ضمن شور و شعف این را نشانه‌های بروز پدیده‌ی "فمینیست اسلامی" دانسته که در پی کشف راه حل‌های "بومی" برای برابری حقوقی زنان هستند.

مسئله‌ی سنگسار سکینه و اعتراض گسترده‌ی جهانی علیه این حکم نشان داد که بخش بزرگی از افکار عمومی جهان مخالف این عمل وحشیانه است. در میان ایرانیان داخل و خارج کشور نیز شاهد اعتراضات گسترده‌ی هستیم. اما هنوز این پایان پرده سنگسار نیست. چرا که هنوز بین مخالفت با حکم سنگسار به عنوان یک عمل وحشیانه و همچنین مخالفت با جرم "زنا" به عنوان اتهامی جاهلانانه فاصله است.

<sup>۱۲۵</sup> اخیراً خانم نیره توحیدی در کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی در پاریس در روزهای ۱۶ و ۱۷ ژوئیه ۲۰۱۰ به عنوان سخنران ادعا کردند که چه بخواهیم و چه نخواهیم، خانم و آقای رهنورد رهبر جنبش مردم هستند.

وکلائی سکینه به درستی تلاش می کنند که مسئله‌ی اتهام "زناى محصنه" را در پرونده سکینه محمدی پاک کنند و بر این که این اتهام ثابت نشده است، پافشاری می کنند.

اما بین اعتراض وکلا در چارچوب قوانین یک کشور و اعتراض عمومی علیه این اتهام و مجازات آن تفاوت است. مثلاً در برخی مطالب که در اعتراض به حکم سنگسار سکینه نوشته شده است می خوانیم که او را به اتهام واهی "زناى محصنه" محکوم به سنگسار کرده‌اند و یا این که تلاش دارند نشان دهند که او مرتکب این اتهام نشده است یا در پرونده او شبهات است،<sup>۱۲۶</sup> سؤالی که مطرح می شود این است که اگر این به اصطلاح حکم واهی نباشد و یا اثبات شود که این عمل انجام شده است، در آن صورت آیا مجازات این "اتهام" حتی در سطح صد ضربه تازیانه و نه سنگسار، عادلانه است؟ با چنین گفتمانی نه جنبش زنان و نه نیروهای آزادی خواه و مترقی نمی توانند موضوع "سنگسار" را به عنوان جزئی از مجموعه‌ی قوانین زن ستیز برگرفته از احکام الهی به مصادف بطلبند.

ما باید تلاش خود را برای نجات جان سکینه ادامه دهیم و دست به کارزارهای گسترده علیه قوه قضائیه و حکم سنگسار بزنیم. اما هریک از این مبارزات علیه مظاهر خاص سرکوب زنان می تواند و باید زمینه‌ای برای مبارزه جهت برچیدن این قوانین و نظام‌های متکی بر این قوانین شود، می تواند و باید زمینه ای برای ارتقا و تعمیق آگاهی زنان و کل جامعه شود، می تواند و باید به فرصتی جهت مقابله با فصل مشترک باورها و ارزش های رایج میان مردم با ارزش ها و ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی باشد. مبارزات ما علیه همه این بی حقوقی و بی عدالتی ها در حق زنان می تواند سنگفرش های مسیر تحقق جامعه ای شود که اکثریت زنان ستم دیده در اشتیاق دست یابی به آن به سر می برند. مبارزه و فداکاری ما تک تک زنان باید صرف جامعه ای شود که هیچ زنی مجبور نشود تن به ازدواج اجباری دهد، هیچ زنی مجبور نباشد بسوزد و بسازد و حق طلاق و حق سرپرستی فرزندان پس از طلاق را نداشته باشد، جامعه‌ای که ازدواج، قراردادی برای تملک جسم و روح زن در آن

---

<sup>۱۲۶</sup> سایت مدرسه فمینیستی، آزاده دواچی

نباشد و هیچ زنی به جرم ابطال این قرارداد به هر دلیلی مورد هیچ‌گونه مجازاتی قرار نگیرد. جامعه‌ای که در آن زنان از چنان امنیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برخوردار باشند که بتوانند داوطلبانه همزی خود را انتخاب کنند و در کمال آزادی و برابری و به راحتی اتحاد خود را در صورت ناموفق بودن فسخ کنند. باید ضمن مبارزه برای نجات جان سکینه به میلیون‌ها سکینه در سراسر جهان، هم چون عایشه و عافه و ... اندیشید و گفت دیگر بس است جهان تحمل چنین بربریتی را ندارد.

چنین آینده‌ای را می‌توان ساخت چرا که بشر در انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم چنین مناسباتی را تجربه کرده است. در دولت سوسیالیستی شوروی، طی چند دهه زنان قوانینی را تجربه کردند که هنوز پیشرفته‌ترین کشورهای غرب به آن نرسیده‌اند.<sup>۱۲۷</sup> مردم در چین، کشوری که تا قبل از انقلاب سوسیالیستی، زنان عملاً برده بودند و پای‌شان را می‌بستند و ناقص می‌کردند تا حرکات شان برای مردان موزون و زیبا به نظر آید، جرئت کردند زنجیرهای ستم را پاره کنند و در مدت کوتاهی به برابری حقوقی دست یابند و تا زمانی که انقلاب شان در سال ۱۹۷۶ به شکست نیانجامید به مدت چند دهه روابط اجتماعی پیشرفته‌ای میان زن و مرد را تجربه کردند که نمونه‌ای از آزادی و برابری واقعی میان زن و مرد بوده است. گرچه حتی آن دوران نیز تا رهایی کامل فاصله داشت و به مثابه‌ی اولین تجربه‌های دولت سوسیالیستی در زمینه‌ی زنان، دچار برخی ضعف‌ها و کمبودها بود، اما تنها با تکیه به درس‌های آن تجارب است که می‌توان راه‌هایی زنان را هموار ساخت.

ما زنان می‌توانیم و باید پیشگام ساختن سوسیالیسمی باشیم که مهمترین مشخصه‌اش نه فقط برچیدن ستم جنسیتی بلکه جهت‌گیری اش سرنگونی کلیه تمایزات طبقاتی و اجتماعی و کلیه افکار و سنی باشد که طی چند هزاره بستر ستم و استثمار زنان در سراسر جهان بوده است.

<sup>۱۲۷</sup> در این خصوص به مقاله‌ی "انقلاب اکتبر و مسئله‌ی زنان" از مجموعه مقالات امید به‌رنگ در جزوه‌ی "جنبش کمونیستی و مساله‌ی زنان، تجربه‌ها و نقدها" از انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) رجوع کنید.



## زهرا بنی یعقوب خودکشی شد!

متن سخنرانی ارائه شده در جلسه‌ی پالتاکی

با عنوان "مرگ زهرا و تجاوز دسته جمعی به یک زن در ایران"

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره‌ی ۱۸، دی ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

صبح روز جمعه ۲۰ مهر ماه ۱۳۸۶، دختر جوانی توسط مأموران گشت موسوم به نهی از منکر در پارکی در شهر همدان دستگیر شد. فردای دستگیری اعلام شد که در ستاد منکرات، دختر جوان خود را حلق آویز کرده است.<sup>۱۲۸</sup>

اوایل مهر ماه سال جاری چند مرد متجاوز، زنی را ربوده و به طور دسته جمعی به او تجاوز کردند و هم‌زمان از صحنه‌ی تجاوز، فیلمبرداری کردند تا همان فیلم را به عنوان سند و مدرک نزد خود نگاه داشته و به عنوان ابزاری برای باج‌گیری از زن مورد تجاوز قرار گرفته، مورد استفاده قرار دهند.<sup>۱۲۹</sup>

---

<sup>۱۲۸</sup> دکتر زهرا بنی یعقوب ۲۷ ساله که برای گذراندن دوران طرح خود در مناطق محروم به استان همدان اعزام شده بود، یک روز قبل از عید فطر به اتهام جرم مشهود در یکی از پارک‌های همدان بازداشت شد. بازداشت وی ۲۴ ساعت بعد، به اطلاع خانواده‌اش رسید و یک روز بعد جسد وی به خانواده‌اش تحویل داده شد. از طرف مسئولان ستاد، علت مرگ خودکشی اعلام می‌شود. پزشکی قانونی علت مرگ وی را فشار بر عناصر حیاتی گردن توسط جسم رشته مانند و قابل انعطاف و عوارض ناشی از آن تعیین کرده است. اما تناقضات موجود در اظهارات مسئولان ذیربط و اقدامات مأموران ستاد به همراه وجود روابط غیر منطقی در شکل‌گیری حادثه، احتمال وقوع قتل مطرح است.

<sup>۱۲۹</sup> در این زمینه اظهارات عباس خباز رئیس پلیس نیشابور خواندنی است: "با پیگیری‌های دقیقی که انجام شد، دیری نپایید که منشأ شیوع این شایعه و عامل آن در یکی از بنگاه‌های معاملاتی سطح شهر کشف و به دنبال آن اصل ماجرا نیز برملا شد. عباس خباز به خبرنگار ما اظهار داشت: ماجرا از این قرار بوده که چند مرد متأهل، پس از اغفال یک زن جوان خانه‌دار، وی را به خانه‌ای که از قبل اجاره کرده بودند برده و با او ارتباط نامشروع برقرار می‌کنند. رئیس پلیس نیشابور یادآور شد: این افراد که در روزهای نخست، سه نفر بیشتر نبودند پس از گذشت چند روز به ۸ نفر افزایش یافتند و در نتیجه، ادامه‌ی حضورشان در این خانه ناممکن شده و تصمیم گرفته می‌شود که برای رسیدن به اهداف شیطانی، زن مزبور به خارج از شهر برده شود. فرمانده انتظامی نیشابور اضافه کرد: بر اساس همین نقشه، ابتدا سه تن از آنان که از قبل با زن مزبور ارتباط داشتند، وی را توسط موتورسیکلت‌های خود، به باغی

این دو حادثه‌ی تلخ و غم‌انگیز در مورد دو زن، در فاصله‌ای نزدیک به هم رخ داد، دو حادثه که انعکاس دو نیم رخ خشونت علیه زنان در حیطه‌ی اجتماعی و دولتی نظام جمهوری اسلامی است. دو حادثه‌ای که تقریباً با سکوت رسانه‌های و حتا سکوت برخی محافل زنان روبرو شد و تنها صفحه‌ی حوادث چند روزنامه و سایت خبری را پر کردند. گویا عادت شده است که حوادثی از این دست در زمره‌ی حوادث اتفاقی و استثناها قرار گیرند و نسبت به آن حساسیتی برانگیخته نمی‌شود. واقعیت اما این است که حوادثی از این دست نه فقط استثنا، بلکه آئینه‌ی تمام‌نمای مناسبات ضد انسانی حاکم بر زنان و مردان جامعه است. گرچه در مورد استثنا بودن این حوادث باید شک کرد. معمولاً حوادثی که به شیوه‌ی رادیکالی پرده از سطح روابط حاکم بر زن و مرد در یک جامعه بر می‌کشند، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. این گونه حوادث نه فقط یک فرد یا چند مهره‌ی دولتی، بلکه کل یک نظام مردسالار و زن‌ستیز را زیر سؤال می‌برد. حتا اگر این دو حادثه استثنا باشند، باز هم استثنائایی وجود دارند که به طریقی پر قدرت، راز قاعده را بر می‌کشایند. قتل زهرا بنی یعقوب (عامری) و یا فیلم تجاوز جمعی چند مرد به یک زن از این دست حوادث است. این دو حادثه ما را به اعماق روابط استبدادی غالب بر جامعه می‌کشاند.

بسیاری از ما از شنیدن و دیدن این صحنه‌ها خشمگین شدیم. بسیاری از ما زنان با دیدن صحنه‌ی تجاوز بار دیگر حس تحقیر و فرودستی را تجربه کردیم و با شنیدن قتل زهرا بار دیگر خشم و تنفری در جان مان علیه گزیده‌های رژیم اسلامی شعله کشید. این دو حادثه ذهن بسیاری را مشغول کرده است. اما برای این که خشم و تنفرمان را به یک آگاهی ژرف اجتماعی برسانیم و آن را به نیرویی مؤثر برای تغییر وضعیت موجود تبدیل کنیم، چاره‌ای نداریم که حوادثی این گونه را به

در نزدیکی یکی از روستاهای اطراف نیشابور می‌برند و سپس طبق قرار و نقشه‌ی از پیش طراحی شده، سایر افراد نیز به آنان می‌پیوندند. خباز افزود: این افراد مفسد، پس از مصرف مشروبات الکلی و نیز قرص‌های روان‌گردان، با قصد تجاوز به زن فاسد، به وی حمله‌ور می‌شوند، که با مقاومت شدید او مواجه می‌شوند. وی یادآور شد: در حین همین درگیری و مقاومت بین متجاوزین و زن یاد شده، یکی از آنان، با هدف تهدید و باج خواهی‌های بعدی از زن مزبور، از طریق دوربین موبایل خود اقدام به فیلمبرداری از صحنه می‌کند" منبع: خبرگزاری فارس

عنوان یک قاعده به مصاف طلبیم. قاعده‌ای که آن چنان به انحطاط رسیده است که فقط یک راه برای سلامت آن باقی مانده است: در هم شکستن آن و چیزی نو جای آن گذاشتن.

بیایم از منظری دیگر به مناسبات زن و مرد در جامعه‌ی ایران بپردازیم. با نیم‌نگاهی به صفحه‌ی حوادث نشریه‌ها و روزنامه‌های جامعه‌ای که خبر سنگسار زنان، قتل زنان توسط شوهران، دستگیری گروهی زنان تحت عنوان "ارتقای امنیت اجتماعی"، تجاوز و قتل زنان در زندان‌ها، تجاوز دسته جمعی به زنان و ... آن را پر می‌کنند.

در قوانین رسمی جامعه‌ی ایران، زن نه به عنوان یک انسان، بلکه به عنوان یک کالای جنسی تعریف می‌شود. جامعه‌ی ما از دیرباز در فرهنگ و قانون نوشته و نانوشته‌اش، در روابط اجتماعی روزمره‌اش این تعریف و این برخورد به زنان را هر روزه تجربه می‌کند.

همه‌ی قوانین مربوط به زنان بر پایه‌ی نگرشی جنسیتی تدوین شده است. در جوهر اغلب این قوانین، زن به مثابه یک کالای جنسی و وسیله‌ای برای خدمات جنسی به مردان است. حجاب اجباری، سنگسار، تفکیک جنسیتی، تعدد زوجات و ... همه از فرهنگ و بینشی سرچشمه می‌گیرد که زن را کالایی جنسی، فرودست و ناقص‌العقل می‌شمارد. نظامی که با چادر کردن اجباری بر سر زنان، به طور رسمی اعلام کرد زن موجودی جنسی است و مالکش مرد است و برای حفظ این مالکیت باید در زندان چادر محبوس شود. در جامعه‌ای که مطابق قانون، اگر زنی خارج از کدهای اسلامی با مردی رابطه‌ی جنسی برقرار کند، سنگسار می‌شود. در واقع این قانون برای تحکیم مالکیت مرد بر زن است و تصرف این کالا (چه بسا با رضایت خاطر زن) یعنی خدشه دار شدن اصل مالکیت خصوصی مرد بر زنی که به لحاظ قوانین حقوقی و یا مذهبی، مالکیت آن را ثبت کرده است. جامعه‌ای که تفکیک جنسیتی زنان و مردان در آن در همه‌ی نهادهای اجتماعی و اماکن عمومی اجرا شد و در عمل با ممنوعیت روابط دختران و پسران، موقعیت زنان را به ایزاری فقط جنسی تنزل داد.

نظام جمهوری اسلامی در زمینه‌ی ترویج و تعمیق فرهنگ جنسیتی سرکوب‌گرانه در طی ۲۸ سال گذشته، سنگ تمام گذاشت. با انحصار عرصه‌های مختلف فرهنگی از سینما و تلویزیون گرفته تا ادبیات و هنر، به طریقی نقشه مند، فرهنگی را در مورد زنان رواج داد که مکمل قوانین نابرابر علیه زنان است. دیدگاهی که مبارزه علیه آن عمری بسیار طولانی تر از رژیم جمهوری اسلامی خواهد داشت. دولت‌مردان جمهوری اسلامی برای نهادینه کردن فرهنگ جنسی سرکوب‌گرانه، قوای نظامی را نیز به کار گرفتند. از همان ابتدا گشت‌های نظامی برای کنترل زنان تأسیس شد که با وظیفه‌ی کنترل زنان، ایفای نقش می‌کرد و در صورت عدم پیروی از قوانین اسلامی منجر به دستگیری و مجازات زنان می‌شد.

این تصویری کلی از جامعه‌ای است که در آن مردان از تجاوز دسته جمعی به زنان لذت جنسی می‌برند. مردانی که با استفاده از تکنولوژی مدرن، عمل وحشیانه و زشت خود را به عنوان شاهکار ثبت می‌کنند. مردانی دیگر در لباس پاسدار و بسیج و بازجو و شکنجه‌گر در زندان‌ها به زنان زندانی تجاوز می‌کنند و پس از به قتل رساندن دختران، روز بعد با جعبه‌ای شیرینی، داماد شدن خود را به خانواده‌ی دختر داغ دیده اعلام می‌کردند.

تجاوز نیروهای بسیج و سپاه به زنان زندانی، انعکاس عریان خشونت دولتی سازمان یافته، علیه زنان است. تجاوز دسته جمعی مردان در فیلم یاد شده، بیان رسوخ فرهنگ سرکوب‌گرانه‌ی جنسیتی این حاکمیت در ذهنیت بیشتر مردان جامعه است. ذهنیت مردانی که برخی آن را به شکل تجاوز جمعی به یک زن نشان می‌دهند، برخی با چند زنی و صیغه و ... ذهنیتی که مردانگی خود را فقط در مفهومی تجاوزگرانه به شکل‌های مختلف بیان می‌کند. این دو حلقه، زنجیر دولتی و اجتماعی خشونت، لازم و ملزوم یکدیگرند.

اینک به جنبه‌ی دیگر این بحث پردازیم. شکی نیست که تجاوز جنسی به شکلی که در این فیلم دیده می‌شود بیان‌گر انحطاط جدی جامعه به ویژه از زاویه‌ی مناسبات جنسی بین زن و مرد است. این انحطاط محصول نظامی است که در آن سخن از رابطه‌ی جنسی و معاشرت آزادانه‌ی زن و مرد، قلمروی دست نیافتنی و ممنوعه است و هیچ امکانی برای کسب آگاهی موجود نیست. گرچه با ممنوع کردن،

نمی‌توان این واقعیت را که نیاز معاشرت زن و مرد، نیازی طبیعی و انسانی است، نفی کرد. در نتیجه‌ی این ممنوعیت‌ها نیز، رابطه‌ی جنسی و نیاز جنسی به طور غریزی و خود به خودی در پستوهای ذهن آدمی، معنا و مفهوم می‌یابد و لذت جنسی و ارضای نیاز جنسی به شکلی نادرست و غیر انسانی، در چارچوب امیال غریزی و حیوانی، بدون ذره‌ای آگاهی انجام می‌شود.

البته نمی‌توان این مسئله را فقط در سطح تابو بودن و یا ممنوعه بودن توضیح داد. از دیدگاه مارکسیستی در هر دوره‌ی تاریخی، بر هر شکل از مناسبات جنسی مهر مناسبات اجتماعی معینی خورده است. رابطه‌ی جنسی، همواره یکی از محورهای مهم مناسبات اجتماعی ستم بر زن است. شکل‌های دهشتناکی مانند این تجاوزها (تجاوز به زهرا در بازداشت گاه و فیلم مستند تجاوز دسته جمعی به یک زن) در حقیقت نوک تیز این مناسبات اجتماعی ارتجاعی را در حیطه‌ی روابط جنسی نشان می‌دهد.

در بستر همین مناسبات اجتماعی است که بر موجودیت انسانی زنان، مهر کالا می‌خورد و می‌توان با خرید این کالا از آن بهره‌مند شد. مردانی نیز یافت می‌شوند که هوس کنند این کالا را مجانی تصاحب کنند (یعنی تجاوز جنسی به زنان). با این منطق کالایی بهتر است از این کالا حداکثر استفاده را کرد. رابطه‌ی کالایی فقط بر پایه‌ی غریزه است و از هر گونه آگاهی اجتماعی و انسانی تهی است. غریزه‌ای که مدام آگاهی را پس می‌زند و در برابر روابط انسانی بر مبنای منافع غریزی و کوتاه مدت خویش مقاومت می‌کند. طبیعی است در جامعه‌ای هم چون جامعه‌ی ایران که درک و دانش علمی از رابطه‌ی جنسی وجود ندارد و یا ترویج آن ممنوع است، این مسئله شدت بیشتری می‌یابد. اما مسئله فقط داشتن اطلاعات و دانش نیست، مسئله آگاهی و خودآگاهی اجتماعی است که با تکیه بر ارزش و تعریف انسان، مردم بدانند چه رابطه‌ای ستم‌گرانه است و چه رابطه‌ای ستم‌گرانه نیست.

برای درک عمیق‌تر مقوله‌ی تجاوز جنسی، باید نقش و کارکرد آن را در تقویت، تولید و بازتولید مردسالاری در جهان کنونی، بیشتر موشکافی کنیم.<sup>۱۳۰</sup> توضیح فشرده و روشن "براون میلر" نویسنده‌ی کتاب "برخلاف میل ما: مرد، زن، تجاوز" به ارتقای آگاهی ما در این مورد کمک می‌کند.

"خشونت جنسی، به ویژه تجاوز و تهدید به تجاوز است که به سلطه‌ی مردان بر زنان معنا می‌دهد." او می‌گوید همه‌ی زنان از این مسئله رنج می‌برند، حتی اگر قربانیان مستقیم تجاوز نباشند. زیرا همه‌ی زنان قربانیان تهدید به تجاوز هستند. این ترس ناشی از خطر تجاوز است که زنان را در انقیاد نگه می‌دارد. برعکس تمامی مردان از ماهیت تجاوز سود می‌برند، حتی اگر خودشان مرتکب تجاوز نشوند. زیرا در بستری که بر نظام تجاوز استوار است، همه‌ی زنان را بیم‌ناک و تابع مردان نگه می‌دارد.

"براون میلر" تأکید می‌کند: مهم نیست که تجاوز توسط اقلیتی از مردان انجام می‌شود و یا برخی مردان از دیدن صحنه‌ی تجاوز ابراز تنفر و انزجار کنند. مسئله این است که این عمل زشت و نادرست، حلقه‌ای از سلسله حلقه‌هایی است که فرودستی زنان را برای کل مناسبات مردسالار یک جامعه تحکیم می‌کند. وانگهی روشن است که نمی‌توان ادعا کرد همه‌ی حاکمان زن ستیز در ایران به زنان تجاوز می‌کنند. اما تجاوز جنسی، نظام مردسالارانه و زن ستیز آنان را مشروعیت می‌بخشد و روابط غیر انسانی و ستم‌کشیدگی زن را طبیعی جلوه می‌دهد.

بگذارید تحریک آمیزتر بگوییم، حتی مردی که به همسر خود و یا هر زن دیگری ستم می‌کند و این ستم نه به شکل تجاوز، بلکه تحمیل تقسیم کار ناعادلانه در محیط کار باشد، یا مردانی که برای مقابله‌ی سیاسی با یک زن به شیوه‌های خشونت کلامی و جنسیتی متوسل می‌شوند، چه بسا علیه تجاوز جنسی مبارزه کنند و یا حس انزجار داشته باشند اما نباید فراموش کنند که ستم بر زن (حتی به شکل نرم و پوشیده و یا گاهی با توجیه حفظ وحدت طبقاتی و یا وحدت ملی) حلقه‌ای است از

---

<sup>۱۳۰</sup> تا جایی که نگارنده اطلاع دارد در رسانه‌های جنبش چپ در مورد تجاوز جنسی به زنان، نوشته‌ها بسیار کم و تقریباً نزدیک به صفر است. در جنبش فمینیستی آثار ارزشمند بسیاری در مورد تجاوز جنسی و کارکرد آن در روابط زن و مرد موجود است که مطالعه‌ی آنها به درک عمیق‌تر و ارتقای آگاهی ما یاری می‌رساند.

زنجیره‌ی خوشنوتی که یک حلقه‌ی دیگر آن تجاوز جنسی به زنان است. شاید نقل قول بعدی "براون میلر" این مهم را شفاف‌تر کند:

"آشیل جنگجوی یونانی، یک گله مزدور "میرمیدون" داشت که هنگام نبرد گوش به فرمان آشیل بودند و در گمنامی به صورت عوامل واقعی وحشت انجام وظیفه می‌کردند. گرچه آن‌ها "میرمیدون"‌ها به این عمل پلید مبادرت می‌کردند، اما مردان دیگر، مافوق‌های آنان از حیث طبقه و جایگاه همواره از منافع پایدار شرارت‌های ابلهانه‌ی آن‌ها بهره‌مند می‌شدند".

متجاوزان جنسی که دفتر ثبت وقایع نیروهای انتظامی را پر می‌کنند در معنایی بسیار دقیق برای همه‌ی مردان جامعه، نقش "میرمیدون"‌های آشیل را بازی می‌کنند.

فقط با این درک می‌توان توضیح داد که مردان متجاوز مانند آن گروهی که در این فیلم مستند، برخی از ما دیده‌ایم و یا پاسداران و بازجوهایی که به زنان زندانی تجاوز می‌کنند، چگونه همان نقشی را برای نظام جمهوری اسلامی ایفا می‌کنند که "میرمیدون"‌ها برای آشیل و جامعه‌ی برده داری یونان در آن عصر ایفا می‌کردند. حال از منظری دیگر و از دستگیری و قتل زهرا به این مقوله بنگریم. بر مبنای دیدگاه رژیم جمهوری اسلامی، همه‌ی زنان به طور بالقوه فاسد و اغواگر هستند، همه فاحشه هستند، مگر عکس آن ثابت شود. پس مسئله‌ی دستگیری زنان برای جرایم واهی هم چون نوع پوشاک و آرایش و تار مو پدیده‌ی جدیدی نیست. مسئله‌ی تجاوز به زنان زندانی هم در جمهوری اسلامی موضوع جدیدی نیست. در قوانین اسلامی زن دستگیر شده، غنیمت جنگی است که به تصرف فاتحان در می‌آید و اگر دختری باکره بود، پیش از به قتل رساندن مورد تجاوز قرار می‌گیرد تا باکره نزد خدا به بهشت نرود. بر پایه‌ی همین تفکر مذهبی، صدها زن زندانی سیاسی در دهه‌ی ۱۳۶۰، قبل از اجرای حکم اعدام، توسط پاسداران و بازجوها و شکنجه‌گران مورد تجاوز قرار گرفتند.

آنچه که در مورد زهرا تازگی دارد تهاجم رژیم به توده‌های زنان به این شیوه است. چرا که تهاجم رژیم، به همه‌ی زنان ایران از طریق اعمال قوانین و اشکال دیگر سرکوب همواره وجود داشته است و معمولاً تجاوز به زنان زندانی شامل زنان فعال

سیاسی ضد رژیم بوده است. اما این مورد دستگیری، تجاوز و قتل نه شامل یک فعال سیاسی بلکه یک زن عادی است. زهرا بنی یعقوب (عامری) نه فعال سیاسی بود و نه پرونده‌ای در این زمینه داشت. به نظر می‌رسد، رژیم جمهوری اسلامی وارد دور جدیدی شده است و در صدد است در این زمینه نیز خود را با کشورهایمانند نیجریه، پاکستان، افغانستان و هند هماهنگ کند، کشورهایی که در آن‌ها به طور سیستماتیک به همه‌ی زنان زندانی چه سیاسی و چه عادی تجاوز می‌شود.

در مورد تجاوز دسته جمعی به یک زن نیز، آن چه که در این فیلم مشاهده می‌کنیم، خیلی موجب تعجب نیست، همان گونه که پیشتر گفته شد، این عمل متناسب با ذهنیتی است که طی بیش از دو دهه در روابط اجتماعی جامعه‌ی ایران ترویج داده شده است. این جوانان محصول جامعه‌ای هستند که تحت سیطره‌ی ایدئولوژی زن ستیز اسلامی تربیت شدند. زنان، هر لحظه باید آمادگی خدمت جنسی به همسران‌شان را داشته باشند، حتا مرد می‌تواند هنگام شترسواری به همسرش تجاوز کند. در جامعه‌ای که مقاومت زن در مقابل تجاوز همسر مشمول مجازات زن است، در جامعه‌ای که فرزندان خانواده، پسران خانواده، بارها شاهد تجاوز پدر به مادرشان هستند، محصول و برآیند چنین جامعه‌ای، فقط انحطاط و ناهنجاری‌های جنسی است و خواهد بود.

اما در این مورد نیز آنچه جای نگرانی دارد، دست به دست کردن این گونه فیلم‌ها است. با این کار زشتی و پلشتی تجاوز دسته جمعی به زنان کم‌رنگ می‌شود و آن را به یک امر معمولی و بدیهی در جامعه تبدیل می‌کند. آن هم در جامعه‌ای که زنی که مورد تجاوز قرار گرفته مجازات می‌شود و این گونه فیلم‌ها می‌تواند به ابزاری در خدمت سرکوب و تهدید دوباره‌ی زنان منجر شود.

در پایان باید گفت آن چه که پس از دیدن این صحنه‌ها و شنیدن این خبرها، هر وجدان شریفی را خشمگین می‌کند، سکوت مردم است، سکوت نیروهای است که امکان خبررسانی دارند، سکوت کسانی است که هر روز در حال طومار جمع کردن و جلسه گذاشتن علیه بی‌حقوقی این زن و آن مرد فعال به اصطلاح حقوق مدنی هستند، سکوت کسانی است که مدعی سرنگونی کل این نظام و برقراری نظام دیگری هستند.



نمی‌توان این گونه حوادث را طرح کرد و در سطح ماند. این حادثه شوکی است به ذهن هر انسان مسئول و آگاه. رنج و خشم ناشی از این حادثه، وجدان مسئول را از سطح به ژرفای مناسبات نابرابر سوق می‌دهد. هر قدر ابعاد خشونت این اعمال گسترده باشد، به همان میزان نیز حساسیت به ریشه‌های ستم بر زن را بیشتر برانگیخته می‌کند. در پس این خشونت، چهره‌ی واقعی مناسباتی دیده می‌شود که یکی از محورهای تسلط قهرآمیز مرد بر زن است. مناسباتی این گونه خشن و منحط، پاسخی رادیکال می‌طلبد. از درون همین واقعیت است که راه حل رادیکال، خود را می‌نمایاند. مجموعه‌ی این شرایط، نشان می‌دهد که این جامعه را با تعدیل چند "بند قانونی" نمی‌شود اصلاح کرد. وقتی زنان اصلاح طلب روی این نمونه‌ها انگشت نمی‌گذارند، در واقع ترس خود را از حوادثی نشان می‌دهد که مطرح شدن آنها ذهن را به سمت راه حل‌های رادیکال می‌راند و موضوع خوشایند آنها نیست.

این گونه اشکال پلشت و خشن سرکوب جنسی، ذهن همه‌ی ما را به سمت راه حل‌های رادیکال و ریشه‌ای می‌کشاند. البته این کار آسانی نیست. تغییر رادیکال این مناسبات پیچیده است، همه‌ی ما باید فکر کنیم. همه‌ی ما باید برای تغییر این مناسبات، آگاهی خود و کل جامعه را، آگاهی اکثریت زنانی که از این روابط به ستوه آمده‌اند و اکثریت مردانی که از خود بیگانه شده‌اند را ارتقا دهیم. برای تغییر، نیاز به آگاهی و خودآگاهی است و برای خودآگاهی نیاز به اندیشه ورزی است.

این جامعه نیاز به انقلاب اجتماعی دارد. انقلابی که بتواند مناسبات زن و مرد را دگرگون کرده و مناسباتی میان زن و مرد ایجاد کند که در آن معاشرت جنسی، رابطه‌ی ای برای آرامش جسم و جان باشد، جامعه‌ای که در آن رابطه‌ی زن و مرد بر پایه‌ی ارزش‌های انسانی استوار شود.

انقلاب اجتماعی موضوعی مربوط به فردا نیست، انقلاب اجتماعی نباید پوششی برای زیر فرش راندن مناسبات نابرابر بین زن و مرد باشد. مسیر انقلاب اجتماعی با مبارزه علیه هرگونه ستم و استثمار جنسیتی سنگ فرش شده است.



## اگر من جای اولیای دم مقتول بودم!

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره‌ی ۱۶، دی ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)

اگر من جای اولیای دم مقتول بودم، با اعتراض میلیون‌ها زن و مردی که حکم اعدام کبری رحمان پور را محکوم کرده‌اند همراه می‌شدم. از به اصطلاح حقوقی! که دستگاه قضایی نظام جمهوری اسلامی به من داده است اعلام تنفر می‌کردم و این "حقوق" را که همانا تایید آدم‌کشی قانونی بر طبق قوانین دوران جاهلیت است به خودشان ارزانی می‌کردم. اگر من جای اولیای دم مقتول بودم نمی‌گذاشتم که نظام جمهوری اسلامی در اعمال این قوانین نابرابر و اجرای این احکام قرون وسطی مرا هم‌دست و همراه خود کند.

اگر من جای اولیای دم بودم در به خاک سپاری این قوانین قرون وسطی‌ای مانند حکم قصاص و سنگسار با اکثریت مردم ایران و جهان همراه می‌شدم و نمی‌گذاشتم که قاضی شاهرودی از این فرصت استفاده کند، چهره‌ی معصوم و مخالف اعدام کبری به خود بگیرد و به مردم جهان این گونه وانمود کند که گویا این جمهوری اسلامی نیست که احکام قرون وسطایی عهد جاهلیت را علیه مردم ایران به کار می‌بندد بلکه این مردم هستند، مردمی مانند اولیای دم مقتول که ذاتا انتقام‌جو بوده و خواهان اعدام یکدیگر هستند.

اگر من جای اولیای دم مقتول بودم با همه‌ی کسانی همراه می‌شدم که قوانین عقب مانده‌ی شریعت و حق تعیین مجازات مجرم را به صورت سران جمهوری اسلامی پرتاب کرده‌اند و می‌گفتم این نه یک حق برخورداری از حقوق انسانی، بلکه "حق" شراکت در جنایت است.

اگر من جای اولیای دم مقتول بودم اعلام می‌کردم که من هیچ منفعتی در موجودیت قوانین غیرعادلانه و قرون وسطائی ندارم و این سران جمهوری اسلامی هستند که برای تداوم نظام پوسیده و غیر عادلانه شان نیاز به احکام و قوانینی دارند که مردم ستمدیده را مجازات کنند.

اگر من جای اولیای دم مقتول بودم، می‌دانستم که با تقاضای حکم اعدام کبری در حقیقت در حال تأیید قتل هزاران انسانی هستم که از بدو قدرت‌گیری جمهوری اسلامی توسط قانون قصاص، سنگسار، ارتداد و کفر جان خود را از دست داده اند، در حال تایید قانونی هستم که هزاران انسان فقیر و رنج‌دیده به جرم دزدی لقمه نانی دست و پای شان قطع و چشم‌شان از کاسه بیرون آمده و انگشتان دست و پای خود را از دست داده‌اند، می‌دانستم که آماج نفرت و انزجار میلیون‌ها مردمی هستم که به طرق مختلف این قوانین دوران بربریت را محکوم کرده‌اند.

اگر من جای اولیای دم مقتول بودم، کبری رحمان پور را محکوم به مرگ نمی‌کردم، نظامی را محکوم به مرگ می‌کردم که در آن هزاران زن و دختر برای تامین خود مجبور به تن فروشی‌اند، هزاران هزار دختر جوان و خردسال باید به ادامه زندگی و ازدواج با مردان چندین برابر سن خود تن دهند، میلیون‌ها انسان گرفتار اعتیاد دست به هر جنایتی می‌زنند، هزاران کودک خیابانی، کودکی خود را سرگردان در خیابان‌ها و در کنار انواع رفتارهای غیرانسانی سپری می‌کنند. نظامی که حرف اول و آخرش قانون جنگل است، قانونی که در طی ۲۷ ساله گذشته، اشاعه دهنده‌ی فرهنگ انتقام، سودجویی، دروغ‌گویی، دو رویی و ... بوده و به لحاظ اخلاقی در حال اضمحلال و فساد است.

اگر من جای اولیای دم بودم، علیه قانون قصاص اعتراض می‌کردم. قانونی که وجودش و اعمالش توهین به مردم ایران است. مردمی که باید در آستانه‌ی هزاره سوم برای پیش برد زندگی حقوق و قضایی خود در اسارت احکام هزاره‌های پیشین باشند. اگر من جای اولیای دم مقتول بودم، قانون قصاص را به عنوان قانونی مربوط به دوران جاهلیت بشر شایسته زباله‌دان تاریخ اعلام می‌کردم زیرا بشر در آستانه‌ی هزاره سوم نیاز به قوانینی دارد که هدف آن نه انتقام جویی از انسان گناهکار بلکه کمک به

## اگر من جای اولیای ... ۲۰۵

انسان‌های خطاکار برای بازسازی خود و در نهایت خدمت به تحقق جامعه‌ای انسانی باشد.

نه و هزاران بار نه. من ننگ هم‌دستی و همراهی با نظام جمهوری اسلامی و قوانین عقب مانده‌اش را بر پیشانی‌ام حک نمی‌کنم تا در تاریخ ثبت شود که اندک مردمانی هم بودند که در سببیت و جنایت و عقب ماندگی با مرتجعین جمهوری اسلامی همراهی کردند. بهتر است سران جمهوری اسلامی این ننگ و شرم ساری تاریخی را به تنهایی بر دوش خود حمل کنند.

آری و هزاران بار آری. کبری را نه قاتل بلکه قربانی و هم چون هزاران قربانی بی‌نام و نشان این نظام جنایت کار می‌پنداشتم و با میلیون‌ها مرد و زنی که اعلام کردند کبری نه قاتل بلکه قربانی این جنایت است، هم نظر و هم رای می‌شدم.

اگر جای اولیای دم مقتول بودم با قلبی بزرگ و روحی سخاوتمند با مادر رنج دیده ی کبری همدردی می‌کردم. اعلام می‌کردم که مرگ کبری شاید دلی کوچک را برای لحظه‌ای کوتاه خنک کند اما میلیون‌ها دل بزرگ را در درازی تاریخ می‌سوزاند.

اگر جای اولیای دم مقتول بودم، به مادر کبری می‌گفتم من هم چون اولیای دم "سیروس و بهروز" تحمل اعدام جوان دیگری را ندارم و کبری را هم چون "سینا و علی جان" می‌بخشیدم.

با وجدان انسانی شریف و قلبی پرعطوفت بزرگ‌ترین آرزوی خانواده کبرا را که روشن شدن چراغ دل‌شان با آزادی کبری است، برآورده می‌کردم. باور کنید این یکی از زیباترین لحظه‌های جاودانه‌ی زندگی است وقتی که می‌توانیم لبخند شادی را بر چهره‌ی مردم ستم‌دیده و رنجیده بنشانیم.



## از زهرا کاظمی تا رویا طلوعی

دی ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)

امروز صبح بود که صدای رویا طلوعی را از رادیو فردا شنیدم. رویا طلوعی با بغض در گلو حکایت از شکنجه‌هایی کرد که طی دستگیری و در زندان رژیم جمهوری اسلامی بر او رفت. او گفت آن چه بر او رفته همانی است که بر زهرا کاظمی رفت فقط با لنگه کفش بر سر او نزدند. زهرا کاظمی مورد تجاوز وحشیانه بازجویان رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت و سپس با ضربی لنگه کفش به حالت اغما رفت و درگذشت. آیا بغض رویا از کلامی شکسته در گلویش است؟ کلامی که بار هزاران ساله‌ی سنت در نیمه راه گلو آن را می‌شکند. سنت‌هایی که جمهوری اسلامی با سر نیزه و تفنگ، بندهای آن‌ها را محکم‌تر بر پیکر جامعه‌ی ما پیچید. آیا رویا طلوعی هم کلامی نگفته داشت؟ کلامی نگفته به تعداد هزاران زن مورد تجاوز واقع شده و کلامی که باید یک بار با صدای بلند آن را فریاد کرد و هزاران بار حکام جمهوری اسلامی را به جرم آن محاکمه و محکوم کرد. **حاشا که سکوت مطلوب‌ترین محیط برای تداوم حیات این حاکمان متجاوز است.**

این دیگر بر رویا طلوعی است که حقایق بیشتری از آن چه بر او رفت را افشا کند. اما صحبت‌های او مرا واداشت تا بار دیگر به این شیوه‌ی سرکوب زنان زندانی در زندان‌های جمهوری اسلامی بپردازم.

تجاوز یکی از مهم‌ترین حربه‌های جمهوری اسلامی برای مرعوب و منکوب کردن زنان است. حربه‌ای که بیش از ۲۶ سال است علیه زنان مخالف بکار برده است. دیوارهای زندان‌های اوین و گوهر دشت و دیگر شهرهای ایران در دهه‌ی ۶۰ شاهد مبارزه و مقاومت هزاران زن کمونیست و انقلابی و تجاوز مزدوران رژیم برای

شکستن و به زانو در آوردن آنان بود. تجاوزی که مهر شریعت را بر خود دارد زیرا در قاموس جمهوری اسلامی به دختران باکره باید قبل از مرگ تجاوز کرد که به بهشت نروند و زنان کمونیست هم که کافر هستند و غنیمت جنگی و تجاوز به آنان ثواب دارد! تجاوز جنسی شکنجه‌ی مضاعفی بر زنان است. به خصوص در فضایی که این شکنجه نه مایه‌ی رسوایی شکنجه‌گر بلکه شرم شکنجه شده ترسیم می‌شود. باید سکوت را شکست.

نه فقط تجاوز جنسی بلکه تهدید فرزندان نیز فشاری دیگر بر زندانی زن است. در قانون اساسی ایران زن به عنوان همسر یا مادر دارای هویت است، این قانون انعکاسی از فرهنگ عقب مانده و زن ستیز غالب است. در یک چنین فضای زن ستیز و مردسالاری، تجاوز جنسی و تهدید فرزندان یکی از مهم‌ترین ابزارهای شکنجه زنان است. برای خنثی کردن حربه‌ی مرتجعین اسلامی نه فقط باید کلیه‌ی این ارزش‌ها و معیارهای سنتی و عقب مانده در مورد زنان را به زیر سؤال کشید، بلکه این دو شکل از شکنجه‌ی مضاعف زن زندانی را با جسارت و بی مهابا افشا و محکوم کرد. این بخشی از ارعاب زنان است و ابزاری برای در بند نگه داشتن آنها و نباید موجب ترس و هراس زنان از مبارزه شود.

زها کاطمی زنده نماند تا آغازگر شکستن این سکوت باشد. بسیاری از زنان کمونیست و انقلابی نیز زنده نماندند که با افشای تجاوز هم از شیوه‌ی سرکوب زنان توسط جمهوری اسلامی پرده بردارند و نیز هم زمان خراشی به افکار سنتی که بر پیکر مخالفین هم رسوب کرده است، وارد کنند. بسیاری هم که از این جنایات جان سالم به در بردند نیز به همان دلایل حاضر نشدند مهم‌ترین حربه‌ی جمهوری اسلامی علیه زنان زندانی را افشا کنند. اما باید از جایی شروع کرد. باید به زنان جرات بخشید که افشا کنند و باید به روشنی گفت که جنبش زنان و نیروهای آزادی‌خواه و مترقی از هر زنی که مورد تجاوز قرار گیرد حمایت می‌کنند و تجاوزگر را نیز در هر شکل و لباسی محکوم می‌کنند.

مسئله‌ی تجاوز مسئله‌ی یک فرد نیست، مسئله‌ی یک مناسبات است و افشای آن افشای مناسباتی است که بوی تعفن مردسالاری از ذره ذره‌ی آن به مشام می‌رسد. تجاوز هسته‌ی اصلی مناسبات غیرعادلانه و نابرابر حاکم کنونی است.



## از زهرا کاظمی تا رویا طلوعی! ۲۰۹

مناسباتی که دیرک‌هایش قدرت است. قدرت مرد بر زن، حاکم بر محکوم، ملت ستم‌گر بر ملت ستم‌دیده، طبقات فرا دست بر طبقات فرودست. به همین جهت افشای رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه، وظیفه‌ی همه‌ی نیروهای است که ستم بر زن را در هیچ شکلی بر نمی‌تابند.

هرگز نباید برای دادخواهی تجاوز، توهم به عدل بزرگ تجاوزگر دیگری داشته باشیم. تجاوزگران اگرچه گاه به پای یک دیگر می‌پیچند اما در اعمال تجاوز علیه مردم دنیا و در راس آن زنان دست در دست هم دارند. در اعمال و تصویب کلیه‌ی قوانین و اعمال ضد زن در گوشه و کنار جهان از جمله ایران و کردستان، در سطح ملی یا بین‌المللی هم کاسه‌اند.

و سخن آخر این که رویا طلوعی می‌تواند رنجی را که در چند ماه زندان‌های رژیم برده است، بدل به ادعانه‌ای علیه جمهوری اسلامی کند. ادعانه‌ی زنانی که در زندان‌های رژیم مورد تجاوز و شکنجه واقع شدند و جان باختند، ادعانه‌ی عاطفه رجبی، زهرا کاظمی و .... بسیار زنان گمنام دیگری که در سکوتی جهنمی به دست این شکنجه‌گران به قتل رسیدند.



# به قدمت هزاران سال و به درازی همه‌ی مرزهای جهان

به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان  
فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره‌ی ۱۶، دی ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)

وقتی سربازان آمریکایی پس از تجاوز به عبیر دختر ۱۵ ساله‌ی عراقی او را سوزاندند، در روستای کوچک نکا در ایران قلب خاله‌ی عاطفه آتش گرفت. عاطفه هم ۱۵ سال داشت و جلادان اسلامی پس از تجاوز او را به دار سپردند. وقتی جنگ سالاران اسلامی امینه را در افغانستان سنگسار کردند، حاجیه در زندان جلفا دلش از وحشت سنگ‌هایی که بر سرش فرو خواهد آمد، لرزید. خیریه در زندان دیگری در ایران فریاد زد مرا سنگسار نکنید به دارم بیاویزید. وقتی نرینه‌های مردسالار سوهان دختر ۱۸ ساله را در سورسن پاریس به آتش کشیدند، مرجان ۱۶ ساله هم در ایران خود را به آتش کشید تا با مردی هم سن پدر بزرگاش ازدواج نکند. کمی بعد سومارای پاکستانی با ۸۰ درصد سوختگی جان سپرد، تا آخرین لحظه هم نگفت که این شوهرش بود که او را به آتش کشید. وقتی کلثوم ۷ ساله در سومالی ختنه شد، فریادش با آخرین فریاد دلخراش مریم ۹ ساله در شب زفاف در هم آمیخت. آخر می‌دانید عروسک مریم را گرفتند و عروس‌اش کردند.

سیندیسو ۲۳ ساله ایدز دارد. سیندیسو بارها مورد تجاوز مردان واقع شده است. وقتی سه ساله بود پدر بزرگش به او تجاوز کرد، همان موقع بود که فادیمه در سوئد توسط پدر و برادرش به قتل رسید.

ماری ترنتینیان (بازیگر سرشناس فرانسوی) با ضربه‌های دوست پسرش (خواننده‌ی مشهور فرانسوی) به قتل رسید. کمی بعدتر نادیا شاعر افغانستانی نیز به دست شوهرش به قتل رسید. کمی قبل تر و کمی بعدتر لیزا و جوئیس توسط مردانی ناشناس پس از تجاوز به قتل رسیدند. لیزا و جوئیس هر دو در آمریکا بودند. وقتی ناتالی در ویتربنی در آمستردام به انتظار مشتری نشسته بود، کشتی بردگان جنسی در بندر هامبورگ لنگر انداخت.

وقتی یک میلیون زن عراقی در طی سال‌های تحریم اقتصادی آمریکا و متحدانش جان خود را از دست دادند، بیش از ۴ میلیون زن عمدتاً آفریقایی بر اثر جنگ جان خود را از دست داده بودند و خواهران شان هزارهزار در بوسنی مورد تجاوز نظامیان قرار گرفتند.

زنجیره‌ی جهانی خشونت، میلیون‌ها زن را در کنار یکدیگر قرار داده است. خشونت‌ی که روزانه بیش از ۳ میلیارد زن در چهار گوشه‌ی جهان تجربه می‌کنند. در شهر و روستا، خانه و محل کار، خیابان و کوچه.

در اسارت زنجیره‌های خشونتیم. زنجیری که دو سرش با حلقه‌های خشونت دولتی و خانگی به هم جوش خورده است. زنجیره خشونت‌ی به قدمت هزاران سال و به درازای همه‌ی مرزهای جهان!

اگر مبارزه و مقاومت زنان در سراسر جهان زنجیره‌های خشونت را به لرزه در آورده، اما تهاجم افسار گسیخته سرمایه و نظم نوین جهانی نیز به ضخامت آن افزوده است. فقر، مرگ، بیماری، گرسنگی، بی‌سوادی، بیگاری و بیکاری در جهان کنونی هر چه بیشتر و بیشتر زنجیره‌ی خشونت را بر دست و پای‌مان محکم می‌کند. اما هر قدر زنجیر خشونت جهانی‌تر شده است، مبارزه و مقاومت زنان نیز ابعاد جهانی بیشتری به خود گرفته است. از دوردست‌ها صدای مبارزه و مقاومت یکدیگر را می‌شنویم و قلب‌مان می‌تپد. از مبارزات یکدیگر الهام می‌گیریم و از

## به قدمت هزاران سال و ... ۲۱۳

پیروزی‌های مان احساس غرور و جسارت می‌کنیم. هر پیشروی زنان در هر نقطه‌ای از جهان را از آن خود می‌دانیم.

هر قدر ما زنان آگاه‌تر می‌شویم، درمی‌یابیم خشونت حربه‌ی نظام طبقاتی مردسالار و پدرسالار برای تحکیم و تثبیت فرودستی‌مان است. هر قدر بیشتر می‌فهمیم که خشونت در هر شکلش وسیله‌ای برای مطیع و برده کردن ماست، در می‌یابیم که این خشونت قابل مهار نیست مگر این که فرودستی زن سرنگون شود و فرودستی زن با اقدامات "لطیف" از بین نخواهد رفت، چون مناسبات قدرت مردسالار و طبقاتی از آن نگهداری می‌کند. رهایی زن وابسته است به سرنگونی نظام قدرت ارتجاعی حاکم در جهان.

اینک مائیم در صفوف میلیونی، با رشته پیوندهای محکم برای در هم شکستن زنجیرهای ستم و بردگی تاریخی‌مان و بنا نهادن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار. بر سرعت گام‌های خود بیفزاییم، دیر کرده‌ایم. آینده کوبه بر در زمان می‌زند.



## فصل ششم: نقد فیلم و کتاب

- "نیمه‌ی پنهان"
- "سفر قندهار"
- برزخ سنت و مدرنیسم
- "بانوی اردیبهشت"
- گردن بند مقدس یا چشم بند توهم
- زن در شعر شاملو





## "نیمه‌ی پنهان"

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره‌ی ۶، آبان ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)

فیلم "نیمه‌ی پنهان" برای تهمینه میلانی پر دردرس بود، چرا که دو بار به خاطر این فیلم به دادگاه احضار شد و حتی شبی را در حبس به سر برد. به همین جهت، فیلم ارزش دو بار دیدن و تعمق درباره آن را دارد. ضمناً تهمینه میلانی، فیلم خوب و ارزشمند "دو زن" را پیش از آن ساخته بود و به شدت مورد اعتراض هردو جناح حکومت و طرفدارانش قرار گرفته بود.

فیلم "نیمه‌ی پنهان" حکایت زنی است به نام فرشته که در آستانه‌ی چهل سالگی تصمیم می‌گیرد برای اولین بار پس از ۱۷ سال زندگی مشترک، واقعیت‌هایی از گذشته‌اش را برای شوهر بازگو کند. این واقعیت عمدتاً مربوط به رابطه‌ی او با مردی است که در جوانی به او علاقه داشته. این عشق در آغازین سال‌های پس از انقلاب اتفاق می‌افتد، در زمانی که فرشته در یک گروه سیاسی چپ فعالیت می‌کرد. علت تصمیم فرشته به بازگویی واقعیت، تقاضای کمک از جانب یک زن زندانی سیاسی محکوم به اعدام به دفتر ریاست جمهوری است و همسر فرشته قرار است به عنوان قاضی به پرونده‌ی این زن رسیدگی کند. فرشته می‌خواهد به این زن کمک کند چون او را تجسمی از گذشته خود می‌داند و سعی دارد شوهر را قانع کند که در مورد آن زن عادلانه قضاوت کند. گرچه شوهر پیشاپیش قضاوت خود را در مورد این زن زندانی سیاسی کرده است: "معلومه که زن سر براهی نبوده".

طی روایت فرشته با مسائل گوناگونی در فیلم روبرو می شویم: سرکوب نیروهای چپ و انقلابی، حمله‌ی چماقداران حزب‌اللهی به میز کتاب جریانات سیاسی، دستگیری فعالین سیاسی و زندان و اعدام آنها، نگاه فعالین سیاسی به موضوع زن و عشق و خلاصه، نگاه امروز فرشته به آن گذشته.

فیلم نیمه‌ی پنهان بیشتر تئاتری است که به سینما آمده است. حجم گفتارها بسیار بیشتر از حجم تصویر است و طبعاً چنین فیلمی حرف‌های بسیاری دارد تا با بیننده در میان نهد. مسائل فیلم را می‌توان در چند مقوله‌ی زیر دسته بندی کرد: نیروهای سیاسی چپ مخالف رژیم و زنان و سیاست.

### گروه های چپ مخالف رژیم

فرشته که ۱۹ سال دارد، پس از سرنگونی رژیم شاه و قدرت‌گیری خمینی در یک گروه سیاسی چپ فعال می‌شود. او به همراه چند دختر جوان بنام‌های زهره، مریم، فرخنده و نسرين در یک هسته فعالیت می‌کند. نسرين که کمی از بقیه مسن‌تر است و پنج سال هم در رژیم شاه زندانی بوده است، مسئول گروه است. چندین سکانس فیلم به جلسات این هسته‌ی سیاسی اختصاص دارد. در یکی از سکانس‌های فیلم مکالمه‌ای بین اعضاء هسته در می‌گیرد:

- نسرين: زهره موقع شوخی نیست
- زهره: شوخی بخش مهمی از زندگی است
- نسرين: شوخی مال آدم‌های بیکاره است نه ما که اهداف

### جدی داریم

- زهره: عشق و عاشق شدن جدی نیست؟
- نسرين: جدی است اما موضوع ما نیست
- فرشته: یک جلسه تعیین کن تا من سئوالم را بپرسم. جایگاه عشق، نه به توده‌ها بلکه به یک غیر هم‌جنس کجاست؟
- نسرين: از بالا می‌پرسم جواب می‌دهم!

نسرين بیشتر شبیه ناظم‌های بداخلاق دبیرستان‌های دخترانه است، طوری که از نظر زهره او سرخور است. در اعتراض به این لقبی که زهره به نسرين

می‌دهد مریم می‌گوید او زندانی سیاسی بوده است و باید به او احترام گذاشت و زهره که ظاهراً عاقل‌ترین فرد گروه است می‌گوید "زندانی سیاسی بودن دلیل محق بودن نیست".

نسرین بالاخره سؤال مربوط به عشق را از مسئولین رده بالا می‌پرسد و برای گروه جواب می‌آورد: "عشق به غیر هم‌جنس عشقی غریزی است که با ارزش شمرده می‌شود اما اگر در کوران مبارزه قرار بگیریم باید قادر باشیم از آن عشق بپرهیزیم". فرشته اعتراف می‌کند که جلسات گروه در دانشگاه را به خاطر دیدن آقای روزبه جاوید، مرد مسنی که به او علاقمند شده است می‌رود.

در جلسات آخر فرشته شورش می‌کند: "گاهی دلم می‌خواهد صورتم را آرایش کنم. لباس زنانه بپوشم. عاشق بشوم، نمی‌دانم چرا احساس می‌کنم با تمام اعتقادی که به سازمان دارم تمام مدت دارم در یک قوطی محدود زندگی می‌کنم. اگر دیشب مرا برده بودند کی به داد من می‌رسید؟"

نسرین مسئول گروه حتی تعداد لباس‌های افراد گروه را کنترل می‌کند، زهره که دو عدد بلوز دارد از فرشته می‌خواهد به نسرین نگوید چون نسرین خواهد گفت که یک بلوز کافی است.

اما ادبیات جریان‌ات سیاسی چپ: آقای جاوید از یک نویسنده چپ گروه‌های سیاسی مثال می‌آورد که وقتی می‌خواست بگوید "آن مرد به زن گفت زیرسیگاری را به من بده، می‌گفت آن مرد که از خصم ستمکاران تاریخ کمر خم کرده بود..."

### برخورد به مسئله زن

فرشته که زنی تحصیل کرده و دانشگاه رفته است در نقش مادری مهربان و همسری دلسوز در اولین سکانس فیلم ظاهر می‌شود. به شوهر چای می‌دهد. به کودک غذا می‌دهد، میز را تمیز می‌کند. شوهرسفرارش می‌کند که فرشته برایش چمدان یک سفر سه روزه را ببندد.

فرشته در دورانی که فعال سیاسی است و به روزبه جاوید دل می‌بندد در اولین دیدار با او، در مقابل لقب دختر کوچولو اعتراض می‌کند. اما در تمام

سکانس های فیلم در مناسباتش با روزه جاوید نقش یک دختر کوچولو را ایفا می‌کند. حتی هنگامی که با روزه به میهمانی جمع نویسندگان می‌رود و تصمیم می‌گیرد مهمانی را ترک کند، در مقابل حکم روزه جاوید که به او می‌گوید "برگرد مثل بچه‌ی آدم شام بخور، بعدا می‌رسونمات" آرام بر می‌گردد و در پایان شب از روزه به خاطر رفتارش معذرت می‌خواهد. در جایی در مهمانی مردی با اشاره به فرشته، به متلک به روزه می‌گوید "شکار جدید است؟" و روزه در جواب می‌گوید "آره برو تفنگ را بیاور". روزه جاوید به فرشته می‌گوید "ذاتا مجرد است" لابد چون علیرغم متاهل بودن مداوما دنبال "شکار" است!

از زبان همسر روزه که در این فیلم لحظه‌ای از متلک و تحقیر زنان غافل نیست، می‌شنویم که او در بین زنان محبوبیت دارد و همه‌ی زنان دور و بر او می‌پلکند!

وقتی فرشته با همسر روزه‌ی جاوید رو به رو می‌شود و در می‌یابد که این مرد مرتبا به زنش خیانت می‌کند و ماجرای عشق جوانی روزه را می‌شنود می‌گوید "حالا دلم برای روزه می‌سوزد!!"

زن روزه جاوید برای حفظ همسرش به هر حيله و رشوه‌ای متوسل می‌شود و البته همکار شوهرش آقای منصوری جاسوس این خانم است و مرد را مرتب کنترل می‌کند که در خیانت زیاده‌روی نکند!

فرشته در انتهای فیلم حق را به آقای روزه می‌دهد، هنگامی که به او می‌گوید چرا مرا ترک کردی و زود قضاوت کردی. او این گونه ادامه می‌دهد که سعی کرده همان طور که همسرش خواسته زن خوب و وفاداری باشد و علت این فضیلت‌ها را مدیون گذشته است. فرشته در سر تا سر فیلم تردید دارد: هنگام فعالیت سیاسی دچار تردید است، در رابطه با روزه دچار تردید است و ...

### سیاست

در صحنه‌های آغازین فیلم، آقای رستگار از حزب‌اللهی‌های دانشگاه را می‌بینیم که همکار محتشم، شوهر فرشته است. رستگار که هنگام "انقلاب فرهنگی" برگه‌ی اخراج فرشته را به دست او داده، اکنون به فرشته می‌گوید "بیست سال گذشته،

همه چیز عوض شده، من هم عوض شده‌ام، فراموش‌اش کنید". فرشته در مورد آقای رستگار هنگام پاک‌سازی دانشگاه می‌گوید "واکنشی که رستگار به من نشان داد، اعتقاد نبود یک جور دشمنی بود، یک جور کینه. شاید اگر فرصتی بود که من و رستگار چهره به چهره با هم صحبت می‌کردیم سوءتفاهم‌ها رفع می‌شد". پس از انقلاب و شروع دوران سرکوب نیروهای انقلابی، روزبه جاوید و دوستانش حرف‌هایی می‌زدند که امروزه بخش‌هایی از هیئت حاکمه موسوم به دوم‌خردادی‌ها به آن رسیده‌اند. جاوید که درگذشته از فعالین سازمان جوانان حزب توده بوده است، می‌گوید "آزادی باید چارچوبی داشته باشد وگرنه تبدیل به هرج و مرج می‌شود".

"آزادی یعنی هر انسانی با حفظ حقوق دیگران بتواند شک کند، بتواند اشتباه کند و حرفش را بزند و به هر مقامی چه سیاسی، چه مذهبی، چه هنری، چه ادبی بتواند نه بگوید". خانم پهلوان به فرشته می‌گوید "به نظر من نسل تو بیشتر هیجان‌زده و احساساتی هستند تا مبارزانی آگاه". "فقط با خواندن تاریخ و ثوروی کشورهای دیگر نمی‌شود برای یک مملکت نسخه پیچید!" فرشته هنگام بررسی گذشته‌اش می‌گوید "واقعا یک دختر بچه بودم، دختر بچه‌ای که یک دفعه هولم داده بودند در واقعیت زندگی و می‌گفتند عوضش کن" و بالاخره می‌گوید "حرف‌های روزبه جاوید و خانم پهلوان روی من بسیار اثر گذاشت".

\*\*\*

تهمینه میلانی در این فیلم حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد. او برای مطرح کردن نظرات سیاسی خود و هم‌چنین موضوع زنان، ابتدا باید ترتیب مخالفین سیاسی واقعی رژیم را که همانا نیروهای چپ و مبارز بودند می‌داد. تصویر نیروهای سیاسی که در جمع ۵ نفره‌ی گروه فرشته فشرده می‌شود، تصویر یک مشت دختر بچه است که خودشان هم نمی‌دانستند چه می‌خواهند اما می‌خواستند جامعه را عوض کنند!! هسته‌ی سیاسی این گروه چپ توسط خانم میلانی اسلامیزه هم می‌شود! همه‌ی گروه دختر هستند!

حتما بسیاری که حتی با گروه‌های چپ فعالیت نمی‌کردند، به یاد دارند که هسته‌ها زنانه نبود بلکه دختر و پسر با هم فعالیت می‌کردند! فرشته قهرمان فیلم،

بیشتر تصویر یک دختر مردد، متزلزل و ساده لوح را در ذهن انسان تداعی می‌کند تا دختر جوان پیشرو و جسور انقلابی‌ای که پس از انقلاب در جریانات چپ و مبارز برای جامعه‌ای دموکراتیک و تحقق حقوق دموکراتیک مردم ایران متشکل شد و برای این آرمان‌ها از مرگ هیچ هراسی نداشت و ترس برایش مفهومی بیگانه بود. نسلی که به قول احمد شاملو "تباهی از درگاه بلند خاطره‌شان، شرمسار و سرافکنده می‌گذرد". برخلاف فرشته‌ی فیلم خانم میلانی، عموماً فرشته‌های متشکل در گروه‌های مبارز انقلابی، جلادان رژیم جمهوری اسلامی را در زندان‌ها به زانو درآوردند. رژیم حتی از پیکر بی‌جان آنان وحشت داشت، از اسم آنان هنوز هم وحشت دارد! به همین دلیل، هم چنان تاریخ این نسل، تاریخ ممنوع و پنهان جامعه ماست.

نسرین فیلم "نیمه‌ی پنهان" که به اصطلاح مسئول گروه بود و بعداً اعدام شد، حتی قادر نبود به سئوالات ساده‌ی گروه پاسخ دهد و برای هر سؤال ساده‌ای باید از مسئولین پاسخ می‌گرفت. نسرین مثل یک دیکتاتور به خندیدن، شوخی، لباس و ساده‌ترین علایق گروه دخالت می‌کرد. برخلاف نسرین فیلم خانم میلانی، نسرین‌های واقعی علیرغم جوانی و کم‌تجربگی آن قدر دانش و توانایی داشتند که تضاد منافع تازه به قدرت رسیدگان اسلامی را با منافع اکثریت مردم تشخیص دهند. هنگامی که امثال روزبه جاوید در حال لفاظی‌های بی‌مایه در مورد عشق، آزادی و مبارزه ... بودند، نسرین‌ها تشخیص داده بودند که اسلاميون تازه به قدرت رسیده در حال دزدیدن دستاوردهای انقلاب مردم هستند.

تهمینه میلانی حرف دلش را از زبان خانم پهلوان می‌زند. خانم پهلوان معتقد است که جریانات چپ نه تاریخ مشروطه خوانده بودند و نه کشور خود را می‌شناختند و می‌خواستند با کلیشه‌ها و شعارها مملکت را عوض کنند! تهمینه میلانی به خاطر ارادتی که به روزبه جاوید و خانم پهلوان دارد نمی‌خواهد باور کند که چپ ایران به خوبی از تاریخ کشور خود آگاه بودند.

آنان شکست جنبش مشروطه را می‌دانستند و هم چنین بر خلاف میل خانم میلانی، به خوبی خیانت و بی‌عملی حزب توده در سال ۱۳۳۲ را به یاد داشتند. آنان نمی‌خواستند تجربه‌ی حزب توده تکرار شود. از این رو علیرغم عدم آمادگی و

بی‌تجربگی، مرتجعین جدید را حتی اگر شده با دست خالی، به مصاف طلبیدند. آنان مبارزه کردند و شکست خوردند تا برای نسل بعدی میراثی انقلابی بر جای گذارند تا بر پایه‌ی آن جامعه نوین آینده ساخته شود.

میلانی البته حق دارد دریافت خود را از واقعیت منعکس کند، اما حق ندارد دریافت خود را به نام واقعیت قالب کند. تاریخ نسل گذشته در رژیم کنونی ممنوع است. مطمئناً شرط رژیم برای نمایش چنین تاریخی، تحریف آن است. پس هنرمندی که خود را متعهد و مترقی می‌داند بهتر است از چنین کاری پرهیز کند، چون روایت این گونه‌ی تاریخ به سود حکام جنایت کار اسلامی است! به ویژه در زمانی که نسلی از انقلابیون و مبارزین به قتل رسیدند یا تبعید شدند و هنوز در شرایط اختناق جمهوری اسلامی قادر نشده‌اند تاریخ خود را به گوش نسل جوان بعدی برسانند، "نیمه‌ی پنهان" تصویری تا این حد تحریف شده، تحقیر شده و مبتذل از جنبش چپ ایران را به خورد نسل جوان می‌دهد.

تهمینه میلانی از این هم پیشتر می‌رود و به نسل جوان پیام می‌دهد که اگر هم می‌خواهید از تجربه آن نسل استفاده کنید مثل فرشته استفاده کنید و تجربه‌ی دوران فعالیت انقلابی را برای امر خانه‌داری و شوهرداری به کار ببندید!!!

تصویر میلانی از نیروهای چپ نشان می‌دهد که او حتی به عنوان یک ناظر بی‌طرف، در آن دوران در جامعه نبوده است تا حداقل ببیند سبک کار نیروهای چپ چگونه بوده است. که اگر بود شاید می‌توانست برای اقناع تماشاچی بر سر نظرات‌اش، حداقل با تصاویرش، ادای واقعیت را بهتر درآورد.

واقعا جای تاسف است که تهمینه میلانی حتی وقتی می‌خواهد چپ را بر سر مسئله‌ی زنان نقد کند، حرف‌هایش از سطح مسائل ابتدایی و بعضاً تحریف شده‌ای که برخی از ورشکستگان سیاسی علیه جنبش چپ می‌گویند فراتر نمی‌رود. جمهوری اسلامی برای سر بردن انقلاب، نسلی را در کوچه و خیابان به رگبار بست و در زندان‌ها به دار آویخت تا اثری از مبارزه‌ی انقلابی بر جای نماند. شاید جمهوری اسلامی توانست آن نسل را از صفحه پاک کند اما تاریخ را نمی‌شود سر برید یا حذف کرد. هیئات، با تلاش‌های شبانه روزی خیل "اصلاح

طلبان" بتوان تاریخ را تحریف کرد! تصویر کاریکاتوریزه شده از گروه‌های سیاسی بیشتر نشان دهنده‌ی درک و فهم کاریکاتوریزه و سطحی خانم میلانی و هم فکرائش از تاریخ است.

نیروهای سیاسی چپ در مبارزات شان در آن سال‌ها علیه نظام جمهوری اسلامی نشان دادند که در جنایتکار بودن این رژیم هیچ توهمی ندارند، اما خانم میلانی و هم فکرائش پس از ۲۳ سال فجایعی که رژیم اسلامی برای مردم به بار آورده است، هنوز نسبت به این موضوع متوهم اند! بگذارید تاریخ قضاوت کند که ساده لوحان چه کسانی‌اند!

در تاریخ سینمای اخیر ایران فیلم‌های بسیاری ساخته شدند تا مبلغ پروژه‌ی دوم خرداد و آشتی دادن مردم با جلادان فرزندان‌شان باشند. فیلم‌هایی که مثل "نیمه‌ی پنهان" تبلیغ آشتی و فراموشی کردند و گفتگوی تمدن‌پهای آقای خاتمی را با خلاقیتی سرگیجه آور به همی عرصه‌های جامعه، حتی حل تضاد بین زن و مرد نیز کشاندند. اما "نیمه‌ی پنهان" کمی زیاده‌روی کرد! جای بدی انگشت گذاشت. بهتر بود به جای سرک کشیدن به تاریخ نسلی که قتل عام شد به همان موضوع دوم خرداد و چاشنی عشق و عاشقی بسنده می‌کرد. نسرین اعدام شد اما نسرین‌هایی هستند که تاریخ آن نسل را به گوش نسل جوان برسانند.

بیشترین لطفی که تاریخ هنر به امثال خانم میلانی خواهد کرد، ذکر نام‌شان در لیست مداحان دربار غزنوی است! میلانی از زبان روزبه جاوید، خانم پهلوان و فرشته، حرف دلش را می‌زند. این سه تن، از لحاظ تفکر و عقیده یکی هستند. گرچه فرشته در ابتدا جور دیگری فکر می‌کند، اما پس از دو جلسه گفتگو با آن دو، تعلق خاطر خود را به آنان درمی‌یابد. پند و اندرز پهلوان در مورد تاریخ مشروطه و بایک خرم دین، و تعاریف روزبه از عشق و آزادی فقط به درد مشروعیت بخشیدن به سرکوب نیروهای انقلابی توسط جمهوری اسلامی می‌خورد. ظاهراً میلانی می‌خواهد تماشاجی را به این نتیجه برساند که علت شکست چپ این بود که تاریخ کشورش را نخوانده بود!! بد نبود خانم میلانی، نیم نگاهی هم به جمع بندی نیروهای چپ و انقلابی از علل شکست‌شان می‌انداخت تا بالاخره می‌فهمید که علت شکست، نخواندن تاریخ مشروطه بود یا سرکوب خونین حکام



اسلامی با حمایت غرب؟ نهمینه میلانی به خود زحمت داده و گفتگوی تمدن‌ها را که خاتمی برای جهانیان دیکته کرد، به کل جامعه تعمیم می‌دهد: گفتگو و رفع سوء تفاهم بین جنایتکاران و قربانی، بین عاشق و معشوق، بین زن و شوهر. گویی گفتگوی تمدن‌ها با فراموش کردن بیست و سه سال جنایت ممکن است. این دیگر گفتگوی تمدن‌ها نیست، بلکه مشروعیت بخشیدن به بی‌تمدنی است.

## زن

علیرغم این که "نیمه‌ی پنهان" سعی می‌کند شکنندگی وضعیت زنان را در جامعه کنونی ایران نشان دهد و از این زاویه مثبت است با این حال زن فیلم "نیمه‌ی پنهان" در واقع تواب فیلم "دو زن" است. نهمینه میلانی در این فیلم نسبت به مردها و مردسالاری از خود انتقاد می‌کند! گویا در فیلم "دو زن" زیاده‌روی کرده بود! برای همین در "نیمه‌ی پنهان" همه چیز عکس فیلم "دو زن" است: فرشته در فیلم "دو زن" می‌خواهد درس بخواند، شوهرش مانع می‌شود، مرد دیگری که او را دوست دارد مانع می‌شود، برعکس در فیلم "نیمه‌ی پنهان" هر دو مرد (شوهر فرشته و مردی که او را دوست دارد) هر دو تلاش می‌کنند فرشته رشد و ترقی کند! شوهرش باعث رفتن دوباره او به دانشگاه می‌شود. روزبه جاوید او را با حقایق زندگی آشنا می‌کند و از او می‌خواهد همواره با چشم باز نگاه کند! هر دو، مردان خوبی هستند که میلانی حداکثر تلاش خود را می‌کند تا تماشاچی را به آنها علاقمند کند! اگرچه شخصیت مردسالار روزبه جاوید جای هیچ گونه نزدیکی با او را نمی‌گذارد. البته از نظر زنانی که هم درک و حس عمیقی از مردسالاری دارند و هم حاضر نیستند در مقابل امتیازات حقیر، باجوانی از مردسالاری سازش کنند!

فرشته‌ی فیلم "دو زن" عاصی و شورش‌گر است و نمی‌خواهد زندگی‌اش در چاردیواری خانه وقف بچه‌داری و شوهرداری شود، برای رفتن به دانشگاه و راه‌یابی به جامعه و استقلال خود مبارزه می‌کند. اما فرشته‌ی فیلم "نیمه‌ی پنهان"، دانشگاه می‌رود که بعد مادری دلسوز و مهربان و همسری درستکار و وفادار شود. همه‌ی استعدادها و توانایی‌های فرشته فیلم "نیمه‌ی پنهان" را می‌توان در چمدانی

که برای سفر شوهرش به شیراز بسته است، جا داد! هنوز برای من و بسیاری که این فیلم را دیده‌اند معمای است که چرا دادگاه انقلاب، تهمینه میلانی را به خاطر این فیلم احضار کرد؟

متأسفانه فقط محتوای فیلم نیست که عاری از حقیقت است، بلکه این حقیقت تحریف شده با بازی بسیار بد محمد نیک بین و بازی ضعیف نیکی کریمی باعث شده که این فیلم ارزش هنری چندانی هم نداشته باشد. بازیگران فیلم همان قدر با شخصیت های فیلم بیگانه بودند که کارگردان و نویسنده ی فیلم با آنها.

## "سفر قندهار"

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۵، اردیبهشت ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)

محسن مخملباف فیلم ساز حزب‌اللهی سابق که طی سال‌های اخیر به جرگه "اصلاح طلبان" حکومتی پیوسته، بالاخره فرصت را غنیمت دیده و در بازار بورس تقاضا برای مسئله‌ی افغانستان، فیلمی را به سفارش یونسکو به نام "سفر قندهار" به روی اکران آورد. امپریالیست‌های غربی نیز به پاس این خوش خدمتی طی یکی از صدها فستیوال فیلم به او جایزه دادند که البته ایشان سخاوتمندانه حاضر به قبول نبودند و اصرار داشتند که پاداش او حل مشکل "زنان افغانستان" است!!!

"سفر قندهار" حکایت مشاهدات دختر خانمی افغانستانی است که در کانادا زندگی می‌کند و برای نجات خواهرش که در کابل باقی مانده است، از ایران باصلاح غیر قانونی وارد افغانستان می‌شود و دست برقضا دختر خانم راوی فیلم مخملباف ژورنالیست هم هست. مخملباف برای دادن تصویری ذلیل و تحقیرآمیز از مردم افغانستان در این فیلم سنگ تمام گذاشته است. تصویری که با کارزار تجاوز امپریالیست‌ها به افغانستان همخوانی دارد. در سراسر فیلم مردم افغانستان مردمی حقیر و ناتوان و بی‌هویت هستند تا جایی که بیننده احساس می‌کند که چقدر عادی است که یک قدرت خارجی بیاورد و این‌ها را نجات دهد. بی‌جهت نبود که بوش رییس جمهور امریکا تقاضای نسخه‌ای از این فیلم را کرد.

داستان از یک کمپ پناهندگان افغانستانی در ایران شروع می‌شود. مراسم بازگشت اجباری آوارگان افغانستانی است که دختر جوانی به آنان آموزش می‌دهد که طی مسیر خود با مین‌های به شکل اسباب بازی برخورد خواهند کرد و چگونه باید جان خود را نجات دهند. مرد هر خانواده صاحب چندین زن است و همه‌ی زنان پوشیده در برقع هستند و مخملباف از زبان راوی فیلم می‌گوید اینجا که طالبان

نیستند و بعد می‌پرسد که چرا این زنان در اینجا هم برقع دارند آیا واقعاً اجبار دولت است یا فرهنگ خودشان؟

جای تعجب و حیرت دارد که آقای مخملباف پس از بیش از دو دهه حجاب اجباری زنان در ایران هنوز نمی‌داند بالاخره این فرهنگ مردم است یا طریقی از سرکوب دولتی زنان. منطق ملایی مخملباف که می‌خواهد فیلمش مقبول برخی از روشنفکران فرنگی واقع شود، او را مجبور می‌کند واقعیتی به این عریانی، یعنی سرکوب ایدئولوژیک زنان توسط رژیم‌های اسلامی ایران و افغانستان را با زبانی دو پهلو و ریاکارانه به فرهنگ مردم نسبت دهد.

اما صحنه‌ی آغازین فیلم این نکته نیست بلکه دعای خیری است که قرار است بدرقه راه این آوارگان ستم دیده شود، یکی از بازیگران این صحنه می‌گوید: «بروید دعا کنید که دنیا به نجات شما بیاید ولی اگر هم کسی به نجات‌تان نیامد نگران نباشید خیال کنید که مثل مورچه هستید آنگاه خانه برای‌تان بسیار بزرگ و راحت به نظر می‌آید.» (نقل به معنی). آیا می‌شود این چنین وقیحانه مردمی را تحقیر کرد؟ این منطق چه کسانی در این جهان است که توده‌های مردم را بیشتر از مورچه نمی‌خواهند ببینند؟ منطق چه کسانی است که به مردم یک کشور بگویند دست به سوی آسمان ببرید تا کسانی بیایند شما را نجات دهند چون شما بیشتر از مورچه هم نیستید؟ این تفکر همخوان کارزار وقیحانه‌ای است که امروز امپریالیست‌ها به سرکردگی امریکا به راه انداخته‌اند، همه از رییس سازمان سیا تا وزیر امور خارجه امریکا تا رییس فلان بنگاه تجاری تا سردبیر روزنامه‌ها و مدیران آژانس‌های خبری حق دارند در مورد سرنوشت مردم افغانستان و آینده آنان تصمیم بگیرند به جز مردم افغانستان!

خانواده‌ی افغانی در حال بازگشت به افغانستان با پرچم سازمان مللی که جمهوری اسلامی به آنان داده است تا باصطلاح مورد حمله قرار نگیرند در راه هستند. راننده وانت آن هارا پیاده می‌کند و با یک چاقو به آنان حمله کرده و تمام اموالشان را غارت کرده فرار می‌کند. در تمام طول ماجرا، مرد همراه با سه زن خود و دختر خبرنگار و ده بچه، شاهد ذلیل صحنه است و فقط دعا می‌خواند. از دوربین

مخملباف این تعداد آدم، از پس یک مرد با چاقو بر نمی‌آیند، اصلاً مقاومتی به جز جیغ و گریه و دعا نمی‌کنند!!!

اما از آنجا که قرار است فیلم در مورد زنان افغانستان نیز باشد پس صحنه‌هایی از دسته‌های زنان افغانستانی را می‌بینیم که معلوم نیست به عروسی می‌روند یا عروسی بهانه‌ای است برای عبور از پست کنترل طالبان. اما به هر حال مهم نیست چرا زنان در صحنه هستند، بلکه حضور زنان افغانستانی از دوربین مخملباف قابل تامل است. او باز هم با استفاده از تصویر و موسیقی، دسته‌ای از زنان را با برقع‌های الوان بر صحنه می‌آورد. جلوه‌ی رنگ‌های زرد و لیمویی و آبی و... در صحنه‌ای خاکی و بیابان که سعی می‌شود در ذهن بیننده صحنه‌ای خوشایند را تلقین کند. البته ما صحنه‌هایی هم از زنان پوشیده در برقع می‌بینیم اما عموم صحنه‌ها زنان بی چهره و منفعل در برقع هستند. زنان افغانستانی فیلم قندهار هیچ حسی را در هیچ زنی بر نمی‌انگیزاند. آن‌ها بی‌هویت، منفعل و خاموش‌اند. اصلاً معلوم نیست آن همه مکتب خانه‌های پنهانی که توسط زنان افغانستانی در ضدیت و به خاطر مقاومت در برابر فشارهای حاکمیت زن‌ستیز مذهبی شکل داده شده کجا هستند. در این فیلم "مستند" حتی یک زن افغانستانی که مقاومت کند، نمی‌بینیم. مخملباف تلاش کوچکی هم نمی‌کند تا دوربین را پشت شبکه‌های برقع ببرد تا زندان جهنمی زنان افغانستان را در زیر این برقع‌ها تصویر کند. لابد به روال نصیحت آغاز فیلم، زنان افغانستانی باید قبول کنند حالا که مجبوریم خود را در برقع بپوشانیم پس سعی کنیم آن را با رنگ‌های الوان قابل تحمل کنیم. در واقعیت اما اکثریت زنان افغانستانی فقیرند و برقع‌های اکثر آنان کرباس آبی کدر است تا زندان را دلگیرتر و عبوس‌تر کند. به همین جهت فیلم مخملباف حتی در این مورد هم با نشان دادن تصویر غیرواقعی از وضعیت زنان هم چنان غیر مستند باقی می‌ماند.

در جایی، دسته‌ای بیش از صد نفر زن در محاصره‌ی یک مرد طالب و سه زن طالب قرار می‌گیرند و کنترل می‌شوند. اما می‌بینیم که این صد نفر در مقابل این چهار تن آن چنان مسخ و منفعل هستند که فقط باید نتیجه گرفت که مردم افغانستان هرگز از پس طالبان بر نمی‌آیند و همانا باید ارتش و نیروهای غرب به داد آن‌ها برسند.

اما مخملباف به این بسنده نکرده و سعی می‌کند تصاویر تحریف شده و غیر واقعی از مردمی دهد که به زعم وی بر اثر بدبختی و فلاکت، منفعت‌جو و حقیر شده‌اند. آدم‌های اصلی این فیلم از کودک خردسال گرفته تا آدم‌های بزرگ تر همه شارلاتان و کلاهبردارند.

در صحنه‌هایی از فیلم کودک خردسالی قرار است خانم خبرنگار را که در وسط راه توسط قاچاقچی رها شده است، تا کابل همراهی کند. کودک در تمام مسیر سعی می‌کند از دختر خبرنگار برای هر کاری پول بگیرد. حتی انگشتی را که در بیابان پیدا کرده بود و دختر خبرنگار تصور می‌کرد یک نوع بمب انفجاری باشد، می‌خواست به او قالب کند.

مرد معلول دیگری که او هم می‌خواهد برای بردن خانم خبرنگار به شهر کابل پول به جیب بزند، پاشنه‌ی در صلیب سرخ را از جا در آورده است. او هر روز به آنجا می‌رود تا با حقه‌بازی پا و دست مصنوعی بگیرد و بعداً در بازار به فروش برساند. شکی نیست که در هر کجای دنیا چنین مردمانی یافت می‌شوند. اما هنگامی که تنها تصویر مردمی این تصاویر باشد آن گاه باید به خالق اثر و دیدگاه متفرعانه و شوونیستی که دارد شک کرد.

صحنه‌های مشمئزکننده دیگری نیز در این فیلم می‌بینیم جایی که مخملباف سعی می‌کند جنگ را برای مردم موضوعی عادی شده تصویر کند. در صحنه‌ای از این فیلم مخملباف با استفاده از رنگ و موسیقی تصویری عادی و مقبولی از فلاکت و بدبختی هزاران معلول افغانستانی می‌دهد. هزاران معلولی که از نگاه مخملباف برای‌شان دست و پای مصنوعی عادی شده است. مخملباف معتقد است انسان به هر بدبختی و ذلتی عادت می‌کند یا به قول دیالوگ صحنه‌ی اول فیلم بهتر است عادت کند. در این صحنه عده‌ای معلول را می‌بینیم که با آهنگی رقص گونه به سوی منطقه‌ای می‌دوند که از بالا، پا و دست مصنوعی به زمین می‌افتد و آن‌ها می‌دوند تا به دست و پای مصنوعی از آسمان نازل شده برسند.

خلاصه این که "سفر قندهار" به هیچ وجه مستند نیست. در این فیلم نه از صفا و صمیمیت مردم افغانستانی صحنه‌ای می‌بینیم، نه از مقاومت و مبارزه و سرسختی‌شان در مقابل طالبان و سایر مرتجعین و نه از روحیه‌ی مبارزه جویانه‌شان،

## سفر قندهار ۲۳۱

مقاومت و مبارزه‌جویی زنان افغانستان که جای خود دارد. مخملباف سعی کرده است با استفاده از انسان‌های واقعی، تصویری غیرواقعی از آن انسان‌ها را به فیلم بکشد و اینجاست که تفاوت واقعی فیلم مستند از غیر مستند را می‌بینیم.





## برزخ سنت و مدرنیسم

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۱۰، مرداد ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)

"آمده بودم با دخترم چای بخورم"

نوشته‌ی شیوا ارسطویی

نشر مرکز

"آمده بودم با دخترم چای بخورم" نام مجموعه داستان‌های کوتاه از شیوا ارسطویی است که در سال ۱۳۸۲ به چاپ دوم رسید. بدون شک داستان اصلی و اول این مجموعه "آمده بودم با دخترم چای بخورم" در زمره‌ی ادبیات فمینیستی این دوره‌ی نویسندگان جوان و تازه کار قرار دارد.

داستان به صورت نامه‌ی شهرزاد، شخصیت اصلی داستان به مادرش پروانه است. شاید این روشی ساده برای حوادث گوناگون زندگی و خلاصه کردن آن باشد و در عین حال فرصتی برای درنوردیدن مرزهای واقعیت و خیال باشد که زندگی ترکیب این دو است.

شهرزاد از رابطه‌اش با مهران (همسرش) می‌گوید. در این نامه به مادرش که خارج از ایران زندگی می‌کند می‌گوید که دو سال است از همسرش جدا شده است. او برای مادرش از ستمی که همسر روشنفکر و فیلم‌ساز بر او می‌کند، پرده بر می‌دارد.

\*\*\*

من به عنوان یک خواننده‌ی معمولی و یک زن می‌توانم بگویم که پر قدرت‌ترین و زنده‌ترین بخش، حکایت توصیف ستمی است که مردان هنرمند و

روشنفکر بر زنان اعمال می‌کنند. در این بخش استدلال‌ات و توجیهات زیرکانه‌ی این مردان در اعمال زور و ستم بر زن، بسیار قوی به کلام در می‌آید. بیان و افشای ستم مردی که همسرش را کتک می‌زند یا ناسزا و فحش می‌دهد کار چندان پیچیده‌ای نیست. نه اینکه مردان روشنفکر دست به خشونت نمی‌زنند، خیر وقتی آنان در مقابل خود زانی چون شهرزاد را می‌بینند که هم حقوق خود را می‌شناسند و هم به اندازه کافی آگاهی دارند که از پس توجیهات این مردان بر آیند، آن گاه خشونت نیز برای مطیع کردن و تنبیه زن سرکش تنها حربه‌شان است. پروانه، برای مادرش از کتک خوردن خود توسط شوهرش می‌نویسد و اینکه سیلی مهران پرده گوشش را پاره کرده است.

شیوا ارسطویی موضوعی را طرح می‌کند که شاید زمانی شهین حنانه در مصاحبه‌هایی با هنرمندان و همسران این هنرمندان در کتابی به نام "از پشت دریچه‌ها" عنوان کرد. راستی همسران هنرمندان مشهور چگونه تحقیر می‌شوند، چگونه هویت‌شان در سایه نام مردان مشهور گم می‌شود و چگونه این مردان هنرمند که دست بر قضا برخی از آنان در آثار هنری‌شان از ستم مردان بر زنان نیز سخن می‌گویند خود بیرحمانه بر همسرشان ستم می‌کنند. پروانه در نامه‌اش می‌گوید:

"خیال می‌کردم زن یک فیلسوف شدم که نوشتن را به کنار من بودن ترجیح می‌دهد. خیال می‌کردم من پست و بی سواد هستم که دلم می‌خواهد شوهرم تماشا کند. زن یک فیلسوف باید تا صبح برای مردش چای دم کند، موقع نوشتن مردش را تماشا کند و زیر سیگاری‌اش را خالی کند..."

شهرزاد در جای دیگری برای مادرش پروانه می‌نویسد: "مهران می‌گفت تو گوش موسیقی نداری. راست می‌گفت. گوش من را بریده بود." شیوا ارسطویی در اینجا با بیانی ساده و بی تکلف نشان می‌دهد، چگونه مردان، زنان را در موقعیت فرودست و ناتوانی قرار می‌دهند و بعد آنان را برای اینکه در موقعیت فرودست و ناتوانی هستند، تحقیر می‌کنند. این عبارات مرا به یاد ترانه ای بنام "زن برده برده‌ها" از جان لنون خواننده انگلیسی می‌اندازد. در این ترانه می‌شنویم که "خودمان به او می‌گوییم هشیار و زرنگ نباش، اما تحقیرش می‌کنیم که چرا اینقدر احمق هستی"

وقتی که آنان زن و شوهر بودند چندین بار شهزاد از او می‌خواهد که در فیلم‌های او نقش بگیرد و مهران نیز مرتباً او را تحقیر می‌کند "می‌گفت حتا راه رفتن درست و حسابی خودم را هم بلد نیستم، چه برسد به این که بخواهم به جای دیگران راه بروم." اما پس از جدایی، مهران از شهزاد می‌خواهد در فیلمی که او فیلمبرداری و احتمالاً کارگردانی می‌کند بازی کند. به نظر می‌آید وقتی قرارداد ازدواج فسخ می‌شود، مردان فردیت زن و توانایی‌های او را بیشتر به رسمیت می‌شناسند و احترام می‌گذارند.

سناریوی فیلمی که شهزاد بازی می‌کند، در حقیقت حکایت زندگی او با مهران است. این بار علی هنرپیشه‌ی معروف نقش واقعی مهران را در فیلم برعهده می‌گیرد و مهران برای این نقش او را کارگردانی و رهبری می‌کند. شهزاد طی بازی در این فیلم بحرانی می‌شود، هر لحظه‌ی فیلم تداعی حس تلخ تحقیری است که در زندگی زناشویی‌اش داشت. جالب این جاست که مهران هم مثل برخی مردان روشنفکری است که گاه خیلی بهتر از زنان ستم بر زن را توضیح می‌دهند، اما در عمل همان ستم‌ها را خود بر زنان روا می‌دارند. او با مهارت بسیار در حال کارگردانی صحنه‌هایی از رنج‌های زن و خودخواهی‌های متفرعانه مرد شاعری است که از شعر و زندگی برای همسرش فقط جمله‌ی «پیشکش به همسرم» را در آغاز کتاب‌هایش دارد.

گویا توانایی مهران و روشنفکران مانند او در تصویر ستم بر زن ناشی از تسلط و شناخت از نقش واقعی خودشان است!

با این حال نکاتی در کتاب مبهم و گنگ به چشم می‌خورد. شهزاد زنی است علاقمند به فروغ فرخزاد، با طبعی حساس که در جستجوی معنای عمیق هستی خود است. شهزاد زنی آگاه و تحصیل کرده است و به همین جهت ستم‌گری مهران را بر نمی‌تابد و از او جدا می‌شود. اما شهزاد سرگردان بین سنت و مدرنیسم است. شهزاد داستان شیوا ارسطویی به شدت آلوده به خرافات مذهبی است (صفحات زیادی از کتاب توصیف فالگیر و پیش‌بینی‌های او است و علاقه شهزاد به حفظ مهره‌های محبت). شهزاد که ستم را در حیطة‌ی ذهن و اندیشه و زندگی واقعی، از طرف مردان تحمل نمی‌کند، مهر امام خمینی! در دلش است و می‌گوید که "پیر

مرد" را دوست دارد "پیر مرد را هنوز دوست داشتم. دلم می‌خواست پیرم توی تلویزیون و یخ‌ها را بگردم و پیداش کنم. چقدر با او حرف زدنم گرفته بود!"  
 شهزاد روشنفکر و آگاه چه رابطه‌ای بین ستمی که بر او به عنوان یک زن و ستمی که بر همه‌ی زنان روا می‌شود با افکار و عقاید پیرمرد می‌بیند؟ راستی چطور می‌شود که شهزاد نداند که پیرمرد بیش از دو دهه، فرودستی و تحقیر و بی‌حقوقی زنان را با قانون و فتوا مشروعیت بخشید و با زور سر نیزه فرودستی زنان را تداوم بخشید؟ و ....

نه این که قبل از حکومت دینی بر زنان ستم نمی‌شد اما این واقعیتی است که بیش از دو دهه حکومت دینی، جامعه را به لحاظ ارزش‌ها و فرهنگ به شدت به عقب کشانده، بیش از دو دهه از طریق همه‌ی ابزارهای ممکن، فرودستی و نیمه انسان بودن زنان تبلیغ شده، بیش از دو دهه هرگونه حقوق اولیه‌ی انسانی از زنان سلب شد و این همه، مردان جامعه را هرچه بیشتر هار کرد و به جان زنان انداخت. حتی مردان روشنفکر هم از این امتیازات برتر خود حداکثر استفاده را کرده و می‌کنند! راستی اگر شهزاد این‌ها را می‌داند و باز هم پیرمرد را دوست دارد آن گاه تناقض و دوگانگی او قابل توضیح نیست.

گرچه می‌توان تصور کرد شیوا ارسطویی با خلق شهزادی این گونه، تلاش می‌کند مدافع آن نظریه‌ای باشد که معتقد است اسلام با حقوق زنان تناقضی ندارد، نظریه‌ای که بسیاری از شهزادها را در منگنه‌ی سنت و مدرنیسم له کرده است! نظریه‌ای که هیچ رابطه‌ای بین ستم بر زن و فرهنگ اسلامی حاکم در تار و پود جامعه نمی‌بیند و در نتیجه، غباری سنگین را در مقابل چشمان زنان، برای دیدن راهی به سوی رهایی قرار می‌دهد.

شیوا ارسطویی در جایی می‌گوید "فیلم شما فیلم یک ملته" که به نظر اشاره‌ای است به این که حکایت شهزاد، حکایت اکثریت یا همه زنان ایرانی است. آیا شیوا ارسطویی می‌خواهد از طریق شهزاد به ما بگوید که زنان ایرانی هنوز رابطه‌ی بین حکومت دینی، مذهب و .. را با ستمی که بر آنان روا می‌شود نمی‌دانند؟  
 به هر حال حکایت شهزاد نمی‌تواند حکایت همه‌ی زنان باشد. اکثریت زنان ایرانی به ویژه بخش آگاه آن مرزبندی روشنی با هرگونه حکومت دینی کرده‌اند. آنان

## برزخ سنت و مدرنیسم ۲۳۷

تلاش می‌کنند مناسبات کهنه و متحجر سنتی را درهم شکنند و اگر در منگنه‌ی سنت و مدرنیسم هستند با زور سر نیزه است و نه انتخاب آنان. در حالی که به نظر می‌آید برزخ فکر شهرزاد داستان ناآگاهی است.

شهرزاد داستان شیوا ارسطویی در پایان گم می‌شود، در حالی که شهرزاده‌های واقعی در زندگی واقعی نمی‌توانند گم شوند و هر جا هم که بروند آسمان مردسالاری بالای سرشان است. شهرزاده‌های واقعی چاره‌ای ندارند جز اینکه با ستم و فرودستی موجود پیکار کنند. به همین جهت امروز، حضور هزاران هزار شهرزاد در صحنه‌ی مجادلات جامعه برای رهایی، انکار نشدنی است. شهرزادها نمی‌توانند گم شوند آنان محکوم به پیروزی‌اند.



## "بانوی اردیبهشت"

نشریه‌ی سینمای آزاد ایران، سال ۱۰، تیر ۱۳۷۷ (۱۹۹۸)

فیلم ماجرای زنی روشنفکر و از طبقه‌ی مرفه جامعه و دارای موقعیت خوب اجتماعی است. فروغ زن کارگردانی است که از شوهر خود جدا شده و پسری جوان دارد. او سردرگم بین وظایف مادری یا عشق مادری و نیازهای عاطفی خود به عنوان یک زن می‌باشد. پسر جوان او به شدت وابسته به مادر است و حاضر نیست مادر، بخشی از احساسات عاطفی‌اش را با مرد دیگری تقسیم کند. دکتر رهبر مردی است که فروغ به او دل بسته است و ما او را در فیلم نمی‌بینیم و فقط صدای پیامبر گونه او را می‌شنویم که با سخنان آیه گونه‌اش می‌کوشد فروغ را از سردرگمی درآورد و او را متوجه خود به عنوان یک انسان کند و پاسخ‌های عاطفی‌اش را جلب کند. بالاخره وقتی جامعه مردسالار باشد بازهم مردی است که زن را باید تشویق به پاسخگویی به نیازهای عاطفی‌اش بکند!

فروغ برای تهیه فیلم مادر نمونه، زنان مختلفی را انتخاب می‌کند: مادری که فرزندش در جنگ کشته شده است و از اندوه فرزند، روزها را در بهشت زهرا در کنار سنگ قبر فرزند به سر می‌برد و مرگ او را باور نمی‌کند. مادری که فرزندش معلول جنگی است و شب و روزش را در کنار فرزند و انجام کارهای اولیه او می‌گذراند. مادری که کارگر است و با سختی فرزندان خود را بزرگ کرده است و حالا یکی از فرزندانش به جرم قاچاق در زندان است و حاضر نیست مادر را ببیند چون فکر می‌کند مادر او را لو داده است. درد و اندوه مادری را می‌بینیم که از بخت سیاه و فلاکت روزمره‌اش سخن می‌گوید. مادری که هر هفته به دیدار فرزندش به زندان اوین می‌رود و روزی به او ساک فرزند اعدام شده را می‌دهند. بنی اعتماد تصمیم

گرفته است همه‌ی این‌ها را کنار یکدیگر بگذارد و از میان آنها مادر نمونه را انتخاب کند و روشن است که مادر نمونه‌ی فروغ این‌آخری نیست.

او با طرح چنین موضوعی ابتدا بیننده را با فیلم هم درد می‌کند و سپس به اصل موضوع مورد نظرش می‌پردازد. برای آشتی و یکسان‌انگاری ابتدا پای مادرانی را وسط می‌کشد که اگرچه فرزندان‌شان در دو صف متضاد جان خود را از دست داده‌اند، فرزندان‌شان به طرق مختلفی قربانیان سیاست‌ها و جنایت جمهوری اسلامی شده‌اند. اما بنی اعتماد تلاش می‌کند از این واقعیت که این مادران اندوه‌م‌ش‌ترک دارند، استفاده کند تا منافع بنیادی متضادی که همین زنان با مرتجعین جمهوری اسلامی دارند را آشتی دهد.

در بخشی دیگر از فیلم مانی (پسر جوان فروغ) با سرعت رانندگی می‌کند و پاسدار بسیجی او را نگه می‌دارد و او از عصبانیت با سیلی به گوش بسیجی می‌زند. در این جا فروغ به دنبال آزادی پسرش به سوی خانه‌ی بسیجی می‌رود تا رضایت او را بگیرد. مادر بسیجی می‌گوید: "آن‌ها دو تا جوانند خودشان مسئله‌شان را حل می‌کنند". سپس فروغ را می‌بینیم که با بسیجی صحبت می‌کند. بسیجی از فداکاری‌های خود در جبهه‌های جنگ سخن می‌گوید. فروغ از جانب "همه" می‌گوید که ارزش‌هایی که بسیجی از آن سخن می‌گوید مورد احترام همه است؟! اما با این حال اختلاف عقاید بین دیدگاه‌ها نباید باعث شود که رو در روی هم ایستاد. و سپس جوان بسیجی و مانی را می‌بینیم که جلوی دادگستری با یکدیگر دست می‌دهند. فقط در این صحنه‌های فیلم است که با صراحت پیام اصلی را می‌دهد و همچون بیانیه‌ای سیاسی همگان را دعوت به آشتی ملی می‌کند. البته همان گونه که تضادهای اجتماعی در فیلم رخشان خوش و خرم و با بحث و اقناع و البته با گذشت و بخشش بسیجی (بخوانید مرتجعین جمهوری اسلامی) حل شد، تضادهای درونی فروغ نیز که خود انعکاس ارزش‌ها و سنن مردسالارانه‌ی حاکم بر جامعه است، با بحث و گفت‌و‌گ‌وی او با فرزندش حل شد و فروغ نیز با تصمیم قطعی برای پیوند با مرد مورد علاقه‌اش، پایان خوشی به زندگی و به فیلم می‌بخشد. همان "پایان خوش" ای که در صحبت‌هایش آن را فریبکارانه می‌داند.



رخشان بنی اعتماد با "پایان خوش" مخالف است اما خود، "پایان خوشی" را با پنهان کردن واقعیت‌های بزرگ جامعه تبلیغ می‌کند. کیست که نداند جوانی که حتی با جرم ساده به دست کمیته و سپاه بیفتد دیگر بیرون آمدنش به آسانی ممکن نیست. هر روزه شاهدیم که مردم به جرم‌های واهی به زندان انداخته می‌شوند، شکنجه می‌شوند، شلاق می‌خورند. حال بنی اعتماد برای پایان خوش و سازش کارانه خود می‌خواهد که ما واقعیت جاری را ندیده بگیریم. این پایان خوش فقط نصیب قشر بس ناچیزی از جامعه به بهای تحریف واقعیت و کنار آمدن با جنایت‌های جمهوری اسلامی شده است.

\*\*\*

این فیلم که در نهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان به نمایش درآمد، با شور و هیجان زایدالوصف حضار رو به رو شد. کف زدن‌های بی‌پایان نشان از تاثیر عمیق فیلم بود. در این میان یکی از حضار جرات کرد و از بنی اعتماد پرسید که شما در فیلم مردم را دعوت به آشتی کردید در حالی که آشتی با رژیم می‌که دستش به خون جوانان، زنان روشنفکر و آزاداندیش و نویسندگان و سایر هنرمندان آلوده است، امکان ناپذیر است. این شرکت کننده در میان خشم و اعتراض بسیاری که به شکل هیاهو و اعتراض بیان شد، سخن‌اش را به پایان رساند. بنی اعتماد گفت مسائلی که نسل گذشته دارد، جوانان ما ندارند. ممکن است هرکدام از ما به دلایل سیاسی کینه‌هایی داشته باشیم اما نباید به نسل جوان انتقال داد چون آن‌ها انقلاب را طور دیگری معنا می‌کنند.

در واقع بنی اعتماد می‌گفت افراد مبارز سکوت کنند تا امثال بنی اعتماد سیاست‌های خود را به جوانان تلقین کنند. او تاکید کرد فیلم سیاسی است چون سیاست بخشی از زندگی ماست که نمی‌توانیم از آن جدا شویم. اما او با طرح واقعیت‌های فرعی و جزئی جامعه در فیلم خود تلاش کرد واقعیت‌های بزرگ را نادیده بگیرد. به گونه‌ای از موقعیت کنونی جامعه حرف می‌زد گویی تنها مشکل جوانان ما مثلا موسیقی غربی است یا موضوعاتی از این قبیل که آن هم به یمن وعده‌های خاتمی با بحث و گفتگو و تبادل نظر بین مردم و به خصوص جوانان با

حکومت و دستگاه‌های آن حل می‌شود. و گویا رژیم جمهوری اسلامی فقط نسل گذشته را قلع و قمع کرده است و دیگر چنین روندی وجود ندارد. او بی‌حقوقی و ستم عربان بر زنان، فشار و خفقان بی‌حد و حصر، سنگسار، فقر و فلاکت روزمره، زندان، شکنجه و اعدام را به بهای چند امتیاز برای این قشر ناچیز نادیده گرفته و نمی‌بیند که این‌ها پایه‌های نفرت مردم از رژیم جمهوری اسلامی است. حتی اگر بنی اعتماد ده‌ها فیلم مشابه دیگر بسازد موفق به زدن پل آشتی ملی بین مردم و جمهوری اسلامی نخواهد شد.

اما تاسف بار برخورد حضار به این فیلم بود. برخی آن چنان تحت تاثیر اندوه مادران فیلم شده بودند که اصلاً توجهی به پیام سیاسی آن نکردند. در این میان زنانی بودند که با حکومت اسلامی سر سازش ندارند اما متوجه نبودند قربانیانی که در فیلم دیدیم و اشک ما را جاری ساخت، مسبب آن همان رژیمی است که در انتهای فیلم بنی اعتماد ما را دعوت به آشتی با آن می‌کرد، تازه به گونه‌ای وانمود می‌شود که این جنایتکاران جمهوری اسلامی هستند که باید نسبت به قربانیان خود گذشت کنند.

## گردن بند مقدس یا چشم بند توهم!

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره‌ی ۱۸، دی ۱۳۸۲ (۲۰۰۴)

اخیرا کتابی به نام "گردنبند مقدس" از خانم مهرانگیز کار توسط نشر باران منتشر شده است. خانم کار قبلا نیز کتب متعددی در زمینه‌ی موقعیت حقوقی زنان در قوانین اسلامی نوشته است و بدین طریق به ارتقا آگاهی زنان در این زمینه یاری رسانده است. هدف از این نوشته، نقد دیدگاه سیاسی خانم کار است که در کتاب گردنبند مقدس به طور فشرده‌ای منعکس شده است، دیدگاه اصلاح طلبانه‌ای که تصور می‌کرد از طریق همراهی با جناحی از حاکمیت به نام دوم خردادی‌ها، امکان بهبود در وضعیت زنان و کل جامعه وجود دارد. این دیدگاه که در جنبش زنان ایرانی تا حدی از نفوذ برخوردار بود، امروزه در عمل شکست خورده است و کتاب گردنبند مقدس نیز نشانه‌ای از این شکست است.

جامعه وارد دور نوینی از تحولات شده و خیزش دانشجویی همراه با مبارزات عمومی اقشار و طبقات مختلف مردم در مرحله‌ی تعیین تکلیف قطعی با رژیم جمهوری اسلامی است. جنبش زنان با حضور پر قدرت خود در این مبارزات و با به عمل در آوردن برخی خواسته‌هایش از جمله سوزاندن روسری‌ها می‌رود تا این بار جای واقعی خود را در تحولات دمکراتیک جامعه بیابد. از سوی دیگر پیدا شدن سر و کله‌ی قیم‌ها و منجی‌های مختلفی چون آمریکا و سلطنت طلبان و غیره که برای زنان اشک تمساح ریخته و امروز طرفدار آزادی زن و مردم ایران شده‌اند، صحنه‌ی سیاسی را پیچیده خواهد کرد. به همین جهت نقد و جمع بندی صحیح از دیدگاه دوم خردادی که برای مدتی، انرژی بخشی از زنان را به هرز برد، کمک خواهد کرد که جنبش زنان دل به بیراهه‌های این چینی نبسته و این بار مهر خود را بر تارک تحولات دمکراتیک جامعه بزنند.

کتاب "گردنبند مقدس" روایتی از محدودیت‌های دیدگاهی است که چوب ضعف‌های خودش را خورده است. طعم گس بازی کردن در زمین دشمنان مردم و زنان و طعم تلخ سرکوب و زندان رفتن، به خاطر شرکت در این بازی‌ها و بالاخره مورد توهین و تحقیر مضاعف واقع شدن به خاطر زن بودن.

برای فهم هسته و پیام اصلی کتاب از منظر دیدگاه سیاسی، باید از بخش احساسات شخصی و مادرانه، بیماری و فضای دراماتیکی که در کتاب است آگاهانه فاصله گرفت. بنابراین ما از صفحاتی از کتاب که بیشتر انشای ادبی و سوزوگداز مادرانه و یا پروسه‌ی دردناک بیماری است می‌گذریم.

کتاب حول وقایع کنفرانس برلین است و ادعانامه‌ای است علیه بخشی یا جناحی از هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی و هم چنین کسانی که به این کنفرانس معترض بودند و اعتراضات آنان موجب توقف کار کنفرانس شد یا آن گونه که خانم کار می‌گوید علیه عصیان‌گران!

علاوه بر نقد دیدگاه سیاسی خانم کار، از زاویه کنفرانس برلین هم ما خود را موظف می‌دانیم که در مورد این ادعانامه نظر دهیم چرا که سازمان زنان هشت مارس نقش بسیار فعالی در اعتراض به کنفرانس برلین داشته و در صف "عصیان زده‌ها"ی خانم کار قرار داشت.

### کنفرانس برلین: مینیاتوری از جامعه

کنفرانس برلین تلاشی بود از جانب دولت آلمان و هم چنین بخشی از هیئت حاکمه‌ی رژیم اسلامی برای آن که به افکار عمومی در غرب بیاوراند که ایران در جاده‌ی دموکراسی گام نهاده است. همان طور که خانم مهرانگیز کار در کتاب گردنبند مقدس می‌نویسد، هدف از این کنفرانس:

"می‌خواهیم به افکار عمومی آلمان بقبولانیم که اصلاح طلبان در صدد تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی برآمده‌اند.... بنیاد هانریش بل در کار اقناع افکار عمومی برای توسعه‌ی روابط اقتصادی دولت سبزها با ایران بود" (ص ۲۷).

زیرکی برگزارکنندگان کنفرانس این بود تا با در کنار هم قرار دادن روشنفکران ناراضی در کنار چهره‌های رسوایی چون اکبر گنجی و جلالی پور نشان دهند امروز

در ایران جلاد و قربانی خوش و خرم در کنار یک دیگر هستند. بارها طی کنفرانس به خانم کار و لاهیجی انتقاد شد چرا شما به چنین عوام فریبی یاری می‌رسانید. نیروهای معترض در خارج کشور تلاش کردند این بساط فریب کارانه‌ی فرهنگی را افشا کنند و با هرآن چه در توان دارند صدای اعتراض مردم در داخل را به گوش افکار عمومی غرب برسانند (اگرچه چون خانم کار در ایران نبودند تا از نزدیک شاهد تداوم جنایات رژیم و موش و گربه بازی دو جناح در مقابل مردم باشند، اما وقایع را دنبال می‌کردند) و آنان نمی‌خواستند نمایندگی مردم ایران را به عهده‌ی خانم کار و گنجی بگذارند، چرا که یکی می‌خواست عمر درازتری به نظام داده و آن را از فروپاشی نجات دهد و دیگری نیز با توهم پراکنی و عصای دست حکومتی‌ها شدن نماینده‌ی روشنفکران متوهمی بود که مرتباً نگاه به بالایی‌ها داشتند. معترضین کنفرانس هیچ وسیله‌ای جز فریاد زدن نداشتند و البته یک صدا و هم دل فریاد زدن حاضر نیستند این نمایش عوام فریبی را تحمل کنند و یا با کسانی سازش کنند که می‌خواهند تصویری دمکراتیک از رژیم جنایت کاری بدهند که پایه‌هایش بر زن ستیزی و استبداد بنا شده است.

در کنفرانس برلین هیئت اعزامی رژیم اسلامی همه‌ی سمبل‌های رژیم را با خود آورده بودند و حراست هم می‌کردند. خانم کار با روسری خود (که به قول خودشان قبلاً در جلسات خارج کشور به سر نداشت و این بار به توصیه‌ی گنجی آن را حفظ کرده بود)، اشکوری با عبا و عمامه که سمبل قدرت حکام اسلامی است، گنجی با پرونده‌ی افتخارات خدمت در مخوف‌ترین وزارتخانه‌ی اسلامی یعنی وزارت امنیت و اطلاعات و نیز امنیت سپاه و جلابی پور که چند روز قبل از شرکت در کنفرانس برلین در مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌های تهران از افتخارات خود در مقام فرماندار نظامی کردستان و امضای حکم اعدام ۵۹ تن از مردم کرد، یاد کرد.

کنفرانس برلین مینیاتوری از صف بندی‌های اجتماعی در جامعه‌ی ایران بود: مردمی که از بیش دو دهه از ستم و استثمار حکام اسلامی به ستوه آمده بودند و دیگر حاضر نبودند تن به نظام زن ستیز و ارتجاعی آنان بدهند و حکام اسلامی نیز برای مقابله با عصبان مردم پروژه‌ی دوم خرداد را به راه انداختند و شروع کردند به دادن وعده و وعید به بخش‌هایی از جامعه.

بخشی از روشنفکران اقشار میانی جامعه، متوهم به این وعده‌ها، با این پروژه همراهی کرده و سعی کردند بسیاری از مردم و بالاخص زنان را امیدوار کنند در چارچوب رژیم اسلامی، بهبود در وضعیت زنان و کل جامعه ممکن است. اما اعتراض معترضین کنفرانس برلین به خانم کار: خانم کار شما این وسط چکاره‌اید؟ چرا عصای دست دوم خردادی‌ها شده‌اید؟ این همان سئوالاتی است که خانم کار بالاخره در زندان به آنها پی برد یا به گوش جان خود شنید. (ص ۲۷) اما کماکان خانم کار نه به این سئوالات پاسخ می‌دهد و نه حاضر به جمع بندی از عمل خود است، اما واقعا چرا؟

### زهر دوم خرداد در بینش مهرانگیز کار هنوز باقی است!

اما فشرده‌ی دیدگاه دوم خردادی‌ها:

- فراموش کنید جنایات رژیم را!

- با جنایت کاران آشتی کنید و آنان را عفو کنید!

- بین بد و بدتر مجبورید انتخاب کنید! امید ببندید به جلاخان دیروز و

"دمکرات‌های" امروز!

- زنان فعلا از خواسته‌های خود دست بکشند، تا اصلاحات کلان‌تر صورت

بگیرد!

مهرانگیز کار در بخش "نسیم برلین" می‌گوید: "متهمین برلین با شکل و قیافه‌ی دیگری به دادگاه رفت و آمد می‌کردند. کادر قضایی آشکارا از تغییرات فضای دادگاه که به آنها مجال می‌داد دچار خود بزرگ بینی بشوند به وجد می‌آمدند. عادت نداشتند روزنامه نویس، سردبیر، نویسنده، فمینیست، شاعر، تئوریسین، ناشر خلاصه اهل سخن و اندیشه را در جایگاه متهم بنشانند.... در این فضا که کارکنان آن با متهمین تروریست، قاچاقچی و معتاد، انس و الفت داشتند و گاهی افراد شرور محله‌ها را از باب زهرچشم گرفتن از مردم و ارباب محاکمه می‌کردند و به دار می‌آویختند، نسیم تازه‌ای وزید". (ص ۵۵)

باید از خانم کار پرسید هزاران زن و مرد کمونیست و انقلابی که طی سال‌های ۵۸ تا ۶۷ توسط همین تازه دمکرات شده‌های دوم خردادی به قتل رسیدند، چه

کسانی بودند؟ سعید سلطان پورها و فاضل‌ها، سعادت‌ها و ..... اهل سخن و اندیشه نبودند؟ کسانی که با هیچ دولت و رژیم مرتجعی چون رژیم شاه و خمینی حاضر نبودند سازش کنند و در چارچوب مقررات ارتجاعی آنان قلم بزنند، نویسنده و شاعر و .... نیستند؟ خانم کار شما آن چنان این جنایات را به دست فراموشی سپرده‌اید که خیال می‌کنید شما اولین نویسنده و ادیب و زن متهم در دادگاه‌های انقلاب اسلامی هستید!

در سال‌هایی که شما به کار وکالت مشغول بودید، هزاران زن و مرد بدون هیچ دادگاه و وکیلی در احکام یک دقیقه‌ای محکوم به مرگ شدند و هزاران نفر به زندان رفتند، بسیاری از آنان زیر شکنجه‌های قرون وسطایی جان باختند. آنان بهترین فرزندان مردم ما بودند. بسیاری از اعدام شدگان را زنان تشکیل می‌دادند. زنانی که علیه افکار، عقاید، سنن و روابط عقب مانده شوریدند، جرات کردند و پا به میدان مبارزه علیه رژیم زن ستیز اسلامی گذاشتند.

بسیاری از آنان فرزندان زحمت کشانی بودند که رنج بی‌عدالتی را نه در کتاب‌ها که با پوست و گوشت تجربه کرده بودند و بی‌عدالتی را در هر جامه‌ای تشخیص می‌دادند. بسیاری از آنان روشنفکران تحصیل کرده بودند، بسیاری از آنان نویسنده و شاعر و ادیب بودند. آن‌ها بسیار زودتر از شما فهمیدند که رژیم اسلامی ضد منافع مردم و ضد اهدافی است که مردم به خاطر آن انقلاب کردند، موضوعی که شما پس از دو دهه هنوز باور ندارید و هنوز در پی تطهیر این نظام هستید.

شما آن چنان دچار فراموشی در مورد جنایات رژیم و شیوه‌های آنان در دهه‌ی اول انقلاب شده‌اید که می‌گوئید در شعبه‌ی سوم دادگاه انقلاب اسلامی با متهمین "تروریست" سر و کار داشتند. رژیم اسلامی چه کسانی را "تروریست" می‌خواند و محاکمه می‌کند؟ به نظر می‌آید که شما هم باورتان شده یا شما هم معیارهای تان برای تروریست خواندن، تفاوتی با قضات دستگاه اسلامی ندارد و گرنه از به کار بردن این کلمه پرهیز می‌کردید، آن هم کلمه‌ای که در جهان پس از ۱۱ سپتامبر رنگ و بوی خاصی دارد .

خانم کار در زندان فقط دو بار یادش می‌آید که قبل از او هم اوین ساکنانی داشته است! ساکنانی که هم اکنون در گورهای جمعی در خاوران و صدها قبرستان

بی‌نام در خاک خفته‌اند. خانم کار در جلسه ای در شهر فرانکفورت در دسامبر ۲۰۰۲ که دیگر در خارج ماندگار شده‌اند، تاریخ قتل‌های سیاسی را از ده سال پیش به این طرف اعلام می‌کند!<sup>۱۳۱</sup> البته در همین جلسه وی فراموش نمی‌کند روی امکان تحول از درون حکومت پافشاری کند! خانم مهرانگیز کار تا کنون در هیچ یک از نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش نامی از ده‌ها هزار اعدای جمهوری اسلامی نیآورده است، اصولاً با آن‌ها نمی‌تواند رابطه‌ی احساسی برقرار کند حتی موقعی که کتابش را در خارج کشور چاپ می‌کند! به این می‌گویند فراموشی صادقانه!

اما خانم کار فراموشی‌اش فقط در چارچوب رژیم اسلامی نیست بلکه به تاریخ هم کشیده می‌شود: در صفحات آغازین کتاب می‌خوانیم: "جوان‌ها با آن چه برای ما آشناست و طی قرون به آن تن داده‌ایم بیگانگی می‌کنند، تکفیر و توهین را بر نمی‌تابند." (ص ۱۸)

خانم کار از همان ابتدا حکمی غیرواقعی صادر می‌کند. تاریخ ما محصول قرن‌ها مبارزه است، محصول تن ندادن مردم به تکفیر و توهین است و البته همیشه کسانی پیدا می‌شدند تا مردم را به هر شکلی قانع کنند تا تن به سازش با حکام تکفیر و توهین بدهند.

فراموش نمی‌کنیم وقتی خانم کار حتی سال‌ها پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق از مزایای جنگ برای زنان ایران صحبت می‌کند، تا بدین طریق مردم را قانع کند، تکفیر و توهین را با میل، نوش جان کنند!<sup>۱۳۲</sup> چند سال پیش وقتی مردم از دست رژیم به ستوه آمدند و موج خیزش‌ها و مبارزات توده‌ای آغاز شد، رژیم پروژه‌ی دوم خرداد را راه انداخت تا خشم مردم را فرونشاند و البته عده‌ای از جمله خانم کار و هم‌فکرانش تبدیل به ستاد تبلیغاتی دوم خردادی‌ها شدند و در این راه چه دشنام‌ها که به مخالفین و معترضین رژیم جمهوری اسلامی ندادند! شاید بشود به خاطر مصلحت یک نظام ارتجاعی مردم را به فراموشی دعوت کرد، اما تاریخ هیچ چیز را فراموش نمی‌کند!

<sup>۱۳۱</sup> رجوع کنید به مقاله‌ی حقوق دگر اندیشان از شادی امین در اینترنت.

<sup>۱۳۲</sup> کنفرانس زنان ایرانی در شهر لس آنجلس ۱۹۹۴



خانم کار با روش خاص خود عفو و آشتی با مرتجعین را از بالا تا پایین طرح می‌کند. نگاهی به احساسات خانم کار در مورد افرادی چون گنجی و بازجویان و قضات رژیم و مخالفین رژیم اسلامی بسیار معنی‌دار و گویاست. خانم کار ابایی ندارد از این که به کرات در کتابش نیروهای مترقی و آزادی خواه را در کنار مرتجعین اسلامی قرار می‌دهد: "در مسیر دادگاه انقلاب اسلامی تا زندان، دیگر بار خاطره‌ها هجوم آورد. چهره‌ی اپوزیسیون خارج کشور که در جریان کنفرانس فحش می‌داد، نعره می‌کشید، اعتراض می‌کرد، می‌رقصید و لخت می‌شد پیش رویم ظاهر می‌شد. این تصاویر با تصویری از قاضی که مامور بود و معذور در هم می‌آمیخت. آنها در هم ادغام می‌شدند." (ص ۶۷)

اما هرچقدر خانم کار نسبت به مخالفین کینه توزانه برخورد می‌کند، برخوردش به تمامی دست اندرکاران نظام جنایت کار جمهوری اسلامی از بالا تا پایین، نرم و دلسوزانه و مادرانه است!

"اکبر گنجی و هم مسلکان او در جای "وجدان بیدار شده‌ی" جمهوری اسلامی به تدریج ظهور کردند. به خصوص او سمبل صدیق این وجدان بیدار شده است." (ص ۳۸)

"بازجو، مهره‌ی سرگردانی است در میان مشت مقتدر حسین شریعتمداری و دسته‌جات وابسته به او ... از جنگ برگشته‌ها، معصومانه و ناآگاهانه به دزدان کمک می‌رسانند." (ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

"زندانبان، حسن آقا، مدیر دفتر (مدیر دفتر زندان) راننده، همه و همه مامور و معذور. حاشا هم نمی‌کردند." (ص ۷۷)

خانم کار آن چنان حساس است که نه فقط دلش برای بازجویی می‌سوزد بلکه زنان زندانبان نیز زیر نگاه مهربان او هستند:

"آنجا بود که فهمیدم زندانبان زن حتی یک در بازکن هم در اختیار ندارد و مجبور است با دست های خود به ضرب چاقویی که هر لحظه ممکن است شریانی را قطع کند، کمپوت زندانی را باز کند." (ص ۲۴۹)

"برخی از زنان زندانبان با رفتار صبورانه‌ی خود جلوه‌ای از انسانیت را پیش رو می‌گذاشتند. یکی از معاونان زندان پیاپی به دیدن من می‌آمد در حالی که چشم به

زمین می‌دوخت از من می‌خواست تا نیازهای خود را در حدی که او می‌تواند تامین کند در میان بگذارم". (ص ۲۴۸)

این رشته، سر دراز دارد و به کرات در این کتاب ما با دلسوزی مادرانه‌ی خانم کار برای زندانبانان و بقیه‌ی کارکنان زندان‌های جمهوری اسلامی بر می‌خوریم. راستی که احساسات انسان‌ها را هم بینش و موقعیت اجتماعی آنها شکل می‌دهد.

### انتخاب بین بد و بدتر

"در شرایطی چنین هولناک، ظهور یک نیروی اصلاح طلب از درون قدرت، حتی با هدف حفظ نظام سیاسی، می‌توانست به سود مردم عمل کند و عبور از فراز و نشیب‌های خطرناک را ممکن سازد..." (ص ۵۵)

خانم کار مردم را تشویق به انتخاب بین بد و بدتر میان حکام اسلامی می‌کند، اما بدترها در تعریف وی آن قدر محدود و کوچک می‌شوند که فقط حسین شریعتمداری و اطرافیانش باقی می‌مانند. بازجوها همه خوبند جز بازجو ... قضات همه خوبند جز قاضی ... زندانبانان همه آدم‌های صدیق و با وجدانی هستند که از بد روزگار مجبورند از این راه ارتزاق کنند و فقط یک زندانبان بد بود "دیگر زندانبانان از این امتیازات (سفر حج، سوریه...) محروم بودند. ساده می‌زیستند و از چنبره‌ی قدرت‌های مافیایی می‌گریختند". (ص ۷۳)

البته به هر دلیلی خانم کار از آوردن نام سردمداران جنایت کار رژیم چون خامنه‌ای و رفسنجانی احتراز می‌کند، کسانی که امثال حسین شریعتمداری انگشت کوچک‌شان هستند! اما مسئله‌ی مهم‌تر نتیجه‌ی بازی انتخاب میان بد و بدتر بود، انتخابی که بدون شک موجب طولانی‌تر شدن ظلم و ستم بر اکثریت مردم شد و مردم را قربانی و سیاهی لشکر دعوای بین دو جناح کرد. سرگذشت خانم کار و رنج‌هایی که در زندان بر او رفت خود یک نمونه‌ی گویای این امر است. خانم کاری که هم نشینی با اکبر گنجی برایش "شیرین" بود، وقتی می‌شوند که "اکبر گنجی به ما اعتراض کرده و گفته است چرا من را با این دو تا لائیک (منظور من و شهلا لاهیجی) توی یک اتوموبیل می‌گذارید". (ص ۴۵) و یا زمانی که گنجی برای تبرئه خودش از فریب ایدئولوژیک خانم کار سود می‌جوید "خانم کار حجاب را هم به زور

من پذیرفت" (صفحه ۴۵)، خانم کار تکان می‌خورد، اما حاضر نیست از این تکان خوردن خودش جمع‌بندی کند!

### برخورد به موضوع زنان

مهرانگیز کار تا پیش از کنفرانس برلین در جلسات خارج کشور بدون روسری ظاهر می‌شد و به درستی بر هویت خود به عنوان یک زن سکولار پای می‌فشرد. مسئله یک تکه پارچه نبود. حجاب سمبل نمادین اسارت زن ایرانی است و مقاومت در مقابل حجاب اجباری مقاومت در مقابل نظامی بود که زنان را به سطح نیمه انسان و بردگی کشیده است. بیش از دو دهه است که زنان به اشکال مختلف علیه حجاب اجباری مبارزه کرده‌اند. اما خانم کار در کنفرانس برلین تسلیم مصلحت‌گرایی اکبر گنجی شد و روسری به سر می‌کند. حتی وقتی گنجی مصلحت‌یوسفی اشکوری را بهانه می‌کند، یوسفی اشکوری به خانم کار می‌گوید خود مدافع آزادی پوشش است و برای او مهم نیست که او روسری به سر کند. اما بینیم استدلال گنجی چه بود که توانست خانم کار را قانع کند: "یوسفی اشکوری اگر قرار است هزینه‌ای بپردازد، بهتر آن که بابت کار بزرگی به آن تن دهد نه بابت بی‌حجابی شما. حیف است نیروی او را که صرف روشنگری می‌شود سهل و آسان فقط به علت همنشینی با یک زن بی حجاب در کنفرانس برلین از دست بدهیم." (ص ۴۲)

سال‌هاست دوم خردادی‌ها از طریق ایدئولوگ‌های خود نه فقط سعی می‌کنند جنبش زنان در ایران را انکار کنند بلکه وقتی هم که مجبوری شوند واقعیت این جنبش را بپذیرند سعی می‌کنند با طرح این که مسئله‌ی زنان عمده نیست و حل آن در گرو مسائل کلان سیاسی است آن را عقب رانند و در عین حال فصل مشترک خود را با حکام اسلامی حفظ کنند.

استدلال اکبر گنجی در مورد حجاب همان استدلال غیر عمده انگاشتن مسائل زنان است. دوم خردادی‌ها بارها نشان دادند که دیدگاه‌شان بر سر زنان هیچ فرقی با به اصطلاح جناح تندرو ندارد. اما عجیب این که خانم کار تسلیم نظر گنجی می‌شود و قانع می‌شود حجاب اجباری در ایران جزو مسائل بی‌اهمیت است و این جا هم با نظام اسلامی بر سر منافع پایه‌ای زنان سازش می‌کند. آقای گنجی توانست با

کلاهدرداری، سر خانم کار حجاب بگذارد! خانم کار با گذاشتن روسری فقط هویت خود را زیر پا گذاشت، بلکه به مبارزات زنان ایرانی در داخل و خارج کشور دهن کجی کرد!

اما خانم کار فقط بر سر منافع زنان سازش نکرد. او آن چنان کینه توزانه به معترضین کنفرانس برلین برخورد می کند که گاه نظراتش با عقب مانده ترین ارزش های حکام جمهوری اسلامی در مورد زنان شانه به شانه می شود: "اعتراض زنی که زندان را به هم می ریخت با زنی که برهنه می شد و یک کنفرانس سیاسی را بهم می ریخت از یک جنس بود. هر دو عاصی بودند، هر دو زندانی بودند و...." (ص ۱۲۲) برای این که جنس اعتراض زن زندانی را بدانیم در صفحات پیشین کتاب می خوانیم: "هر چه بود رفتار این زن، اعلام جنسیت و خواهش تن در قفسی بود که توی غذاهای طبخ شده ی آن موادی می ریزند تا گزینه جنسی را در زندانی سرکوب کند..." (ص ۱۲۰)

نه خانم کار! اگرچه هر دو نوع اعتراض عادلانه است. اما قرار دادن این دو نوع اعتراض در کنار یکدیگر غلط است. فرق است بین مقاومت عادلانه با اعتراض آگاهانه. اعتراض پروانه ی حمیدی، اعتراضی بود آگاهانه، اعتراض خواهش تن نبود، اعتراض او پژواک صدای اکثریت زنان ایرانی علیه اسارت حجاب بود. پس از کنفرانس برلین هنگامی که خانم کار در ایران طی گفتگویی با یکی از روزنامه ها گفت "آنها مشتکی ضد انقلاب مبتذل بودند!" بسیاری از سردمداران رژیم اسلامی گفتند این زنان فاحشه بودند و می خواستند امیال جنسی خود را نشان دهند!

و ما در این ارزیابی شما اگرچه از زاویه ای دیگر، رد پای همین نوع تفکر و بینش را می بینیم. محافظه کاران به قول خانم کار، شریعتمداری چی ها گفتند این زنان فاحشه بودند و دوم خردادی ها، اپوزیسیون را در کنار هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی گذاشتند، به زنان معترض زهرا خانم گفتند.

زنی که به قول شما لخت شد و شما را یاد خفاش می اندازد، به خاطر مخالفت با ارزش های اسلامی و منافع میلیون ها زن ایرانی برهنه شد، همان گونه که شما به خاطر حفظ مصلحت حرف گنجی را گوش کردید و در کنفرانس برلین حجاب به سر کردید!

### توهم رفرم و تحقیر عصیان!

خانم کار از زن زندانی‌ای روایت می‌کند که عصیان کرده و شیشه‌ها را می‌شکند کسی به او نمی‌تواند نزدیک شود. "مامورین حراست زندان به زن عاصی پیاپی مژده می‌دهند که اگر آرام بگیرد برایش شرایط بهتری تدارک می‌بینند. او را اندرز می‌دادند. تطمیع می‌کردند. .... ولی عصیان‌زده در قفس را با این وعده‌ها چه کار؟ ... یک مددکار وارد صحنه شد. مددکار به قدری چم و خم عصیان زده‌های قفس را می‌شناخت که بعد از ساعتی گپ زدن با زن او را راضی کرد تا با پای خود به سلول برود." سپس خانم مهرانگیز کار از خود می‌پرسد: "که آیا ما نیز در کنفرانس برلین می‌خواستیم عصیان زده‌ها را با کلام دلکش دیگر بار به سلول بکشانیم، یا می‌خواستیم قفس را بشکنیم؟ (ص ۲۰۷)

خانم کار حاضر نیست به این سؤال پاسخ دهد. اما سؤال دیگری نیز مطرح است خانم مهرانگیز کار چه قدر نقش خود را در کنفرانس برلین شبیه مددکار زندان می‌داند؟

خانم کار از انقلاب وحشت دارد و برای مقابله با انقلاب و اثبات کم خواهی و رضایت به همین نظام و اصلاحات در آن، از عصیان بیزار می‌شود و عصیان را کار بی‌عقل و منطقی تعریف می‌کند:

"همه به حد و مرزی از عصیان رسیده‌اند که مهار شدنی نیست. ما نیز در جایگاه سخنران آشنا به عوارض این اعتراض، ترسیده از یک انفجار اجتماعی، فحاشی حاضران را تحمل می‌کنیم... با هدف تغییر وضع موجود بدون خونریزی... عصیان زده را با عقل و منطقی چه کار؟" (ص ۱۲۳)

ایشان در بخش پروازهای شبانه‌شان به سلول زنانی می‌رود که عصیان کرده‌اند در مقابل شوهر، جامعه، زندانبان و بازجو. او به بی‌خیالی و آسودگی آنان حسودی می‌کند و قادر نیست زیر چهره‌ی آسوده‌ی انسان‌ها نیاز به عصیان را ببیند. او نمی‌تواند ببیند که این توده‌ها در مقابل نظام جهانی جمهوری اسلامی هیچ راهی جز عصیان ندارند و برای تغییر این جهنم هیچ راهی به جز انقلاب ندارند و انقلاب بدون شورش کردن ممکن نیست! برای این که میوه‌ی شورش و مبارزه این زنان ستمدیده را کسی نچیند باید که عصیان‌شان را با آگاهی پیوند داد. باید آنان را به

معنای خشن و ستم‌گرانه ی کلام "دلنشین" کسانی که می‌خواهند مددکار شوند تا آنها را مجبور کنند دوباره به جهنم تن دهند، آگاه کرد. خانم کار متاسفانه نمی‌تواند ببیند زیر همین آسودگی ستم‌دیدگان آتشی از خشم و نفرت نهفته است که امروز در جامعه‌ی ایران چون آتشفشان سرباز کرده است. تنگ نظری و توهم خانم کار او را دنبال کسانی انداخت که می‌خواستند وسعت قفس را چند متری بزرگ‌تر کنند، به جای اینکه به استقبال این آتشفشان بروند!

از نظر خانم کار آدم با عقل و منطق عصیان نمی‌کند، لابد مثل ایشان سعی می‌کند از عقل و منطقش برای اصلاح مناسبات پوسیده‌ی قرون وسطایی کمک گیرد، یا مثل گنجی که با عقل و منطق می‌فهمد جمهوری اسلامی رفتنی است و بهتر است توشه‌ی فردای خود را برای سوار شدن دوباره بر گرده‌ی مردم آماده کند و قهرمان "دمکراسی خواهی" شود! یا وقتی می‌بیند که قدرت‌های خارجی دارند نوکران‌شان را عوض می‌کنند (و جمهوری اسلامی یکی از همین نوکرهاست) سعی می‌کند آهنگ مخالفت‌اش را با نت‌های هیئت حاکمه آمریکا هماهنگ کند!

### دفاع از گنجی یک انتخاب روز است!

اما بر گردیم به احساسات خانم کار در مورد گنجی. صفحات نه چندان کم از کتاب در مورد سرفه‌های گنجی، چهره‌ی معصومانه و کودکانه‌ی گنجی، صداقت گنجی، سرسختی و توانایی گنجی و ... است. اگر خانم کار صدای گنجی را در کنفرانس برلین که کنارش نشسته بود می‌شنید وقتی می‌گفت: خشونت در سال‌های اول انقلاب برای تثبیت نظام ضروری بود، اما امروز نظام تثبیت شده و به خشونت نیازی نیست و باید از خشونت پرهیز کرد. آن‌گاه می‌توانست در چهره‌ی گنجی به جای "سیمای کودکانه، خندان، لج باز اما بیدار" چهره‌ی کریه‌اش را ببیند که با لبخندی مزورانه رو به صدها سیاسی تبعیدی می‌کند و می‌گوید اگر مدرکی دارید که من شکنجه کرده‌ام ارائه دهید! در دهه‌ی اول انقلاب در دوره‌ی بر و بیای گنجی در وزارت اطلاعات، رژیم هزاران نفر را بدون مدرک و حتی بدون مدرک شناسائی، اعدام کرد حالا از هزاران انسانی که از چوبه‌های دار رژیم گریختند و حتی

فرصت نکردند و یا نتوانستند برگه‌ی هویت خود را همراه داشته باشند مدرک می‌خواست!

اما واقعیت این است که گنجی فرد نیست و فشرده‌ی یک تفکر و بینش است، بینشی که می‌خواهد نظام مردسالار طبقاتی حاکم را به هر طریقی حفظ کند. ایشان در مانیفست جمهوری خواهی‌اش آشکارا گفته است که چه می‌خواهد و این بار چگونه می‌خواهد این نظام را حفظ کند.

اگر گنجی‌ها در چند سال گذشته برای حفظ نظام اسلامی، سعی در متوهم کردن مردم و تبلیغ انتخاب بین بد و بدتر یعنی یا جناح خامنه‌ای یا خاتمی کردند، امروز دوم خردادی‌ها از جمله اکبر گنجی به قول خانم کار «سمبل وجدان بیدار جمهوری اسلامی»، مردم را به انتخاب دیگری میان بد و بدتر فرا می‌خواند: انتخاب بین جمهوری اسلامی و آمریکا.

دوم خردادی‌های ورشکسته این بار سعی می‌کنند به مردم بیاوراند فقط با کمک آمریکا می‌شود، آزادی به دست آورد. گنجی پیش‌تاز این نظریه بود. "به گفته‌ی موافقان دخالت خارجی، ... نظام سیاسی آلمان با دخالت مستقیم آمریکا دموکراتیک شد. ژاپن را هم ژاپنی‌ها دمکرات نکردند، بلکه ژاپن به زور آمریکا دموکرات شد. لذا اینان به دموکراسی متکی به زور آمریکا خوش آمد می‌گویند چرا که هیچ امیدی به ظرفیت‌های داخلی برای تاسیس نظامی دموکراتیک ندارند. از سوی دیگر معتقدند که عامل خارجی، مستقل از خواست ما، اینک مهم‌ترین عامل تعیین کننده سرنوشت آینده ایران زمین است."<sup>۱۳۳</sup> این گفته‌های قهرمان دوم خردادی است که خانم مهرانگیز کار در زندان هنگامی که از کار قاضی سر در نمی‌آورد، برای پاسخ سئوالاتش از او یاد می‌کند: "مردی می‌طلبد از تبار گنجی با همان سرسختی، با همان خط و ربط و توانایی‌ها در دستیابی به منابع اطلاعاتی!" (ص ۱۳۵)

کنفرانس برلین مینیاتوری از آینده هم بود. از آن چه در این چند هفته‌ی اخیر در ایران شاهدش بودیم. این چیزی است که موافقین و مخالفین کنفرانس برلین و از جمله خانم کار باید به رسمیت بشناسند. چرا که وقایع جاری سئوالات

<sup>۱۳۳</sup> گنجی، مانیفست جمهوری خواهی

جدی را مقابل خانم کار گذاشته است، ایشان همان گونه که احساس مسئولیت کرده و دعوت به کنفرانس برلین را قبول کردند، امروز نیز بسیاری از ایشان می‌خواهند با همان احساس مسئولیت به نگرش تا کنونی خود و عواقب آن پاسخ گو باشند!

در سراسر کشور هزاران نفر هر شب به خیابان‌ها می‌آیند تا نفرت خود را از کلیت جمهوری اسلامی و جناح ریاکار خاتمی نشان دهند. آن‌ها با نیروهای نظامی و بسیجی درگیر شده و شجاعانه با آنان می‌جنگند. آنها همان حرفی را می‌زنند که معترضین کنفرانس برلین. آنها کسانی را که می‌خواهند اوضاع را آرام کنند هو می‌کنند. زنان روسری‌ها را از سر در آورده و علیه سران رژیم شعار می‌دهند. آیا خانم کار و همفکرانش همان انگلی را که به معترضین کنفرانس برلین زدند حال به مردم ایران می‌زنند؟ "ضد انقلاب مبتذل"

جنبش زنان همراه با جنبش دانشجویی به صحنه آمده است. زنان روسری‌ها را به عنوان سمبل اسارت می‌سوزانند و با شعار جنبش دانشجویی "این جنبش دانشجویی است نه جنبش آمریکا!" همراهی کرده و با نگاه به تجارب خواهران افغانستانی و عراقی می‌گویند: "آمریکا در هیچ نقطه‌ای از جهان هیچ زنی را آزاد نکرده است".

خانم کار شما چه می‌گوئید هنوز هم چشم به راه "مردی از تبار" آقای اکبر گنجی هستید تا گره‌گشاید؟ گنجی با صراحت در کتابش جمهوری خواهی خود را با آمریکا خواهی و سرمایه خواهی یکی کرده است شما چه می‌گوئید؟

امروز مسئله جمع بندی کردن و نکردن از بینش شکست خورده‌ی دوم خرداد، مسئله‌ی انتخاب جهت و سمت در تحولات جامعه است. تعیین چگونگی رفتن جمهوری اسلامی است. اگر زنانی که زمانی به راحتی عصای دست دوم خردادی‌ها شدند، از بینش شکست خورده‌ی خود جمع بندی نکنند، به راحتی می‌توانند این بار در دام قلاب دمکراسی خواهی فلابی دیگری بیفتند .

خانم مهرانگیز کار وضعیت خود را شبیه قهرمان قصه نمکی می‌کند. نمکی که یادش رفت یک در را ببندد و دیو به خانه آمد. تشبیه شما درست است امروز شیشه‌ی عمر دیو جمهوری اسلامی در دست زنان است، امروز اکثریت زنان ایران در



## گردنبند مقدس ... ۲۵۷

کار شکستن شیشه‌ی عمر این دیو هستند. شما هنوز هم از زنان می‌خواهید این شیشه را دست به دست کنند؟

خانم مهرانگیزکار! شما یک در را باز گذاشتید و دیو آمد. در کتابتان، گردنبند مقدس به نظر می‌آید که هم چنان مستعد باز گذاشتن در هستید، و اسفا که این بار به روی دیوهای بزرگ‌تر!



## زن در شعر شاملو

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۲، مهر ۱۳۷۹ (۲۰۰۰)

مرگ شاملو، اندوه همه کسانی است که جهان را این چنین که هست بر نمی‌تابند. انسان‌هایی که جهان دگرگونه را دوست می‌دارند و برای آفرینش چنین دنیایی جد و جهد می‌کنند. جهانی که در آن سیاه و سفید، از هر نژادی که هست، از نعمت‌های گسترده‌ی زمین سهم می‌برد. هر انسانی آزاد است. شور بختی از شرم سر به زیر می‌افکند و شادی هم چون مرواریدی گران قیمت، نیازهای تمام بشریت را بر می‌آورد. رویای ساختن دنیایی که در آن از بندگی و ستم‌گری خبری نباشد و توده‌های مردم به مقام رهبری جامعه رسیده باشند.

خوش بینی در امکان تحقق چنین رویایی از شاملو و کلامش گوهری گران بها می‌سازد. کلامش در ذهن و جان می‌نشیند و نسلی از زنان و مردان انقلابی با زمزمه‌ی شعر او که عصاره‌ی زندگی است و تحقیر دل بستن به خوشبختی‌های مبتذل، پیشاپیش مرگ گام بر می‌دارند تا "پر طبل تر از زندگی، مرگ را سرودی" کنند. شاملو نه فقط بخشی از تاریخ زندگی و مبارزه‌ی مردم در ایران که در همه‌ی دنیا بود. بخشی از دستاورد توده‌های کوچک و خیابان در جدال‌شان علیه پلشتی و ارتجاع و اشتیاق‌شان برای دست یابی به دنیایی نو.

بلند پروازی و نافرمانی شاملو به همان اندازه که الهام بخش نیروهای پیش رو و مبارز بود، خشم بسیاری و در راس همه، حاکمان مرتجع زمان خود را بر می‌انگیخت. در زمان شاه و شیخ، هردو. هنگامی که بسیاری سر در گریبان فرو برده و اختناق آریامهری مسخ و ویران‌شان کرده بود، شاملو جسورانه به جلوی صحنه آمد و در رثای کاشفان فروتن شوکران سرود که در برابر تندر می‌ایستند، خانه را روشن می‌کنند و می‌میرند. زمانی که در رژیم اسلامی برخی به دنبال خرده امتیازاتی کلام

و قلم خود را به حراج گذاشتند و منافع مردم را با خداوند جان و خرد تاخت زدند. شاملو از هم‌دستی با توده‌ها سخن گفت، به آن هنگام که علیه جادوگر پیر توطئه می‌کنند. حضور شاملو و اعجاز و قدرت کلامش آن چنان پر جلوه و مطرح بود که به جز شرمساری برای کسانی که انفعال و سازش را زمرمه کردند چیزی باقی نگذاشت. شعر و کلامش هم هم‌دستی با توده‌ها بود هم خدمت به توده‌ها. آثار شاملو بازتابی از آرزوهای مردم، پیکار و شکست و پیروزی آن‌ها، یاس و امیدها، دلهره‌ها و شکنجه‌های آنان است. اما او به این بسنده نکرد. زدن تونلی در کوه غیر ممکن‌ها، پیامی بود که در شعرش جاری بود و الهام بخش مبارزات مردم، برای محو بی‌عدالتی‌ها. شاملو خود می‌گفت: "این جنبه‌ی مبارز بودن با تمام گوشت و پوست و عصب است که برای من یک سرمشق است. سرمشق زندگی".

شاملو اما به کسی نان قرض نمی‌داد و با جسارت ایده‌های غلط و فرهنگ غلط را نقد می‌کرد. حتی اگر این فرهنگ و ایده در ذهن و باور میلیون‌ها مردم جای گرفته باشد و تبدیل به "افتخار ملی" شده باشد. زن ستیزی در تار و پود فرهنگ جامعه‌ی ما تنیده است فرهنگی که مردسالاری و پدر سالاری و "هر سالاری" دیگری که زنان را فرودست می‌کند. شاملو در این جا نیز زبان به اعتراض گشود. در برابر "افتخارات ملی" که "زنان را ستایی سگان را ستای" بخشی از آن است، به پاخواست و گفت این‌ها شرم آور است و باید از ذهن جامعه پاک شود.

زن در شعر شاملو پا به پای تکامل و گسترده شدن بینش او دست خوش تغییر می‌شود و اشعار او هر چه متکامل‌تر می‌شود، تغییراتی را در این زمینه نشان می‌دهد. زن در شعر شاملو گام به گام به موجودی واقعی که هویت فردی و انسانی دارد تبدیل می‌شود. این تغییرات، شاملو را در این عرصه نیز یک سر و گردن از شاعران مرد هم دوره‌اش بالاتر قرار می‌دهد. اما شاملو نیز دچار محدودیت‌های بینشی بر سر زنان بود. زن در شعر او هنوز جای واقعی خود را نیافت؛ یعنی رسته از نگاه مردسالارانه‌ی حاکم و معترض به مناسبات حاکم که زن را حتی در عشق منفعل می‌بیند. اشعار شاملو در این زمینه جا برای نقد بسیار گذاشته است. اما شاملو در هویت بخشی به زن در آثارش مسیری را ترسیم کرد که پیش‌روی در آن دست یافتنی و ممکن است. کسانی که امروز در این زمینه شاملو را نقد می‌کنند به

## زن در شعر شاملو ۲۶۱

دو دسته تقسیم می شوند. برخی بر حق هستند و برخی هم چون خر خاکی که به انکار آفتاب می‌نشینند، این را دستاویزی قرار داده تا به روی شاملو به طور کل به مثابه‌ی شاعری متعهد، ضد امپریالیست و هم‌دست توده‌ها خط بطلان کشند. به استعاره می‌توان گفت که شاملو بیشتر هم چون عقاب بلند پروازی بود که فرودهایی هم داشت. اما این دسته از منقدین شاملو همچون مرغ خانگی پیوسته به روی سرگین نشسته‌اند.



## فصل هفتم: در افشای دولت و اصلاح طلبان

- همسران صیغه‌ای عطاالله مهاجرانی و هووهای  
جمیله کدیور
- فراقسیونی علیه زنان





# همسران صیغه‌ای عطاالله مهاجرانی و هووهای جمیله کدیور

سایت هشت مارس، مرداد ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)

عطاالله مهاجرانی وزیر سابق ارشاد و فرهنگ اسلامی دولت خاتمی و گل سر سبد نواندیشان دینی و دوم خردادی به دلیل شکایت همسر سوم خود به دادسرا احضار شد.

اولین همسر عطاالله مهاجرانی، جمیله کدیور نماینده‌ی مجلس ششم جمهوری اسلامی و از مشاوران خاتمی در دفاع از همسرش و علیه هووهایش گفت: "همه‌ی این ماجرا برای تخریب چهره‌ی همسرش است". همسر دیگر مهاجرانی خانم ولی‌زاده نیز مدتی در کشاکش حقوقی با وی برای گرفتن شناسنامه‌ی فرزندش بود. همسر سوم و صیغه‌ای آقای مهاجرانی مهسا یوسفی است که از وی به دلیل ترک نفقه و عدم ثبت ازدواج‌اش شکایت کرده است. مهسا یوسفی می‌گوید او و خانواده‌اش از طرف آقای محسن کدیور برادر جمیله کدیور تهدید شده اند.

کسی نمی‌داند آقای مهاجرانی زنان دیگری نیز دارد یا نه؟ باید منتظر بود تا از او شکایت دیگری بشود، شاید هم در آینده تجدید فرآش دیگری کند. به هر حال ما فقط موقعی که این خبرها به بیرون درز می‌کند از حرم سراهای زمامداران جمهوری اسلامی با خبر می‌شویم. اما عجیب این که مطبوعات و رسانه‌های دوم خردادی و زنان طرفدار آنان زبان در کام کشیده‌اند و به قولی شتر دیدی ندیدی! با درز این خبر برخی از دوم خردادی‌ها سنگ روی یخ شدند. مگر نه این که سال‌ها در گوش مردم خواندند که گرہ پیشرفت دمکراسی و حقوق زنان به دست خانم‌ها و آقایان دوم خردادی امثال مهاجرانی و جمیله کدیور باز می‌شود. مگر نه

این که مرتبا مردم را دعوت به دادن رای برای "کدیورها" کردند و مگر نه این که مرتبا زنان را دعوت به صبر و تحمل کردند تا "قهرمانان" دوم خردادی برای زنان حقوق و برای مردم دمکراسی به ارمغان آورند! حال این که "قهرمانان" آنان حتی در زندگی شخصی خود نیز در اعمال هرگونه بی حقوقی علیه زنان ذره‌ای تفاوت با جناح به اصطلاح تندرو و محافظه کار رژیم ندارند.

برای اکثریت مردم دیگر ماهیت سردمداران رژیم اسلامی روشن شده است و زمانی که امثال محسن کدیور و عطاالله مهاجرانی در منبر خطابه به اصطلاح از حقوق زن دم می‌زنند و هم زمان در فکر گسترش حرم سرای‌شان هستند، یا این که زنان حکومتی هم چون جمیله کدیور و فاطمه آلیا می‌گویند حقوق زنان یعنی حق هوو داشتن! دیگر کسی حیرت نمی‌کند.

بعلاوه روشن است زیر سایه قدرت و زور و قوانین جمهوری اسلامی هزاران هزار مرد به راحتی همسران دوم و سوم و بیشتر اختیار می‌کنند و هزاران هزار زن در خشم و نفرت این خفت می‌سوزند. اما ماجرای عطاالله مهاجرانی و خانم جمیله کدیور نقل دیگری است. اینان برای جان و مال مردم تصمیم می‌گیرند، برای میلیون‌ها زن و مرد تصمیم می‌گیرند چگونه زندگی کنند و چه روابطی داشته باشند، قانون وضع می‌کنند، و خلاصه کلام بر مردم حکومت می‌کنند.

جمیله کدیور، عطاالله مهاجرانی و محسن کدیور (برادر زن فداکار مهاجرانی!) هر کسی نیستند. اینان گل‌های سر سبد جریان نواندیشان دینی و از عناصر اصلی جریان دوم خرداد و مقامات مهم دولت خاتمی بودند. مهاجرانی پس از پست وزارت ارشاد مدتی نیز در مسند دفتر مرکز گفتگوی تمدن‌ها نشسته بود و تمدن اسلامی را که چیزی جز ارزش‌های پوسیده خرافی و ضد زن نیست، رایزنی می‌کرد و هواداران دوم خردادی‌ها فریاد سر می‌دادند که چه نشسته‌اید ایران دارد در جاده‌های "مدرنیسم" اسلامی گام بر می‌دارد و زنان ایران زیر سایه‌ی مهاجرانی و جمیله کدیور و باقی همپالگی هایشان سنت را پشت سر گذاشته و از پله‌های ترفیع مقام زن دو پله یکی بالا می‌روند.

مهاجرانی کیست؟ او سمبل فشرده‌ی تفکر متحجر و پوسیده اسلامی است، نه فقط به دلیل این که به جز همسر عقدی و رسمی خود خانم جمیله کدیور، دو زن

دیگر را نیز صیغه کرده و حاضر نیست این ازدواج‌ها را رسمی کند و یا تعهدات خود را در مقابل این زنان به جا آورد، خیر ایشان فقط در حوزه شخصی ضد زن نیست، او پیشتر در کتاب نقد "آیه های شیطانی" سلمان رشدی، عمق تفکر ارتجاعی اسلامی خود را به نمایش گذاشت. او در این کتاب ضمن دفاع از فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی، سعی کرد آن چه را او نتوانست توجیه کند، بنویسد. در همان جا نوشت در چارچوب قوانین اسلام سلمان رشدی مرتد است، حرام زاده است چون نتیجه تجاوز به مادرش است و باید به قتل برسد. در همان کتاب نوشت اگر کسی به پیامبران اسلام توهین کند باید اعدام شود، اگر کسی به مقام رهبری توهین کند باید مجازات شود و اگر کسی از پدر و مادر مسلمان، زاده شود اما به اسلام اعتقاد نداشته باشد باید اعدام شود. او در آن کتاب درست بودن قتل هزاران جوان را توسط دار و دسته خون ریز تازه به قدرت رسیده‌ی اسلامی تایید کرد.

شاهکار عقاید این آقای نواندیش دینی وقتی شکوفا شد که اتحادیه اروپا برای لغو مجازات سنگسار به جمهوری اسلامی فشار آورد. در این جا بود که فکر نواندیشانه‌ی دینی مهاجرانی جرقه زد و پیشنهاد سنگسار مخفیانه را داد و البته کم مانده بود زنان ایران به خاطر این "زفرم" دوم خردادی، کلی خجالت‌زده و مقروض آقای مهاجرانی شوند.

خانم جمیله کدیور نماینده مجلس ششم نیز همانند همسرش از طرف جریانات دوم خردادی به عنوان قهرمان "حقوق زنان" حلوا حلوا شد.

دفاع جمیله کدیور از شوهرش در حقیقت دفاع از تعدد زوجات، حمایت از امتیازات ویژه شرعی برای مردان و تایید بی حقوقی، فرودستی و بردگی زنان در نظام اسلامی است.

جمیله کدیور تا مغز استخوان نماینده‌ی ارتجاع زن ستیز اسلامی است و زن بودن او هیچ تغییری در جایگاه‌اش به عنوان یکی از مدافعان سرسخت این نظام به وجود نمی آورد. اگر کسی از این زنان انتظار تلاش برای حمایت از حقوق زنان دارد، یا از فرط حماقت و نادانی است و یا ریگی در کفش دارد!

جمیله کدیور با دفاع از شوهرش فقط حقوق زنانی را که هویش هستند پای مال نکرده، بلکه او بیش از یک دهه است که در مقام های گوناگون دولتی نقش

مهمی در اعمال بی‌حقوقی اکثریت زنان ایرانی دارد. چند سالی در صحن مجلس مشغول بزک و دوزک نظام اسلامی بود و زمانی هم که برای عوام فریبی صحبت از تغییر قوانین کرد، منظورش چند قانون مربوط به سال ۱۳۱۱ بود و هرگز کلامی در مورد مجازات‌های اسلامی چون سنگسار و یا قوانین تبعیض آمیز حق طلاق، حق حضانت، و تعدد زوجات بر زبان نیاورد. او می‌گوید به کنفرانس برلین رفت تا از نظام اسلامی دفاع کند. دفاع از نظامی که یکی از پایه‌های اصلی‌اش بی‌حقوقی و فرودستی زنان است.

در چند روز گذشته بسیاری شاهد بودند که جمیله کدیور چادر و چاقچور به سر همراه با وثیقه‌ی سه میلیارد ریالی در راهروهای مراکز قضایی دنبال آزادی شوهرش بود، و با حمله به حقوق زن دیگری یعنی هوویش تلاش داشت شوهرش عطاالله مهاجرانی را تبرئه کند. جمیله کدیور در عمل نشان داد که حقیقتاً هم‌فکر خانم فاطمه آلیا نماینده‌ی مجلس هفتم است. خانم آلیا در آستانه‌ی آغاز کار مجلس هفتم اعلام کرد که چند همسری مفید است و زنان باید آستین بالا بزنند و برای شوهران شان زنان متعدد دست و پا کنند. جمیله کدیور بار دیگر نشان داد که این دو جناح سر و ته یک کرباسند. دفاع جمیله کدیور از شوهرش رو در رویی با اکثریت زنانی است که بیش از دو دهه علیه تعدد زوجات و سایر قوانین پوسیده‌ی اسلامی مبارزه می‌کنند. دفاع جمیله کدیور از شوهرش، دفاع از نظامی است که او و دار و دسته‌اش در راس آن قرار دارند، دفاع از نظامی است که در چند قدمی زباله‌دان تاریخ قرار دارد. این مرتجعین که در زندگی سیاسی‌شان از هر گونه بی‌حقوقی و استبداد علیه مردم کوتاهی نمی‌کنند در زندگی خصوصی خود نیز نمی‌توانند بهتر از این باشند.

زن ستیزی عطاالله مهاجرانی و جمیله کدیور و محسن کدیور محدود به خانم ولی زاده و مهسا یوسفی نیست. اینان جزء طراحان و مجریان اصلی سرکوب و به بند کشیدن زنان بوده و مستقیم و غیر مستقیم در کلیه‌ی جنایاتی که رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با زنان سازمان می‌دهد، نقش دارند. آنان با به بند کشیدن ده‌ها هزار زن شورشگر و انقلابی و به قتل رساندن‌شان، با اشاعه‌ی عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین عقاید و افکار و سنن، زندگی میلیون‌ها زن را به باد فنا داده‌اند.

## فراکسیون علیہ زنان

سایت هشت مارس، خرداد ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)

۱۲ زن پیچیده در چادر و مقعنه که فقط دماغشان قابل رویت است پس از انتخابات ورشکسته‌ی اسفند سال گذشته، بالاخره چند هفته پیش رسماً بر کرسی‌های مجلس هفتم جمهوری اسلامی تکیه زدند. این زنان هنوز گرد راه از خود نگرفته، خط و نشان کشیدن علیہ زنان کشور را شروع کردند تا اگر کسی را وهم برداشته که از اینان خیری به زنان ایران می‌رسد، خواب دیده، خیر باشد!

این ۱۲ زن هم چون ۱۳ زن قبلی و ۱۴ زن قبلی‌تر و قبلی‌ترها نشان دادند که به‌صرف زن بودن نمی‌توان مدافع حقوق زنان بود. نشان دادند که مهم نیست زنان در پست‌های دولتی قرار بگیرند، مادامی که این زنان خود منفعت در سیستم سرکوبگر دارند، تغییری حاصل نمی‌شود. سابقه‌ی هر یک از این ۱۲ زن نشان می‌دهد که هر یک سهم مهمی در سرپا نگه داشتن مناسبات زن ستیز کنونی دارند.

خانم نفیسه فیاض بخش و نیره اخوان بیطرف معرف حضور مردم به ویژه زنان هستند. هر دو در مجلس پنجم حضور داشتند و هر دو نقش مهمی در تصویب قوانین ارتجاعی ضد زن و ضد آزادی داشتند. نفیسه خانم "افتخار" دارد که نقش مهمی در تصویب قانون ممنوعیت تصویربرداری زنان و جداسازی پزشکی در مجلس پنجم را داشته است. به نقل از روزنامه‌ی همشهری خانم فیاض بخش از مخالفین سرسخت پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان است. خانم نیره اخوان به همراه همسرش در مجلس پنجم طراح تشکیل بسیج دانشجویی در دانشگاه‌های کشور بود. نیازی به توضیح نقش این تشکل در سرکوب دانشجویان و به عنوان بازوی سیاسی نظامی حکومت نیست. نیره خانم با همکاری شوهرش طرح اصلاح قانون مطبوعات را مطرح کردند که نتیجه‌اش بسته شدن بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات بود.

فاطمه آلیا عضو شورای مرکزی جامعه‌ی زینب و هم‌چنین معاونت برنامه‌ریزی و تحقیقات در صدا و سیما است، بی‌جهت نیست که ایشان سرسختانه از برنامه‌های زن ستیزانه‌ی صدا و سیما حمایت می‌کند. علاوه بر این‌ها وی در کورترین، شرورترین و محافظه‌کارترین نیروهای سیاسی عضو بوده یا هست، از جمله در گذشته در شاخه‌ی دانشجویی حزب بدنام جمهوری اسلامی حضور داشته است. لاله افتخاری، الهام امین، فاطمه رهبر و زیبا کدخدا همگی از اعضای جامعه زینب بوده و هریک به نوعی خوش‌خدمتی و هم‌دستی خود را به شکل عضویت در نهادها یا سازمان‌هایی چون دانشجویان خط امام یا عضویت در بسیج دانشجویی اسلامی نشان داده‌اند. برخی نیز مانند عشرت شائق خودشان سابقه‌ی خود را اعلام کردند. وی برای عضویت در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس اعلام کرد که تحصیلاتش در این حیطه نیست اما سابقه‌ی کار امنیتی دارد! خانم رفعت بیات نیز پیشاپیش با اعلام اینکه کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، مخالف شرع است، معلوم کرد که ایشان هم به محافظه‌کاران زن ستیز حاکم ارادت دارند. گرچه حمایت محافظه‌کاران از خانم‌ها، رفعت بیات، عشرت شائق، فاطمه آجرلو و هاجر تحریری نشانه‌ای کافیست تا جایگاه و دیدگاه‌های آنها را حدس بزنیم.

تقریباً همگی زنان مجلس هفتم کاندیداهای مورد حمایت جریان محافظه‌کار و متحجر حاکم هستند. حمایت این جریان‌ها از این ۱۲ زن نشان می‌دهد که آنها در سنگ بنای این نظام، سنگ تمام گذاشته‌اند که مورد حمایت این نیروها قرار دارند. نگاهی به اظهارات برخی از زنان مجلس هفتم نشان می‌دهد که چه خوابی مزید بر کابوس‌های تا کنونی برای زنان ایران دیده‌اند.

فاطمه آلیا از راه نرسیده اعلام کرد که زنان اصولگرای مجلس هفتم (یعنی تقریباً همگی زنان بالا) مخالف الحاق ایران به کنوانسیون منع هرگونه تبعیض علیه زنان هستند. ایشان قبل از اینکه به کرسی مجلس تکیه زنند برای دست‌گرمی اعلام کردند که تعدد زوجات در نهایت به نفع زنان است و لابد زنان باید آستین‌ها را بالا زده و برای شوهران شان همسر دوم و سوم جور کنند و محض اطمینان به هم‌پالگی‌های مرد در مجلس اعلام کرد که "موضوع ارث و دیه همان طوری که در قرآن آمده به صلاح زن و مرد است. چون قطعاً خالق، خیر بنده‌ی خود را بهتر

## فراکسیون علیّه زنان ۲۷۱

می‌داند" و بدین ترتیب آب پاکی روی دست متوهمان ریخت که ایشان نیز چون خالق معتقدند که زنان ناقص العقل بوده و ارث و دیه‌شان باید نصف یک مرد باشد! بدون شک فراکسیون زنان مجلس هفتم پا به پای مردان همین دوره‌ی مجلس باز هم نشان خواهند داد که مجلس جمهوری اسلامی با اصلاح طلبان یا بی اصلاح طلبان، خانه‌ی مرتجعین زن ستیز اسلامی است. مجلس جمهوری اسلامی ارگانی در خدمت نظام اسلامی است، پس باید بتواند نیازهای این حکومت را برآورده کند. اگر قرار بود مجلس ششم با عوام فریبی اصلاح طلبان در حفظ و تداوم رژیم بکوشد، مجلس هفتم قرار است از طریق آن روی دیگر سکه یعنی چماق سرکوب این قدرت سیاسی واپس‌گرای قرون وسطایی را حفظ و تداوم بخشد. جالب این که این روزها زنان اصلاح طلب دوم خردادی فرصت را غنیمت شمرده و می‌کوشند با استفاده از کراهت مجلس هفتم، عوام فریبی زنان مجلس ششم را تحت عنوان "ترقی خواهی" به رخ زنان بکشند!

خیر! مهم نیست در این ظرفی که نامش مجلس جمهوری اسلامی است اصلاح طلب دوم خردادی برود یا محافظه کاران آبادگر، این مجلس خانه‌ی حکام مرتجع اسلامی است و باید به آنان خدمت کند، گاهی با عوام فریبی گروه دوم خردادی‌ها و گاهی با نیزه و تهدید و ارباب گروه آبادگران! این مجلس باید مدافع نظام دینی باشد، باید مدافع فرودستی زنان باشد، گاه از طریق چند زن عوام فریب و چند لایحه‌ی بی بو و خاصیت یا از طریق چند زن جناح خواهران زینب. آنچه که مسلم است کسانی از درگاه مجلس گذر می‌کنند که سابقه‌شان در عمل و نظر به قدر کافی خوش خدمتی آنان را به این نظام اثبات کرده است، فرقی نمی‌کند عضو کدام بال پرنده باشند، دارودسته دوم خرداد یا دارودسته محافظه کار رهبر.

اکثریت زنان در انتخابات اسفند ماه سال گذشته نشان دادند که دیگر نه توهمی به این نمایندگان حکومتی دارند و نه باور به اصلاحات در چارچوب نظام اسلامی. جنبش بالنده‌ی زنان ایرانی حساب خود را با این حکومت و جریاناتی که نسبت به این نظام توهم پراکنی می‌کنند روشن کرده و می‌کوشد با طرح مطالبات خود بر تارک مبارزات افشار و طبقات گوناگون جامعه، هر چه بیشتر دمکراتیسم انقلابی این مبارزات را تعمیق بخشد.





## فصل هشتم: زنان و جنگ

- "گسترش دموکراسی" از نوع غربی
- کمیته‌های ضد جنگ، محتوا و جهت گیری



# "گسترش دموکراسی" از نوع غربی

سخنرانی ارائه شده در

سمینار ائتلاف آنتی فاشیسم، آنتی راسیسم

در گوتینگن، آلمان

۲ اکتبر ۲۰۰۳

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ی ۸، دی ۱۳۸۲

چند روز بیشتر به هفت اکتبر، سال روز تجاوز نظامی و اشغال افغانستان توسط دول غربی به سرکردگی آمریکا، باقی نمانده است. در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ پس از حمله‌ی نظامی آمریکا و متحدین‌اش به افغانستان و بمباران شهرها و روستاها، این کشور به اشغال کامل ارتش‌های نیروهای امپریالیستی درآمد.

همه به یاد داریم، این تجاوز و متعاقب آن بمباران و کشتار بسیاری از مردم بی‌گناه افغانستان تحت لوای دموکراسی و "رهایی" زنان صورت گرفت. بلافاصله پس از اشغال افغانستان و تشکیل دولت موقت، ما و بسیاری از نیروهای مترقی و انقلابی اعلام کردیم که نه فقط شرایط زندگی مردم افغانستان و به طور خاص زنان تغییر نکرده، بلکه دورنمای بهبود شرایط نیز دیده نمی‌شود. این نه یک پیش‌بینی بلکه نگاهی واقع‌بینانه به حوادث جاری آن موقع بود. این نتیجه‌گیری از این واقعیت نشأت می‌گرفت که امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد اهدافش از همان ابتدا به جنگ سالاران و نیروهای مرتجع مذهبی و سران قبایل اتکا کرده بود و روشن است که بین منافع این دار و دسته‌ها و منافع اکثر مردم افغانستان، بالاخص زنان، دریایی از خون قرار دارد. در آن زمان بسیاری از شیفتگان تجاوز امپریالیستی و متوهمان به

مراحم غرب می‌گفتند حالا زود است و باید به "ارتش رهایی بخش" اشغال گران فرصت بیشتری داد تا ماموریت "فمینیستی" خود را انجام دهند!<sup>۱۳۴</sup>

اینک بعد از دو سال، فرصتی کافی است که نیروهای مختلف نشان دهند آیا حقیقتاً غم خوار مردم افغانستان بوده‌اند و گام‌هایی هرچند اولیه را برای بهبود شرایط برداشته‌اند یا خیر؟

متن زیر برگزیده‌ی از گزارش‌های مستندی است که برخی گروه‌های زنان، سرویس‌های خبری مترقی و برخی گزارش‌گران روزنامه‌های معتبر اروپایی از افغانستان ارسال کرده‌اند. این اخبار نیاز چندانی به تفسیر و تحلیل ندارد و آشکارا موقعیت مردم و اهداف نیروهای اشغالگر را نشان می‌دهد.

### وضعیت زنان

"گروه هشت مارچ زنان" که به طور غیر علنی در افغانستان فعالیت می‌کند طی گزارشی از مناطق هزاره‌جات در اواخر جولای ۲۰۰۳ اعلام می‌کند که "نمی‌توان گفت وضعیت زنان نسبت به دوران طالبان بدتر شده است. اگرچه در منطقه هرات تحت فرمان اسماعیل خان پروسه‌ی طالبانیزه کردن آغاز گردیده و مدارس دخترانه و پسرانه را از هم جدا کرده‌اند. در این منطقه کلیه‌ی سازمان‌های مربوط به زنان تعطیل گردیده است. حتی حبیبه سرابی وزیر امور زنان را به شهر هرات راه ندادند.

---

<sup>۱۳۴</sup> در میان نیروهای افغانی جریان‌ات نوکر صفتی که مرتب ارباب عوض می‌کنند (مثلاً نوکران سابق روس‌ها) خیلی طبیعی بود که این بار هوراکش تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان باشند و برادران ایرانی‌شان نیز در این هورا کشیدن آنها را تنها نگذاشتند. در این مورد نگاه کنید به اظهارات فرخ نگهدار از رهبران فدائیان اکثریت "تلاش و نظر من در طول این سال‌ها این بوده است که نشان دهم که سیاست و روشی که دولت ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در پیش گرفته بهترین راه برای تقویت زمینه‌های صلح، حقوق بشر و دموکراسی در این کشورها (به استثنای افغانستان) بوده است". هوراکشان ایرانی این تجاوز نظامی، چون سازمان اکثریت و سلطنت طلبان را جریان دیگری به نام حزب کمونیست کارگری با خجالت همراهی کرد. در نشریه‌ی انترتاسیونال شماره ۷۳، در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ در مقاله‌ی تحت عنوان "جهان متمدن کجاست" منصور حکمت می‌گوید: "در قبال نقش حمله‌ی آمریکا به افغانستان چه می‌توان گفت؟ آیا "دستها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشروست؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این به شما خواهند گفت". وی پس از افشای از طالبان ادامه می‌دهد: "اما سرنگونی طالبان توسط ارتش‌های خارجی به خودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست باید سرنگون بشود."

این خانم ضمن مصاحبه با صدای آمریکا گفت نیروهای اسلامی می‌خواهند ما را به ستوه بیاورند تا دیگر از خیر تغییرات بگذریم. قاضی القضاات هرات فتوا داد که زنان باید از مردان جدا باشند. آن‌ها در جلال آباد موفق شدند پروسه‌ی جدا سازی زنان از مردان را به پیش ببرند اما هنوز در مناطق هزاره‌جات به این کار موفق نشده‌اند. در مورد زنان روستایی که ۸۰٪ جمعیت زنان افغانستان را تشکیل می‌دهند، هنوز درگیر همان روابطی می‌باشند که از صد سال پیش در آن قرار داشتند. این زنان عموماً درگیر کار پاک کردن کشمش هستند. علیرغم محدودیت‌هایی که جریان‌ات اسلامی مرتب برای سازمان‌های غیردولتی (NGO) به وجود می‌آورند، آنها کلاس‌های خیاطی و قالی بافی دائر کرده‌اند ولی جریان‌ات اسلامی تا کنون چندین مرکز آموزشی دختران را به آتش کشیده‌اند که در برخی از نشریات کابل نیز علناً به این شیوه‌ها اعتراض شده بود. فحشا به طور عمومی و به طور خاص در کابل بسیار زیاد شده است. زنان هم چنان از رها کردن برقع می‌ترسند. حبیبه سرابی وزیر زنان اخیراً به ایران رفت و پس از بازگشت اعلام کرد که تجربه‌ی زنان تحت جمهوری اسلامی بسیار خوب است و ما باید از اصلاحاتی که در ایران شده یاد بگیریم! ایشان گفتند که چادر نماز بسیار پیشرفته تر از برقع است!"

الهه امانی از زنان فمینیست ایرانی ساکن آمریکا است که همراه با یک هیئت چند نفره از زنان آمریکایی (هیئت غیر دولتی) در ماه می ۲۰۰۳ به افغانستان رفته است. گزارش زیر برگزیده‌ای از مصاحبه‌ی وی در مورد وضعیت زنان افغانستان با رادیو صدای زنان است.

"هدف ما تماس با سازمان‌های زنانی بود که در کابل فعالیت می‌کنند. ما موفق شدیم با وزیر امور زنان و ۳۰ سازمان زنان در کابل ملاقات کنیم. آن‌چه در کابل دیدیم بسیار تاسف بار بود. آن برداشتی که از اخبارهای خارجی می‌شنویم نبود، بلکه شرایط بسیار بدتر و تأثیرآورتر است. طالبان از میان رفته اما فرهنگ طالبان هم چنان برپاست. من با بسیاری از زنان صحبت کردم و از آنان پرسیدم چرا هم‌چنان برقع می‌پوشند، آن‌ها می‌گفتند به خاطر امنیت خودشان است و به علاوه به دولتمردان فعلی اعتمادی ندارند.

در ژانویه ۲۰۰۳ قاضی دادگاه عالی در کابل تمام ماهواره‌ها و برنامه‌های ماهواره‌ای را به علت تضاد با موازین اسلامی ممنوع اعلام کرد. به گفته‌ی دیده بان حقوق بشر در شهر هرات پلیس مذهبی وجود دارد و زنانی را که در خیابان کنار مردان راه می‌روند، دستگیر کرده و مجبور به آزمایشات پزشکی می‌کنند تا معلوم شود رابطه‌ی جنسی داشته‌اند یا خیر!

طبق گزارش سازمان‌های وابسته به سازمان ملل در شهر کابل ۵۰,۰۰۰ زن بیوه ثبت شده است که از این تعداد فقط به ۱۰,۰۰۰ نفر آنان رسیدگی می‌شود. در کابل علاوه بر کودکان خیابانی ما شاهد بسیاری خانواده‌های خیابانی نیز هستیم. هم چنین ما شاهد حضور سنگین نیروهای ائتلاف شمال بودیم که بنا بر گزارشات برخورد اینان نسبت به زنان بهتر از طالبان نبوده است."

### پناهندگان

دولت پاکستان و ایران پناهندگان مستقر در اردوگاه‌های این دو کشور را جهت بازگشت به افغانستان تحت فشار زیادی قرار داده‌اند. از طرفی دیگر وضعیت پناهندگان بازگردانده شده بسیار وخیم است و به همین دلیل پناهندگان تمایلی به بازگشت ندارند و این نه به خاطر شرایط اردوگاه‌ها (که بسیار وحشتناک است) بلکه به خاطر این است که در افغانستان شرایط اگر بدتر نباشد بهتر نیست. در آن جا آنها فاقد شغل و سرپناه و حتی آذوقه هستند.

بنا بر گزارش سرویس خبری «جهانی برای فتح» ۳۰ تا ۴۰ خانواده‌ی پناهنده در اوایل سال ۲۰۰۳ به کابل باز گردانده شدند و چون سرپناهی نداشتند در محوطه‌ای به نام چمن در شهر کابل مستقر شدند. دولت که در صدد بود مراسم نوروز را در ماه مارس در این محوطه برگزار کند، تلاش کرد این خانواده‌ها را به زور از آن محوطه بیرون کند. البته به خاطر مقاومت آنها، دولت موفق به بیرون راندن آنها نشد. بسیاری از این خانواده‌ها در سرمای وحشتناک زمستان، کودکان خود را از دست دادند. بنا به این دلایل است که ما با روند بازگشت پناهندگان افغانی به میهن شان روبرو نیستیم.

اما وضع کودکان آواره و بی خانمان افغانی بسیار وخیم تر است. در کابل حداقل ۳۰,۰۰۰ کودک خیابانی ثبت شده است که به کارهایی از قبیل واکس زنی، حمل و نقل بار و گدایی، در خیابانها مشغولند. فراموش نکنیم که افغانستان هم، قرارداد بین المللی حمایت از حقوق کودکان و حقوق بشر را امضا کرده است. به علاوه کنوانسیون رفع تبعیض از زنان را نیز سال گذشته امضا نمود، منتهی اجرای همه این تعهدات بین المللی با یک تبصره الحاقی تبدیل به دکور قفسه‌های وزارتخانه‌های افغانستان شده است. طبق این تبصره کلیه تعهدات بین المللی در صورتی قابل اجرا هستند که در تضاد با موازین اسلامی و شرعی نباشند!!!

### شرایط عمومی مردم

بنا بر گزارش تشکل "دسته هشت مارچ زنان" و سرویس خبری جهانی برای فتح کرایه خانه‌هایی که در شهر کابل ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلار بود هم اکنون به ۴۰۰۰ دلار در ماه رسیده است. این در حالی است که دست مزد شاعلین دولت ماهیانه بین ۳۰ تا ۴۰ دلار است و بسیاری از کارکنان دولت همین حقوق ماهیانه ناچیز را ماهها است که دریافت نکرده‌اند. با این شرایط جای تعجیب نیست که بسیاری از ساکنان کابل اساسا در ویرانه‌های اطراف شهر زندگی می‌کنند و ساختمان‌های معدود شهر در اشغال خارجیان (برخی از اینان کارمندان آژانس‌های کمک رسانی هستند) و مقامات بلند پایه دولتی است.

چندی پیش یکی از مقامات سازمان ملل به نام میلتن کوتاری برای بررسی بحران خانه و مسکن به کابل رفت. بنا بر گزارش آژانس خبری بی بی سی در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳، این مقام سازمان ملل پس از دو هفته تحقیق، وزیر دفاع دولت کرزای، محمد قسیم فهیم و وزیر آموزش پرورش یونس قانونی و معاون وی را متهم به دزدی زمین‌های مردم کرد. وی گفت وزرا و مقامات بالای حکومت به شدت مشغول تصاحب زمین و تخریب خانه‌های فقرا هستند. او اضافه کرد لیست این افراد که عمدتا فرماندهان نظامی و مقامات عالی رتبه هستند، بسیار طولانی است و اکثر این افراد متعلق به ائتلاف شمال یعنی ستون فقرات دولت کنونی افغانستان هستند.

به لحاظ اقتصادی افغانستان مجددا در مقام بزرگترین تولید کننده‌ی مواد مخدر قرار گرفته است. بسیاری از نیروهای نظامی جهادی در مرزها مشغول قاچاق مواد مخدر، انسان و کالاهای اساسی مردم هستند. بسیاری از افراد ارتش ۱۵۰,۰۰۰ نفری افغانستان زندگی‌شان را از راه دزدی و غارت مردم می‌گذرانند. یادآوری می‌شود که این نیروهای نظامی، متعلق به فرماندهان و جنگ سالاران مناطق مختلف افغانستان بودند که سال‌ها جنگ علیه طالبان را به پیش بردند و هم اکنون فقط چند صد هزار نفر از آنان حقوق می‌گیرند. رشوه و دزدی یک امر عادی در افغانستان تحت اشغال آمریکا و سربازان اروپایی است. البته این مردم افغانستان هستند که باید رشوه بدهند، اموالشان دزدیده شود، مورد تجاوز و غارت قرار گیرند. مردمی که از حکومت طالبان رنج می‌بردند حالا مجبورند نیروهای مرتجع رنگارنگ را تحمل کنند: زمین‌داران، فرماندهان جنگی محلی و سربازان بی‌رحم آنان، باندها و دزدها، ارتش‌های امپریالیستی و یک دولت چندپاره و حالا هم خطر بازگشت طالبان!

به دلیل ناامنی ناشی از این شرایط، بسیاری از سازمان‌های کمک رسانی فعالیت خود را متوقف کرده‌اند. مردم در کابل مرتباً مورد حمله این باندهای متجاوز، دزدان دولتی و گروه‌های بنیادگرا قرار می‌گیرند. مردم شهرها و روستاهای خارج کابل نیز مرتباً قربانی ستم و تجاوز مردان مسلح زمین‌دارها می‌شوند.

کمک‌های وعده شده آمریکا طی این مدت بیش از ۶۰۰ میلیون دلار نبوده که آن هم عمدتاً به جیب مقامات دولتی و برخی سازمان‌های خارجی رفته است. در حالی که آمریکا از ماه سپتامبر گذشته تا آخر ماه سپتامبر سال جاری یعنی طی یک سال مبلغ ۱۰ میلیارد دلار خرج ۹۰۰۰ سرباز خود در افغانستان کرده است.

خلاصه کنیم مردم افغانستان در شرایط کنونی فاقد شغل، خانه، زمین کشاورزی، آب آشامیدنی و کشاورزی، سلامتی و بهداشت، و امنیت هستند، آنها هیچ چیز ندارند به جز فقر و سختی. این وضعیت برچسب "ساخت آمریکا" را دارد. برچسبی که آمریکا سعی می‌کند به کشورهای دیگر منطقه صادر کند. همان چیزی که در عراق جاری است. و لابد بعد در ایران و سوریه و ...



### پیش نویس قانون اساسی : دست پخت امپریالیستها

به زودی با تصویب پیش نویس قانون اساسی بر همه‌ی این شرایط وحشتناکی که در بالا برشمردیم مهر مشروعیت زده خواهد شد. سران دول اشغالگر به رهبری آمریکا با هیجان اعلام کرده‌اند که موفق شدند پیش نویسی تهیه کنند که حقوق همه‌ی مردم افغانستان در آن مستتر است. با نگاهی گذرا به این پیش نویس متوجه می‌شویم که منظور از مردم افغانستان همانا جنگ سالاران، مستبدین محلی، زمین داران، سران قبایل و آتوریت‌های مذهبی است.

در ماده‌ی اول و دوم این پیش نویس می‌خوانیم که "افغانستان یک دولت اسلامی است" و "دین افغانستان دین مقدس اسلام است، شعائر دینی از طرف دولت مطابق با احکام مذهبی اجرا می‌گردد". طبق ماده‌ی هفتم و هشتم این پیش نویس رئیس جمهور باید حامی اساسات دین مقدس اسلام باشد و هم چنین یکی از شرایط ریاست جمهوری، مسلمان بودن است. ماده بیست هفتم آزادی بیان را در چارچوب اساسات دین اسلام مشروط می‌کند و بالاخره در ماده‌ی یکصد و هشتم تاکید می‌شود که قانون اساسی می‌تواند مورد تعدیلات قرار گیرد به جز اصل پیروی از اساسات دین مبین اسلام!

در کشوری که سال‌ها تحت تاخت و تاز عقب مانده‌ترین حکومت‌های زن ستیز بوده است و ما هنوز با اثرات شوم این زن ستیزی که متکی بر قوانین و سنن اسلامی بوده است مواجهه‌ایم، تقریباً در هیچ کجای این پیش نویس به مورد حقوق زنان تضمینی و تأکیدی و یا حتی اشاره‌ای نشده است. مسولیت نوشتن این پیش نویس بر عهده هیئتی ۳۴ نفره بود که هفت تن از آنان زن (از جمله خانم سهیلا صدیق وزیر بهداشت) بودند.

این قوانین در افغانستان جدید نبوده بلکه به طور مشخص از سال ۱۹۹۳ که ائتلاف شمال قدرت را در دست داشت تا زمانی که طالبان بر قدرت بود، بنا بر همین قوانین مردم را سرکوب کرده و زنان را به اسارت و بردگی وحشیانه کشیدند. فراموش نکنیم که این قانون اساسی قرار است پایه‌ی کار دولت "سکولاری" باشد که آمریکا به بهانه‌ی آن به افغانستان لشکرکشی کرد. شاید تا کنون توهم کسانی که امید داشتند آمریکا برای مردم افغانستان مدرنیسم و سکولاریسم به ارمغان آورد،

کمی برطرف شده باشد. گرچه از نظر ما و بسیاری نیروهای انقلابی از همان ابتدا روشن بود دولت بنیادگرای مسیحی بوش نمی تواند نه مدافع سکولاریسم در افغانستان و نه هیچ کجای دنیا باشد!

### وضعیت نیروهای نظامی اشغالگر و محلی در افغانستان

آمریکا از ابتدای درگیری، نزدیکترین متحدان خود را در میان مرتجع‌ترین نیروهای افغانستان یافت. آنها به ائتلاف شمال، دوستم، گل آقا شیرازی، اسماعیل خان و ژنرال فهیم قادر شدند طالبان را حذف کنند. به همین جهت برای آمریکا و دول غربی انتخاب دیگری به جز حفظ و نگهداری این شاهان کوچک، با اعطای مقام‌هایی از نوع وزارت و وکالت، وجود نداشت.

وزارت خارجه آمریکا با توسل به این دارو دسته‌ها، دولت مرکزی را تشکیل داد، اما هم زمان رقابت و جنگ قدرت بین این دار و دسته‌ها باعث شقه شقه شدن همین دولت مرکزی شده است. نفوذ این جنگ سالاران و سران قبایل به حدی است که گفته می شود نمایندگان آمریکا به جای مذاکره با دولت مرکزی، مستقیماً با آنها ارتباط می‌گیرند. به گزارش سازمان "کریستین اد" در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳، فرماندهی ناتو پایتخت را کنترل می‌کند، اما قسمت اعظم کشور در دست جنگ سالاران است.

جنگ سالاران، سران قبایل و زمین‌داران محلی در جریان "لویی جرگه" در شهر بن در سال ۲۰۰۱ به قدرت خود توسط فرستادگان واشنگتن مجدداً قانونیت دادند. در حقیقت در جریان «نشست بن» دخالت‌های مستمر آمریکا چرخه‌ی قدرت را به نفع فرماندهان جنگی و صاحبان تفنگ به چرخش در آورد. این‌ها در جریان لوی جرگه در نشست بن نشان دادند که غرب بیش از هر کس به آنها بها خواهد داد، زیرا آنها بهتر از هر گروه دیگر خواسته‌های آمریکا و غربیان را برآورده می‌کنند. این گونه بود که ژنرال فهیم از فرماندهان ائتلاف شمال، وزیر دفاع می‌شود و یونس قانونی دوست حزبی او (حزب وحدت اسلامی) وزیر آموزش و پرورش!

اما ماجرای اسماعیل خان شنیدنی است. او که در سال ۱۹۹۳ در دوره‌ی حکومت ائتلاف شمال حاکم هرات بود از جانب آمریکا متهم به نقض حقوق بشر شد. البته وی در قساوت و جنایت بی‌نظیر است و به همین جهت منفور مردم منطقه

می‌باشد. در ماه‌های اخیر فرستاده‌ی واشنگتن به دیدار اسماعیل خان به هرات رفت. وی پس از بازگشت اعلام کرد که اسماعیل خان مرد بسیار برازنده و دوست داشتنی است!!! این فرستاده توضیح نداد که فرق بین حکومت اسماعیل خان در سال ۱۹۹۳ و حکومت اسماعیل خان در سال ۲۰۰۳ چیست؟

در حال حاضر ۹۰۰۰ سرباز آمریکایی در داخل و ۳۰۰۰ سرباز آمریکایی دیگر در خارج از کابل مستقر هستند. ۵۰۰۰ نیروی چند ملیتی نیز در کابل مستقر هستند. بیشترین نیروی چند ملیتی ۲۰۰۰ سرباز از کانادا می‌باشد و آلمان نیز با ۱۵۰۰ سرباز در اشتیاق افزایش نیروهایش در این منطقه است.

علاوه بر این ها ۱۵۰,۰۰۰ نظامی افغانستانی موجود است که همگی متعلق به نیروهای جهادی مختلف هستند که علیه طالبان جنگیده‌اند و تا کنون هیچ کار دیگری به جز تفنگ نداشتند. فقط ۱۰,۰۰۰ نفر از این جنگجویان متعلق به ژنرال فهیم وزیر دفاع است که به احتمال زیاد ستون اصلی ارتش افغانستان خواهد شد. فراموش نکنیم که ۷۵٪ این گروه مسلح، تاجیک هستند.

در گزارش چهار سپتامبر، خبرنگار لیبراسیون، فلیپ گرانجرو می‌نویسد: "دولت مرکزی فقط بر کابل کنترل دارد و خارج کابل در دست فرماندهان نظامی محلی است که مالیات‌ها و عوارض منطقه‌ای را به طور کامل دریافت می‌کنند و قوای نظامی‌شان بی‌نهایت قدرتمندتر از ارتش مرکزی دولت کرزای است".

### مبارزه و مقاومت مردم

رسانه‌های دول غربی سعی دارند که مردم افغانستان را در حال استقبال با آغوش باز از اشغالگران یانکی! و یا در نهایت (نسبت به اوضاع کشورشان) منفعل نشان بدهند. به همین دلیل نیز در این رسانه‌ها اعتراضات و مقاومت مردم افغانستان در مقابل اشغال‌گران کاملاً سانسور و حذف می‌شود.

گزارش این اعتراضات عمدتاً از طریق نیروهای سیاسی مترقی و هم‌چنین برخی خبرنگارانی که هنوز تمام و کمال شرافت خود را به رسانه‌های بین‌المللی نفروخته‌اند به گوش بقیه جهان می‌رسد. نگاهی مختصر به برخی مبارزات اکثریت

مردم افغانستان در زمان اخیر نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها برای حمایت از مردم و دموکراسی آن جا نرفته‌اند بلکه برای منافع استعمارگرانه‌ی خود آن جا هستند.

در ۲۴ می ۲۰۰۳ صدها نفر از مردم در اعتراض به اشغال کشورشان در کابل دست به تظاهرات زدند. تظاهرکنندگان عمدتاً جوانان بودند که در مقابل سفارت آمریکا ضمن پرتاب سنگ با خشم فریاد می‌زدند: "مرگ بر آمریکا، مرگ بر بوش و کرزای". این اعتراض متعاقب قتل حداقل چهار سرباز افغانی و زخمی شدن چهار سرباز دیگر توسط سربازان آمریکایی بود.

در اواخر سال ۲۰۰۲ دانشجویان کابل در اعتراض به شرایط بد خوابگاه‌ها دست به اعتراض زدند. این اعتراض توسط مقامات دولتی به طور خشونت‌باری سرکوب شد و حداقل سه نفر دانشجو کشته شدند. مردم می‌گویند تعداد قربانیان بسیار بیشتر از تعدادی است که در روزنامه‌ها اعلام شد.

به این اعتراضات باید تنفر مردم روستاهای مناطق دیگر افغانستان را از اشغالگران افزود. آمریکایی‌ها و متحدین‌شان معمولاً تحت لوای شکار "القاعده و طالبان" این روستاها را به خاطر احساسات ضد آمریکایی‌شان بمباران می‌کنند که تا کنون باعث کشته شدن بسیاری از مردم این مناطق شده‌اند.

احزاب انقلابی و تشکلات زنان مترقی افغانی نیز در شرایط سخت کنونی، مبارزه و مقاومت خود را برای افغانستانی آزاد و دموکراتیک به پیش می‌برند.

### سخن آخر

بنا بر کلیه‌ی مواردی که گفته شد نیروهای اشغالگر قادر نیستند ثبات را در افغانستان برقرار کنند چرا که خود اشغال‌گری منبع بی‌ثباتی است. فرماندهان جنگی و زمین‌دارانی که به وسیله‌ی آمریکا بر سر قدرت آمدند و پر و بال داده شدند، به عنوان مهره‌های امپریالیست‌های گوناگون فقط نمود بی‌ثباتی هستند. این‌ها اساساً با پشتوانه‌ی نظامی آمریکا و پول آژانس‌های کمک بین‌المللی قدرت‌شان رو به افزایش است.

قدرت مرکزی دست ساخته‌ی آمریکا یک دست نیست و هر یک از کشورهای غربی امیدوارند قدرت نظامی و سیاسی خود را از طریق زمین‌داران و سران قبایل

تحت نفوذ خود و سربازان‌شان افزایش دهند. این واقعیت‌ها نشان می‌دهد این جنگ سالاران فقط مهره‌های کوچک بازی بزرگی به نام نظم نوین جهانی هستند که امپریالیست‌ها به سرکردگی آمریکا می‌خواهند به‌خورد جهان بدهند، نظمی که در مرکزش استثمار وحشیانه و هر چه بیشتر همه‌ی مردم جهان است.

برای مردم افغانستان روشن شده است که هیچ کدام از این نیروها برای صلح یا حمایت مردم در افغانستان نیستند بلکه هر یک می‌خواهند در این منطقه (که به لحاظ ژئوپلیتیک اهمیت دارد) سهمی داشته باشند و برای این سهم تنها تکیه‌گاهشان نیروهای مرتجع‌ی اسلامی و غیر اسلامی است. نیروهایی که مورد تنفر مردم بوده و دهه‌هاست که مردم افغانستان را زیر تازیانه‌ی ستم و استثمار خود له کرده‌اند.

تاریخ دلایل بسیار زیادی ارائه داده است تا کسی نخواهد فکر کند قدرت‌های بزرگ اشغالگر یا نوکران‌شان می‌توانند صلح و ثبات و عدالت بیاورند. مردم افغانستان نمی‌توانند از این جهنم‌رها شوند مگر به دست خودشان و این مهم بدون یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش و مستقل، بدون زدودن توهم به مرتجعین رنگارنگ، ممکن نیست. مبارزه‌ای مستقل برای خواسته‌هایی روشن و مشخص مانند تشکیل دولتی دمکراتیک با مضمون جدایی کامل دین از دولت، این‌ها گام‌هایی اولیه است که مردم افغانستان و زنان افغانستان برای پیش روی در تاریخ باید مصممانه بردارند. هزاره‌ی سوم، هزاره‌ی همه‌ی ستمدیدگان جهان است، هزاره‌ی دفن مرتجعین و نیروهای تجاوزگر و امپریالیست‌ها. مردم افغانستان در این جدال تاریخی در کنار همه‌ی مردم ستمدیده‌ی جهان قرار دارند.

طلایه‌های چنین چشم‌انداز روشنی در افق هویدا است. بگذارید مردم و نیروهایی را حمایت و پشتیبانی کنیم که برای رسیدن به این افق‌رهایی مبارزه می‌کنند و در اشتیاق چنین جهانی هستند. ستمدیدگان جهان را هیچ مرزی از یکدیگر جدا نخواهد کرد!



## کمیته‌های ضد جنگ، محتوا و جهت‌گیری

سخنرانی ارائه شده در اتاق پالتاکی اتحاد سوسیالیست‌ها<sup>۱۳۵</sup>  
با عنوان " تبادُل نظر در مورد فعالیت‌های ضد جنگ و شکل‌گیری کمیته‌ی ضد جنگ "  
۱۶ نوامبر ۲۰۰۷

پیش از هر چیز، از فعالیت‌های روشن‌گرانه و مستقل از نیروهای حاکم بر ایران که در ارتباط با خطر جنگ در داخل کشور زده شده است، باید قدردانی کرد. جنبش ضد جنگ، بسیار ضروری است و برای سامان بخشیدن به صدای سوم در داخل کشور از اهمیت زیادی برخوردار است، صدایی که مخالف جدی هر دو طرف این تخاصم باشد و در واقع بخواهد در برابر جنگ ارتجاعی ایستادگی کند و مردم را بر پایه‌ی منافع خود متشکل و علیه جمهوری اسلامی و نظم موجود به مبارزه دعوت کند.

برای رسیدن و نزدیک شدن به این هدف بزرگ لازم است درک‌های خویش را از برخی مفاهیم مبارزاتی، در فضایی دوستانه به چالش بکشیم، تا بتوانیم به شکل گرفتن یک اتحاد اصولی و پایدارتر در میان مردم یاری رسانیم و با تکیه به این همبستگی مبارزه کنیم. از این منظر می‌خواهم بر چند مسئله در ارتباط با مضمون مبارزه علیه جنگ تاکید کنم.

جامعه‌ی ما، ناخواسته در حال ورود به گره‌گاه بسیار پیچیده و پرتنش است. وقتی انسان با چنین شرایطی که پر از بن‌بست‌ها و لابیرانت‌هاست روبرو می‌شود، باید دارای یک قطب نمای قوی نیز باشد. این قطب نما، مسیر کلی یا استراتژی سیاسی ما در این دوران است. بدون داشتن چنین قطب‌نمایی نمی‌توانیم در عرصه‌ی پیچیده‌ی سیاسی کنونی، مبارزه‌ی طبقاتی را پیش ببریم.

---

<sup>۱۳۵</sup> در این جلسه کسانی چون کن لوچ، ناصر زرافشان، احمد پوری و آذر درخشان سخنرانی کردند.

نتایج حاصل از این کشاکش، سرنوشت جامعه‌ی ما را برای مدت درازی رقم خواهد زد که شامل وضعیت نیروهای انقلابی چپ جامعه نیز هست. فرصت‌های بزرگی در مقابل ماست که امکان پرورش یک نسل جدید از عناصر انقلابی کمونیست را در درون جدال‌های سیاسی امروز فراهم کرده است. در عین حال خطر این که جنبش کمونیستی ایران به جای تولد و خیزشی دوباره، شکستی دوباره را در پیچ و خم‌های سیاسی تجربه کند. به همین جهت، بحث و تبادل نظر در مورد قطب نمای ورود ما به این دوره‌ی دشوار و پیچیده، مهم‌تر از هر بحث دیگری است. قطب نمایی که به شکوفایی فرصت‌های انقلابی یاری رساند و قطب نمایی که به پرهیز از خطرهای ریسک‌ها و خیانت‌ها خدمت کند و سرانجام یک قطب نمای سیاسی شفاف که هر گام و حرکت و کنش ما بر پایه‌ی آن تعیین شده و مورد سنجش قرار گیرد.

امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی دو نظام پوسیده را نمایندگی می‌کنند که نه مانع الجمع هستند و نه تضادی خصمانه دارند.<sup>۱۳۶</sup> با این وجود در مقابل هم صف‌آرایی کرده و روابط سیاسی را پرتنش کرده‌اند. سیاست هر دو طرف این است که نیروهای مردمی و انقلابی را میان خود تجزیه کنند. سیاست ما چیست؟ اینان به مردم می‌گویند به جز انتخاب میان این دو، چاره‌ای نیست. پرسیدنی است که آیا انتخاب دیگری پیش روی ما نیست؟ طبیعی است که با ارایه‌ی قطب سوم و تکیه به همه‌ی نیروهای انقلابی، ما می‌خواهیم این معادله را بر هم زنیم؛ یعنی با تمام قوا می‌خواهیم نگذاریم نیروهای مردمی وارد این بن‌بست هولناک سیاسی و ایدئولوژیک که از خود جنگ نیز دهشتناک‌تر است، بشوند. این تنها راهی است که در این اوضاع پیچیده و حساس می‌توان راهی دیگر به سوی جامعه‌ای آزاد که بر خاکستر این نظام پوسیده بنا خواهد شد گشود.

<sup>۱۳۶</sup> قطب سوم به این معنا نیست که گویا دو سر این تخصص به لحاظ ماهیت طبقاتی متفاوت‌اند، این دو قطب هر دو محصول نظام سرمایه‌داری جهانی هستند و هیچ یک منافع مردم را چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت نمایندگی نمی‌کنند. اما تضادهایی هم با یکدیگر دارند که به حد خصمانه رسیده است و خارج از آرزوهای هر کس، این تضادها روابط سیاسی را رقم می‌زند. در نتیجه، برای این که مردم به عنوان ذخیره و ابزار برای صف‌آرایی این دو قطب ارتجاعی نشوند، باید بدیل مستقل خود را که موضع سیاسی روشنی در برابر این صف‌آرایی است، ارایه دهند. نمی‌توان بدون توجه به این صف‌آرایی عینی که بر اوضاع کلی و روند سیاسی طبقاتی تاثیر گذاشته و آن را شکل می‌دهد، مبارزه‌ی طبقاتی خود را پیش ببریم.



جوهر قطب سوم یا راهی دیگر، مبارزه با دو نظام پوسیده‌ای است که امروز در مقابل یک دیگر صف آرایی کرده‌اند؛ دو نظامی که به لحاظ سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و فرهنگی از یک جنس‌اند و شایسته‌ی نابود شدن. دو نظام پوسیده‌ای که در یک سو جمهوری اسلامی است و در سوی دیگر امپریالیسم آمریکا. جهت‌گیری استراتژیک، هم‌چون راهنما، مغز استخوان و شریان حیاتی قطب سوم است. بدیهی است همه‌ی سیاست‌های تاکتیکی ما نیز از جوهر استراتژیک قطب سوم سرچشمه می‌گیرد. نمی‌توان سخنانی بیان داشت و به کنش‌هایی پرداخت که جوهر استراتژیک و دیدگاه کلی را گل آلود و مبهم کند.

برای هر چه بهتر پیش بردن این استراتژی، نیاز به سیاست‌های تاکتیکی نیز هست. به طورمثال، تاکید مبارزه‌ی ما در ایران علیه جمهوری اسلامی است و به موازات آن باید اذهان عمومی را در مورد ماهیت آمریکا و نیروهای متحد آن افشا کرد و خود را برای مقابله با جنگ جنایتکارانه‌ی ضد بشری آن و یا دخالت‌های سیاسی آن آماده کنیم. جنبش‌های ضد جنگ در آمریکا و اروپا نیز باید با اعتراض‌های گسترده بر علیه امپریالیسم و سیاست‌های جنگ طلبانه‌ی آمریکا مبارزه کنند و در عین حال از مبارزات مردم ایران و جنبش‌های اجتماعی داخل کشور بر علیه جمهوری اسلامی حمایت کنند.

بی شک، پافشاری بر سیاست مستقل قطب سوم، بسی دشوار است. برخی آن را با راه رفتن روی لبه‌ی تیغ مقایسه می‌کنند. وقتی انسان روی لبه‌ی تیغ حرکت می‌کند باید بیش از هر زمان هوشیار باشد تا بتواند تعادل خویش را حفظ کند و چشمانش بیش از هر زمان دیگر باز باشد و از همگان نیز بخواهد بدین گونه عمل کنند. پافشاری بر این سیاست آسان نیست چرا که امواج ارتجاعی را نیز با کارهای ساده نمی‌توان کنار زد. دلیل دشوار بودن قطب سوم مشخص است؛ زیرا دو قطب دیگر دارای قدرت مادی و قدرت سیاسی هستند و می‌توانند کارزارهای تبلیغاتی روانی، نظامی، امنیتی علیه نیروهای قطب سوم، راه اندازند و برای تجزیه کردن صدای ما فشار بیاورند (چنان که مدت‌هاست این تبلیغات را آغاز کرده‌اند). از یک سو جریان‌هایی از "پوزیسیون" تحت لوای "تاکتیک" استفاده از آمریکا برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی، تبدیل به مزدوران آمریکا شده‌اند و علیه نیروهای قطب

سوم تبلیغ می‌کنند. بخش دیگری از "اپوزیسیون" تحت لوای دفاع از "استقلال" یا "هویت ملی" آگاهانه و یا ناآگاهانه تبدیل به لابی جمهوری اسلامی شده‌اند و علیه نیروهای قطب سوم جو سازی می‌کنند.

افزون بر این، یک دلیل دیگر دشوار بودن پافشاری بر قطب سوم، گرایش‌های خود به خودی در میان مردم است. مردم در شرایط سخت، به قدرت‌های بزرگ‌تر گرایش می‌یابند. این گرایش خودبخودی را نه تنها در میان مردم، بلکه در میان نیروها و شخصیت‌های سیاسی چپ نیز می‌توان دید که ناامیدانه سخن از کوچک بودن نیروی قطب سوم می‌کنند. به دلیل همین فشارهای پیچیده‌ی سیاسی، شاهد گرایش‌هایی در جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی هستیم که برخی، گرایش به مامشات با جمهوری اسلامی دارند و برخی هم این توهم را دامن می‌زنند که گویا "دمکراسی" و "آزادی‌سندیکاها و آزادی زنان" ارمغان‌هایی است که آمریکا به ایران وارد خواهد کرد. به هر روی، زمانی که تهدیدهای نظامی افزایش می‌یابد، تحریم‌های اقتصادی جان‌ها را به لب می‌رساند، به ویژه وقتی بمب‌ها فرو بریزند، برخی از گرایش‌های خود به خودی، زیر بال دولت خودی یا قدرت خارجی جلوه خواهند کرد.

بنابراین، قطب سوم باید شفاف بودن دیدگاه استراتژیک خود را بیش از پیش نمایان کند تا قادر باشد خلاف جریان‌های موجود حرکت کند، خلاف جریان جمهوری اسلامی و آمریکا و همچنین خلاف جریان‌های انحرافی اپوزیسیون که به یکی از این دو قدرت متمایل می‌شوند.

نیروی قطب سوم هنوز بسیار کوچک و پراکنده است، اما این سیاست و جهت‌گیری تنها سیاست و تنها جهت‌گیری است که منطبق بر منافع مردم است و آینده‌ای را نمایندگی می‌کند که بستر رهایی‌بخش مردم خواهد بود. پافشاری مستمر بر سیاست درست، هم در حرف و هم در عمل، نیروهای قطب سوم را از حالت خمودگی و پراکندگی در آورده و صفوف آن را گسترش و متشکل خواهد کرد. در نتیجه از کوچک بودن در لحظه‌های حساس امروز نباید هراس داشت. اگر ما بر این سیاست باور داریم و برای تحقق آن از جان فشانی و فداکاری نهراسیم، به یقین

می‌توان آن را در میان مردم ایران و مردم مترقی جهان تبدیل به یک نیروی مادی کرد.

اشتباه تاکتیکی و استراتژیکی بزرگی است اگر تصور کنیم با کند کردن مواضع رادیکال قطب سوم، می‌توان صفوف آن را بزرگ کرد. نمی‌توان با خدشه‌دار کردن مرزهای میان دوست و دشمن، صفوف مردم را متحد کرد. کلید متحد کردن دوستان، همیشه و همیشه مشخص نمودن این پرسش است؛ دوستان و دشمنان مردم کیانند؟ رقیق کردن خط و سیاست به خاطر ایجاد اتحاد بزرگ، در عمل موجب ضعف و تفرقه در صفوف نیروهای انقلابی می‌شود. برای ما، کیستی دشمن مشخص است؛ دو دولت و نظام سرمایه‌داری آنان؛ امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی ایران. همه‌ی نیروها و جریان‌های سیاسی که با این دو قطب، اتحاد موقت یا درازمدت دارند و به هر شکلی در برنامه‌ها و سیاست‌های آنان حضور دارند و با آنها همراهی می‌کنند، خارج از قطب سوم قرار دارند.

نیروهای قطب سوم در داخل و خارج کشور هر یک در جایگاه خویش می‌توانند نقش مهمی در این اوضاع داشته باشند. مفهوم قطب سوم، همان سیاست استراتژیک بر مبنای مبارزه‌ی مستمر با هر دو نظام آمریکا و جمهوری اسلامی است که بسیار مهم است. اگر فعالیت‌ها و کنش‌ها به چندین برابر برسد، اما سیاست کلی درست نباشد، داخل یا خارج کشور بودن مشکلی را حل نخواهد کرد. فعالیت‌ها و کنش‌های هر چند کوچک، اما جسورانه پیرامون دیدگاه قطب سوم، می‌تواند مختصات توازن سیاسی در ایران و جهان را به نفع مردم ایران تغییر دهد. در خارج کشور، اگر عناصر انقلابی، در قالب اعتراض‌های پی در پی بتوانند دیدگاه قطب سوم را در جنبش جهانی ضد جنگ نهادینه کنند، قادر خواهند بود کیفیت جنبش ضد جنگ را تغییر داده و دستکم بخشی از آن را تبدیل به یک جنبش انقلابی کنند. در داخل کشور، چنانچه مردم ایران بر مبنای سیاست استراتژیک قطب سوم، با جمهوری اسلامی مبارزه کنند و به موازات آن با تجاوز آمریکا مقابله کنند، می‌توان به انسجام جنبش‌های اجتماعی موجود امیدوار بود و رشد جنبش نوین کمونیستی و انقلابی، پارامتر بزرگی خواهد بود که تاثیر به سزایی بر آینده‌ی جامعه‌ی ایران و همچنین بر جنبش‌های بین‌المللی خواهد گذاشت.

در حالی که اگر جنبش چپ در داخل کشور، بر سیاست‌های انحرافی مانند اتحاد با این یا آن جناح جمهوری اسلامی یا حمایت از جنگ آمریکا برای به اصطلاح کسب "دمکراسی" و "حق ملی" و ... دریغ‌لطف، شاهد تاثیر منفی آن بر آینده‌ی جامعه‌ی ایران و همچنین جنبش‌های جهانی خواهیم بود. همانگونه که انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران، بر روند جنبش‌های مترقی جهان تاثیر منفی گذاشت. تحت تاثیر آن چه در ایران رخ داد، حتا جنبش‌های چپ خاورمیانه تبدیل به جنبش‌های آلوده به مذهب شدند. زنان سازمان‌های چپ فلسطینی روسری به سر شدند. در واقع بنیادگرایی مذهبی در شکل حزب الهی یا در شکل سازمان مجاهدینی، دست بالا را در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی گرفت و دین به طور بی سابقه‌ای با سیاست مخلوط شد و توده‌های محروم و تحت ستم بیش از پیش به پرچم پوسیده‌ی دین آویزان شدند.

وجود قطب سوم، حتا کوچک در داخل کشور برای تقویت جنبش‌های اجتماعی و در خارج به ویژه در آمریکا بسیار مهم است. نبود چنین قطبی در عراق، از نقاط ضعف بسیار جدی جنبش ضد جنگ در جهان بود و از دلایل مهم افول و افت این جنبش شد. برای درک این مسئله، به جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بنگریم. در آن زمان وجود نیروهای انقلابی در ویتنام به مردم آمریکا الهام می‌بخشید. جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا، هم خواهان شکست ارتش آمریکا در ویتنام بود و هم خواهان پیروزی نیروهای انقلابی در ویتنام. یعنی روی دو پا راه می‌رفت. شعار جنبش ضد جنگ ویتنام این بود: هو هو هوشی‌مین، ویتنام حتما پیروز می‌شود. حال تصور کنید که در جنبش ضد جنگ عراق چه می‌توانستند بگویند؛ آیا می‌توانستند همانطور که ویتنامی‌ها از هوشی‌مین الهام می‌گرفتند و این الهام بر شدت مبارزه و انگیزه‌ی آنها می‌افزود، در عراق از مقتدا صدر الهام می‌گرفتند و یا فردا در ایران از چه نیرویی الهام بگیرند؟! به همین جهت عناصر انقلابی ایران در تقویت نیروهای انقلابی و رادیکال، در درون جنبش ضد جنگ در آمریکا می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند و این امر را به عنوان یکی از وظایف انترناسیونالیستی خود انجام دهند.

ما در مقطعی از تاریخ هستیم که هم در برابر انقلاب آینده‌ی ایران و هم در برابر مبارزات مردم جهان وظایفی داریم. کنش امروز ما در ایران، آینده را برای بسیاری از حرکت‌های اجتماعی رقم خواهد زد. این وظیفه‌ی هر انسان آگاه و مسئول است و به ما حکم می‌کند که آن را جدی بگیریم. دشمنان ما با این که دارای قدرت سیاسی و نظامی و امنیتی و تبلیغاتی‌اند، اما قادر به حل همه‌ی تضادهای درونی خویش نیستند. از طرفی این ضعف آن‌ها را همگان نمی‌بینند. برخی برای با این یا آن قدرت ارتجاعی بودن شتاب دارند که به این نیروهای متزلزل نباید بهایی داد، زیرا فقط در سایه‌ی قدرت‌ها قادرند حرکت کنند. در حالی که ما قدرت خویش را با استقلال از هر دو قطب جنگ افروز، صف آرایی می‌کنیم.

منسجم و متحد نگاه داشتن قطب سوم، اندکی دشوار است. علیرغم فشارهای گوناگون و رنگارنگ، اما این خط مستقل با تکیه بر مردم و منافع آنان، قدرت بسیاری دارد زیرا منطبق بر حقیقت است و فقط همین موضوع، آن را جذاب و الهام بخش می‌کند. به همین دلیل است که برخی از نیروهای متحد با قطب یک و دو، قطب سوم‌های تقلبی راه انداخته‌اند و با هدفی موهوم می‌خواهند به پراکندگی و منحرف کردن مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی در میان مردم، ادامه دهند و در نهایت پایه‌های نظام موجود در ایران را حفظ کنند و آمریکا را نیز از باتلاق خاورمیانه نجات دهند. از طیف گنجی و سازگارا تا مجاهدین خلق ایران، همه و همه کارگاه‌های جعل قطب سوم راه انداخته‌اند. به همین جهت ضرورت اعلام برنامه‌ی قطب سوم به شکل بیانیه‌ی حقوق پایه‌ای مردم ایران، به شدت احساس می‌شود.

میان اهداف و روش‌های مبارزه‌ی ما باید سازگاری باشد؛ "بگو با کی متحد می‌شوی تا بگویم هدف چیست؟" درست است، نیروهای چپ و انقلابی در جامعه‌ی ما ضعیف‌اند. برخی، این ضعف را می‌توانند بهانه کنند که چاره‌ای جز اتحاد با برخی جناح‌های بریده از حاکمیت و یا جریان‌های لیبرال ندارند. در حالی که اتفاقاً برای گذر از پروسه‌ی ضعف به قدرت، لازم است بیش از هر زمان بر هویت سیاسی و کمونیستی و انقلابی خودمان و بر بزرگترین نقطه قوت خویش تاکید کنیم تا بتوانیم چشم اندازی روشن و امید بخش به مردم بدهیم و آنان را یاری رسانیم. نقطه قوت ما دفاع از منافع مردم است و این را باید پایه و شالوده‌ی اتحادها و فعالیت‌های

خویش بدانیم. تفاوت خود را با آلترناتیوهای دیگر برجسته کنیم، طوری که مردم تمایز ما با دیگران را دریابند.

این جاست که بررسی و بیان ماهیت سیاسی قطبی که می‌خواهیم ایجاد کنیم، ضرورت دارد. اگر قطبی که ما می‌خواهیم ایجاد کنیم نشانی از آینده‌ای که در پی تحقق آن هستیم را با خود نداشته باشد، به راحتی می‌تواند مورد استفاده‌ی این یا آن نیروی قدرتمندتری که در عرصه‌ی سیاسی است، واقع شود. اگر قطب سوم، می‌خواهد صدای مردم باشد باید خواسته‌های اساسی و پایه‌ای مردم را انعکاس دهد. باید بر مطالبات اساسی مردم انگشت گذارد. می‌دانیم رسیدن به درک مشترک از منافع مردم، در سایه‌ی مبارزه و در جریان مبارزات اجتماعی است که حاصل می‌شود، عناصر انقلابی ناگزیراند برای تداوم مبارزه و پیشبرد اهداف خویش این مفاهیم را شفاف‌تر سازند. از این منظر باید بر چند جنبه‌ی اساسی تکیه کرد، جنبه‌هایی که مرزبندی ما را به خوبی با دو سوی این تخصم ارتجاعی مشخص می‌کند.

ناگفته پیداست که قطب سوم برای فعالیت علنی در شرایط کنونی ایران به طور مستقیم نمی‌تواند شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را طرح کند. این مسئله بار مسئولیت فعالان خارج از کشور را بیشتر می‌کند. سخنانی را که آن‌ها نمی‌توانند در شرایط سرکوب عریان در داخل کشور بیان دارند، ما موظفیم هرچه رساتر و روشن‌تر بیان کنیم و این گونه بر محدودیت‌ها فائق آییم. ما نیز این انتظار را از فعالان داخل داریم که تحت هیچ شرایطی با گفتار، رفتار یا کنشی، مرز تمایز قطب سوم را مخدوش نکنند.

شروط پایه‌ای استقلال قطب سوم، شرکت نکردن در بازی‌های جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و کنار نیامدن با نهادهای امپریالیستی طرفدار جنگ طلب آمریکاست. تاکید بر ضرورت جدایی دین از سیاست و کوتاه شدن دست مذهب از زندگی مردم به عنوان یکی از ابتدایی‌ترین حقوق مردم، تاکید بر آزادی و برابری واقعی زن و مرد و لغو حجاب اجباری و قوانین ضد زن، تاکید بر حقوق ملل تحت ستم و ترویج اتحاد انترناسیونالیستی داوطلبانه ملل ساکن در ایران، حمایت از مطالبات پایه‌ای کارگران و زحمتکشان ایران از شروط اساسی متمایز کردن قطب

سوم از دو قطب دیگر است. قطب سوم باید علیه تحریم‌های اقتصادی و سیاست‌های لیبرالیزاسیون اقتصادی که از مختصات گلوبالیزاسیون است موضع بگیرد. قطب سوم باید علیه امپریالیسم آمریکا و جنگ آن در خاورمیانه موضع گرفته و از مبارزات توده‌های مردم آمریکا به ویژه سیاهان و مهاجران و کارگران و زنان علیه دولت آمریکا حمایت کند. بدون انگشت گذاشتن بر حقوق پایه‌ای انسان‌های تحت ستم، قادر نخواهیم بود اتحاد گسترده و رادیکالی را علیه جنگ و هرگونه دخالت امپریالیستی و علیه جمهوری اسلامی دامن زنیم. فراموش نکنیم در جامعه‌ی ایران گسل‌های جدی موجود است که هر دو قطب ارتجاعی به اشکال مختلف از آنها برای دامن زدن به تفرقه میان مردم استفاده می‌کنند. خطر اینجاست! تنها راه بازدارندگی سیاست‌های حيله‌گرانه و منفعت طلبی هر دو دشمن، تأکید بر وحدت انقلابی بین مردم و به رسمیت شناختن مطالبات آنان است.

متحدان بین‌المللی جنبش‌های اجتماعی نیز به همان میزان اهمیت دارد. ما باید بتوانیم سیاستی را دنبال کنیم که نیروهای مترقی و انقلابی خاورمیانه و جهان را پیرامون سیاست مترقی ضد امپریالیسم و ضد دول ارتجاعی منطقه‌ی خاورمیانه، متحد کنیم. هر گونه تنگ نظری ناسیونالیستی از جانب ما، مانع از اتحاد واقعی با مردم جهان می‌شود. مردم خاورمیانه در برابر ارتجاع و امپریالیسم به اتحاد انترناسیونالیستی نیاز دارند، تا خاورمیانه‌ای آزاد و مستقل، روابط اجتماعی انسان‌ها را به سوسیالیسم رهنمون سازد.

خطر جنگ جدی است اما آمریکا از روش‌های دیگر نیز برای به کرسی نشاندن اهداف شوم خویش استفاده می‌کند. در هر حالت، مخالفت ما با طرح‌ها و برنامه‌های تبهکارانه‌ی امپریالیسم آمریکا در واقع مخالفت با آینده‌ای است که می‌خواهد برای ما رقم بزند؛ مخالفت با رژیم سرسپرده‌ای است که می‌خواهد جایگزین شود، مخالفت با برنامه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای آینده‌ی ایران طراحی کرده است.

قطب سوم نمی‌تواند فقط به شعار "نه به جمهوری اسلامی، نه به جنگ و هرگونه دخالت امپریالیستی" اکتفا کند. در عین حال قطب سوم باید مدعی یک بدیل نوین باشد و در تدارک آن بکوشد. نیروهای انقلابی و کمونیست‌ها می‌توانند

## ۲۹۶ زنان سال صفر

مبتکر ایجاد قطبی شوند که منافع بیشتر مردم را نمایندگی می‌کند. برای تحقق این امر نیاز به یک برنامه‌ی حداقل و طرحی از جامعه‌ی آینده است تا خود را به عنوان یک بدیل در پیشگاه مردم به ثبت برساند و تلاش کند که از سوی توده‌های مردم به رسمیت شناخته شود.



## فصل نهم: زنان و جنبش ۸۸

- در ایران چه می‌گذرد؟
- کودتای سپاه اسلامی، انقلاب سبز اسلامی، نسل عاصی از نظام اسلامی
- مبارزه ادامه دارد!



## در ایران چه می‌گذرد؟

سایت هشت مارس، تیر ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)

همه‌ی شما می‌دانید مردم ایران علیه سی سال دیکتاتوری و خفقان به پا خاسته‌اند. کودتای انتخاباتی احمدی نژاد- خامنه‌ای کبریتی بر باروت سی سال خشم و نفرت مردم ایران علیه کل نظام جمهوری اسلامی شد. تا کنون اکثریت مردم آزادی‌خواه جهان از این مبارزات حمایت کرده و چشم امید بدان دوخته‌اند. طی هفته‌های اخیر ماشین سرکوب خونین دولت احمدی نژاد به راه افتاده است. آنان می‌خواهند از جوانانی که ترس و مرگ را به تحقیر گرفته‌اند، انتقام گیرند. ابعاد سرکوب عظیم است. تا کنون ده‌ها تن به قتل رسیدند، صدها تن ناپدید شده‌اند و هزاران نفر تحت شرایط وحشیانه در بازداشت به سر می‌برند. جوانان بازداشتی در معرض انواع و اقسام شکنجه و تجاوز جنسی قرار دارند. برخی دستگیر شدگان را وادار به شرکت در نمایش‌های اعتراف تلویزیونی مسخره می‌کنند. مثلاً اعتراف کنند که از بیگانگان پول گرفته‌اند تا در کشور آشوب کنند، یا قصدشان از شرکت در تظاهرات دزدی بوده است. این روزها وقاحت، جنایت و کشتار در مرزهای ایران بدون حد و مرز است.

### علت سرکوب مردم چیست؟

درهم شکستن اراده‌ی مردم آسان نیست چرا که در سطح میلیونی عزم برای تغییر کرده و حاضر نیستند حتی یک روز دیگر این نظام را تحمل کنند. رژیم هیچ ابزاری برای مقابله با عزم مردم ندارد، ابزارهای تحمیق مذهبی همه از کار افتاده‌اند. تنها راه باقی مانده برای رژیمی که مشروعیت سیاسی خود را از دست داده،

سرکوب عریان است. دولت احمدی نژاد با سرکوب مردم می‌خواهد آنان را درهم شکند، شوهای تلویزیونی اعتراف‌گیری برای شکستن جسارت و اعتماد به نفسی است که مردم طی این مبارزات به دست آورده‌اند، اعدام جوانان، برای درس عبرت دادن به مردمی است که نه فقط دولت احمدی نژاد بلکه کل نظام جمهوری اسلامی را آماج قرار داده‌اند.

اما این فقط ماشین سرکوب احمدی نژاد نیست که در پی شکستن روحیه‌ی مردم است. جبهه‌ی رقیب، میر حسین موسوی نیز بر دل‌جویی از ملاحا، نجات نظام اسلامی و دعوت مردم به بازگشت به خانه‌ها سرعت بخشیده است. وی در بیانیه‌های خود آشکارا می‌گوید "ماجرای ما، هر چقدر تلخ، یک اختلاف خانوادگی است"، "همه ی شما را به برادری دعوت می‌کنم. پیروزی ما در گرو معاضدت و پیوند با یکدیگر است، .... حتی آنانی که اینک رو در روی ما به خشونت متوسل می‌شوند در اخوت ما شریکند". میرحسین موسوی هراسناک از تعمیق مبارزه‌ی مردم، در اطلاعیه‌های خود تاکید می‌کند "مبادا کسی فریب شعارهای ساختار شکنانه را بخورد.....باید به اسلام باز گردیم، اسلام ناب محمدی، به قانون بازگردیم؛ به قانون اساسی".

قانون اساسی که شاخص‌های اصلی آن عبارتند از فرض کردن مردم به عنوان رمه و ولی فقیه به عنوان چوپان، تبعیض دینی (بین شیعه با دیگر اقلیت‌های مذهبی)، بی‌حقوقی اکثریت مردم و بردگی زن به عنوان موجودی که وظیفه‌اش فقط زاییدن و پرورش انسان‌های مکتبی می‌باشد. یعنی همان قانونی که امروزه هزاران دختر جوان عاصی علیه‌اش به پا خاسته‌اند، آنان از دخالت قوانین الهی اسلام در جزئی‌ترین مسائل خصوصی زندگی‌شان خسته شده‌اند و خواهان لغو حجاب اجباری و کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های ویژه‌ی اسلامی علیه زنان شده‌اند.

علیرغم بیانیه‌های متعددی که میرحسین موسوی برای بازگرداندن مردم به خانه‌هایشان صادر کرد، جوانان هم‌چنان به مبارزه‌ی خود در محله‌ها ادامه داده‌اند. هم اینان بودند که نشان دادند برخلاف تبلیغات رسانه‌ای، دو طرف مبارزه، صرفاً احمدی نژاد - موسوی نیست بلکه مردم با کل رژیم است. میر حسین موسوی در دهه ۶۰ نخست وزیر و یکی از مهره‌های نزدیک به خمینی بود و نقش مهمی در

## در ایران چه می‌گذرد ۳۰۱

تثبیت و تحکیم نظام اسلامی داشته است. به او نخست وزیر کشتار لقب داده‌اند، زیرا در دوران نخست وزیری او کشتار وسیعی از نیروهای سیاسی انجام گرفت که برجسته‌ترین آن کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۹۸۸ است. هدف او به گفته خودش آنست: "آمده بودم تا بار دیگر به انقلاب اسلامی آن گونه که بود و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، دعوت کنم". او می‌گوید بهترین دوران نظام اسلامی دوره ای است که خمینی زنده بود و جامعه ی ایران در نهایت عدالت و شکوفایی خود بوده است! ذره‌ای راست گویی و ترقی خواهی در اهداف و برنامه های سیاسی موسوی موجود نیست. دعوای او با جناح کودتاچی ربطی به منافع مردم ندارد.

هم اکنون صحنه‌ی سیاسی ایران بسیار پیچیده شده است. تضادهای گوناگون در هم تداخل کرده‌اند. اما هر روز می‌گذرد، بسیاری از مبارزین جوان در صحنه مبارزه در می‌یابند خواسته های موسوی ربطی به مبارزات آنان ندارد. در می یابند او فقط به دنبال بازیافتن سهم خود از همین نظام است. به همین دلیل موسوی مدام آنان را به سکوت و آرامش دعوت می‌کند.

طی دو هفته ی اخیر زمانی که جوانان رادیکال درگیر نبردهای خونین با عوامل سرکوب در خیابان‌ها بودند "موج سبز" به کنج خانه ها یا مساجد عقب نشسته است. اما این روند در خارج کشور به گونه‌ای دیگر است. ناگهان نیروهایی مرموز دست به کار شدند، افرادی ناشناس ناگهان سخنگوی مبارزات مردم شده و تلاش دارند گرد همایی ایرانیان در همبستگی با مردم کشورشان را به انحصار خود درآورند. اینان با توسل به منابع مالی، حمایت نهادهای قدرت و تکیه به برخی افراد سرشناس سیاسی در کشورهای غربی تلاش دارند موج رسانه‌ای پرقدرتی را در حمایت از زنجیر سبز میرحسین موسوی در خارج سامان دهند و از این طریق حاصل مبارزات مردم را به حساب دعوای جناحی هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی واریز کنند. آنان اغلب از بی اطلاعی نسل جوان ایرانی در خارج کشور و هم چنین افکار عمومی غربی سوء استفاده می‌کنند. تقریباً در همه جا به طرز اغراق آمیزی پارچه های سبز را زینت گرد همایی و تظاهرات می‌کنند و به خیال خود می‌خواهند با نشانه‌ها و نمادها، افکار و اعتقادات مردم شرکت کننده در این

گردهمایی‌ها را سبز اسلامی کنند. با خشونت از هرگونه شعاری که کل نظام جمهوری اسلامی را نشانه گیرد، ممانعت به عمل می‌آورند. بسیاری از مردم در غرب نمی‌دانند سبز نماد اسلام شیعه است، رنگی که یک جناح از حکومت در مقابل جناح دیگر برای رقابت های انتخاباتی خود برگزیده است. حیرت انگیز این که این جریانات می‌خواهند این بازی نفرت انگیز را با انرژی و حمایت مردم مترقی غرب و ایرانیانی انجام دهند که حقیقتاً در پی تقویت مبارزات مردم ایران جهت پایان بخشیدن به حکومت تئوکراتیک و سرکوب‌گر اسلامی هستند.

### چه کسی پیروز خواهد شد؟

حمایت واقعی از مبارزات مردم ایران نه گرفتن پرچم سبز و سبزینه کردن گرد همایی‌ها، بلکه فریاد زدن خواست های آنان در فضای دیگر کشورهای جهان است. خواست جدایی دین از دولت، خواست لغو قوانین سرکوب‌گرانه علیه زنان، حق تشکل یابی کارگران و سایر اقشار مردم، لغو سانسور، آزادی بیان و اندیشه، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، رفع ستم ملی از ملیت‌های تحت ستم و محاکمه و مجازات آمران و عاملان جنایت علیه مردم ایران طی سی سال گذشته، تنها از مسیر برچیدن نظام جمهوری اسلامی میسر است، نظامی که خمینی بنیان گذار آن بود و موسوی نیز تا یک دهه با سرکوب خونین مردم پایه‌های آن را مستحکم کرد. سی سال پیش مردم ایران دست به انقلابی ضد سلطنتی - ضد امپریالیستی زدند تا با تغییر چهره‌ی ایران گامی در جهت پیش‌روی مبارزات مردم در کل جهان بردارند. اما دول غربی خمینی را سوار بر موج انقلاب ایران کردند و نگذاشتند انقلاب مردم پیروز شود. امروز نیز که بار دیگر مردم ایران عزم کرده اند خود را از شر نظام بنیادگرای مذهبی رها کنند، محافل قدرت در غرب و در ایران، تلاش دارند نظام ورشکسته‌ی جمهوری اسلامی را با پروژه‌ی "اسلام معتدل" میرحسین موسوی ترو تازه کنند. وقتی برخی سیاست مداران غربی برای "همبستگی" با مبارزات مردم ایران از رنگ سبز استفاده می‌کنند، فقط قصد تحمیل "موج سبز" را به مردم ایران ندارند، بلکه در واقع به آنان می‌گویند شما شایسته جامعه ای آزاد و سکولار نیستید، لیاقت شما

### در ایران چه می‌گذرد ۳۰۳

همان نظامی اسلامی ( اما این بار کمی "معتدل" تر ) است. این توهین و دهن کجی به مبارزات کنونی مردم ایران است.

شما مردم آزادی‌خواه و مترقی ساکن غرب، نقش مهمی در مبارزات مردم ایران دارید، می‌توانید یاور و پشتیبان خواسته های واقعی آنان باشید، می‌توانید نهادها و نیروهای سیاسی را که در حال تحمیل "موج سبز" به مبارزات مردم ایران هستند افشا کنید و نگذارید بار دیگر سرنوشت مبارزات مردم ایران در جای دیگر رقم زده شود. به ویژه این که این بار می‌خواهند انرژی و حس همبستگی صمیمانه شما را نیز در این طرح‌های پشت پرده به بازی گیرند.

تدفین نظام جمهوری اسلامی نه فقط در خدمت رهایی اکثریت مردم ایران و به خصوص سی میلیون زن ایرانی است بلکه ضربه‌ی بزرگی به جریان‌ات بنیادگرای مذهبی است که زنان را برده می‌دانند. سی سال پیش با شکست انقلاب و قدرت گیری نیروهای مذهبی در ایران نه فقط نیمی از جامعه ایران یعنی زنان به موقعیت بردگی تنزل داده شدند، بلکه قدرت گیری نیروهای اسلامی در ایران، موجب قدرت گیری جریان‌ات بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه شد که خود عامل مهمی در سیر قهقرایی موقعیت زنان در منطقه شد.

ما مردم ایران ( به ویژه زنان ) با یاری همه‌ی نیروهای مترقی و آزادی‌خواه جهان، عزم کرده‌ایم، این برخاستگان از موزه ی تاریخ را به زباله دان تاریخ بفرستیم. این گامی مهم در جهت رهایی مردم ایران و خاورمیانه و جهان است. هر گام پیش روی مردم ایران به سوی جامعه‌ای آزاد، سکولار و عادلانه، پیش‌روی همه‌ی آزادی‌خواهان جهان برای تحقق رویای جهانی دیگر است.





# کودتای سیاه اسلامی

## انقلاب سبز اسلامی

### نسل عاصی از نظام اسلامی

سایت هشت مارس، تیر ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)

حضور هزاران دختر و پسر جسور در نبردهای شبانه روزی هفته‌های اخیر پس از اعلام نتایج تقلبی انتخابات ریاست جمهوری دهم، آن چنان سیلی محکمی به گوش کودتاچیان سپاه پاسداران بود که سرمستی پیروزی را از سرشان پراند. پیگیری و خشم این جوانان در مبارزات چند روزه، رهبران "انقلاب سبز" را نیز در محاصره و دو راهی قرار داده است: چه کنند که هم "مصلحت نظام" را حفظ کنند و هم این موج خشمگین را مهار کنند، زیرا اگر این خشم و غیظ که کل نظام جمهوری را آماج قرار داده است، ادامه یابد، نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان! خشم و نفرت مردم از اعلام کودتای انتخاباتی خامنه‌ای - احمدی نژاد، فقط به این دلیل نیست که بار دیگر نظام جمهوری اسلامی نشان داد که آرای مردم برایش پیشیزی ارزش ندارد بلکه تقلب و کودتای انتخاباتی برافروزنده‌ی شعله‌های خشم و نفرت سی ساله مردم علیه تحقیر و بی‌حقوقی‌شان بود. گسل و شکاف درون نظام اسلامی هوایی را ایجاد کرد که آتش زیر خاکستر شعله کشید. تنفر و بغض سی سال تحقیر حجاب اجباری و قوانین و روابط اجتماعی زن ستیزانه زبانه کشید! جوانان به ستوه آمده از گشت‌های ارشادی که بر خصوصی‌ترین ابعاد زندگی آنان کنترل اعمال می‌کنند، دانشجویان عاصی از سیستم سرکوب گرانه‌ای که دانشگاه را تبدیل به پادگان و مسجد کرده‌اند، روشنفکران و هنرمندانی که در فضای مسموم استبدادی

سی سال گذشته موجودیت شان زیر سؤال رفته، کارگران و زحمتکشان که طی سی سال گذشته دولت مستضعف پرور، آنان را به فلاکت و بدبختی رسانده است، و برای درخواست پایه‌ای‌ترین حق خود یعنی داشتن تشکل، شلاق می‌خورند و چند میلیون جوان که نظام جمهوری اسلامی آینده‌ای جز اعتیاد و مواد مخدر و تن فروشی برای آنان در چننه ندارد، منفجر شدند و انفجارهای پی در پی شان در راه است.

تقلب و کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد امسال بار دیگر نشان داد که این نظام چیزی نیست جز جمهوری چپاول، خرافات و تحجر، استبداد مذهبی، سرکوب و کشتار، جمهوری طبقات استثمارگر و ستم‌گر از نوع اسلامی.

بی دلیل نیست که با گذشت چند روز از شروع اعتراضات، خواسته‌های مردم از درخواست‌های سه‌کاندیدای بازنده‌ی ریاست جمهوری بسیار پیشی گرفت. در واقع این سه‌کاندیدا (میر حسین موسوی، مهدی کروبی، محسن رضایی) به عدم دمکراسی در میان طبقه‌ی حاکمه‌ی جمهوری اسلامی اعتراض دارند. اما مردم به موجودیت ارتجاعی نظام جمهوری اسلامی معترضند. نظامی که طی سه دهه حاکمان آن از موسوی گرفته تا کروبی و رفسنجانی و خامنه‌ای و احمدی‌نژاد بر پایه‌ی سرکوب و استثمار اکثریت مردم اقتدار خود را حفظ کرده‌اند. این خشم و نفرت با انتخابات ریاست جمهوری و بازنده شدن موسوی و کروبی شروع نشده است، هرچند که جناح بازنده‌ی انتخابات بر آن پرده‌ی سبز خفقان آور خود را پهن کرده است.

## دو نبرد از دو جنس متفاوت

۱ - دو جناح رقیب حاکمان نظام اسلامی که در انقلاب ۱۳۵۷ ثمره‌ی انقلاب مردم را دزدیدند، در سال ۱۳۸۸ رای یکدیگر را دزدیدند.

برای اولین بار دو جناح پر قدرت هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی نبرد خود را از حجره‌ها و پستوهای حوزه‌ی علمیه‌ی قم و اندرونی‌های ولی فقیه و آیات عظام به سطح جامعه کشانده‌اند. اینان هرگز در سی سال گذشته بی‌گدار به آب نزنده و

دعواهای خانوادگی و باندی خود را به این عریانی به درون مردم نکشیده بودند چرا که می‌دانستند مردم می‌دانند "سگ زرد، برادر شغال است" و برای جنگ‌های درونی آنان ناخن می‌سایند. روند کشاندن دعواهای خانگی هیئت حاکمه‌ی اسلامی به درون مردم از اواخر دهه‌ی هفتاد آغاز شد و در هفته‌های اخیر به نقطه‌ی عطف بی‌سابقه خود رسید. اشتباه نکنیم، دسته بندی‌ها و باندها ثابت نیست. عطش چپاول و غارت مردم، عطش قدرت و جو سرکوب و خشونت برای حفظ اقتدار، هر دم فرد و گروهی را از یک باند به باند دیگر این حکومت منتقل می‌کند.

امروز دو جناح از حاکمان اسلامی ایران، در یک سو احمدی نژاد و سپاه پاسداران با حمایت ولی فقیه و در سوی دیگر هاشمی رفسنجانی همان عالیجناب خاکستری پشت پرده در ائتلاف با جناح اصلاح طلب محمد خاتمی و حزب‌اش، میرحسین موسوی از جریان اصول‌گرایان اصلاح طلب شده و مهدی کروبی در مقابل یک دیگر صف آرایی کرده‌اند. سرکردگان هر دو جناح به قدر کافی رسوا و منفور مردم هستند که با قامت منحوس خود به طور علنی وارد جنگی نشوند که خود آن را به خیابان‌ها و صندوق‌های رای انتخاباتی کشانده‌اند، اما از بخت بد چهره‌های وجیه المله‌شان هم کارنامه‌ای بهتر از متولیان خود ندارند. از احمدی نژاد گرفته که طی چهار سال ریاست جمهوری تلاش کرد در سرکوب زنان و جوانان گوی سبقت از ۸ سال دوره وحشت و کشتار نخست وزیری میرحسین موسوی برپاید، یعنی از کسی که طی دوران حکومتش به نخست وزیرکشتار ملقب شد.<sup>۱۳۷</sup>

تشدید جنگ بین جناح رفسنجانی و خامنه‌ای (تا به آن حد که در مناظره های تلویزیونی کاندیداها، جنایت و چپاول یکدیگر را افشا کنند) بیان از یک شکاف و ترک جدی در کل نظام جمهوری اسلامی است. عوامل گوناگونی موجب این

---

<sup>۱۳۷</sup> در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی در تابستان ۱۳۶۷ هزاران زندانی سیاسی طی فرمان خمینی به قتل رسیدند. طی "انقلاب فرهنگی" در بهار ۱۳۵۹ با هم‌دستی میرحسین موسوی، هزاران دانشجو و استاد دانشگاه پاک سازی، دستگیر و زندانی شدند و بسیاری از آنان در زندان‌ها به قتل رسیدند، هم زمان که زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی پس از انقلاب، در وصف "زیبایی" های حجاب در مجله‌ی "پیام زینب" قلم می‌زد تا اوپاشان حزب‌اللهی را الهام بخشد تا به صورت زنان اسید بپاشند و تیغ بکشند؛ موسوی نیز به عنوان سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی در وصف انقلاب اسلامی قلم می‌زد تا حزب‌اللهی‌های اوپاش را به جان نیروهای سیاسی چپ و انقلابی بیاندازد.

شکاف و ترک شده‌اند. مهم‌ترین فاکتور در عرصه‌ی داخلی، گسترش جنبش‌های اعتراضی زنان، دانشجویان و جوانان، کارگران در سال‌های اخیر است. در حیطه‌ی بین‌المللی جمهوری اسلامی با مسائل مهمی روبرو است: مسئله‌ی خاورمیانه و نقش ایران در ارتباط با جنبش‌های اسلامی منطقه و مسائل پر مشاجره‌ی روابط خارجی ایران با جهان امپریالیستی. صف‌آرایی این دو جناح کاملاً تحت تأثیر این دو فاکتور مهم است.

در این جنگ و خصومت، هر دو جناح به طور جدی در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. هر دو می‌خواهند با کشاندن مردم به خیابان‌ها نمایش قدرت دهند. هر دو می‌خواهند نارضایتی و خشم مردم را به نفع خود و علیه جناح رقیب به کار گیرند. احمدی‌نژاد با ژستی پوپولیستی توده‌های تحتانی و فقیر شهر و روستا را مخاطب قرار داده و موسوی با برنامه‌ی اسلامی معتدل، اقشار میانی، زنان و جوانان را مخاطب خود قرار داده است.

در این جا ضروری است به نقش نیروهای سیاسی معینی که طی سی سال گذشته مرتباً در تلاش ساختن پل بین مردم و حاکمین جمهوری اسلامی بوده‌اند، اشاره کنیم، به ویژه آنان در انتخابات اخیر برای اصلاح طلبان سنگ تمام گذاشتند. اغلب، از آنان به عنوان طرفداران اصلاحات از درون یاد می‌شود. اینان بازتاب منافع لایه‌هایی از طبقات میانی مرفه هستند که در حسرت ادغام در نظام استعمار و ستم لحظه شماری می‌کنند، همواره حاضر به یراق هستند تا خوش خدمتی خود را به نظم موجود اثبات کنند. پیگیری‌شان در جستجوی امکان "اصلاحات از درون نظام" از همین اشتیاق و حسرت‌شان سرچشمه می‌گیرد. منظورشان از "امکان اصلاحات از درون نظام" این است که نظام حاکم پتانسیل آن را دارد که اینان را در خود ادغام کند و از این رهگذر بر کارآیی خود بیافزاید.<sup>۱۳۸</sup> طیف‌های رنگارنگ این جریان‌ها نه فقط نقش مهمی در کشاندن برخی جوانان و روشنفکران به پای صندوق‌های رای داشتند بلکه این بار از شادی در پوست نمی‌گنجیدند و فریاد می‌زدند دیگر نیازی به انقلاب نیست. در هفته‌های قبل از انتخابات شیپور می‌زدند چه نشسته‌اید این

<sup>۱۳۸</sup> می‌توان گفت که در دو دهه‌ی گذشته، بار این حسرت را عمدتاً طیف جریان‌های اکثریتی به دوش کشیده است. البته در سال‌های اخیر بخشی از چپی‌های سابق امروز نادم نیز به آنان پیوسته‌اند.

انتخابات نشان می دهد تغییرات جدی بدون اینکه از دماغ کسی خون بیاید در راه است. باری باز هم حسابشان غلط از آب در آمد. با این حال تا کنون طاقه‌های پارچه‌ی سبز بزازها را خالی کرده‌اند تا همبستگی‌شان با "مردم" را به سبز آدین کنند. شاید این بار گره از حسرت‌شان باز شود.

## ۲ - این شورش آغاز ضیافتی انقلابی است.

باز گردیم به نبرد واقعی، نبردی که نیروی محرکه‌اش اشتیاق به آینده‌ی نو و آزاد و برابر است. نبرد از جنسی کاملاً متفاوت که در کنار تشدید جنگ و خصومت در میان هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی در جریان است. جهان غرب در سطح رسانه‌های بزرگ بین المللی تا جریان‌ات و نیروهای سیاسی لیبرال و سازشکار و شخصیت‌های ریز و درشت آنان تلاش دارند این نبرد را در دنیای رسانه‌ای به زائده‌ی خانگی جمهوری اسلامی تبدیل کنند. نبرد مردم با حاکمان اسلامی از زمان به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و دزدیده شدن ثمره‌ی انقلاب آنان توسط روحانیت به سرکردگی خمینی آغاز شد. مبارزه‌ی مردم ایران برای کسب حقوق اولیه و پایه‌ای خود طی سی سال گذشته با شدت و حدت متناوب جاری بوده و در دوره‌های مختلف شکل‌های متفاوتی به خود گرفته است. در دهه‌ی ۶۰ نسل جوانان برآمده از انقلاب، نبرد خونینی را برای باز پس گرفتن ثمره‌ی انقلاب ضد سلطنتی - ضد امپریالیستی به پیش بردند. این نبرد طی دهه‌ی ۶۰ با کشتار هزاران زن و مرد در میدان‌های نبرد و یا در سپاه چال‌های جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شد. از قضا سردمداران این کشتارها همین چهره‌های اصلاح طلبی هستند که امروز وعده‌ی برخی حقوق ناچیز را به مردم می‌دهند.<sup>۱۳۹</sup>

---

<sup>۱۳۹</sup> سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی به عنوان عامل سیاسی اجرایی "انقلاب فرهنگی" به رهبری عبدالکریم سروش در بهار ۱۳۵۹ به دانشگاه‌ها یورش بردند. در طی چند روز مراکز سیاسی احزاب و گروه‌های چپ را قلع و قمع کرده، هزاران دانشجو و استاد چپ، لائیک و مترقی را دستگیر، زندانی و بسیاری از آنان را به جرم "ملحد" بودن به قتل رساندند. اکثر کادرهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی مانند مصطفی تاج زاده، بهزاد نبوی، سعیدحجاریان، هاشم آغاچری، جلایی پور هم اکنون در حزب مشارکت (حزب محمد خاتمی) فعال هستند. مثلاً سعید حجاریان بنیان گذار دستگاه مخوف وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، ظاهراً این روزها در نقش زندانی و نه بازجو در زندان اوین به سر می‌برد. اینان نیروهایی هستند که در ائتلاف با هاشمی رفسنجانی، در پشت میرحسین موسوی قرار گرفته‌اند.

مهم ترین نیروی این نبرد، جوانانی هستند که فضای اختناق را شکستند و بی‌باکانه با اوباشان زره پوش و حزب الهی و نیروهای نظامی درافتاده‌اند. جنس نبرد اینان با کودتاچیان، متفاوت از جنس مخالفت و ناراضیتی کاندیداهای گروه به اصطلاح اصلاح طلب است. بی‌تردید هزاران دختر و پسر جوانی که با موج سبز هواداری از میرحسین موسوی پای صندوق‌های رای رفتند، به تغییرات جدی امید داشتند. آنان که از همه‌ی قید و بندهای شریعت بر دست و پای‌شان بیزارند، آنان که از تبعیض جنسیتی در همه‌ی حیطة‌ها علیه زنان عاصی شده‌اند، آنان که از درگیری روزمره با گشت‌های ارشادی "منکرات" و قوانین سرکوب‌گرانه در مورد پایه‌ای‌ترین حقوق خود یعنی حق پوشش، حق معاشرت با یکدیگر، حق تجمع، آزادی بیان، آزادی فکر، حق اعتراض و... به ستوه آمده‌اند، راهی جز ساختن آینده‌ی خود بر ویرانه‌های کاخ متحجران و غارت‌گران حاکم ندارند .

هر قدر مبارزات جاری از مرزهای نظام حاکم فراتر می‌رود جریانات و نیروهای سیاسی فرصت طلب در سطح داخلی و بین المللی تلاش می‌کنند با استفاده از امکانات تبلیغاتی و برخوردار بودن از نفوذ در ساختارهای حکومتی، غلظت اسلامی بیشتری را به این جنبش تزریق کنند. هرچا احساس می‌کنند رنگ سبز "انقلاب" شان در حال کم رنگ شدن است هراسان شده و شاهدان عینی و ذهنی فرا می‌خوانند تا نشان دهند این انقلاب از نوع اسلام ناب محمدی است. آنان این روزها بر "دوز" اسلام در بنگاه های خبرپراکنی خود افزوده‌اند تا جایی که گاه به گاه صدای دختران و پسران جوانی را از این رادیوها می‌شنویم که به سختی فارسی حرف می‌زنند و می‌گویند "ما نظام و حکومت خود را دوست داریم فقط به نتایج انتخابات اعتراض داریم." (رادیو فردا ، صدای آمریکا و...)

برای بسیاری سؤال این است که چرا جناح احمدی- ولی فقیه دست به چنین تقلب آشکاری زد. در واقع آنان از مدت ها پیش قصد داشتند جناح رقیب را کاملا از صحنه حذف کنند. جناح رقیب هم کسی جز رفسنجانی نیست که می‌خواست با کارت خاتمی و اصلاح طلبان وارد رقابت‌های انتخاباتی شود. البته پس از مذاکرات طرفین، بالاخره ولی فقیه و شورای نگهبان با کارت میرحسین موسوی توافق کردند.

درجه‌ی ذوب میرحسین موسوی در ولایت و هم چنین کارنامه‌ی سپاه او در دوران نخست وزیری‌اش در دهه‌ی ۶۰ دلایل کافی برای وفاداری بی قید و شرط او به نظام اسلامی است. بی جهت نبود که میرحسین موسوی در برنامه‌ی انتخاباتی خود وفاداری به ارکان نظام اسلامی، ولایت فقیه و قانون اساسی را تاکید چند باره کرد. اما محاسبات باند احمدی نژاد- خامنه ای در مورد حذف میرحسین موسوی از طریق کودتای انتخاباتی غلط از آب در آمد. ارزیابی آنان از وفاداری عمیق موسوی به نظام جمهوری اسلامی و این که گمان می‌کردند او از ترس خدشه‌دار شدن استحکام جمهوری اسلامی اعتراضی به این کودتا نخواهد کرد، غلط نبود. بلکه ارزیابی‌شان از جامعه‌ی در حال انفجار غلط بود. آنان تصور می‌کردند می‌توانند به راحتی هر لحظه که اراده کنند، مردم را آشکارا و وقیحانه دست ببندازند. انفجار مبارزات مردم، جناح میرحسین موسوی را به مسیری ناخواسته سوق داد، آنان حساب کردند که هرچند اعتراض‌شان به کودتا ممکن است چارچوبه‌های نظام را سست کند، اما اگر هم اعتراض نکنند انرژی عظیم توده‌های خشمگین بدون قیم و آقا بالاسر در خیابان‌ها سرازیر شده و حتما ساختمان جمهوری اسلامی را با ضربات کاری پایین می‌کشد. بنابراین باز هم با امید به حفظ نظام موجود، وارد مقابله با باند کودتاچیان شدند و تصمیم گرفتند توفانی را که از سوی مردم خشمگین آغاز شده به بادبان سبز خود بیندازند.

### انقلاب سبز بستری برای مخدوش کردن صفوف مردم و طبقات حاکمه

چشم انداز انقلاب سبز دو محور مختصات دارد. دو محور سیاسی و ایدئولوژیک که قرار است مبارزات مردم را در چارچوب همین نظام جمهوری اسلامی ترمز بزند. متولیان انقلاب سبز با پشتوانه‌ی ساختارهای حکومتی که در دست دارند و به یاری رسانه‌های بین المللی در حال تحمیل گفتمان خود به جنبش میلیونی مردم علیه نظامی هستند که جوهر و ماهیت آن نمی‌تواند چیزی جز سرکوب، فقر و بی‌حقوقی آحاد جامعه باشد.

یک محور این چشم انداز، شعارهای سیاسی آن است از شعار "موسوی، رای منو پس بگیر" و یا "مرگ بر دیکتاتور" که منظور خامنه ای و احمدی نژاد است یا

"مرگ بر سلطنت اسلامی". کارکرد این شعارها اساسا در چارچوب پس زدن یک باند به نفع باند و جناح دیگر و قدرتمندتر کردن پایه‌های جمهوری اسلامی است. این نکات را میر حسین موسوی در بیانیه ی شماره ۵ خود به صراحت اعلام کرده است.<sup>۱۴۰</sup> نیروهای هوشمند خیزش‌های چند روز اخیر آگاهانه شعار "مرگ بر سلطنت اسلامی" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" را سر می‌دهند تا نشان دهند حکومت اسلامی، چه از نوع سلطنتی و چه از نوع جمهوری‌اش هر دو حکومت چپاول و غارت و سرکوب مردم با وساطت احکام مذهبی هستند.

محور دیگر انقلاب سبز، تبلیغات ایدئولوژیک است که در رنگ سبز و شعار الله‌اکبر فشرده شده است. رنگ سبز سیدی، رنگ شیعیی دوازده امامی است. این رنگ و این شعار ۳۰ سال توسط جمهوری اسلامی استفاده شد. در جبهه‌های جنگ، در تیرباران مخالفین در خیابان‌ها و زندان‌های جمهوری اسلامی و بالاخره در مراسم سنگسار زنان و مردان در شهرهای مختلف ایران. این رنگ و این شعار مظهر نظام جمهوری اسلامی و مظهر حزب‌الله در کل خاورمیانه است. البته در ۳۰ سال پیش این رنگ و این شعار قرار بود ماهیت و واقعیت نظامی را که خمینی وعده می‌داد پنهان کند. اما امروز همان گونه که موسوی در بیانیه شماره ۵ خود تاکید کرده این بار رنگ سبز و شعار الله‌اکبر، نه برای پنهان کردن واقعیت نظام، بلکه برای تداوم این نظام و تر و تازه کردن آن است: "آمده بودم تا بار دیگر به انقلاب اسلامی آن گونه که بود و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، دعوت کنم".

---

<sup>۱۴۰</sup> بیانیه ی شماره ۵ میرحسین موسوی، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ "سی سال پیش از این در کشور ما انقلابی به نام اسلام به پیروزی رسید؛ انقلابی برای آزادی، انقلابی برای احیای کرامت انسان‌ها، انقلابی برای راستی و درستی. در این مدت و به خصوص در زمان حیات امام روشن ضمیر ما سرمایه‌های عظیمی از جان و مال و آبرو در پای تحکیم این بنای مبارک گذارده شد و دست‌آوردهای ارزشمندی حاصل آمد. نورانیتی که تا پیش از آن تجربه نکرده بودیم جامعه‌ی ما را فرا گرفت و مردم ما به حیاتی نو رسیدند که به‌رغم سخت‌ترین شرایط برای شان شیرین بود. آن چه مردم به دست آورده بودند کرامت و آزادی و طلیعه‌هایی از حیات طیبه بود. اطمینان دارم کسانی که آن روزها را دیده‌اند به چیزی کمتر از آن راضی نمی‌شوند." "آیا ما مردم شایستگی‌هایی را از دست داده بودیم که دیگر آن فضای روح انگیز را تجربه نمی‌کردیم؟ من آمده بودم بگویم چنین نیست؛ هنوز دیر نیست و هنوز راهمان تا آن فضای نورانی دور نیست."



انقلاب سبز علاوه بر عرض اندام جریان موسوی - رفسنجانی به هزینه‌ی مردم در مقابل جناح رقیب، از درون تهی کردن جنبش‌های مستقل مردمی که در سال‌های اخیر در مقابل نظام جمهوری اسلامی قد علم کرده‌اند، را نیز نشانه رفته است. این که آقای موسوی می‌خواهد پرچم و هویت اعتراضات مردمی را با تکیه کردن بر خمینی دوباره اسلامی کند، در واقع دهن کجی به جامعه‌ای است که ۳۰ سال آن را تجربه کرده و برای خلاصی از شر آن در حال مبارزه است. وی در بیانیه‌ی شماره ۵ خود که عمدتاً رقبای مخاطب قرار داده می‌گوید "نسلی که به دوری از مبانی دینی متهم می‌شد در شعارهای خود به تکبیر رسید و به "نصر من الله و فتح قریب" و "یا حسین" و نام خمینی تکیه کرد تا ثابت کند این شجره‌ی طیبه هرگاه که به بار می‌نشیند میوه‌هایش شبیه به هم است". البته وی می‌گوید این بار نامش "معجزه‌ی انقلاب اسلامی" است.

حیرت این کسانی که مرتباً نیروهای چپ را متهم به ایدئولوژیک بودن می‌کردند این روزها بیشتر از مذهبی‌ها، پرچم سبز را روی دوش خود به این طرف و آن طرف می‌کشند و هرکسی را که بخواهد با رنگ و هویت دیگری غیر از پرچم سبز اعتراض خود را نشان دهد به شکستن "وحدت کلمه" و ایدئولوژیک برخورد کردن متهم می‌کنند!

### آینده‌ی این مبارزه

انتخابات اخیر برای هزارمین بار نشان داد که نمی‌توان برای خلاصی از این نظام پوسیده به منجی از درون این رژیم امید بست، حتی اگر دمکراتیک‌ترین انسان‌های دنیا، رییس جمهور این نظام شوند نمی‌توانند در جهت منافع مردم کاری از پیش برند؛ چرا که از کوزه همان تراود که در اوست. از درون این نظام بیشتر از خاتمی و موسوی و کروبی بیرون نخواهد آمد، همه وفادار به نظام پوسیده‌ی اسلامی و ارکان آن چون ولایت فقیه، آقای میر حسین موسوی اگر هم با اکثریت آرا به ریاست جمهوری برسد همان گونه که خود بارها اعلام کرده است وفادار به قانون اساسی نظام اسلامی و مجری آن خواهد بود. اگر توهم در مورد خاتمی تراژدی بود، در مورد میرحسین موسوی کمدی است. بنابراین آینده‌ی این مبارزه تا آن جایی که به ما

اکثریت مردم ایران ربط دارد با ابطال آرا و یا رییس جمهور شدن میرحسین موسوی و خلاصه توازن قوا بین باندهای حاکم جمهوری اسلامی رقم نخواهد خورد.

آینده‌ی این مبارزه به چگونگی پیشرفت دو تضاد مهمی که اوضاع کنونی را شکل داده، رقم خواهد خورد: تضاد اکثریت مردم با نظام جمهوری اسلامی و تضاد درون باندها و جناح‌های مختلف حاکم. آینده‌ی مبارزه ما بستگی به این دارد که آیا قادر خواهیم شد در سطح ذهنیت عمومی جامعه خط فاصلی میان این دو بکشیم و نگذاریم صفوف این دو جنگ در زیر یک سقف با هم هم‌زیستی کنند؟ درهم‌آمیختگی این دو تضاد، حتی برخی از نیروهای مترقی و انقلابی را در گیجی و ابهام فرو برده است. آیا این نبرد ماست؟ آری! بخشی از این نبرد از آن ماست و بخشی دیگر از آن ما نیست.

نبرد ماست: ما که جامعه‌ای دمکراتیک، عاری از هرگونه ستم‌گری و استثمارگری می‌خواهیم. ما که برچیدن دست مذهب از زندگی‌مان را می‌خواهیم. ما که قصدمان کم‌رنگ کردن سایه‌ی سیاه استبداد و دیکتاتوری مذهبی بر زندگی‌مان نیست بلکه می‌خواهیم نقطه‌ی پایان بر آن نهیم.

نبرد ما نیست: جنگ میان خاندان‌های مختلف جمهوری اسلامی نمی‌تواند نبرد ما باشد. همان‌گونه که میر حسین موسوی در بیانیه‌های مختلف قبل و بعد از انتخابات خود گفته است برای نجات و حفظ نظام جمهوری اسلامی آمده است. او در پی احیای "فضای روح انگیز و نورانی" خمینی است. آیا کسی از این حرف‌ها پس از آن همه کشتار توسط خمینی و دولت میرحسین موسوی در دهه ی ۶۰ لرزه بر اندامش نمی‌افتد. موسوی در بیانیه‌ی شماره ۵ ادعا می‌کند که توانسته نسل جوان را مرید خمینی کرده و خیزش دوباره‌ی مردم را ادامه‌ی راه خمینی و معجزه‌ی انقلاب اسلامی کند. او سعی دارد با مایه گذاشتن از جان فشانی‌های نسل جوان در مبارزات روزهای اخیر، نرخ خود را نزد باند سرکوبگر خامنه‌ای - احمدی نژاد بالا برد، درعین حال به جناح رقیب بفهماند که بر جسد مرده جان دمیده است چرا که قادر شده نسل جوانی را الله‌اکبرگو کند که طی سال‌های اخیر از طریق مبارزات مختلف بیزاری‌اش از سایه‌ی دین بر زندگی روزمره‌ی خود را نشان داده است. جناح موسوی برای پیروزی در جنگ خود با رقبا از هر وسیله‌ای سود می‌جوید.

امروز برای تک تک ما آگاهی از این صحنه‌ی سیاسی حیاتی است. امروز هرچه بیشتر نیاز به آگاهی علمی داریم تا نگذاریم ثمره‌ی فداکاری مان را طبقات ارتجاعی به جیب زند. امروز تک تک ما در روشنی افکندن بر این صحنه‌ی سیاسی مه‌آلود مسئولیت داریم. صحنه‌ی نبرد مانند زمین بازی فوتبال نیست که هر تیمی با رنگ و شماره‌ی خود مشخص شود. امروز عطاالله مهاجرانی کسی که در باب ضرورت فتوای قتل کفار و مرتدان در نظام جمهوری اسلامی کتاب نوشت، تا زهرا رهنورد که تنها زنی بود که پس از مطهری چند جلد کتاب در باب حجاب زن مسلمان نوشت، تا محسن سازگارا و حجاربان و ده‌ها شکنجه‌گر و امنیتی دیگر، پرچم سبز موسوی را وسیله‌ای برای پاک کردن گذشته‌ی خود و نفوذ در صفوف مردم یافته‌اند. چگونه می‌توانیم صفوف خود را از اینان روشن و متمایز کنیم؟

می‌توانیم با طرح شعارها و خواسته‌های خود این تمایز را روشن کنیم، شعار "سرنگونی جمهوری اسلامی"، "لغو حجاب اجباری"، "برچیدن کلیه‌ی قوانین زن ستیز و مجازات‌های اسلامی علیه زنان"، "آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی" را جایگزین "موسوی رای مرا پس بگیر" کنیم. می‌توانیم افق و آرزوهای بلند خود را که ورای چارچوب‌های نظام حاکم است، با روشنی و شفافیت به صحنه آوریم و نبرد عمومی‌مان را که با بهانه‌ی ریاست جمهوری میر حسین موسوی آغاز شد، با عنوان واقعی خود نبرد علیه کل این نظام برسانیم. مبارزات ما در این مرحله نه به پایان خود بلکه به آغاز سازمان‌یابی خویش رسیده است.

بیکار شورانگیز هزاران هزار زن و مرد جوان که با اشتیاق دست یافتن به جامعه‌ای نو، عاری از هرگونه سرکوب و چپاول مذهبی و غیر مذهبی جان خود را مایه گذاشته‌اند بار دیگر مسئولیت تاریخی ما را هشدار می‌دهد: این جان‌های شیفته‌ی آزادی و برابری که طی هفته‌های گذشته بر زمین فرو افتادند، مروریده‌های گران بهای جامعه ما هستند که نباید بگذاریم پشتوانه‌ی تداوم نظام پوسیده اسلامی شوند. ما مردم در همین روزها است که هیبت جمهوری اسلامی را شکستیم، پس می‌توانیم و باید دار و دسته‌ی حاکمان اسلامی را که با انقلاب ۵۷ از فراموش خانه‌ی تاریخ بیرون جهیدند دوباره به جای خود بازگردانیم. آینده‌ی نبرد ما بستگی به این دارد که آیا دولت مردان نظام جمهوری اسلامی موفق می‌شوند این بار هم

## ۳۱۶ زنان سال صفر

شکاف‌های خود را با فداکاری و مبارزات ما پر کنند و یا این که این بار ما قادر خواهیم شد نظام جمهوری اسلامی را در شکاف‌های جامعه دفن کنیم.

## مبارزه ادامه دارد!

سایت هشت مارس، مرداد ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)

رژیم جمهوری اسلامی ماشین سرکوب خود را در تمامی ابعاد به کار گرفته تا بتواند مبارزات گسترش یابندهی مردم را برای آزادی و رهایی از ستم خاموش کند. دستگاه قضایی رژیم، زندان‌ها را پر کرده، به طوری که مجبور شده‌اند از اماکن دیگر دولتی و ساختمان‌های خصوصی به عنوان زندان استفاده کنند. دهشت زندان گوانتامانا در مقابل زندان مخوف کهریزک رنگ می‌بازد، جایی که تن مثله شدهی افراد دستگیر شده و ناپدیدشدگان تظاهرات‌های اخیر از آن جا سر در آورد. وضعیت زندان کهریزک به حدی هولناک و جنایاتی که در آن رخ داد چنان دهشتناک بود که موجب "نگرانی" حکومت شد و ولی فقیه دستور "تعطیلی این بازداشت‌گاه را صادر کرد" ( شاید با ایدهی درخشان ساختن یک زندان مدرن در همان جا تا در آینده زندانیان این شانس را پیدا کنند که با شیوه‌های مدرن‌تر شکنجه شوند). دادگاه‌های دسته جمعی نمایشی، با هدف تضعیف روحیهی مردم معترض نیز آغاز شده است. با وجود همه‌ی این سرکوب‌ها، مردم ایران عزم خود را جزم کرده‌اند تا این بار برای همیشه خود را از دست نظام جمهوری اسلامی رها کنند. ما شاهد مبارزات روزانه‌ی مردمی هستیم که مطالبات و خواسته‌هایشان هر چه بیشتر رادیکال می‌شود. مردم به طرق مختلف هر چه بیشتر و بیشتر تمایز خود را با جناح‌های مختلف رژیم جمهوری اسلامی بیان می‌کنند.

جنبشی که در اعتراض به تقلب انتخاباتی جرقه‌اش زده شد، امروزه دیگر دل مشغولی‌اش فراتر از این است که چه کسی رییس جمهور این نظام جهنمی شود. میرحسین موسوی نخست وزیر سابق نظام، یکی از مسئولان قتل عام هزاران زندانیان سیاسی در سال‌های دهه ۶۰، نمی‌تواند با برنامه‌ی "اسلام ناب محمدی"

حامل آلترناتیوی برای این جنبش مردمی باشد، جنبشی که کمترین مطالبه‌اش کوتاه کردن دست دین از همه‌ی عرصه‌های زندگی مردم است. شعار اخیر "جمهوری ایرانی" اگرچه شعاری مبهم است اما مردم با همین شعار به طور آشکار و مشخص اعلام کردند "جمهوری اسلامی نمی‌خواهند".

این شعار خیلی سریع در میان بخش‌هایی از مردم پایه گرفت و از تظاهرات ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۹ شعاری محوری شد. میرحسین موسوی که از ابتدای این اعتراضات تلاش داشت با سوار شدن بر این مبارزات خود به خودی نظام جمهوری اسلامی را که در حال سقوط بود، نجات دهد، نتوانست این شعار را تحمل کند و فوراً در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد: "شعار محوری جنبش سبز که به وسیله‌ی مردم انتخاب شده، جمهوری اسلامی است، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر".

در مقابل تعمیق و گسترش مبارزات روزانه‌ی مردم، رژیم نیز علاوه بر سرکوب فیزیکی مردم، سرکوب روانی را نیز به کار گرفته است. چند روز قبل از مراسم تنفیذ احمدی نژاد در ۱۲ مرداد ۸۸ شاهد دادگاه نمایشی تعدادی از دستگیر شدگان بودیم که با شکنجه و تهدید وادار به اعتراف و ندامت شده‌اند. هدف رژیم از این نمایش نفرت انگیز به اصطلاح درهم شکستن اراده مبارزاتی مردم است. تعدادی از دستگیرشدگان این دادگاه‌های نمایشی، اصلاح طلبانی هستند که در دهه‌ی ۶۰ از مبتکران و ستون‌های تحکیم نظام زندان، شکنجه و اعتراف‌گیری و تواب‌سازی بوده‌اند (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در راس بخش امنیتی و زندان‌ها بود و کادرهای این سازمان نقش مهمی در ایجاد وزارت امنیت و اطلاعات و سازماندهی سیستم شکنجه و تواب‌سازی در زندان‌ها داشتند). مهم نیست که این افراد خود قبلاً در راس این نظام جنایت‌کار قرار داشته‌اند، صحنه‌ی افراد شکنجه شده و کشاندن آنان به نمایش اعترافات علنی، بیش از هر چیز موجب خشم و انزجار هر وجدان بیداری شد. سیستم شکنجه و اعتراف‌گیری بار دیگر تأکیدی بر این واقعیت مهم است که ستون فقرات نظام جمهوری اسلامی بر پایه‌ی سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار قرار گرفته است و این سیستم "خودی" و "غیرخودی" نمی‌شناسد.

مردم به این نمایش به عنوان روندی که طی سی سال گذشته جمهوری اسلامی به کار گرفته است نگاه می‌کنند، روشی که بیان ایدئولوژی نظام دینی است

که انسان با خوار و ذلیل شدن می تواند بخشوده شود. اما میرحسین موسوی و گروه اصلاح طلبان هوادار او می گویند این دادگاه‌ها "بی سابقه" اند. چرا که اگر به سابقه‌ی این دادگاه‌ها اشاره شود پای خودشان وسط می‌آید که زمانی خود صحنه‌گردان چنین دادگاه‌هایی برای هزاران نیروی جوان کمونیست، دمکرات و آزادی‌خواه بودند.

نمایش قلدر منشانه‌ی سرکوب برخی از سران سرشناس اصلاح طلب دولتی، نشان از پشت صحنه‌ی سرکوب هولناک هزاران زندانی سیاسی بی نام و نشان در زندان‌های مخوفی مانند اوین و کهریزک در تهران و شهرستان‌ها می‌دهد. بخشی از این زندانیان زیر شکنجه جان می‌بازند و حتا به مرحله‌ی نمایش اعتراف و نادم شدن هم نمی‌رسند. این هزاران زندانی بی نام و نشان جایی در رسانه‌های غربی ندارند. آنان اغلب افراد سرشناس اصلاح طلب دولتی را که امروز به صف ناراضیان پیوسته و اغلب سردمداران جنبش سبز میرحسین موسوی هستند را به عنوان زندانی سیاسی به افکار عمومی غرب معرفی می‌کنند. چرا که بسیاری از این زندانیان سیاسی گمنام، کسانی هستند که کلیت نظام جمهوری اسلامی را به مصاف کشیده اند. "خس و خاشاکی" که عزم کرده اند نقطه‌ی پایان بر نظام سرکوب‌گر و بنیادگرای دینی حاکم گذارند.

در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری احمدی نژاد، رفسنجانی به عنوان رییس مجلس تشخیص مصلحت نظام و هم چنین رییس مجلس خبرگان رهبری شرکت نکرد، محمد خاتمی به عنوان رییس جمهور پیشین و برخی از مهره‌های قدرتمند نظام شرکت نکردند. این مسئله نشان می دهد که نظام جمهوری اسلامی شکاف جدی برداشته است. از سوی دیگر مردم دیگر حاضر نیستند خیابان‌ها را ترک کنند. هر روز دلیلی برای اعتراض به مظاهر بی‌شمار سرکوب و ستم این نظام دارند. زنان با حضور انبوه خود و در صفوف مقدم این مبارزات عملا نظام آپارتاید جنسی و بسیاری از ارزش‌های فرهنگی و دینی زن ستیزانه را زیر سؤال برده اند. جنبش نه فقط در تهران بلکه به بسیاری از شهرستان‌ها راه یافته است و پی گیری، شجاعت و جسارت جوانان در کنار ابعاد گسترش یابنده این جنبش، نیروهای سرکوب‌گر رژیم را مستاصل کرده است.





## فصل دهم:

نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم.

- زندانی سیاسی زن،
- ارزش های تاریخی، کشمکش های طبقاتی
- تاریخ ربوده شده



# زندانی سیاسی زن، ارزش‌های تاریخی، کشمکش‌های طبقاتی!

سخنرانی ارائه شده در  
دومین سمینار سراسری زندانیان سیاسی  
کلن، آلمان  
شهریور ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)

## کی می‌رود ز خاطر خون روان یاران

با درود به هزاران زندانی سیاسی که جان خود را فدای آرمان‌رهایی بشر از هر گونه ستم و استثمار کردند و سلامی سرخ به جان‌باختگانی که سر دادند و سر ندادند.

در این فرصت مختصر به طرح نکاتی در مورد موضوع زندانی سیاسی می‌پردازم، که کمونیست‌ها، نیروهای چپ و آزادی‌خواه باید بر سر آن‌ها روشن و متحد باشند تا بتوانند آگاهی توده‌های مردم را نیز بر سر این مسائل ارتقاء داده و مسئله‌ی زندانیان سیاسی و قتل عام آنان را به یکی از مهم‌ترین مسائل مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی تبدیل کنند. این مسئله باید به یکی از نقاط بحرانی و آزار دهنده‌ی این رژیم تبدیل شود. تحقق این مهم بر دوش ماست.

نوشتار زیر سه موضوع متفاوت اما به هم پیوسته در مورد زندان و زندانیان سیاسی در نظام جمهوری اسلامی است.

\*\*\*

## ۱. پدیده‌ی توده‌ای زنان زندانی سیاسی

در دهه‌ی ۶۰، زندان‌های جمهوری اسلامی شاهد پدیده‌ی بی‌سابقه‌ی بود: هزاران زن زندانی سیاسی. چرا و چگونه زن زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی به

پدیده ای این چنین توده ای و گسترده تبدیل شد؟ انرژی میلیون‌ها زن در جریان انقلاب ۵۷ آزاد شده بود. میلیون‌ها زنی که در سقوط رژیم پهلوی نقش داشتند و سرنگونی شاه برای‌شان طلع آزادی و رهایی از قید و بند مناسبات عقب مانده مردسالارانه بود. زنان از انقلابی که برایش جان‌فشانی‌ها کرده بودند تحقق خواسته‌های حق طلبانه و عادلانه خود را انتظار داشتند. انقلاب شکست خورد و ثمره‌ی آن همه ایثار و فداکاری را مرتجعین اسلامی از مردم دزدیدند. شکست انقلاب، با پیروزی نیرویی رقم خورد که تثبیت قدرتش را به سرکوب زنان و فرودستی زنان در همه‌ی عرصه‌های زندگی گره زد.

خمینی در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱)، گفت: "مهم‌ترین ثمره‌ی انقلاب، بازگشت به حجاب زنان بود، اگر هیچ ثمره دیگری هم نداشت، انقلاب با همین حجاب به نتیجه خود رسید". فرمان حجاب اجباری و بردگی زنان توسط خمینی شیپور شکست انقلاب بود. حتی اگر نیروهای انقلابی و اکثریت مردم جامعه صدای این شیپور را نشنیدند. خمینی فرمان داد که باید زنان به خانه‌های‌شان برگردند. اما این غول از شیشه بیرون آمده بود. بازگشت زنان به خانه، بازگشتی ساده نبود. باید این نیروی عظیم تحقیر و سرکوب می‌شد، خوار و ذلیل می‌شد، تا غول به شیشه بازگردانده شود. این‌کار با حجاب اجباری آغاز شد.

با اعلام حجاب اجباری، بیرون کردن زنان از ادارات، حذف زنان از مسند قضاوت به عنوان موجوداتی ناقص‌العقل که صلاحیت قضاوت ندارند، حذف بسیاری از هنرمندان زن از صحنه‌ی هنر و حتی دستگیری و اعدام برخی از آنان، تدوین مجموعه‌ای از قوانین تحت عنوان مجازات‌های اسلامی علیه زنان، سنگساردها زن در آستانه‌ی انقلاب و ... اولین تجربه‌های جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مبتنی بر دین و شریعت بود. خمینی و کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی این‌گونه نظام اسلامی را به مردم جهان معرفی کردند.

زنانی که جسورانه در سرنگونی رژیم پهلوی شرکت کرده بودند تن به حقارت و سرکوب نظام جدید ندادند و از فردای اعلام حجاب اجباری، مقاومت و مبارزه علیه فرودستی اسلامی را آغاز کردند. مبارزه‌ی گسترده‌ی زنان، دستگیری و سرکوب گسترده‌ی آنان را نیز در بر داشت. زن‌زدانی سیاسی در صحنه‌ی سیاسی، اجتماعی

به مفهومی عمومی و توده ای بدل شد.

تثبیت نظام اسلامی با حمله به زنان آغاز شد و با یک رشته قوانین ارتجاعی علیه زنان ادامه یافت. نیروی نظامی کنترل زنان، در کوچه و خیابان مستقر شد و پیکاری خونین بین زنان در کلیت خود و مرتجعین اسلامی آغاز شد که تا کنون هم چنان ادامه یافته است. پیکاری که در آن هزاران زن و دختر جوان انقلابی به نبرد مرگ و زندگی با مرتجعین اسلامی دست زدند و این چنین بود که زنان زندانی سیاسی آئینه‌ی تمام نمای مقاومت و مبارزه‌ی مردمی علیه نظامی شدند که بر تارکش سرکوب و فرودستی زنان حک شده است. زنان زندانی سیاسی سمبل پافشاری و مبارزه برای آرمان‌هایی شدند که با انقلاب ۵۷ تحقق نیافت، اما از دستور روز جامعه نیز کنار نرفت و نمی توانست کنار رود.

موقعیت زنان در زندان‌های جمهوری اسلامی، **فشرده‌ی** موقعیت اکثریت زنان در جامعه بود. جمهوری اسلامی جامعه‌ی آرمانی خود را در زندان‌ها تحقق بخشید. در پشت دیوارهای بلند، با حضور صدها بازجو، شکنجه‌گر و هزاران زن زندانی سیاسی در غل و زنجیر، جای مناسبی برای شکل دادن نظام واقعی صدر اسلام بود. آیه‌های سوره‌ی توبه یکی پس از دیگری توسط لاجوردی‌ها، حاج رحمانی‌ها و با ریاست امثال حجابیان و قاضیان شرع تجربه شد. جای ماشین سرکوب آریامهری را ماشین سرکوب و ترور خمینی همراه با ایدئولوژی اسلامی گرفت. برای اولین بار بشر نتیجه‌ی هولناک ترکیب نظام مدرن وابسته به سرمایه‌داری امپریالیستی و دین را تجربه کرد. بردگی مدرن زن، علامت تجاری آن شد. زنان زندانی سیاسی، تنها زنان کافری به حساب نمی آمدند که در جنگی نابرابر به اسارت سپاهیان اسلام درآمده بودند، بلکه زنان گستاخی بودند که باید تنبیه می شدند. آنان نه فقط غنایم جنگی (که تعالیم قرآن، تجاوز و هر تعدی به آنان را مجاز می‌شمارد) بلکه وجود آزاده‌شان اعلام بی ثمر بودن تلاش‌های این واپس‌گرایان برای احیاء روابط قرون وسطایی میان انسان‌ها بود.

خادمان زمینی خدا از چنین زنانی ترس و تنفر داشته و دارند. زنان سرکشی که نه فقط تن به حقارت و فرودستی اسلامی نمی‌دادند، بلکه ادعای تغییر جهان را داشتند. چگونه می‌شد زنانی را که به خدای آسمانی باور ندارند و از خدای زمینی

نیز هراسی ندارند به زانو درآورد؟ پس زنان زندانی سیاسی را به شلاق و تازیانه کشیدند. سیاهچال های تو در توی اوین، قزل حصار، گوهردشت و عادل آباد و ... صحنه نبرد بزرگ و بس نابرابر بود. زنان زندانی سیاسی چه مقاومت باشکوه و باور نکردنی را به نمایش درآوردند. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ هزاران زن پیچیده در پتو شلاق خوردند و پیچیده در حجاب سیاه تیرباران و حلق آویز شدند.

وقتی دسته دسته زنان و دختران نوبالغ در زندان های اوین سلاخی می شدند، در زندانی به بزرگی ایران نیز زنانگی و جنسیت زنان شلاق می خورد و به قتل می رسید. اما آن روزها به جز آنانی که در بیرون زندان، آرمان و راه رفقای در بند را در تاریکی کوچه ها، در کارخانه ها و در کوه ها و در تبعید پیش می بردند، کسی صدای شلاق را نمی شنید. بسیاری از روشنفکران زبان نقد را تعطیل و باقی نیز با دریافت نواله ای سکوت پیشه کردند.

هزاران زن زندانی سیاسی شکنجه هایی را تحمل کردند که مافوق تصور بشری است. این زنان آن چنان آبدیده و سخت شده بودند که بدون غل و زنجیر می توانستند جمهوری زن ستیز اسلامی را به آتش کشند. به همین دلیل بازجویان و شکنجه گران رژیم به هیچ یک از زنان رحم نکردند و بسیاری را به طرق مختلف به قتل رساندند.

زنان زندانی سیاسی بارقه های امیدی بودند که پیام مقاومت و مبارزه شان توسط خانواده های شان و دوستان شان به بیرون از دیوارهای بلند زندان درز می کرد و این هراسی بود در دل حکام اسلامی و شوق و جسارت در دل زنانی که حاضر نبودند به نظام زن ستیز اسلامی تن دهند.

زنانی که در سخت ترین شرایط حاضر نشدند بر سر منافع اکثریت مردم ایران با مرتجعین اسلامی سازش کنند؛ آنان در مقابل شلاق و تابوت و قپانی به زانو در نیامدند. الگوی زن اسلامی و تحمیل آن به زنان جامعه با حضور چنین زنانی ممکن نبود. مقاومت و مبارزه ی زنان زندانی سیاسی شکست نرینگی اسلام بود. اگر اکثریت مردم به علت جو رعب و وحشت و ترس، از وجود این زندانیان و شکنجه و کشتار آنان بی خبر بودند، اما سران جمهوری اسلامی به خوبی به نقش این زندانیان به عنوان سمبل مقاومت و الهام بخش مبارزات مردم واقف بودند.

## ۲. کشمکش‌های طبقاتی بر سر مبناهای تاریخی کشتار زندانیان سیاسی

باید هشیار باشیم که مرتجعین جمهوری اسلامی در صدد قلب ماهیت زندان و کشتارهای دهه ی ۶۰ و کشتار سال ۶۷ اند. حتما بسیاری از شما به یاد دارید که تا همین چند سال پیش جناح به اصطلاح اصلاح طلب حکومت سعی کرد پدیده‌ی زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی را به تاریخ بعد از سال ۱۳۷۶ ببرد و بگوید زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی از زمان شروع دعوای درون حکومت ظاهر شد و وجود هزاران زندانیان سیاسی را در دهه ۶۰ انکار می کردند.

حق داشتند زیرا آنان خود مجریان شکنجه و قتل‌عام زندانیان سیاسی بودند و باید این گونه دستان خون آلودشان را پنهان می کردند. در کشتار زندانیان سیاسی در دهه ی ۶۰ و تابستان ۶۷ همه‌ی جناح‌های هیئت حاکمه متفق القول بودند. جریانات دوم خردادی تلاش بی وقفه‌ای به خرج دادند تا این جنایت عظیم به‌طور کلی فراموش شود اما وقتی نتوانستند، در مقابل شعار "فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم"، "لطف کرده و" شعار فراموش نمی کنیم ولی عفو می کنیم" را پیشنهاد فرمودند. در سال‌های اخیر با به گل نشستن کشتی دوم خرداد و حدت یابی تضادهای درون هیئت حاکمه و متوسل شدن برخی از دوم خردادی ها به کاخ سفید، برخورد این نیروها به موضوع کشتارها و زندانی سیاسی در دهه ۶۰ و سال ۶۷ تغییر کرده است. حالا دیگر امثال گنجی و سازگارا هم از کشتار ۶۷ و فقط ۶۷ سخن می گویند.

جنایت‌کاران دیروزی که امروز خود را دمکرات و دمکراسی طلب وانمود می کنند، در مورد کشتار دهه ی ۶۰ به شدت دچار پریشانی و تناقض گویی شده اند. از یک سو ناچارند در لباس طرفداری از حقوق بشر، جنایات رژیم جمهوری اسلامی را افشا کنند، از سوی دیگر در بخش مهمی از این جنایات که اساسا در سال‌های ۵۸ تا ۶۴ در زندان های جمهوری اسلامی رخ داد، پای شان گیر است. دول غربی مانند آمریکا نمی توانند کسانی را به عنوان "قهرمانان" دمکراسی علم کنند که کارنامه‌ی سیاهی از کشتار دهه ی ۶۰ را با خود یدک می کشند. انکار حضور این "قهرمانان" دمکراسی" به عنوان بازجو و شکنجه گر از سال ۵۸ تا ۶۷ به عنوان عاملان و آمران

کشتار زندانیان سیاسی در دهه ی ۶۰ ممکن نیست. در تلاش برای حل و فصل این مسئله، سناریوی بازجوی خوب و بد دوباره مد روز شده است. کشمکش دیگر تقلیل جنایت کاران به یک فرد است تا نظام اسلامی حفظ شود و در این مورد همه ی سران حکومتی جمهوری اسلامی چه در قدرت و چه خارج از قدرت با هم متفق القولند و سازشان را با هم کوک می کنند. مرتجعین می خواهند آماج را محدود کنند تا نظام ارتجاعی شان حفظ شده و سر و ته این جنایت را به شکلی به هم بیاورند. امپریالیست ها هم تلاش دارند عاملان و آمران این جنایت ها را محدود کنند و با آماج قرار دادن چند فرد، بقیه را حفظ کنند زیرا برای حفظ نظام ستم و استثمار در ایران به مهره های برخاسته از این نظام و غسل تعمید شده در سرکوب یک انقلاب بزرگ نیاز دارند.

### ۳. زندانی سیاسی و وظایف ما

به زندان افکندن و اعدام و کشتار انقلابیون و مخالفین بخشی از اعمال دیکتاتوری توسط دولت طبقات ارتجاعی علیه طبقه ی کارگر و توده های مردم است. سرکوب انقلابیون فقط برای از میان برداشتن انقلابیون نیست بلکه برای سرکوب حرکت زنده و اعتراضی توده های مردم و آمل آن ها برای رهایی و دست یافتن به جهانی عاری از ستم و استثمار است. موضوع زندانیان سیاسی مستقیماً به مسئله ی قدرت سیاسی حاکم و عمل کرد آن برای حفظ خود مربوط می شود. این موضوع ظرفیت آن را دارد که خط تمایز میان دوستان و دشمنان مردم را به روشنی ترسیم کند.

به همین دلیل مردم نباید مسئله ی زندانیان سیاسی و کشتارهای عظیم یک دهه را به سادگی فراموش کنند. ما باید آن چنان قاطعانه و ریشه ای با این جنایات تصفیه حساب کنیم که دیگر در تاریخ تکرار نشود. مسئله ی زندانی سیاسی چاقویی است در دست مردم برای شکافتن قلب مناسباتی که پر از چرک و خون و تعفن و بی عدالتی و سرکوب و کشتار است. کشمکش های طبقاتی کنونی بر سر کشتار دهه ی ۶۰ و اوج آن در سال ۶۷، یا این چاقو را تیز می کند یا کند. نیروهای انقلابی و رادیکال باید به تیز کردن این چاقو خدمت کنند.



زندانی سیاسی و کشتار دهه‌ی ۶۰، باید به حافظه‌ی تاریخی همه‌ی مردم و فراتر از مسئله‌ی خانواده‌های زندانی سیاسی و جان باختگان تبدیل شود. به‌طور عینی کشتار زندانیان سیاسی زخم‌هایی بر پیکر مردمی است که در خارج از دیوارهای زندان به طریقی دیگر زخمی شدند و هر دو از یک ماهیت سرچشمه می‌گیرند. پس نمی‌توان مبارزات روزمره را از مبارزه‌ی حاد زندانیان سیاسی درون زندان‌ها جدا کرد و یا بر تاثیر این دو بر یکدیگر بی‌اعتنا بود. دیوارهایی به بلندی اوین و سیم خاردارهایی به سختی قزل حصار و گوهردشت به همت خانواده‌های زندانیان سیاسی نتوانست مبارزات زندانیان سیاسی را از مبارزه‌ی کل جامعه جدا کند. این پیوند را آگاهانه باید تقویت کرد.

### مسئله‌ی برخورد به پدیده‌ی تواب

سال‌ها از تجربه‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ می‌گذرد؛ زندانیان سیاسی زیادی به بیان خاطرات خود پرداخته‌اند و جنایات جمهوری اسلامی را مستند کرده‌اند؛ حماسه آفرینی‌های انقلابیون جان باخته را ثبت کرده‌اند و به فصل تلخ تواب شدن عده‌ای از مبارزین نیز پرداخته‌اند. امروزه با اتکاء به تجارب و ارزیابی‌های زندانیان، می‌توانیم و باید سیاست روشنی را در مورد توابین فرموله کنیم.

ما باید میان توابینی که در حق زندانیان سیاسی دیگر مرتکب جرم و جنایت شدند (از طریق شرکت در جنایت، دادن اطلاعات و تهیه گزارش از زندانیان سیاسی، خبرچینی) و آن عده از زندانیانی که زیر فشار شکنجه و مهم‌تر از آن پیچیدگی‌های عرصه‌ی مبارزه از خود ضعف نشان دادند و این ضعف را به شکل ابراز پشیمانی از عقاید خود، محکوم کردن مبارزات و فعالیت‌های خود و سازمان خود، نماز خواندن و غیره نشان دادند، فرق بگذاریم. همکاری اطلاعاتی با رژیم و کمک به اعمال جو سرکوب درون زندان غیر قابل بخشش است. تعداد اینان قلیل بود اما تعداد کسانی که با دشمن همکاری نمی‌کردند اما نماز می‌خواندند، منفعل بودند، در فعالیت‌ها شرکت نمی‌کردند، زیاد بود. به هیچ وجه نمی‌توان و نباید اینان را در رده‌ی اولی‌ها گذاشت. این کار موجب تفرقه در میان مردم می‌شود و مانع از آن می‌شود که آن

بخش از زندانیان سیاسی که از خود ضعف نشان دادند با درس‌گیری از تجارب تلخ گذشته به فعالیت سیاسی ضد رژیم روی آوردند. تمایز دیگری که باید قائل شد، میان زندانیان سیاسی هوادار و زندانیان سیاسی که در رده‌ی رهبری یا کادرهای یک سازمان بودند، است. تواب شدن عناصر بالای تشکیلاتی، ضربات بزرگی به همه‌ی سازمان‌های انقلابی زد و موجب تقویت رژیم در زندان‌ها و بیرون زندان‌ها شد. بسیاری از هواداران بی تجربه بودند و وقتی با ضعف این رده‌های بالا مواجه شدند، روحیه‌ی مقاومت را از کف دادند. در ضمن این را نیز باید به یاد داشت که در داخل زندان عده‌ای که دوره‌ای جزو کسانی بودند که ضعف نشان داده و توبه کردند در دوره‌ی دیگر به مقاومت پیوستند.

به هر حال در میان زندانیان درجات متفاوتی از ضعف و مقاومت موجود بود. برای ما، الگو، زندانیان سیاسی مقاوم هستند که وظایف خود را نسبت به انقلاب بی کم و کاست به جا آوردند. همه‌ی ما در مسیر طولانی و پر پیچ و خم انقلاب دچار ضعف و اشتباه هم خواهیم شد. در چنین حالتی باید از الگوهای مقاومت و پی‌گیری الهام گرفته و ضعف‌های مان را جبران کنیم و اردوی انقلاب را قوی‌تر کنیم.

در کل تواب‌سازی را باید به عنوان یک جنایت بزرگ رژیم افشا کرد. تلاش‌های ددمنشانه‌ی رژیم برای تواب کردن زندانیان نشانه‌ی آن بود که انقلاب چقدر جان سخت است و ارتجاع برای شکست دادن انقلاب نیاز به این حد از سبوعیت داشت.

اما علل ضعف و تواب شدن، و رای شکنجه‌های سبعمانه چه بود؟ موضوع مقاومت صرفاً امری فردی نیست و عمدتاً به این مسئله مرتبط است که آیا انقلاب مقاومت کرده یا نکرده است. همان زمان که در زندان عده‌ی زیادی تواب می‌شدند در خارج از زندان نیز بسیاری از انقلابیون به توبه کردن از فعالیت انقلابی گذشته خود پرداختند. این نشان می‌داد که ما با یک وضعیت عمومی افت در روحیه‌ی انقلابی و شکست مواجه ایم. در چنین دوره‌هایی عده‌ی اندکی بار عظیم زنده نگاه داشتن و پابرجا نگاه داشتن سنگر انقلاب را بر دوش می‌گیرند. اینان باید الهام بخش ادامه راه‌مان باشند.

### اتحاد برای دفاع از جان‌باختگان سال‌های ۵۸ تا ۶۷

ما جواب این جنایت را نمی‌توانیم فقط با درود فرستادن و ابراز انزجار بدهیم. باید تجارب گران‌بهای زندانیان سیاسی را در زمینه ایجاد اتحاد میان گرایش‌های مختلف درون زندان با هدف سازمان دادن مقاومت علیه رژیم را بیاموزیم و به‌کار گیریم. باید به جو وحدت برای مبارزه علیه دشمن دامن زنیم. از تفرقه‌انقاد کنیم، از جدل رفیقانه با هدف وحدت در سطوح مختلف برای پیش برد مبارزه حمایت کنیم. زندانیان با نقل اتحادشان در زندان در مقابل دشمن درس‌های زیادی به ما می‌توانند بدهند. در خاطرات زندان این بخش را نیز می‌توانند برجسته کنند. اتحاد خانواده‌های زندانیان سیاسی بسیار مهم است و درس‌های زیادی برای مبارزات امروز در بر دارد. تنها کسانی اهمیت اتحاد را می‌فهمند که اهمیت سازمان دادن مبارزات قدرتمند برای ضربه زدن به رژیم را درک می‌کنند. امروز کسانی که تحت عنوان گوناگون حتا در این سطح حاضر به ایجاد یک صف متحد در جنبش ضد ارتجاع ضد امپریالیستی نیستند، در واقع هنوز روحیه‌ی انفعال دوران شکست و دوران سرکوب‌های عظیم را پشت سر نگذاشته‌اند.

ایجاد صف مبارزاتی متحد و گسترده علیه دشمن، عین رادیکالیسم و جدیت در مبارزه است؛ گرفتار کوتاه نظری شدن، مساوی با راست‌روی در مبارزه است. باید از افتادن به کوتاه نظری‌هایی که مانع وحدت و گسترش صفوف مبارزات توده‌ای علیه رژیم می‌شود پرهیز کنیم. اگر ما برای خودمان در به مصاف طلبیدن نیروهای بزرگ طبقاتی و دولت آن، نقشی قائل باشیم آن‌گاه اهمیت خطیر ایجاد صف گسترده‌ی مبارزه را می‌فهمیم و با صمیمیت در جهت آن تلاش می‌کنیم.

### نقش زندانیان سیاسی و جنبش‌های توده‌ای

زندانیان سیاسی می‌توانند نقش مهمی در تغییر و تحولات سیاسی جامعه بازی کنند. آنان می‌توانند درس‌های تکان دهنده‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی که در زندان فشرده می‌شد، به همه و به خصوص به نسل جوان بدهند. تعداد کمی از زندانیان سیاسی به فعالیت متشکل سیاسی بازگشتند. بیستمین سالگرد کشتار ۶۷، انتظار فعالیت آنان را در این عرصه می‌کشد.

یک جنبش جوانان در بطن جامعه در حال شکل گیری است. اگر قرار است این نسل، انقلابی شود باید موضوع زندان و خاطرات و مبارزات زندانیان سیاسی به بخشی از دانش و آگاهی‌اش تبدیل شود. در این روند، ابعاد جنایات جمهوری اسلامی را می‌فهمند، استواری و مقاومت را یاد می‌گیرند و با خصوصیتی که برای راه طولانی و سخت تغییر انقلابی جامعه لازم است، آشنا می‌شوند.

تعداد زیاد زنان زندانی سیاسی ایران در جهان کم نظیر است. این یکی از برآمدهای پتانسیل انقلابی عظیم زنان است. ما باید بتوانیم موضوع زندانیان سیاسی را در جنبش زنان برجسته کرده و آن را به خدمت رشد و تکامل جنبش انقلابی زنان در آوریم. زنان زندانی سیاسی که هنوز به آرمان‌های رهایی‌بخش و مردمی خود تعهد دارند می‌توانند نقش مهمی در این زمینه ایفا کنند. فعالین جنبش زنان می‌توانند به توده‌های وسیع در مورد این بخش از میراث مبارزات زنان آگاهی دهند. این یک نقطه‌ی قوت گران بها برای جنبش زنان ایران است.

کمونیستهایی که در زندان‌های جمهوری اسلامی به قتل رسیدند آگاه‌ترین عناصر پرولتاریا بودند. دستگیری و جان باختن این رفقا، ضرباتی را بر پیکر جنبش کارگری ایران زد که به سختی می‌توان جبران کرد. جنبش کارگری باید نسبت به این بخش از تاریخ فداکاری‌های خود در راه سرنگونی این رژیم و ایجاد جامعه‌ای نوین آگاه باشد و آن را از یک نسل به نسل دیگر منتقل کند. جنبش کارگری می‌تواند سال‌گرد قتل‌عام زندانیان سیاسی را به یک مراسم توده‌ای در میان کارگران تبدیل کند و از این طریق توده‌های کارگر و دیگر مردم جامعه را وسیع تر از همیشه نسبت به ماهیت جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی آگاه کند. به یک کلام موضوع زندانیان سیاسی می‌تواند و باید به یکی از مسائل مرکزی تمام جنبش‌های اجتماعی به خصوص جنبش کارگری، زنان و جنبش دانشجویی تبدیل شود.

## تاریخ ربوده شده

سایت هشت مارس، خرداد ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)

به هزاران هزار دختر و پسر جوانی که سران جمهوری اسلامی تاریخ  
نسل قبلی را از آنان دزدیده اند.

«ساعت دوازده ظهر امروز (دوشنبه ۵ جون ۲۰۰۶) بیش از یک هزار و ۷۰۰  
تن از روزنامه نگاران از سراسر جهان در کنار سفرای بسیاری از کشورها برای اهدای  
جایزه قلم طلایی انجمن جهانی روزنامه نگاران به اکبر گنجی گردآمدند. این مراسم  
در کاخ کرملین در مسکو برگزار شد». (راديو فردا)

گنجی در نطقی که در این مراسم ایراد کرد گفت: "این جایزه در واقع حق  
کسانی است که در راه دفاع از آزادی و حقوق بشر، در قتل‌های زنجیره ای از طریق  
سلاخی به قتل رسیدند. این جایزه حق زندانیانی است که در تابستان ۱۳۶۷ در  
زندان‌های سراسر کشور اعدام شدند. این جایزه حق افرادی است که در راه اطلاع  
رسانی، روزنامه نگاری و دفاع از آزاد اندیشی ترور و فلج شدند. این جایزه حق کلیه  
دگراندیشانی است که طی سال‌های گذشته زندانی و از حقوق اجتماعی محروم  
شدند. این جایزه باید به افرادی تعلق گیرد که به خاطر دگراندیشی و دگرباشی  
مجبور به مهاجرت از کشور شدند و در غربت غرب با خاطره ایران عمر را سپری  
می‌کنند و نمی‌توانند به کشور بازگردند. این جایزه به روشنفکرانی تعلق می‌گیرد که  
طی دو دهه‌ی گذشته ایرانیان را با اندیشه آزادی‌خواهی آشنا کردند. من در این جا  
به نمایندگی از سوی همه آن‌ها این جایزه را دریافت می‌کنم و با این عمل خاطره‌ی  
مبارزات شکوهمند همه‌ی آن‌ها را پاس می‌دارم». (راديو فردا)

نمی‌توان گفت چون اکبر گنجی در تمامی دهه‌ی ۶۰ یعنی دهه‌ی کشتار هزاران هزار جوان مبارز و آزادی‌خواه از خدمت گزاران رژیم جمهوری اسلامی بوده است، پس نمی‌تواند امروز مدافع دموکراسی شود.

نمی‌توان گفت چون اکبر گنجی در اوایل انقلاب محافظ شخصی خمینی بود و در تشکیل سپاه پاسداران نیز شرکت فعال داشت، نمی‌تواند مدافع زندانیان قتل عام شده در زندان‌های جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ باشد.

نمی‌توان گفت چون اکبر گنجی در سیاه‌ترین سال‌های جمهوری اسلامی در دو وزارتخانه‌ی ارشاد اسلامی و امور خارجه و هم‌چنین با بخش عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران همکاری داشته است، پس نمی‌تواند مدافع دگراندیشانی شود که بسیاری از آنان در سال ۵۹ طی هجوم فرهنگی به دانشگاه‌ها دستگیر، زندانی، شکنجه و کشته شدند و بسیاری نیز برای همیشه از کار و سایر حقوق اجتماعی محروم شدند. اما می‌توان گفت گنجی از حداقل اصول دموکراتیک برخوردار نیست زیرا طبق این اصول گنجی باید اعلام کند از زمانی که وارد فعالیت سیاسی شده است چه نظرات و فعالیت‌هایی داشته است. به خصوص زمانی که او اصرار دارد خود را روزنامه نگار معرفی کند در حالی که در دهه‌ی ۶۰ ایشان روزنامه نگار نبوده بلکه در نهادهای مهم حکومتی مشغول به کار بوده است.

اما می‌توان گفت که گنجی نمی‌تواند مخالف قتل‌عام زندانیان سیاسی در شهریور تابستان ۱۳۶۷ باشد، وقتی که آیت الله خمینی را هنوز ستایش می‌کند و برای مخالفت خود با بخشی از حاکمیت از قاطعیت خمینی به عنوان الگو سخن می‌گوید. یگانه قاطعیت خمینی در فرمان قتل کسانی بود که به حاکمیت مرتجعین اسلامی تن ندادند. فرمان قتل‌عام زندانیان سیاسی و کلیه‌ی مبارزان آزادی‌خواه و کمونیست را از سال ۵۸ به بعد و به طور خاص تابستان ۶۷ شخص خمینی صادر کرد و این فرمان در خاطرات آیت الله منتظری به شکل سند منتشر شده است. سؤال این است که آقای گنجی با این قاطعیت تا چه حد همراهی کرده است و از همه مهم‌تر چگونه می‌توان از قتل‌عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ به عنوان جنایت

نام برد و هم‌زمان قاطعیت فردی را که فرمان این قتل عام را صادر کرد ستایش کرد؟<sup>۱۴۱</sup>

اما می‌توان گفت که گنجی نمی‌تواند نماینده‌ی دگراندیشانی باشد که در دو دهه‌ی گذشته زندانی و از حقوق اجتماعی محروم شدند. چرا که در سال ۱۳۵۹ طرح هجوم فرهنگی تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» با ابتکار و رهبری عبدالکریم سروش باعث اخراج و دستگیری صدها دانشجو و استاد دگراندیش از دانشگاه‌ها شد. بسیاری از دستگیر شدگان طبق قوانین اسلامی در دادگاه‌های شرع محکوم به مرگ شدند.<sup>۱۴۲</sup> با این حال اکبر گنجی نه فقط کلامی از این فاجعه نمی‌گوید بلکه در نامه‌ای خطاب به «استاد ارجمند و عزیز» عبدالکریم سروش می‌گوید: «از سال ۱۳۵۸ ما بین ما دوستی آغاز شد که هیچ‌گاه پایان نیافت ما همیشه از شما چیزهای تازه می‌آموختیم. انصاف آن است که شما حق بزرگی برگردن نسل ما دارید.»<sup>۱۴۳</sup> ستایش از سروش را باور کنیم یا نمایندگی دگراندیشان را؟

اکبر گنجی نمی‌تواند مدافع حقوق دگراندیشانی شود که «به خاطر دگراندیشی و دگرباشی مجبور به مهاجرت از کشور شدند و در غربت غرب با خاطره ایران عمر را سپری می‌کنند و نمی‌توانند به کشور بازگردند.» چرا که هنوز حاضر نیست از کلمه تبعید که اجبار به ترک کشور و فرار از مرگ توسط جلادان جمهوری اسلامی

---

<sup>۱۴۱</sup> گنجی در مانیفست جمهوری خواهی و هم چنین نامه هایش از زندان مرتب از گفته‌های خمینی برای حقانیت حرف‌های خود نقل قول می‌آورد «اما شفافیت و صراحت، ذاتی عرصه‌ی سیاست دموکراتیک است. از این رو، آقای خمینی به صراحت تمام می‌گفت: «شاه باید برود» اینک هم به صراحت و روشنی تمام باید گفت: «آقای خامنه‌ای باید برود» چرا؟ برای این که بنا بر نظریه آقای خمینی، آقای خامنه‌ای اینک از رهبری، خود به خود، عزل شده است. آقای خمینی می‌گوید: «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (آیت الله خمینی، صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۹۰) نامه اکبر گنجی از زندان جمعه ۸۴/۴/۳۱

<sup>۱۴۲</sup> به نوشته‌ی محمد ملکی در این مورد مراجعه کنید. دکتر محمد ملکی ریاست شورای مدیران دانشگاه تهران را از ابتدای قدرت گیری خمینی تا تعطیلی دانشگاه‌ها در اردیبهشت ۵۹ به عهده داشت. نوشته‌ی محمد ملکی در مورد «انقلاب فرهنگی» تحت عنوان «ریشه‌ها و پی‌آمدهای انقلاب فرهنگی» در مجله‌ی «اندیشه و جامعه» آبان ۱۳۸۱ به تفصیل در مورد نقش عبدالکریم سروش، جلال‌الدین فارسی، شمس‌آل احمد و ربانی املشی به عنوان رهبران این هجوم فرهنگی توضیح می‌دهد.

<sup>۱۴۳</sup> نامه‌ی اکبر گنجی به عبدالکریم سروش شنبه ۱۳۸۴/۵/۱ چهل و سومین روز اعتصاب غذای گنجی در زندان.

است استفاده کند و تصور می‌کند که با استفاده از کلمه مهاجرت می‌تواند این جنایات را نرم تر و معتدل تر تصویر کند.

گنجی نمی‌تواند مدافع کسانی باشد "که در راه دفاع از آزادی و حقوق بشر، در قتل‌های زنجیره ای از طریق سلاخی به قتل رسیدند". چرا که در حلقه‌ی دوستان نزدیک او عطاالله مهاجرانی قرار دارد. فردی که در کتاب "توطئه آیات شیطانی" از فتوای قتل سلمان رشدی دفاع می‌کند و در همان کتاب توضیح می‌دهد که قتل هر فرد مسلمان زاده ای که از اسلامی روی برگرداند جایز و ضروری است.<sup>۱۴۴</sup> همان قانون شرعی که طبق آن هزاران زندانیان سیاسی در سال ۶۷ محکوم به مرگ شدند. اکبر گنجی نمی‌تواند مدافع دگراندیشی باشد اما در مورد تفکر آیت الله خمینی و سایر مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران را مبتنی بر قتل "مرتد" و "کافر" سکوت کند و به طور غیرمستقیم با گفتن شفافیت، قاطعیت و صراحت دمکراتیک از او ستایش کند.

گنجی نمی‌تواند مدافع جامعه‌ای دمکراتیک باشد مادامی که تلاش دارد جنایات جمهوری اسلامی را به یک فرد یعنی خامنه ای تقلیل دهد<sup>۱۴۵</sup> و بدین طریق کلیه آمران و عاملان قتل‌های از سال ۵۸ تا قتل‌عام زندانیان سیاسی و قتل‌های زنجیره ای را از زیر ضربه‌ی مردمی که در آتش خشم و تنفر محاکمه و مجازات این افراد می‌سوزند نجات دهد.<sup>۱۴۶</sup>

در جمهوری اسلامی ایران طبق قوانین اسلامی دگراندیشی جرم است. قتل کافر یعنی کسانی که اسلام را قبول ندارند، یعنی کمونیست‌ها، بی‌خدایان و همه‌ی

<sup>۱۴۴</sup> در این مورد به کتاب «توطئه ی آیات شیطانی» نوشته عطاالله مهاجرانی مراجعه شود. وی در این کتاب به تفصیل شرح می‌دهد که چرا فتوای قتل سلمان رشدی یک رکن مهم و ضروری برای حکومت اسلامی است. در همین کتاب پی می‌بریم که طبق چه قانونی و چگونه هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ در محاکمه ای چند دقیقه ای محکوم به مرگ شدند.

<sup>۱۴۵</sup> نامه ی اکبر گنجی به عبدالکریم سروش شنبه ۱۳۸۴/۵/۱ چهل و سومین روز اعصاب غذای گنجی در زندان : "خامنه‌ای باید برود، چون صدها استاد ایرانی مانند دکتر سروش در ایران حق تدریس و اشتغال ندارند و به جای تعلیم و تربیت جوانان ایرانی، باید جوانان دیگر ملل را آموزش دهد. خامنه‌ای باید برود، چون آمران قتل‌های دگراندیشان و عاملان قتل زندانیان تابستان ۱۳۶۷ را حاکم کرده است".

<sup>۱۴۶</sup> در این خصوص به خاطرات ایرج مصداقی از زندان های جمهوری اسلامی مراجعه شود به ویژه در این مجموعه چند جلدی با نام برخی از عاملان و آمران قتل عام های تابستان ۶۷ آشنا می شویم.



کسانی که منتقد اسلام هستند یک وظیفه‌ی دینی است. یعنی آن‌چه که در پیش‌گاه مردم ایران و تاریخ، جنایت محسوب می‌شود از نظر خمینی، ستایش‌گران و همه‌ی مریدان او یک خدمت و وظیفه‌ی شرعی است که هر مسلمانی موظف به انجام آن است. در پیش‌گاه تاریخ، خمینی و همه‌ی سران جمهوری اسلامی از جمله سعید حجاریان، عبدالکریم سروش، عطاءالله مهاجرانی، عباس عبدی، قاسم آغاچری، بهزاد نبوی، محسن رضایی ... (به عبارتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان بازوی نظامی جمهوری اسلامی در اوایل سقوط رژیم شاه و پایه گذاران سپاه پاسداران) جنایت کار هستند و باید محاکمه و مجازات شوند. کسانی که از نظر مردم ایران جنایت‌کار هستند، در حلقه‌ی دوستان و هم‌فکران نزدیک گنجی هستند.

مردم ایران برای پشت سر گذاردن جمهوری جنایت و ترور باید بار دیگر مفهوم جنایت را تعریف کنند، جنایت‌کاران را معرفی کنند و در محکمه‌ی انقلابی محاکمه کنند تا در فردای تغییر و تحولات جامعه دوباره کسانی پیدا نشوند بخواهند همان جنایات را با نامی دیگر تکرار کنند. برای ساختن جامعه‌ای آزاد ابتدا باید حقایق مربوط به جنایت و جنایت‌کار را روشن کرد، جنایت و جنایت‌کار باید در افکار عمومی جامعه محکوم شوند تا تضمینی برای ساختن جامعه نوین شود و این امر مهم را نباید به مسئله‌ی انتقام تقلیل داد.

مادامی که گنجی با صراحت، گذشته‌ی خود را روشن نکند نقش خود را در تثبیت، تحکیم و تداوم این نظام جنایت‌کار به مردم ایران بازگو نکند، تا زمانی که گنجی از تمام اطلاعات خود در مورد جنایاتی که دوستان و هم‌فکرانش در نظام جمهوری اسلامی مرتکب شده‌اند پرده بر ندارد و بدین طریق حقایق بی‌شمار را برای مردم ایران بازگو نکند، تا زمانی که گنجی رسماً به خاطر همکاری با رژیم جمهوری اسلامی از مردم طلب بخشش نکند و اعلام ندامت نکند، تا زمانی که گنجی هم‌چنان در لباس وکیل مدافع جنایت‌کاران خدمت کند، نه در صف مردم بلکه در صف هم‌دستان جنایت‌کاری قرار دارد که حکومت‌شان بر پایه‌ی سرکوب زنان، استثمار بی‌رحمانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان و سرکوب بی‌رحمانه‌ی اکثریت مردم ایران بنا شده است.

در حال حاضر گنجی با ده‌ها مانیفست جمهوری خواهی نیز نه فقط نمی‌تواند نماینده‌ی ستم‌دیدگان و قربانیان این جمهوری زن ستیز شود بلکه با مراجعه به سه بخش مانیفست جمهوری خواهی تا کنونی‌اش هرچه بیشتر مطمئن می‌شویم که وی هم‌چنان خادم نظم کهن است و در مقابل روند تاریخ و روند تحولات دموکراتیک جامعه و در مقابل منافع اکثریت مردم ایران قرار گرفته‌است.

گنجی طی سال‌های گذشته نشان داده‌است علی‌رغم مخالفت‌هایی که با جناح خامنه‌ای دارد، هم‌چنان مدافع نظامی مبتنی بر ستم و استثمار است. گنجی نه تنها بارها وفاداری خود را به مرتجعین و جنایت‌کاران اسلامی امثال حجابیان اعلام کرده‌است،<sup>۱۴۷</sup> بلکه در سطح جهانی نیز در مانیفست جمهوری خواهی خود سرسپردگی‌اش را به نظام امپریالیستی جهانی اعلام کرده‌است. او در این مانیفست به صراحت اعلام می‌کند که مدافع اقتصاد نئولیبرالی کنونی است،<sup>۱۴۸</sup> مدافع دخالت‌گری امپریالیست‌هاست<sup>۱۴۹</sup> بی‌جهت نبود که بوش رئیس‌جمهور آمریکا که خود مسبب

<sup>۱۴۷</sup> سعید حجابیان از طراحان اصلی پروژه‌ی دوم خرداد، از دست اندرکاران بخش اطلاعات نخست وزیری و از موسسین وزارت اطلاعات است. تا سال ۱۳۶۸ در پست معاونت وزارت اطلاعات مشغول به کار بود و سپس در معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری مشغول شد. به گفته‌ی برخی زندانیان آزاد شده، در دهه‌ی ۶۰ وی شخصا در بازجویی زندانیان سیاسی شرکت می‌کرد.

<sup>۱۴۸</sup> گنجی در فصل چهارم مانیفست جمهوری خواهی تحت عنوان پیش شرط‌های دموکراسی بر اقتصاد بازار آزاد تأکید می‌کند: «بنیاد دموکراسی‌های مدرن و آزاد، نظام اقتصادی آزاد (بازار رقابتی) است که خود مبتنی بر حقوق و آزادی‌های فردی (حقوق بشر) است... اقتصاد مدرن مبتنی بر بازار، احساسی از خود مختاری و استقلال شخصی را پدید می‌آورد که ارزش دموکراتیک بنیادینی است» در این بخش شباهت حیرت‌انگیزی بین بحث گنجی در مورد ضرورت اقتصاد آزاد با بحث تجارت آزاد در "سند راهبرد امنیت ملی آمریکا" در مارس ۲۰۰۶ دیده می‌شود. در بخش ۶ این سند تحت عنوان "ایجاد دوره جدید رشد اقتصادی از طریق بازارهای آزاد و تجارت آزاد" نوشته شده‌است: «ارتقا آزادی و تجارت آزاد مدت‌های مدیدی است که شالوده‌ی سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد. ایجاد آزادی اقتصادی بیشتر هرگز جدا از آزادی سیاسی نیست. آزادی اقتصادی به افراد قدرت می‌بخشد و افرادی که قدرتی بیشتری می‌یابند بیشتر خواستار آزادی سیاسی می‌گردند...»

<sup>۱۴۹</sup> از کتاب مانیفست جمهوری خواهی گنجی فصل چهارم «زمانی که گرایش منطقه‌ای یا جهانی به سوی دموکراسی وجود دارد و زمانی که بازیگران قدرتمند خارجی گسترش دموکراسی را هدف آشکار سیاست خارجی خود اعلام می‌نمایند، فرایند دموکراتیزاسیون تسهیل می‌شود». در زمینه‌ی نقد کتاب جمهوری خواهی گنجی سلسله‌مقالاتی در نشریه حقیقت (شماره‌های ۷، ۸، ۱۰ و ۱۱) ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) درج شده‌است که درک روشن‌تری از محتوای این مانیفست به خواننده می‌دهد.

قتل صدها هزار نفر مردم عراق و افغانستان و جنگ های تجاوزگرانه کنونی است  
رسمًا خواهان آزادی اکبر گنجی از زندان شد.

اکبر گنجی مانند دیگر همفکران دوم خردادش تلاش دارد تا بر پایه‌ی  
تحریف و جعل تاریخ، خود را قهرمان دمکراسی خواهی جا بزند. شاید بتوان برای  
مدتی کوتاه برخی مردمان را فریب داد. اما با اوجگیری مبارزات افشار و طبقات  
جامعه از زنان گرفته تا کارگران و دانشجویان و ملل تحت ستم، بار دیگر نسلی به  
میدان آمده است که تشنه‌ی تجارب مبارزاتی نسل پیشین خود است. تاریخ نسل  
پیشین خود را جستجو می‌کند. تا جایی که گنجی امروز پس از گذشت بیش از ۱۸  
سال لب به سخن گشوده و از قتل عام زندانیان سیاسی یاد می‌کند. به نظر می‌رسد  
که می‌خواهد دست پیش گیرد تا پس نیفتد. می‌خواهد روایتی از این جنایات دهد  
که مرتجعین اسلامی حاکم هرچه کمتر "هزینه" دهند. در روایت گنجی خبری از  
جنایت ترکمن صحرا و به قتل رساندن رهبران خلق ترکمن نیست. در روایت گنجی  
صحتی از به خاک و خون کشیدن مردم کردستان در بهار ۱۳۵۸ نیست. سرکوب  
خلق عرب نیست. بستن دانشگاه‌ها و به خاک و خون کشیدن ده‌ها سازمان و حزب  
سیاسی نیست. در روایت او زندانی و شکنجه و قتل هزاران زندانی سیاسی و تجاوز  
به زنان زندانی سیاسی در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی وجود ندارد. در روایت او  
از دسته دسته اعدام های روزانه‌ی سال ۶۰ خبری نیست. در روایت گنجی فرمان  
حجاب اجباری خمینی و سرکوب سیستماتیک زنان نیست و ... چرا که در روایت  
واقعی تاریخی ۲۷ سال گذشته پای گنجی و هم‌فکرانش در جنایات هولناک رژیم  
جمهوری اسلامی از ابتدای به قدرت رسیدن آن به وسط می‌آید و "چون پرده  
ببافتند، نه تو مانی و نه من". اما اگر گنجی نتوانست حيله‌گرانه با زندانی شدن و  
اعتصاب غذا حقانیتی برای خود و عوام فریبی‌هایش دست و پا کند با جایزه‌ی قلم  
طلایی هم نخواهد توانست. با قلم طلایی نمی‌توان تاریخ هزاران هزار زن و مرد را  
که برای ساختن جامعه‌ی ای آزاد و دمکراتیک نظام ستم شاهی را سرنگون کردند،  
تحریف کرد. تاریخ زنان و مردانی که به فرمان خمینی به قتل رسیدند.

خمینی با هم دستی "گنجی" ها نظام قرون وسطایی جمهوری اسلامی را بر  
روی اجساد هزاران هزار زن و مرد کمونیست، انقلابی و آزادی‌خواه بنا کرد. نسل

## ۳۴۰ زنان سال صفر

جوان نیز جامعه‌ی نوین را بر خاکستر ارتجاع جمهوری اسلامی و نظم پوسیده اش برپا خواهد کرد. گنجی با جایزه قلم طلایی و بی قلم طلایی متعلق به همان جهان کهنه و پوسیده است که مدت هاست ناقوس مرگش به صدا در آمده است.

## فصل یازدهم: جدال‌های فکری

- جنبش زنان، چه مطالباتی؟ چه ساختاری؟
- رابطه‌ی جنبش زنان با جنبش کارگری



## جنبش زنان، چه مطالباتی؟ چه ساختاری؟

سخنرانی ارائه شده در میزگرد سمینار سالانه‌ی زنان ایرانی

هامبورگ ۲۸ و ۲۹ نوامبر ۲۰۰۲

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۷، فروردین ۱۳۸۲

امروز سئوالی که در مقابل فعالین جنبش زنان قرار گرفته این است که در چه شرایطی به سر می‌بریم و این شرایط چه وظایفی را در مقابل جنبش زنان گذاشته و اگر این فرصت‌ها را از دست دهیم بار دیگر به تداوم جهنم موجود در جمهوری اسلامی اما با شکل و شمایل دیگر برای نسل‌های آتی تن داده ایم.

جنبش زنان در ایران، جنبشی است که دوست و دشمن نمی‌توانند وجودش را انکار کنند. جنبشی است که دشمن چه در سطح داخلی و بین‌المللی هم و غم‌اش را گذاشته که مهارش کند، از حکام آمریکا گرفته که دلسوز زنان شده‌اند تا اصلاح‌طلبان که اصرار دارند الان موقع طرح مسئله زنان نیست و حل مشکل زنان را در گرو حل مسائل کلان سیاسی می‌بینند!

حتی مقاومتی که برخی نیروهای اپوزیسیون از خود نشان می‌دهند تا به هزار و یک طریق موضوع زنان را از سر خود باز کنند، بیان این است که جنبشی موجود است.

بد نیست اشاره کنیم که اخیراً یکی از مقامات خارجی طی سخنرانی مطرح کرد که احتمالاً ایران اولین کشوری است که رهبری انقلاب آتی‌اش به دست زنان خواهد بود. حتی اگر رهبری انقلاب به دست زنان اغراق باشد، اما جنبش زنان ظرفیت این را دارد که تحولات آتی ایران را رقم زند.

رقم زدن تحولات جامعه در جهت واقعاً دمکراتیک، کار ساده‌ای نیست. چنانچه این جنبش بخواهد خط تمایزی برای درجه ترقی‌خواهی نیروها و

جریان‌های سیاسی باشد و برخورد به مسئله زنان را یکی از معیارهای پیشرفت جامعه کند، در این صورت وظایف سنگینی به دوش این جنبش و فعالین آن می‌گذارد. با اشکال سازمان یافتگی کنونی، جنبش زنان نه فقط قادر به پاسخگویی به این وظایف نیست، بلکه نمی‌تواند همه ظرفیت خود را نیز بکار گیرد. اوضاع کنونی ایران و وجود این وظایف، به فعالین این جنبش فشار می‌آورد که سنجیده و وقت‌شناس باشند، به جمع‌بندی گام‌های قبلی بپردازند، تجارب جنبش زنان در سطح بین‌المللی را بررسی کرده و همه‌ی آن‌ها را به کار گیرند تا بتوانند با به کارگیری حداکثر ظرفیت زنان، نقش واقعی خود را ایفا کنند.

### افق و مطالبات جنبش زنان

وظیفه جنبش زنان، تخفیف مجازات بدحجابی از ۷۰ ضربه شلاق به ۳۵ ضربه نیست. تلاش برای اینکه زنان هم حق مجتهد شدن داشته باشند، نیست. تلاش برای درست کردن اتوبوس‌های جداگانه مردانه و زنانه نیست. تلاش برای کسب حق برابر برای زن و مرد در شهادت دادن برای اعمال مجازات‌های قرون وسطایی "زنا" و "لواط" نیست. تلاش برای اینکه تعداد بیشتری از زنان در پست‌های صدارت نظام جمهوری اسلامی قرار گیرند، نیست. تلاش برای قانونی کردن تن‌فروشی نیست. شاید بعضی‌ها از این حرف‌ها آشفته شوند که "مگر شما با اصلاحات در مورد حقوق زنان مخالفید؟" خیر! ما نمی‌توانیم تلاشی که جمهوری اسلامی برای جداسازی زنان و مردان بکار می‌برد و اقداماتی مانند درست کردن کلانتری زنانه و یا دو قسمت کردن اتوبوس‌ها و ... را، اصلاحات در وضعیت زنان بنامیم. این در واقع تحریف موضوع اصلاحات است که برخی از احزاب و سازمان‌های رژیم در داخل و خارج کشور به آن دامن زده اند. مردم به‌طور خود به خودی برای اصلاح و بهبود وضعیت‌شان مبارزه می‌کنند. غالباً در مبارزات انقلابی که توسط اقشار مختلف جامعه به پیش می‌رود، برحسب شدت آن مبارزه و درجه سازمان‌یافتگی اش، رژیم عقب‌نشینی کرده و به برخی خواسته‌ها ولو بطور موقت تن می‌دهد.



به نظر ما یکی از جدی‌ترین اصلاحات در وضعیت زنان "جدایی دین از دولت" است. متأسفانه رژیم اسلامی طی ۲۳ سال حکومت ترور و سرکوب، سعی کرده به گرایش "به مرگ بگیر تا به تب راضی شود" دامن زند. که البته در مورد برخی نیروهای اجتماعی سیاسی و حتی بخش‌هایی از مردم توفیقاتی هم داشته است!

بد نیست اینجا اشاره کنیم که برخی از احزاب و فعالین سیاسی در مورد شعار "جدایی دین از دولت" دچار کج فهمی شده اند، به طوری که "تحقق جدایی دین از دولت" را همان سوسیالیسم می‌خوانند. درست است که تحقق این خواسته فقط با سرنگونی این رژیم ممکن است، اما تحقق این شعار نه پایان کار جنبش زنان، بلکه تازه آغاز کار است. به نظر ما نه رژیم شاه سکولار بود و نه مثلاً رژیم حاکم در ترکیه. عموماً در کشورهای تحت سلطه مذهب به طریق آشکار و پنهان در تمام شئون زندگی مردم و بالخصوص زنان نفوذ دارد. با این حال تأکید می‌کنیم که زنان ذینفع ترین نیروی اجتماعی در تحقق "جدایی دین از دولت" هستند، زیرا بسیاری از قوانین ضد زن بر پایه احکام مذهبی ساخته و پرداخته شده اند. اعمال فرهنگ مردسالارانه، با نفوذ رسمی و غیر رسمی مذهب در جامعه ارتباطی مستقیم دارد. آداب و سنن فرهنگی به طور لاینفکی با مذهب ارتباط دارند و مشروعیت و مقبولیت خود را از مذهب می‌گیرند. بسیاری از قوانین نوشته و نانوشته که موقعیت فرودست زنان را در عرصه اقتصاد اعمال می‌کنند مثل حق وراثت، حق زن بر زمین در کشورهای نظیر ایران و ... برگرفته از شریعت است. بنابراین جدایی دین از دولت را نباید به سطح هر حکومتی که ظاهراً غیر دینی است، تقلیل دهیم. بلکه منظور کوتاه شدن دست مذهب از کلیه شئون زندگی مردم و بالخصوص زنان است. بطور مشخص این امر در ایران از طریق لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه زنان، لغو کلیه مجازات‌های اسلامی علیه زنان، آزادی پوشش یعنی لغو حجاب اجباری، آزادی و حق سقط جنین، آزادی و حق طلاق و برابری زن و مرد در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، متحقق می‌گردد.

این‌ها لیستی از مطالباتی است که باید تضمین اجرایی داشته باشد، در غیر این صورت یک سلسله مطالبات روی کاغذ است. تضمین اجرایی یعنی تضمین تامین اقتصادی زنان وقتی که به آن‌ها حق طلاق داده می‌شود، یعنی تامین اشتغال و یا

هزینه زندگی برای زنانی که قادر به کار کردن نیستند. یعنی تامین اقتصادی فرزندان، زمانی که به زنان حق حضانت کودکان داده می‌شود. تضمین اجرایی یعنی مجرم شناختن افرادی که دختر ۸ ساله خود را به اصطلاح شوهر می‌دهند. تضمین اجرایی یعنی حق زمین داشتن برای چند میلیون زن روستایی که درگیر عقب مانده ترین مناسبات تولیدی هستند. حق زمین برای این زنان و بدین طریق رها شدن از یوغ بیگاری فئودالی.

در اینجا قصد نداریم لیست کاملی از مطالبات زنان ارائه دهیم بلکه مایلیم توجه شما را به این نکته جلب کنیم که این مطالبات لیستی از وعده‌های شیرین نیستند، بلکه خواست‌های اولیه ای هستند که امروز چگونگی تحقق آن‌ها، مسئله پیش‌پای جنبش زنان است. شکی نیست که در جنبش زنان افشار و طبقات مختلف با مطالبات گوناگون حضور دارند، جنبش زنان برای اینکه حداکثر پتانسیل خود را رها کند باید مطالباتی را طرح کند که خواست و منافع اکثریت زنان را در بر داشته باشد. تاکید می‌کنیم که مبارزات زنان فقط برای تحقق این مطالبات نیست، هدف نهایی رهایی از هر شکل مناسبات مردسالارانه است. فقط کافی است به نتایج گلوبالیزاسیون در جهان نگاه کنیم. زنان اولین قربانیان تمامی مصائب اقتصادی و اجتماعی در دو دهه گذشته بوده اند. به همین جهت اکثریت زنان ذینفع ترین نیروی اجتماعی برای جامعه ای عاری از ستم و استثمار هستند. روشن است که جنبش رهایی زنان بدون داشتن افق جامعه ای عاری از هر گونه ستم و استثمار قادر نخواهد شد گام‌های جدی برای تحقق منافع پایه ای خود بردارد.

### چگونه ساختاری قادر است ظرف مناسب مبارزات زنان برای تحقق

#### مطالبات‌شان باشد؟

آیا برای وظایفی به این جدیت می‌توان بدون تشکل مبارزه کرد؟ آیا برای تحقق چنین مطالباتی می‌توان هر شکل از سازمان‌یابی را اتخاذ کرد؟ به نظر ما خیر! جنبش زنان طی دو دهه گذشته در داخل و خارج نشان داده است که با اتخاذ هر شکلی از سازمان‌یابی قادر نخواهد شد خواست‌هایش را به طور جدی پیگیری کند.

## جنبش زنان، چه مطالباتی؟ ... ۳۴۷

اگر هدف زنان از مبارزه مثلا کسب امتیازاتی در مقابل شوهر باشد، اگر هدف درد دل کردن زنان باشد، در این صورت محافل و انجمن‌های کوچک و بزرگ در داخل و خارج کشور کافی است. اما اگر هدف مطالباتی است که در بخش اول برشمردیم، در این صورت این اشکال سازمان‌یابی نه کافی است و نه موثر. سازمان‌نیافتگی جنبش را ناتوان می‌کند، موجب می‌شود که زنان در همه جا باشند، اما خواسته‌های شان طرح نشود.

متأسفانه در جنبش ما، در مقابل شکستن این سدها و گذار به مرحله ای دیگر از شکل سازمان‌یابی مقاومت می‌شود. تئوری‌ها و تزه‌های گوناگونی طرح می‌شوند تا این وضعیت حفظ شود. البته قشر کوچکی از زنان چه در داخل و چه در خارج سازمان یافته هستند. این قشر اساسا فعالین این جنبش هستند که دارای تجربه فعالیت در سازمان‌های سیاسی و یا به طور کلی تجربه کار متشکل و جمعی را دارند. سئوالی که امروز مقابل این اقلیت قرار گرفته، عبارت است از این که آیا این قشر نازک می‌خواهد محرک رها شدن انرژی اکثریت زنانی باشند که متشکل نیستند؟ آیا این اقلیت باور دارد که برای کسب مطالبات زنان باید به اکثریت زنان اتکا کرد؟ اگر به مسئله از این منظر نگاه کنیم آن گاه مسئله سازمان‌دهی و مطالبات به گونه‌ای متفاوت در مقابل ما قرار می‌گیرد. متأسفانه در این قشر کوچک، عده ای تلاش می‌کنند این وضعیت را تثویز کرده و مسئولیت به دوش نگیرند. می‌خواهند صرفا خود را سازمان‌دهی کنند و اکثریت زنان را به امید سازمان‌یابی واگذارند!

عجیب نیست وقتی فضای کوچکی باز می‌شود برخی از فعالین این جنبش به وجد می‌آیند! چراکه فضا برای یک درصد از زنان باز شده است: یک درصد می‌توانند فیلم درست کنند، کتاب بنویسند، انجمن و محفل خود را ثبت کنند و... در حالی که به قول شاملو: «می‌خواهند ما را از چراغ سبز رد کنند تا بقیه‌ی مردم را پشت چراغ قرمز نگاه دارند!» جنبش زنان برای دستیابی به مطالباتش و برای دخالت‌گری در صحنه‌ی سیاسی، به سازمان‌دهی و تشکیلات رسمی و منضبط (منظور علنی و غیرعلنی است) نیاز دارد.

مردسالاری و سرکوب زنان، سازمان‌یافته‌ترین شکل قدرت در جهان است. سرکوب زنان فقط با اتکا به قدرت سیاسی ممکن است. زنان برای مقابله با مردسالاری فقط با شوهران، پدران و مردان خانه روبرو نیستند، بلکه با دولت و قدرت سیاسی که پشتوانه همه ستم‌گران خانگی است طرف هستند. از این رو زنان در هر گام خود علیه مردسالاری (چه در خانه چه در جامعه) در حقیقت قدرت سیاسی حاکم را به مصاف طلبیده‌اند. این بدان معنی است که جنبش زنان سیاسی است و باید سیاسی بودن خود را به رسمیت بشناسد. از آن جایی که جنبش زنان سیاسی است، برای تحقق خواست‌هایش رو در روی قدرت سیاسی قرار دارد. روشن است که با محافل پراکنده و زنان منفرد نمی‌توان به مصاف این قدرت رفت. بنابراین کافی نیست اعلام کنیم جنبش زنان یک جنبش سیاسی است، باید تشکلات و سازماندهی مناسب برای مقابله با قدرت سازمان‌یافته حاکم ایجاد کرد. به همین دلیل به گمان ما جنبش زنان نیاز به یک ساختار رسمی دارد که در آن مسئولیت هرکس مشخص باشد. به تشکیلاتی نیاز دارد که قادر باشد زنان را در وسیع‌ترین سطح بسیج و سازماندهی کند به نحوی که هر زنی خود را نخی از طنابی بداند که بر گردن غول مردسالاری افکنده خواهد شد. تشکیلاتی که در انحصار چند زن "نخبه" نباشد، "نخبگانی" که نه مسئولیت‌شان معلوم است، نه دلیل آتوریت‌شان و نه حساسی به کسی پس می‌هند، اما همه کاره هستند، به اشارتی جمعی را به هم می‌ریزند، به اشارتی رای می‌گیرند و... شیوه‌هایی که بسیاری از ما در این جنبش تجربه کرده‌ایم.

ما به تشکیلاتی نیاز داریم که زنان کاردان و متعهد این جنبش بتوانند تجاربشان را همگانی کنند. تشکیلاتی که ارتقاء آگاهی زنان، تعمیق دانش‌شان، بسیج و متحد کردن‌شان علیه مناسبات مردسالارانه، در دستور کارش باشد تا زنان آگاه و توانمند بیشتری داشته باشیم تا تعداد "نخبه" ها آن چنان زیاد شود که دیگر جایی برای سلطه جویی بی قید و شرط "الیت" ها نباشد. سازمان زنان هشت مارس برای حل این معضلات تا کنون با موانع گوناگونی مقابله کرده است. ما با جمع‌بندی هر روزه از تجاربمان و با یاری گرفتن از تجارب زنان در جنبش بین‌المللی زنان، توانسته‌ایم برخی راه‌حل‌های مناسب برای پاسخ‌گویی به این

معضلات بیابیم. هر چند سازمان ما کوچک و محدود است اما محصول چنین مبارزه و تجربه ای است که البته برای شکل‌دهی ساختار تشکیلاتی ایده آل برای جنبش زنان، گام‌های زیادی در پیش داریم. در جنبش زنان ایرانی، در خصوص مسئله‌ی سازمان‌دهی، بیراهه‌های بسیاری سر راه زنان قرار گرفته است که موجب پراکندگی و سازمان‌نیافتگی شده است. جا دارد به چند مورد از این بیراهه‌ها اشاره کنیم:

برخی از زنان این جنبش که زمانی در تشکلات سیاسی فعال بوده‌اند، به دلیل حاکمیت مردسالارانه در این تشکله‌ها، به شدت ضد تشکیلات شده و به این نتیجه رسیده‌اند که ساختار رسمی به خودی خود پدیده‌ای مردسالارانه است. از این رو اشکالی از سازماندهی را که غیررسمی و پرهرج و مرج است برگزیده‌اند. خاستگاه این نظر، جمع‌بندی چهل سال پیش جنبش بین‌المللی زنان است که به این نتیجه رسیده بود که از آن جایی که سیاست در دست مردان قرار دارد و سیاست کل جهان مردسالارانه است، زنان نباید به "جهان مردانه" سیاست وارد شوند و بهتر است به مسائلی خارج از این "جهان مردانه" بپردازند.

به باور ما مشکل این نیست که چرا زنان در کنار مردان در مبارزات سیاسی شرکت کردند، موضوع اصلی این است که چرا زنان در تشکلات سیاسی نقش معینی را در تعیین سیاست به عهده نداشتند. بر مبنای مدل پیشنهادی این نوع جمع‌بندی غلط، ساختار تشکلات زنان و محدوده‌ی فعالیت‌هایشان، نباید به مسائلی بپردازند که سیاسی باشد، موضوع طبقات در زنان را مطرح کنند و خلاصه مبارزات شان نباید سبب شود که به تریش قبابی کسی برخورد! بر مبنای رهنمود این نظریه، جنبش زنان از فعالیت‌های محدودی چون پیدا کردن شیرخوارگاه نباید پافراثر نهد! از نظر آنان زنان در گروه‌های همیاری گرد می‌آیند و بدین طریق همبستگی زنانه خود را حفظ می‌کنند و جهان سیاست را که ساختاری مردسالارانه دارد به مردان وامی‌گذارند تا برای همیشه مردسالار بماند! این پاسخ که قرار است پاسخی "زنانه" باشد در نهایت پاسخ و نگاهی به غایت مردسالارانه به جایگاه زنان، وظایف آن‌ها و چگونگی رسیدن به اهداف‌شان است. این دستورالعمل در واقع همان حکم معروف است که می‌گوید مردها به سیاست بپردازند و زن‌ها به مسائل زنانه‌شان! این جمع‌بندی به شدت مخالف ساختارهای رسمی و مسئولیت رسمی است چرا که آن را

مردسالارانه می‌داند. این جمع بندی به اصطلاح مخالف سلسله مراتب هیرارشی و نخبه‌گرایی در جنبش زنان است. اما جای تعجب این‌که با وجودی که سال‌هاست بسیاری از زنان فعال به اصطلاح طرفدار "گروه‌های همبازی زنان" و ضد نخبه‌گرایی و ساختارهای غیررسمی شده‌اند و با این تئوری‌های منفعل و غیر سیاسی توده‌ی زنان را مسموم کرده‌اند، باز می‌بینیم که هم‌چنان در جنبش زنان نخبه‌گرایی پر قدرت است و نه تنها کم نشده بلکه گسترش یافته است. "نخبه" ها، نخبه تر و سلسله مراتب بیشتر شده و آنان که آرزوی "نخبه" شدن دارند در تلاش برای رسیدن به این هدف، از هیچ توطئه و باندبازی قصور نمی‌ورزند. کافی است نگاهی به سمینارها و کنفرانس‌های زنان و لیست سخنرانان و رییس جلسه‌ها و تکرار همیشگی این افراد در این جلسات و سمینارها ببینیم تا ابعاد نخبه‌گرایی و هیرارشی نگفته و غیررسمی را دریابیم. جالب این است که پرچم‌داران مبارزه با سلسله مراتب، خود عاملین هیرارشی و اتوریته هستند. اتوریته‌هایی که معلوم نیست بنا به چه دلیل و بر مبنای کدام تعهد و توانایی شکل گرفته‌اند. اگر کمی با خود صادق باشیم در می‌یابیم هریک از ما تا به حال بارها به سخنان همین فعالین که در جایگاه غیررسمی قرار گرفته‌اند و هیرارشی غیررسمی اعمال می‌کنند گوش فرا داده ایم. کافی است "نخبه" چیزی بگویید، مثل آیه‌ی قرآن بدون سند و مدرک قابل قبول است چرا که او گفته است! اگر "نخبه" در مورد نظرات کسی موضع‌گیری کند، دیگر نیازی نیست مطالب آن فرد مورد مطالعه و قضاوت بقیه قرار گیرد چون "نخبه" قضاوت خود را به گوش مریدان رسانده است! کافی است "نخبه" اشاره ای کند تا جمع خود را متحد کند که چه کسانی را بایکوت کنند، به حرف چه کسانی گوش دهند و به چه فعالیت‌هایی بپردازند. به راستی آیا نام این‌ها هیرارشی و نخبه‌گرایی نیست؟

نکته عجیب دیگر این بود که بسیاری از تشکلات و انجمن‌هایی که سال‌ها پای‌شان را در یک کفش کرده بودند و مدعی بودند جنبش زنان سیاسی نیست و باید به "مسائل زنان" بپردازد، بیشترین تبلیغات را در رابطه با الطاف و مواهب خاتمی در مورد زنان دامن زدند!! بعد معلوم شد از آن جایی که سیاست را گریزی نیست و همه چیز در این دنیا در صحنه سیاست تعیین می‌شود، ماهیت واقعی دعوا

بر سر سیاسی بودن یا نبودن نیست، بلکه بر سر نوع سیاست است. جالب این است که در ساختارهای غیررسمی به اصطلاح ضد هیرارشی نیز تصمیم گیری‌های سیاسی می‌شود، اما این تصمیم‌گیری‌ها در نهایت توسط همان چند "نخبه" انجام می‌گیرد، البته با همیاری زنان در تکثیر اعلامیه‌های نوشته شده توسط "نخبه" ها و متاسفانه گروهی دیگر از طرفداران گروه‌های همیاری خودجوش زنان، اجتماعات زنان نظیر سبزی پاک کردن و دور هم جمع شدن را یک نوع تشکل زنان می‌دانند. البته کاملاً درست است این نیز یک نوع از تشکل است اما علیه زنان دیگر نه علیه مردسالاری.

### چه باید کرد؟

جنبش زنان باید قادر شود از درون خود تشکیلاتی سراسری و متحد حول یک پلاتفرم انقلابی که منافع اکثریت زنان را منعکس می‌کند، ایجاد کند. این تشکل باید ظرفی باشد متناسب با گرایشات گوناگون زنان و آنان را علیه نظام مردسالاری و به طور خاص در ایران علیه جمهوری اسلامی متحد کند. به گرایشات گوناگون و تنوع نظرات در این تشکل باید به عنوان امر مثبتی نگریست که آگاهی و دانش زنان را عمق بخشیده و اتحاد آنان را در مبارزه علیه ستم جنسیتی بالا می‌برد. این اتحاد، نه وحدت این فعال زن یا آن فعال زن در مبارزه نظری در اتاق‌های دربسته، بلکه باید بر پایه‌ی اتحاد عمل مبارزاتی شکل گیرد. این تشکل باید مستقل از مردان، قدرت‌های حاکم و نهادهای وابسته به آنان باشد. این تشکل باید ساختاری رسمی و دمکراتیک داشته باشد و امکان مقابله با نخبه‌گرایی و اتوریته‌های قلابی غیر رسمی را فراهم کند. جنبش زنان باید اشکال متنوع اشاعه نخبه‌گرایی و اتوریته‌های غیر رسمی را مورد بازبینی قرار دهد. باید بتواند با برنامه‌ای مشخص، آن چنان توده وسیع زنان را درگیر کند و ارتقا دهد که دیگر جایی برای این قبیل "نخبگان" باقی نماند. این تشکل مهم‌ترین اتحادش، اتحادی سیاسی خواهد بود، اتحادی که روشن و صریح باشد و مبارزه قاطع و سازش ناپذیرش علیه ستم جنسیتی و نظام مردسالار، پایداریش را تضمین کند. این وحدت باید بر پایه معیارهایی شکل گیرد که دوستی‌ها و دشمنی‌هایش را بنا بر منافع اکثریت زنان تعیین کند. اتحادی که

حول ایجاد یک تشکل سراسری و جدی که می‌خواهد در پروسه مبارزات و تحولات جامعه، مطالبات زنان را تبدیل به مطالبات کلیه جنبش‌های اجتماعی کند، شکل می‌گیرد. تشکلی که نوع برخورد به مسئله زنان را در نیروهای سیاسی اجتماعی، بعنوان اندازه‌گیری درجه دمکراتیک بودن آنان به کار برد. سازمانی که حمایت از مبارزات زنان را به عنوان یک معیار سیاسی مهم در جامعه جا بیندازد. تشکیلات زنانی که در آن هر زنی خود را نخی از طناب قدرتمندی بداند که گول مردسالاری را به مصاف طلبیده است و نه فقط سیاهی لشکر این تشکل و آن گروه همبازی زنان. آن چه که مسلم است این تشکل نمی‌تواند بر پایه‌ی درک‌های قلابی و ریاکارانه از سلسله مراتب، آتوریته و غیره به وجود آید چرا که حضور چنین تعاریفی برای تشکل‌یابی و سازمان‌دهی زنان به شدت مضر و تضعیف‌کننده است.



# رابطه‌ی جنبش زنان با جنبش کارگری

به بهانه‌ی مبارزات کارگران شرکت واحد

سخنرانی ارائه شده

در اتاق پالتاکی اتحاد سوسیالیست‌ها

با موضوع "ضرورت همبستگی جنبش زنان با جنبش کارگری"

۷ فوریه ۲۰۰۶

فصلنامه‌ی هشت مارس، شماره ۱۴، اسفند ۱۳۸۴

همان‌طور که سایر رفقا و دوستان تا کنون به اشکال مختلف تاکید کرده اند، اعتصاب کارگران شرکت واحد مبارزه‌ی شجاعانه‌ای بود. رژیم این اعتصاب را با سرکوب گسترده درهم شکست، اما این مبارزه تأثیرات سیاسی مهمی بر جای گذاشت. مسلماً این مبارزه درس‌های زیادی دارد و امیدوارم کارگران فعال و نیروهای انقلابی بتوانند جمع‌بندی‌های درست و همه‌جانبه‌ای از نقاط قوت و ضعف این حرکت بکنند و بتوانند به این سؤال پاسخ دهند که چرا این اعتصاب، این چنین سریع درهم شکسته شد و مشخصاً چرا اعتصاب دوم قبل از شروع در نطفه سرکوب شد. آیا فقط با تناسب قوای میان کارگران و رژیم می‌توان این مسئله را توضیح داد یا اینکه برخی ضعف‌ها و اشتباهات سیاسی و عملی موجب این شکست شد؟ آیا این شکست به رهبران سندیکا که بهاء اندکی به دشمن داده بودند، ارتباط نداشت؟

درعین حال می‌خواهم تاکید کنم که همه‌ی افراد، گروه‌ها، احزاب و جنبش‌ها باید فعالانه و به هرشکلی که می‌توانند از این مبارزه حمایت کنند و امر کارگران شرکت واحد را امر خود بدانند.

در این مبارزه یک مسئله، کاملاً روشن بود، آن هم نقش فعال زنان در این مبارزه است. روز قبل گزارشی خواندم که روحیه‌ی زنانی که جلوی دادگاه گرد آمده بودند را منعکس می‌کرد.<sup>۱۵۰</sup> روحیه‌ی تحسین برانگیزی بود. مبارزه‌ی کارگران شرکت واحد شاید جزو معدود موارد در این دوره از مبارزات اعتراضی کارگران بود که در آن بخشی از زنان پا به پای همسران کارگر خود از همان آغاز فعالانه، متحدانه و نسبتاً متشکل در آن شرکت کردند که غرور آفرین است.

تا آنجایی که به جنبش زنان به ویژه بخش رادیکال آن بر می‌گردد، این جنبش وظیفه‌ی خود می‌داند که از همه‌ی جنبش‌های عادلانه دیگر دفاع کرده و در آن‌ها دخالت کند. این مسئله نه تنها به جو اتحاد و همبستگی میان مردم دامن می‌زند بلکه موجب بالارفتن آگاهی سیاسی زنان از نیروهای مختلف اجتماعی و درجه‌ی دوری و نزدیکی آنان به امر خود نیز می‌گردد.

به علاوه دفاع از خواست‌های زنان کارگر و دیگر زنان زحمت‌کش جامعه، یکی از وظایف دائمی جنبش زنان است. چه در دفاع از خواست‌های طبقاتی‌شان چه در دفاع از خواست‌های مشخص‌شان در رابطه با ستم‌هایی که به عنوان زنان زحمت‌کش بر آنان می‌رود. ما باید با درک محدود بخش‌هایی از جنبش زنان در ایران که در چنین مواقعی نقش فعالی را بر عهده خود نمی‌بینند مبارزه کنیم. بدون شرکت زنان زحمت‌کش در جنبش زنان که اکثریت زنان را تشکیل می‌دهند، کسب پیروزی متصور نیست.

جنبش زنان می‌تواند و باید از جنبش کارگری دفاع کند اما این یک رابطه و جاده‌ی یک طرفه نیست. رابطه‌ی بین جنبش‌ها یک رابطه‌ی متقابل است. نباید انتظار حمایت یک‌جانبه را داشت. منظورم از حمایت هم این نیست که صرفاً در زمان‌های درگیری و تنش جنبش‌ها سراغ هم بروند و به هم در این یا آن زمینه یاری رسانند. مسئله این است که بین این جنبش‌ها یک اتحاد استراتژیک موجود است. بدون چنین اتحادی و بدون تلاش برای شکل دادن این اتحاد بر پایه‌های درست نمی‌توان دشمن مشترک را شکست داد. این امر، هم در زمینه‌ی مبارزات درازمدت، هم در زمینه‌ی مبارزات کوتاه مدت صدق

<sup>۱۵۰</sup> رجوع شود به گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بدر به نام "گزارشی از تحصن خانواده های شرکت واحد در مقابل دادگاه!"

می‌کند. این اتحاد در درجه‌ی اول یک اتحاد سیاسی است. یا بهتر است بگویم ایدئولوژیک- سیاسی. به هر حال با آغاز هر جنبشی، به ناگزیر پای ایده‌ها، بینش‌ها و سیاست‌های مختلف به میان می‌آید. توجه جنبش‌ها به یکدیگر در درجه‌ی اول باید در این حیطة باشد. آن چه که در این میان تعیین کننده است جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک- سیاسی هر مبارزه یا جنبش است. بر پایه‌ی این جهت‌گیری است که رابطه‌ی جنبش‌ها، درجه‌ی دوری و نزدیکی و میزان اتحادشان با یکدیگر مشخص می‌شود و بالاخره حمایت یک جنبش از جنبش دیگر در درجه‌ی اول و قبل از هر چیزی به این مسئله گره خورده است. به همین دلیل حمایت واقعی و اصیل یک جنبش از جنبش دیگر یعنی توجه دقیق و جدی به جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک - سیاسی آن و یاری به یکدیگر برای دست یابی جمعی به راه حل‌های صحیح و انقلابی است.

به مسئله‌ی مبارزات اخیر کارگران شرکت واحد باز می‌گردم. به نظرم جنبش زنان در این زمینه باید دیدگاه انتقادی خود را حفظ کند. من روی چند مسئله‌ی مشخص انگشت می‌گذارم. همان طور که گفتم نقش زنان در این مبارزه برجسته بود اما گرایش در بین برخی از کارگران به چشم می‌خورد که از زنان و کودکان به عنوان نیرویی برای تظلم خواهی و مظلوم نمایی سود جویند. مانند این که: "آی ببینید چه بر سر زن و بچه‌های ما می‌آورند!" یا اینکه "به زن و بچه‌ی گرسنه‌ی ما رحم کنید!" یا "حرمت خانه و خانواده‌ی ما را نگه دارید!"

درست است که باید اعمال ددمنشانه رژیم را در هر زمینه‌ای افشا کرد اما چگونگی افشا هم مهم است. نباید نسبت به تاثیرات ایدئولوژیک چنین تبلیغاتی یا این نوع افشاگری بی توجه باشیم. اتفاقاً همسران کارگران شرکت واحد نشان دادند که خودشان یک پای اصلی مبارزه هستند. اصلاً زنی که به او به عنوان سپر بلا نگاه شود و نه یک رزمنده‌ی رهایی خود و جامعه، فعالانه پا به میدان نمی‌گذارد.

مسئله‌ی چنین گرایش‌های نادرستی در میان کارگران وجود دارد و نیازمند آگاه‌سازی است. اما متأسفانه زمانی که برخی نیروهای سیاسی چنین تبلیغاتی را دامن می‌زنند یا با آن همراهی می‌کنند در واقع ایده‌های مسلط بر جامعه نسبت به مسئله‌ی زن را تقویت می‌کنند، به جای این که به مقابله با آن بپردازند.

همان طور که گفتم تلاش فعالین سندیکا در به میدان آوردن همسران خود قابل

تحسین بوده و هست. اما باید نگاهی به برخورد این سندیکا به مسئله‌ی زنان هم کنیم. ببینیم آیا این سندیکا از مبارزات زنان نیز دفاع کرده اند؟ راندگانی که روزمره شاهد تحقیر زنان در اتوبوس‌ها هستند و به شدت هم در کنار مشقات شغلی‌شان از این مسئله ناراضی هستند که رژیم آن‌ها را مامور این کرده که مواظب باشند زن و مرد قاتی نشوند؛ مواظب باشند که به تریش قبای آپارتاید جنسی اعمال شده توسط دولت بر نخورد، آیا رهبران سندیکا در افشاگری‌ها و تبلیغات خود، نارضایتی‌شان را از چنین نقشی که رژیم برای آن‌ها مقرر کرده اعلان کرده اند و کلا براین قبیل مسائل انگشت نهاده اند؟ آیا از اشکال مختلف اعتراضی، که در جامعه بر سر مسئله‌ی زنان وجود دارد، دفاع کرده اند؟ مثلاً از تظاهرات ۲۲ خرداد امسال علیه قوانین نابرابر حمایت کردند؟ به جنبه‌های مثبت و منفی آن برخورد کردند؟ کلا تا چه حد تلاش کرده اند مسئله‌ی زنان را به مسئله‌ی کارگران بدل کنند و آگاهی همه را افزایش دهند؟ در همان حد که مثلاً رهبران این سندیکا از جنبش دانشجویی حمایت کردند یا در جلسات شان شرکت کرده و پیام دادند؟ آیا رهبران سندیکا در برخورد به جنبش زنان نیز چنین ابتکاراتی از خود نشان داده اند؟

متأسفانه برخی رهبران سندیکا پیشاپیش دست و پای خود را با اعلان مدام اینکه ما سیاسی نیستیم بستند. طبق این منطق اگر عمل کنیم درست است، نمی‌توان از جنبش زنان دفاع کرد، چرا که مسئله‌ی زنان در جامعه‌ی ما جز سیاسی‌ترین مسائل جامعه ماست و جنبش زنان یکی از سیاسی‌ترین جنبش‌های موجود در ایران است. در واقع اگر جنبش کارگری به دفاع و تقویت جنبش زنان نپردازد خود را از یک نیروی مهم و متحد مهم خویش محروم می‌کند.<sup>۱۵۱</sup> می‌خواهم بگویم که موضوع غیر سیاسی نشان دادن مبارزه‌ی کارگران شرکت واحد نه تنها به اتحادشان با جنبش زنان ضربه زده بلکه پاشنه آشیل مبارزات خودشان هم شده است.

آخر نمی‌توان گفت ما سیاسی نیستیم اما در قطعنامه‌های خود گفت که چرا کارگران

<sup>۱۵۱</sup> یکی از رفقای شرکت کننده در جلسه پالتاغ مثال زد که رهبران سندیکا در برهه‌های جمع‌آوری کمک مالی فقط کلمه "آقای....." را ذکر کرده بودند که مورد انتقاد برخی‌ها قرار گرفت. من اطلاعی ندارم که نتیجه این انتقاد چه شد و رهبران سندیکا آیا این برهه‌ها را تغییر دادند یا خیر؟ اما چنین برخوردی نشانه نفوذ قدرتمند دیدگاه‌های مردسالارانه در میان کارگران حتی کارگران مبارز و پیش‌رو است که به روی نیروی زنان اصلاً حساسی باز نمی‌کنند. نتیجه‌ی چنین برخوردی محروم کردن خود از کمک‌های یک نیروی اجتماعی مهم است.

به اندازه‌ی کافی نماینده در مجلس اسلامی ندارند! آخر نمی‌توان گفت ما سیاسی نیستیم اما دهه‌ی فجر را به رژیم تبریک گفت یا از سیاست هسته‌ای رژیم دفاع کرد یا گفت که چون مردم طرفدار رژیم هستند ما نیز با آن مخالفتی نداریم تا شاید رژیم دست از سر آنان بردارد.

کدام فرد، مشخصا کدام زنی هست که از این گونه تعریف و تجمیدها یا تظلم خواهی‌ها از رژیم سراپا زن ستیز جمهوری اسلامی، احساس راحتی کند؟ کدام زن است که دغدغه‌ی این را داشته باشد که هنگام تصویب قوانین زن ستیز چند نماینده‌ی کارگر هم در مجلس اسلامی حضور داشته باشند؟ کدام زن است که از دهه‌ی فجر رژیم خوشش بیاید؟ دهه‌ای که سمبل زد و بندهای خمینی با قدرت‌های امپریالیستی مشخصا آمریکا و فرماندهان ارتش شاه بود تا راه را برای قدرت‌گیری جمهوری اسلامی باز کنند. کدام زن است که به خاطرش نباید که این حکومت تنها بیست روز بعد از به قدرت رسیدنش، فرمان حمله به زنان را صادر کرد.

این گونه تملق‌گویی‌های سیاسی بی شک موجب تردید و دودلی در بین مردم در دفاع از این مبارزات عادلانه می‌شود.

من منظورم این نیست که در شرایط امروز، سندیکا بالای سر درش بنویسد: "مرگ بر جمهوری اسلامی زن ستیز"! حتی اگر کارگران به خیال خود قصدشان ایجاد سپر دفاعی در مقابل رژیم است حداقل می‌توانند سکوت کنند و حرفی در این موارد نزنند و از اتخاذ چنین سیاست‌هایی اجتناب کنند چرا که این قبیل سیاست‌ها باعث انزوای مبارزه‌ی کارگران در بین مردم می‌شود.

دوباره تاکید می‌کنم این ها گرایشات خود به خودی است که در میان کارگران موجود است اما اشکال این است که برخی از جریانات سیاسی (که در این مبارزه دخالت دارند) یا نسبت به این ضعفها سکوت می‌کنند، یا آن را توجیه می‌کنند و یا بدتر از آن چنین برخوردهایی را فرموله می‌کنند.

تجربه نشان داده که یک مبارزه‌ی صنفی - اقتصادی را می‌توان به گونه‌ای پیش برد که ذره‌ای توهم را در میان کارگران یا دیگر بخش‌های مردم دامن نزند و یا جو تظلم‌خواهی نیافریند. مسلما در چنین مواقعی مردم در دفاع از این گونه مبارزات عادلانه، بهتر برانگیخته می‌شوند.

به اعتقاد من تلاش رهبران سندیکا برای غیر سیاسی نشان دادن این مبارزه یا کم‌بهای به سیاست موجب شد که بهای لازم را به نیروی دشمن ندهند. اعتصابی به راه افتاد که می‌خواست یکی از حساس‌ترین مراکز عصبی رژیم (یعنی سیستم حمل و نقل) را آن هم در قلبش یعنی تهران از کار بیاندازد. آن هم در شرایطی که سر تا پای این رژیم در بحران داخلی و بین‌المللی گرفتار است. مشخصاً این اعتصاب با عکس‌العمل شدید سیاسی رژیم روبرو می‌شد. باید آماده‌ی یورش‌های گسترده‌ی رژیم می‌بود و مهم‌تر از آن، باید تلاش کرد تا آنجا که می‌توان تمام نیروهای اجتماعی را در حمایت از این اعتصاب برانگیخت. مسلماً این کار را نمی‌توان با تبلیغ مدام غیر سیاسی بودن یا اتخاذ روش‌های تدافعی و تظلم خواهانه انجام داد.

قصدم از طرح این انتقادات، تضعیف مبارزه‌ی مشترک‌مان نیست بلکه تقویت آن است. هدفم باز کردن چشم هاست. چشم باز شرط هشیاری است و انسان‌های هشیار بهتر می‌توانند مبارزه خود را پیش ببرند و دوست را از دشمن و سیاست درست را از نادرست تشخیص دهند.

یکی از دختران شرکت کننده در تحصن مقابل دادگاه بر نکته‌ی بسیار درستی انگشت گذاشت، او گفت: «این حوادث همش سیاسی است و نباید از حرفهایی که این‌ها می‌زنند، ترسید ما هر کاری بکنیم این‌ها یک چیزی می‌گن!» او بر یک حقیقت بسیار مهم انگشت نهاد. حقیقتی که هم جنبش کارگری هم جنبش زنان در حمایت از یکدیگر باید آن را عمیقاً دریابند و در مبارزات خود به کار گیرند.

با درود به همه‌ی کارگران مبارز شرکت واحد به ویژه همسران آن‌ها که با حضورشان نشان دادند که زنان در هر مبارزه‌ای، تلاش می‌کنند در صف مقدم قرار گیرند.

## فصل دوازدهم: کارزاری به یاد ماندنی

- بذرهای امید
- نکاتی در جمع‌بندی از راه‌پیمایی ۵ روزه‌ی کارزار زنان
- پیام زنان کارزار در مقابل سفارت جمهوری اسلامی
- کارزار زنان - کارِ زارِ مردان





## بذرهای امید

سایت هشت مارس، اسفند ۱۳۸۴ (۲۰۰۶)

حرکتی نو و یگانه، نه باران و نه برف سر ایستادن داشت و نه صدها زن و مردی که به این راهپیمایی پیوسته بودند سر متفرق شدن. آن‌ها عزم کرده بودند طی این پنج روز گوش فلک را از صدای خود پر کنند. آنهایی که گوش خود را پنبه گذاشته بودند، آن‌ها نیز شنیدند. کافی بود گوش دل را به زمین بچسبانی تا صدای مارش این زنان خستگی ناپذیر را بشنوی. مارشی که بر طبل خود سرود رزم می زد و نوید ساختن جهانی دیگر. طبعی که خبر از نیرویی می داد که بی شمارند و هنوز آن چنان که باید به صحنه نیامده اند. صدها زن و مرد که در لابه شمارشان به هزار می رسید با چشمانی سرشار از امید و قلبی مملو از اعتماد به نفس گام بر می داشتند. اینان کمتر هم دیگر را می شناختند. اما خواست و هدفی بزرگ آن‌ها را این چنین به یکدیگر پیوند داده بود. کنار به کنار هم می رفتند. شوق و لبخند رضایت در نگاهشان موج می زد. راستی این انرژی خفته چرا این چنین سرریز شده بود؟ چه چیزی این انرژی بالقوه را بالفعل کرد؟

صف طولانی از زنان با پرچم‌های قرمز و پلاکاردهایی که خواسته‌های آن‌ها نوشته شده بود در پیچ و تاب خیابان‌ها موج می زد. پلاکاردها نشان می داد که این زنان آگاه اند و می دانند که چه می خواهند و چه چیز را نمی خواهند. آن‌ها معنای سرنگونی جمهوری اسلامی را ذره ذره باز کرده بودند: حق زن بر تنش، حق مسلم اوست! جدائی دین از دولت، برچیدن سیستم آموزشی تبعیض آمیز لغو حجاب اجباری، دست مذهب از زندگی زنان کوتاه، لغو کلیه قوانین نابرابر علیه زنان، لغو کلیه مجازات‌های اسلامی ....

این زنان به خوبی معنی کردند که جمهوری اسلامی یعنی چه و سرنگونی جمهوری اسلامی یعنی سرنگون کردن چه چیزی. دیگر نمی‌شود این زنان را فریفت. یا ارتجاع دیگری را جعل کرد و سوار بر فداکاری و مبارزات آنان شد. آن‌ها روشن و صریح سخن می‌گفتند. آن‌چنان که جای نفوذ یا راه در رو برای هیچ شکل از زن ستیزی باقی نگذارند "نه به جمهوری اسلامی، نه به امپریالیست‌ها، ما قیم نمی‌خواهیم، رهایی زنان فقط به دست خود زنان میسر است." و خطاب به نیروهای مترقی و آزادی‌خواه جهان اعلام کردند تصویر دو قطبی یا امپریالیست‌ها و قدرت‌های سرمایه‌داری و یا بنیادگرایان واپس‌گرا تصویری قلابی است. این‌ها دو قطب نیستند، یک قطبند و ما در مقابل آن‌ها هستیم. ما جبهه‌ی مردمیم که در مقابل این دو هستیم و امروز زنان پرچم‌دار آن شده‌اند.

این زنان، خوب می‌دانند که رهایی‌شان به عرصه‌ی سیاست گره خورده است. به همین دلیل آنان با مرزهای روشن علیه زن ستیزان داخلی و بین‌المللی، جسورانه در سیاست دخالت‌گری کردند و چارچوب سیاسی روشنی نه فقط برای جنبش زنان در ایران بلکه برای جنبش‌های ضد جنگ و ضد سرمایه در جهان نیز پیش گذاشتند. این پیام روشن و صریح این راه‌پیمایان بود که به بسیاری از نیروهای شرکت‌کننده و حتی تماشاچیان دلگرمی بخشید که بلی این‌ها از جنس دیگری هستند. مشعل آینده در دست اینان است. این آن بذر نو در دل این راهپیمایی بود که باید قطب‌نمای مبارزات آتی زنان و نیروهای مترقی جهان شود. بذر نوبی که جنبش رادیکال زنان کاشت و فقط هم آنان می‌توانستند: ستم‌دیده‌ترین ستم‌دیدگان. زنانی که هیچ منفعتی در حفظ نظام حاکم بر جهان ندارند.

### رنگین کمان زنان

"وجهه" در طول صف می‌دود. اطلاعیه پخش می‌کند و مردم بیرون صف را به اهداف راهپیمایی آشنا می‌کند و از آن‌ها دعوت می‌کند که به راهپیمایی بپیوندند. وقتی می‌فهمند او افغانی است تعجب می‌کنند. می‌گویند: بلی ما زنان افغانستانی، زنان ایران و زنان جهان هم سرنوشتیم. هرگام پیش‌روی زنان ایران برای رهایی‌شان پیش‌روی زنان جهان است. زنان ایران و خاورمیانه با شکلی خاص از سرکوب و زن

ستیزی رو به رویند. ما با اسلام سیاسی روبرو هستیم. غربی‌ها به رهبری آمریکا برای چندمین بار اسلامی سیاسی را بر افغانستان حاکم کردند، از طریق مجاهدین و طالبان و حالا هم از طریق دولت دست‌نشانده‌ی کرزای. قوانین شریعت زنجیرهای سهمگینی بر دست و پای زنان افغانستان است. وجیهه سرپرست دو کودک خردسال و مادری علیل است. راستی چه انگیزه ایست که وجیهه و صدها زن دیگر هم چون وجیهه خانه و زندگی را برای یک هفته رها کردند تا راهپیمایی کنند و صدای مبارزات زنان ایران را به گوش افکار عمومی غرب برسانند؟ این آن بذر نوین راهپیمایی پنج روزه است که می‌رود شکوفه دهد.

"دیبجانی" زن هندی فعال حقوق بشر در آلمان با کودک سه ساله اش پا به پای راهپیمایان راهپیمایی کرد. دیبجانی می‌گفت هرگز در آلمان تظاهراتی این چنین پر انرژی ندیده است.

"رادها دی سوزا" وکیل حقوق بین‌الملل از هند که در نیوزیلند استاد دانشگاه است در ۵ روز تظاهرات پا به پای همه شرکت کرد. دیگر با همه دوست شده بود. او در مقابل دادگاه لاهه ضمن محکوم کردن این دادگاه به عنوان نهادی امپریالیستی گفت: می‌خواهم به شما بگویم در این ۵ روز ده سال جوانتر شدم، شادابی و روحیه شما در من جوشید.

گروهی از زنان آفریقایی در طول صف بر پیت‌های پلاستیکی می‌نواختند. آنان صدای مبارزات زنان ایران را با طبل‌های شان رساتر کردند.

زنان آلمانی از شهرهای مختلف در تظاهرات بودند. علیرغم تلاش بسیار ما و آن‌ها، اما به نسبت انتظارمان کم بودند. آنان وقتی پیام سیاسی و چهارچوب سیاسی تظاهرات را فهمیدند که تظاهرات همان قدر که ضد جمهوری اسلامی است، ضد امپریالیست‌ها و قدرت‌های بزرگ جنگ طلب هم چون آمریکا و بوش هم هست، خیلی متاسف بودند که دوستان دیگرشان نیامده‌اند.

مری لو از فعالین کمونیست و جنبش‌های ضد جنگ از آمریکا آمده بود. در طول راهپیمایی مرتباً سعی می‌کرد با زبان انگلیسی مردم بیرون صف را بسیج کند که به راهپیمایی بپیوندند. وقتی حرفش را نمی‌فهمیدند از زبان اشاره استفاده می‌

کرد. شب‌ها به سرعت گزارش روزانه راه‌پیمایی را تهیه می‌کرد و برای رسانه‌ها می‌فرستاد.

زنان هلندی نیز میزبانان خوب ما بودند. آنان نقش مهمی در سخنرانی‌های طول راه به زبان هلندی داشتند و با حوصله به ما "سرنگون باد جمهوری اسلامی" را به زبان هلندی یاد دادند.

این راه‌پیمایی تجسم مادی انترناسیونالیسم زنان بود. تبلور مادی جنبش زنان به مثابه‌ی جنبشی جهانی و در عمل نشان داد که حمایت زنان از مبارزات یکدیگر نه یک اصل اخلاقی بلکه اصل حیاتی پیش‌روی جنبش‌رهای زنان است. این آن نوی یگانه در این راه‌پیمایی پنج روزه است.

شاعران و هنرمندان مردم در این پنج روز در کنار زنانی بودند که هنرشان از آن‌ها الهام می‌گرفت. از رنج و دردها، شادی‌ها و امیدهای‌شان و فریاد میلیون‌ها زن ایرانی را در سرودی فشرده کردند «تا پای من و تو بسته باش، سرمایه و جهل و دین به کار است». این سرود در پنج روز راه‌پیمایی در خیابان‌هایی که راه‌پیمایان از آن گذر کردند طنین افکند. سرودی که رفت تا زمزمه‌ی لحظه‌ی مبارزات زنان شود. سرود تولد نیرویی سازمان یافته، متحد و آگاه. اما هنرمندان انقلابی در این روزها فقط شعر نسروند، نمایشنامه کارگردانی نکردند، فیلم‌برداری نکردند. در طول صف حرکت می‌کردند، کارهای تدارکاتی انجام می‌دادند و سخنرانی می‌کردند. مینا اسدی در بیانی فشرده در مقابل لاهه گفت: «این دادگاه‌ها حامی تمامی جنایت‌کاران جهان هستند. وقتی که ما به انقلاب خود دست یافتیم دادگاه‌هایی تشکیل خواهیم داد که این دادگاه‌ها را محاکمه کنند».

گروه تاتر، پنج روز بی وقفه تاتر خیابانی سنگسار را اجرا کرد. طاهره از افغانستان، چون هنرمندی توانا، نقش زنی که در آستانه‌ی سنگسار است را اجرا می‌کند. احمد، مهرنوش، ندا، فریدا، در طول هر راه‌پیمایی چندین بار این نمایش خیابانی را اجرا می‌کردند و هر بار به مردم توضیح داده می‌شد که این نمایش در کشور ما نمایشی واقعی و هر روزه است.

نسرین که در سالن‌های جشن، رقص هنرمندانه‌ی رهای را اجرا می‌کرد، در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، پس از اجرای تاتر سنگسار این رقص را به اوج

رساند. او به همراه زنان دیگر در حرکتی زیبا و موزون چادر سیاه حجاب را بر فراز آسمان به چرخش در آورده و مجاله شده به نرده‌های سفارت پرتاب می‌کرد.

مینا و آناهیتا و تعداد دیگری از زنان زندانی سیاسی در طول راهپیمایی از تجربه زندان گفتند، از شیوهی سرکوب پیش‌روترین زنان جامعه توسط مرتجعین اسلامی در زندان‌ها. از روزهای زندان و امیدهایی که در آن روزهای سخت به آنان نیرو می‌داد تا شلاق جلادان را تحمل کنند.

زنان کرد شور و هیجانی چندباره به لحظه لحظه راه‌پیمایی داده بودند. چه هنگامی که در اتوبوس‌ها بودند و چه موقعی که در سالن‌های جشن بودند. از ذره ذره وجودشان شادی و سرود رهایی می‌تراوید. هرکدام‌شان کوله‌باری از تجربه‌ی مبارزه، علیه جمهوری اسلامی داشتند. زنان پیشمرگی که طعم خوش مبارزه علیه مرتجعین اسلامی را چشیدند و طعم خوش جدال علیه سنتها و افکار پوسیده‌ی ضد زن در فرهنگ عامه. مگر می‌شود غول بیدار شده را به شیشه بازگرداند. وقتی که گلاویژ از تریبون‌های راه‌پیمایی اعلام کرد که "زنان کرد به دست خود رها می‌شوند. زنان کرد علیه مرتجعین امپریالیست و اشغالگر در منطقه هستند"، ولوله‌ای بود. مگر نگفته بودند که کردها هم دوشان جنایت‌کاران آمریکایی در منطقه خاورمیانه هستند؟ و در کلام گلاویژ بود که "مردم کرد در کنار سایر ستم‌دیدگان جهانند و آنان که در رکاب جنایت‌کاران آمریکایی پا می‌زنند، مشت‌های خود فروخته و خائن به منافع مردم خود هستند".

نازیلا، بیان، آوان، روزبه چهره‌های شاداب نسل نوینی بودند که مرتجعین اسلامی با قتل عام هزاران زندانی سیاسی، سعی کرد پیوند آنان را با نسل قبلی خود قطع کند. آنان قرار بود انسان‌های مکتبی شوند. اما حساب‌های مرتجعین به همت نیروهای انقلابی مانده در صحنه، نقش بر آب می‌شود. نازیلا شعارهای آلمانی را تصحیح می‌کند، کدام شعار بهتر است؟ مرگ بر جمهوری اسلامی، سرنگون باد؟ بیان در طول راهپیمایی به زبان آلمانی به وضعیت زنان در ایران پرداخت. به سرکوب زنان و مقاومت و مبارزه‌ی آنان. آوان، دل‌نگران که کارها خوب پیش برود. کاری از قلم نیافتد. مادر بیان و آوان با برقی از شوق و غرور در نگاهش راضی بود از این که در این حیطة هم پوزه‌ی جمهوری اسلامی را به زمین مالیده. دخترانش

رزمندگان رهایی زنانه. مادر انرژی دختران خود را بازیافته بود و این‌ها همان بذره‌های نو راه‌پیمایی هستند.

زنان پناهجوی ایرانی از شهرهای دور و نزدیک هلند خود را به "دن‌هاگ" رسانده بودند. چه فرصتی بهتر از این که بگویند چرا از جهنم جمهوری اسلامی گریخته‌اند. اتوبوس کلن هم سر رسید. زهره بود، معصومه بود، مینا بود، و ده‌ها زنی که همه چهره‌های آشنا در فعالیت‌های زنان دارند و هنوز تصویر برخی از آنان در حال شعار سر دادن در آلبوم این راه‌پیمایی پنج روزه می‌درخشد.

اتوبوسی از شمال هلند رسید. اتوبوسی از دانمارک رسید. سرنشینان این اتوبوس‌ها تمام شب در راه بودند که به تظاهرات صبح برسند و تمام شب دوباره در راه بازگشت.

راستی مگر بدون گام‌های تک‌تک اینان می‌شد این چنین راه‌پیمایی پرشکوه و گسترده‌ای را به پیش برد؟ چه محرکی به جز شوق رهایی زنان می‌توانست آن‌ها را بر آن دارد که این سفر سخت و طول و دراز را به جان بخرند و چه دلیلی محکم تر از مبارزه علیه یک رژیم زن‌ستیز می‌توانست این رنگین‌کمان زنان را در کنار یکدیگر قرار دهد. مونا، آناهیتا، ثریا وقتی که ساک بازگشت را بستند، گفتند که دیگر آن آدم‌های قبل از راه‌پیمایی نیستند. آنان حس می‌کنند کارهای زیادی برای انجام دادن در پیش دارند. در قلب بسیاری از زنان شرکت‌کننده در راه‌پیمایی شکوفه‌هایی در حال شکفتن است. پیوند دو جنبش بیرق‌های سرخ احزاب در انتهای این صف بزرگ و طولانی زنان به چشم می‌خورد. همان بیرق‌هایی که قبل از آغاز راه‌پیمایی بین برگزارکنندگان این راه‌پیمایی کلی بر سرش جدل بود و تصمیم گرفته شد که احزاب برای اعلام حضور مادی خود در این راه‌پیمایی، فقط پرچم نام حزب و سازمان خود را با شعارهای مربوط به زنان بیاورند. به جز یکی دو مورد تقریباً تمام احزاب و سازمان‌های شرکت‌کننده این توصیه را رعایت کردند. باز هم به جز یکی دو مورد خاص که نشان می‌داد هنوز در سنت گذشته سیر می‌کنند و فکر می‌کنند با حرکات تبلیغی و نگاه داشتن پرچم خود بالای هر زن شرکت‌کننده، می‌توانند ادعا کنند این تظاهرات را آنان سازمان داده‌اند. نمی‌دانند که قبل از چنین ادعاهایی این راه‌پیمایی به نام زنان ثبت و حک شده است و با هیچ پرچم و

چتری، خصلت این راهپیمایی عوض نخواهد شد، اما حقیقتا این برخوردها حاشیه ای بود. برخورد اکثر احزاب و سازمان های شرکت کننده بسیار خوب بود. با این که بسیاری از این احزاب بیشترین کمک را سعی می کردند به راهپیمایان بدهند، اما این کمکها را وسیله ای برای کار تبلیغی خود قرار ندادند و این کاملا محسوس بود و نشان می داد که اهمیت جنبش زنان و مبارزه ی مستقل زنان را درک کرده اند. برخی از احزاب و سازمان های شرکت کننده در این راهپیمایی، جزو نیروهایی بودند که در گذشته ها، زنانی را که برای رهایی خود مبارزه می کردند بورژوا می خواندند و برای شان فمینیسم معادل بورژوازی بود. در این راهپیمایی، هم زنان فمینیست بودند و هم احزاب چپ و کمونیست که کنار هم گام بر می داشتند. گرچه هنوز یخ های میان این دو جنبش کاملا شکسته نشد اما می توان این حرکت را برای پیوند بین جنبش زنان ایران و جنبش کمونیستی به فال نیک گرفت و همه ی اینها محصول تلاش های بی وقفه زنان چپ و کمونیست و انقلابی دست اندرکار این راهپیمایی بود. شاید آغازی باشد برای این که نیروهای چپ و کمونیست به اهمیت جنبش زنان در زیر و رو کردن مناسبات کهن به درک عمیق تری برسند، استانداردهای درون حزبی خود را در رابطه با مسئله زنان بالا ببرند تا نیروهای چپ و کمونیست شاخص و قطب اصلی ترقی خواهی و آزادی زنان در جامعه ایران شوند. حیف است در این جا از نقش برخی سازمان های دمکراتیک و مردان فعال در این تشکلات حرفی نزد. برخی از خسته کننده ترین کارها را به عهده داشتند و حتی یک بار هم نخواستند خودنمایی کنند و یا از زنان برای این همبستگی شان طلبی داشته باشند.

به امید این که این جمع نیز گسترده تر شود، دست اندرکاران مسئولین راهپیمایی همه می دویند. هر کدام متعلق به گرایشی خاص در جنبش رادیکال زنان بودند. تقریبا اولین عمل مشترکشان بود. نه تنها همگی از سنت های انقلابی متفاوتی می آمدند بلکه حتی در زمینه ی فرهنگ و روش های کاری نیز از تجربه های گوناگون می آمدند. با همه ی این تفاوتها، حس همبستگی انقلابی زنانه آن چنان قوی بود و اتحاد برای پیروزی این راهپیمایی آن چنان در وجود تک تک شان موج می زد که حاضر نبودند هیچ گونه تمنیات و سلیقه ی شخصی خود را مد نظر قرار

دهند. این زنان در جنبش انقلابی ایران سنت شکنی کردند. قبل از آن که دنبال منافع گروهی و فرقه ای خود باشند، در پی منافع عمومی جنبش زنان و به ویژه منافع اکثریت زنان بودند و این خواست بزرگ الهام بخش تمام فعالیت‌ها در طور این پنج روز بود. همه فعالیت می‌کردند و کسی به خاطر تلاش بیشتر حق ویژه نداشت. تلاش بیشتر فقط اعتقاد بیشتر به هدف بود و نه طلب کاری از کسی. آن هم در جنبشی که بورژوازی آن را بسیار آلوده به سموم کیش شخصیت و منافع فردی کرده است. نه این که این زنان از سرشت ویژه ای بودند، بلکه فقط با پس زدن این گرایشات عقب مانده در میان تک تک خودشان توانستند این راه‌پیمایی پنج روزه را با همه‌ی سختی‌ها و مشکلات فنی، تدارکاتی، مالی، سیاسی به سرانجام برسانند.

این زنان بیش از یک‌سال بود در مورد این حرکت خود بحث و گفتگو کرده بودند. اتحاد فکری‌شان را در این روزها به اتحاد اراده و عمل بدل کردند و این مهم‌ترین علت موفقیت این راه‌پیمایی بود. نقش عنصر آگاه و سازمان یافته. اما زیباتر آن که همه‌ی شرکت کنندگان در راه‌پیمایی خود را سخن‌گو و مسئول این تظاهرات می‌دیدند. همه نظر داشتند، همه دخالت می‌کردند، همه راه‌پیمایی را متعلق به خودشان می‌دانستند و احساس نمی‌کردند سیاهی لشکر نیروهایی شده اند که ربطی به منافع پایه ای آن‌ها ندارد. روحیه‌ی راه‌پیمایان علیرغم ترکیب سنی گوناگون، اما روحیه ای بسیار جوان بود. بسیاری از زنان شرکت کننده در این راه‌پیمایی، جوانی خود را با شوق پرواز برای ساختن جهانی دیگر آغاز کرده بودند. در نیمه راه مبارزه و روزهای شکست و ناامیدی، همه آن روزهای طلایی فقط برای‌شان خاطره بود و امروز دوباره احساس می‌کردند که همان شوق و امید را بازیافته اند و این بار نه فقط برای حقوق خود، بلکه در صف مقدم مبارزات مردم ایران برای دست یابی به جهانی نوین. آن‌ها نه فقط شوق و امید در دل هزاران زن برافروخته اند، بلکه شوق و امید در دل هزاران مرد و زن انقلابی نیز که مدت ها بود دچار یاس شده بودند برافروخته اند.

این راه‌پیمایی نشان داد که انرژی بی پایانی در زنان ذخیره است. انرژی‌ای که قوه محرکه‌اش ستمی است تاریخی و جهانی و انگیزه اش شوق رهایی. راز پیروزی زنان فراخوان دهنده‌ی این راه‌پیمایی در این نبود که آن‌ها تافته جدا بافته اند. در



این بود که آگاهی، جسارت و میل به عمل انقلابی را در مقابل خود نهادند و اعتقاد عمیق به این که زنان رهایی‌شان به دست خودشان است. اعتقاد به این که زنان هر جا که صدای مبارزه ای اصیل و واقعی جهت رهایی خود را می‌شنوند، درنگ نمی‌کنند و این راه‌پیمایی رودخانه‌ای بود که هر زنی که قلبش برای رهایی خواهرانش می‌تپید، تن خود را به آن سپرد. چه ساده لوحانه برخی فکر کردند این راه‌پیمایی آب باریکه‌ای است که با چند سنگ ریزه می‌توان جلویش را سد کرد. راه‌پیمایی آغاز شد، پنج روز طول کشید و زمستان رفت و رو سیاهی بر ذغال باقی ماند.

پیوند زنان داخل و خارج، تازه این آغاز کار است. این راه‌پیمایی جلوه‌ای کوچک از گرایش رادیکال زنان برای رهایی است. هنوز بسیاری از زنان که متعلق به این حرکت هستند به آن نپیوسته‌اند. اما همین جلوه‌ی کوچک فرصتی بود تا زنان انقلابی داخل با جرات و جسارت صدای خود را به ما برسانند. ۸ مارس را در کوهستان جشن گرفتند و زمستان را شکستند. سال‌هاست گروهی از زنان اصلاح‌طلب به دلیل این که امکان علنی فعالیت دارند خود را سخن‌گوی جنبش زنان داخل می‌دانند و شرم آور این که هنوز دنبال این هستند که تولد فاطمه را هم به اسم روز زن جا بزنند. اما با اعلام وجود این زنان و قطعنامه‌هایی که در این روز منتشر کردند نشان دادند که هم زمستان شکسته شد و هم انحصار! آن بخش رادیکال جنبش زنان که امکان بیان نداشتند امروز که ما در خارج کشور یگانه‌تر شدیم آن‌ها نیز پر امیدتر و پر اعتمادتر به صحنه آمدند. این نیز آن بذر نوینی است که باید مانند تخم چشم از آن مراقبت کرد. این بذر پیوند جنبش رادیکال زنان داخل و خارج است. این‌ها جلوه‌هایی از راه‌پیمایی پنج روزه بود که می‌توان دید و برای کشف زوایای دیگر باید چشم دل داشت، از سطح به عمق رفت، ندیده‌ها را دید، و همه‌ی دستاوردهای آن را به سکویی برای پیش روی جنبش رادیکال زنان بدل کرد.



# نکاتی در جمع‌بندی از راه‌پیمایی ۵ روزه کارزار زنان

سخنرانی ارائه شده در میزگرد پالتاکی  
با موضوع "جمع‌بندی از راه‌پیمایی ۵ روزه کارزار زنان"  
۹ آوریل ۲۰۰۶  
سایت هشت مارس

در ابتدا باید بر این نکته تاکید کنم که جمع‌بندی از یک کارزار، از یک مبارزه و یا ترازبندی نتایج یک فعالیت، برای این است که بتوانیم آن فعالیت را در سطح بالاتری ادامه دهیم. برای دستیابی به چنین جمع‌بندی باید تمام دستاوردهای آن فعالیت را یک به یک بررسی کنیم، به رسمیت بشناسیم و تثبیت کنیم تا به عنوان یک ذخیره برای فعالیت‌های بعدی بتوان از آن استفاده کرد. به همین جهت جمع‌بندی از یک فعالیت معمولاً با مبارزه، تقابل ایده‌ها و گرایش‌های متفاوت در مورد جنبه‌های مثبت و منفی آن همراه است. این شکل درستی است چرا که ما را در زمینه‌های گوناگون، عمیق‌تر می‌کند.

هدف مرکزی این کارزار و راه‌پیمایی ۵ روزه آن طرح مسئله‌ی زنان و جنبش‌های بخش زنان بود. به نظر من در رابطه با طرح این موضوع موفق بود. این موفقیت یک گام صحیح و انقلابی از راه‌پیمایی هزاران فرسنگی زنان جهت آزادی و برابری است و باید گام‌های بعدی را سریع‌تر، بلندتر، متحدتر و گسترده‌تر برداریم. راه‌پیمایی کارزار زنان، مسئله‌ی ستم بر زن و مبارزه‌ی عادلانه و رهایی‌بخش زنان ایران را در سطح گسترده‌ای طرح کرد و توانست جنبش‌رادیکیال زنان ایران را چه در سطح ایران و چه در سطح بین‌المللی به یک عامل غیر قابل چشم‌پوشی بدل

کند. فقط کافی است به حجم نظرات درون جنبش چپ بر سر مسئله‌ی زنان، طی این دوره نگاه کنیم. بحث بر سر جنبش زنان، بسیار بیشتر و جدی تر از قبل، به یکی از مباحث بسیار مهم اپوزیسیون به ویژه اپوزیسیون چپ، تبدیل شده است. وقتی مبارزه‌ی یک نیروی اجتماعی و در این‌جا به طور خاص زنان به سطح معینی می‌رسد، سایرین ناچارند به آن نگاه کنند و در مورد آن نظر دهند. این نیز یکی از نشانه‌های موفقیت کارزار و راهپیمایی آن است.

این کارزار از جانب جنبش انقلابی زنان، ضربه ای بر پیکر جمهوری اسلامی زد، اما باید با هرچه قدرتمندتر کردن جنبش زنان، حول خواسته‌های به حق زنان این ضربات را کاری‌تر کنیم. جنبش زنان، خواسته‌ها و مطالبات آن، دارای این پتانسیل است که جمهوری اسلامی را در بحران بود و نبود قرار دهد. این راه‌پیمایی نشان داد که نه تنها مبارزه علیه ستم بر زن حق طلبانه است بلکه یک جنبه‌ی مهم مبارزه‌ی سیاسی علیه جمهوری اسلامی است و از این زاویه، راه‌پیمایی در طرح یک چهارچوب صحیح سیاسی برای جنبش زنان چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی تا حدی موفق بود، گرچه بر سر این چهارچوب و تثبیت آن باید بیشتر تلاش کرد. "کارزار زنان" مبارزه علیه کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی را در چهارچوب مبارزه جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و علیه کلیه قدرت‌های امپریالیستی و هرگونه دخالت سیاسی امپریالیست‌ها در ایران طرح کرد. برای روشن‌تر کردن اهمیت سیاسی چهارچوبه‌ای که "کارزار زنان" جلو گذاشت لازم است نگاهی دوباره به شاخص‌های سیاسی ایران و جهان در شرایط کنونی بیاندازیم:

جمهوری اسلامی در بحران به سر می‌برد و سرنگونی جمهوری اسلامی در دستور روز جامعه قرار گرفته است، قدرت‌های بزرگ بین المللی (به طور مشخص آمریکا) نقشه‌ی دخالت نظامی در ایران را دارند، صداهایی از درون جنبش زنان به گوش می‌رسد که تلاش دارد تحت عنوان خطر بیگانه، دوباره یک چند صباحی جنبش زنان را ساکت و منفعل کند، صدای دیگری تلاش دارد جنبش زنان را زیر بال و پر امپریالیست‌ها بکشاند، تحت این عنوان که زنان برای رهایی و آزادی خود نیاز به قیم‌های امپریالیستی دارند. امپریالیست‌ها و جمهوری اسلامی مرتباً سعی

می‌کنند به مردم جهان بگویند که در صحنه‌ی سیاسی یک طرف رژیم جمهوری اسلامی است و یک طرف امپریالیست‌ها و مبارزه و مقاومت زنان و کل مردم ایران را حذف می‌کنند. نیروهای آزادی‌خواه جهان و نیروهای جنبش ضد جنگ و ضد امپریالیست هم در حمایت از حرکت‌هایی که علیه جمهوری اسلامی انجام می‌شود، احتیاط می‌کنند که نکنند هم‌سویی با امپریالیست‌ها باشد. در این صحنه‌ی سیاسی پرهیاهو و پر تنش که بسیاری می‌خواهند مبارزات زنان را به هرز برند و زنان را تبدیل به سیاهی لشکر جمهوری اسلامی یا امپریالیست‌ها کنند، صدایی پر قدرت در جنبش زنان مدت‌هاست بلندتر شده، صدایی که می‌خواهد مبارزه جهت آزادی خود را در مرزبندی با امپریالیست‌ها و قدرت‌های بزرگ بین‌المللی به پیش برد. راه‌پیمایی ۵ روزه زنان در شهرهای اروپا موفق شد این صدا را به گوش افکار عمومی جهان برساند تا بدین وسیله صحنه‌ی سیاسی را به نفع مبارزات زنان و مبارزه و مقاومت همه‌ی اقشار مردم ایران جهت دهد.

راه‌پیمایی زنان حول مبارزه علیه‌ی کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی، اعلام کرد تحولات ریشه‌ای در جامعه را نه جمهوری اسلامی، نه امپریالیست‌ها، بلکه مردم ما رقم می‌زنند، مردمی که در حال مبارزه هستند، تعیین کننده هستند. در طی چند سال اخیر ما شاهد رشد مبارزات اقشار گوناگون در جامعه هستیم و در راس این مبارزات شاهد جنبش بالنده‌ی زنان هستیم. این جنبه‌ی سیاسی راه‌پیمایی و خطوط اصلی فراخوانی بود که "کارزار زنان" پیش گذاشت.

بار دیگر نشان داده شد که صدای مبارزات اکثریت زنان ایران را فقط یک نیروی رادیکال انقلابی قادر است منعکس کند. این یکی از مهم‌ترین موفقیت‌های راه‌پیمایی ۵ روزه است که باید تثبیت شود. برای زنان و مردم کشورهای غربی و نیروهای انقلابی و آزادی‌خواه که با این راه‌پیمایی همبستگی کردند نیز، روشن شد که یک جبهه‌ی مبارزات مردمی و به طور خاص جنبش زنان موجود است که می‌خواهد خود سرنوشت خود را به دست گیرد. آنان با حضور در راه‌پیمایی، مشاهده کردند چهارچوبی که "زنان کارزار" در مقابل خود قرار دادند از یک سو راه را بر روی نیروهای زن ستیز و مرتجع بست و از سوی دیگر با طرح روشن خواسته‌ها و مطالبات زنان و تمایزات خود با مرتجعین زن ستیز در صحنه‌ی بین‌المللی و

داخلی، راه را برای پیوند جنبش زنان با نیروهایی که در پی محو هر شکل از ستم و استثمار هستند نیز، باز گذاشت. این یک موفقیت است گرچه کافی نیست. این یک گام از یک مسیر طولانی است و برای تعمیق و تثبیت آن نیاز است که زنان رادیکال و انقلابی بیشتری به این جمع بپیوندند تا این مسیر پیش رود.

"کارزار زنان" و راهپیمایی ۵ روزه‌ی آن بسیار پر قدرت تر از گذشته نشان داد جنبش زنان سیاسی است و سرنوشت زنان از طریق دخالت‌گری در صحنه‌های کلان سیاسی رقم می‌خورد. تأکیدی بود بر این که جنبش زنان از طریق سیاست انقلابی و روش‌های انقلابی می‌تواند موفق بشود، پیش‌روی کند و خواسته‌های اکثریت زنان را منعکس نماید.

این حرکت انقلابی در زمینه‌ی متحد کردن صفوف جنبش زنان هم موفق بود، چرا که اتحاد وسیعی از گرایش‌های مختلف جنبش زنان را شکل داد. این اتحاد در اشکال متنوع و سطوح گوناگون شکل گرفت. شکل دادن یک اتحاد اصولی حول منافع و خواسته‌های زنان یک دستاورد است. به خاطر همین هم از جانب بسیاری از نیروهای جدی و مترقی این موفقیت کارزار مورد قدردانی قرار گرفت. البته این اتحاد یک شبه پدید نیامده بود بلکه محصول کار جدی زنان با تجربه و فعال جنبش زنان بود. زنانی که زندگی‌شان با مبارزه علیه ستم بر زن و ساختن جهانی عاری از ستم و استثمار عجین شده است. این اتحاد حاصل یک زندگی یکساله‌ی بالنده و تکامل یافته بود. زنان کارزار سعی کردند شعار "اتحاد، مبارزه، پیروزی" را از طریق پافشاری بر اصول و داشتن انعطاف به کار ببندند. طی یک‌سال زنان کارزار، متدهای سازنده‌ای را در پیش گرفتند و به افکار و پیشنهادات یک‌دیگر نقادانه برخورد کردند و سعی کردند تا به سیاست دقیقی که همه بر سر آن متحد می‌شوند، دست پیدا کنند. در مناسبات ما زنان کارزار، شیوه‌ی انگ زدن به یک‌دیگر، تفرقه انداختن از طریق نمره دادن به این زن و آن زن و یا یکی را به راست و دیگری را به چپ متهم کردن جایی نداشت. اغلب این روش‌ها به سرعت طرد می‌شدند. عموماً کسی به دنبال این نبود که خودش را بالاتر قرار دهد و یا به مناسبات رییس و مرئوس‌ی دامن زده شود. همه می‌خواستند فعالیتی در جهت منافع اکثریت زنان ایران سازمان دهند. نه دنبال مقام بودند و نه دنبال تحقیر هم دیگر. زنان شرکت کننده در کارزار

و راه‌پیمایی نه فقط به دنبال تحقق یک فعالیت رادیکال و انقلابی بودند بلکه روش‌ها و متدهای‌شان نیز رنگی انقلابی بر خود داشت.

راه‌پیمایی کارزار زنان موفق بود زیرا توانست توده‌های وسیعی از زنان را حول خواسته‌های معین به حرکت در آورد. زنانی که از ستم‌گری متنفرند و می‌خواهند علیه آن شورش کنند. کارزار از طریق راه‌پیمایی و شعارهایش در مورد این ستم‌گری، توده‌ی وسیع زنان را مورد خطاب قرار داد و راه‌پیمایی ظرفی شد برای شورشگری علیه این ستم. به همین دلیل زنانی که در این راه‌پیمایی شرکت کردند و زنانی که در مورد این راه‌پیمایی چیزهایی شنیدند با رضایت و افتخار از آن صحبت می‌کنند و می‌خواهند ادامه پیدا کند. این حرکت در دل بسیاری از زنان امید آفرید. اینک راه‌پیمایی متعلق به این توده‌های زنان است و نه کسانی که آن را راه انداختند و این نه فقط یک موفقیت است، بلکه بیشتر از آن یک مسئولیت است. وقتی یک فعالیت به این چنین موقعیتی می‌رسد، عدم ادامه‌ی آن خیانت به امیدهایی است که آفریده است، برای همین می‌گوییم این موفقیت توأم با یک مسئولیت سنگین تر و بیشتر برای زنان فعال جنبش زنان است.

یکی دیگر از دست‌آوردهای این کارزار و راه‌پیمایی ۵ روزه، نشان دادن نقش هنرمندان انقلابی در الهام بخشیدن به توده‌ها و الهام گرفتن از توده‌ها، در یک مبارزه‌ی انقلابی بود. به ویژه در رابطه با هنرمندان (روی هنرمندان تاکید می‌کنم چون می‌دانیم که در یک جامعه‌ی آلوده به فرهنگ طبقاتی و درحاکمیت طبقات ستم‌گر، همیشه سعی می‌شود با حق ویژه دادن به هنرمندان آنان را از توده‌ها جدا کرده و در خدمت فرهنگ ستم‌گرانه و ضد توده‌ی خود قرار دهند)، حضور هنرمندان نه فقط در ارائه‌ی هنر انقلابی بلکه در تمام پروسه‌های تدارکاتی این راه‌پیمایی حقیقتاً به خیلی‌ها الهام می‌بخشید. همان‌طور که خودشان از این زنان الهام گرفتند. این نکته‌ی برجسته‌ای بود که باید آن را به عنوان یک تجربه، به عنوان یک دستاورد در مبارزات آتی‌مان و نه فقط در مبارزات زنان بلکه در مبارزات انقلابی دیگر افشار جامعه به کار ببندیم تا نقش هنرمندان واقعی مردم را ببینیم.

در این راه‌پیمایی جنبه‌ی جهانی بودن جنبش زنان بسیار درخشان بود. همبستگی بین المللی زنان را در عمل تجربه کردیم. این همبستگی دیگر یک شعار

اخلاقی بی‌مایه نبود. در طی ۵ روز راه‌پیمایی زنان از ملیت‌ها و نژادهای گوناگون از هم‌دیگر الهام می‌گرفتند و به هم پشت گرمی می‌دادند.

حضور زنان ملل گوناگون در راه‌پیمایی در را به روی هرشکلی از فرهنگ برتری طلبی ملی بسته بود. حضور سه نسل مختلف مادر بزرگ، مادر و دختر نیز، جوانه‌هایی از پیوند زنان نسل قبل با نسل جوان بود. همه‌ی این‌ها موفقیت بود و آیا بر پایه‌ی این درس‌ها نمی‌توانیم مبارزات گسترده‌تر و بزرگ‌تری را در جنبش‌های زنان سازمان‌دهی کنیم؟ به نظر من می‌توانیم و حتماً باید هم انجام بدهیم.

دلیل موفقیت این راه‌پیمایی نه فقط جلو گذاشتن مطالبات و خواسته‌های اکثریت زنان در چهارچوب سیاسی درستی بود بلکه هم چنین وجود فعالین زنی که به طور پی‌گیر برای به عمل در آوردن این خواسته‌ها در یک عمل مبارزاتی تلاش کردند حیاتی بود. ستون فقرات این راه‌پیمایی زنانی بودند که اغلب محصول تجارب سال‌ها فعالیت در جنبش زنان و در جنبش انقلابی و چپ بودند. موفقیت راه‌پیمایی ۵ روزه بدون این زنان و بدون این تجارب ممکن نبود. به عبارتی دست‌آوردهای راه‌پیمایی برپایه‌ی بیش از ۲۷ سال تجربه‌ی مبارزه انقلابی قرار داشت و زنان نیز از دل این کارزار با تجربه‌تر و آگاه‌تر سر بر آوردند. تک تک ما طی این فعالیت تجربه کسب کردیم از یکدیگر آموختیم و آگاهی‌مان در زمینه‌ی ستم بر زن ارتقا یافت و این یک دست‌آورد برای مبارزات بعدی است.

من این بخش از سختم را با یک یادآوری به زنان کارزار و زنان شرکت‌کننده در راه‌پیمایی پایان می‌دهم: ما زنان کارزار و شرکت‌کننده در راه‌پیمایی ۵ روزه در اروپا نباید فقط منتظر تعریف و تمجید باشیم، وقتی یک حرکت موفق در جنبش زنان صورت می‌گیرد. یعنی یک ضربه و یک خنجر در دل جامعه‌ی کهن فرود آورده است و حتماً عکس‌العمل ضد خود را نیز بر می‌انگیزد. بنابراین کارزار هم ضد خود را تولید می‌کند، طی روزهای راه‌پیمایی و پس از آن ما شاهد حملات جدی از چپ و راست به زنان کارزار بودیم و هستیم. اما نباید نگران شد. ضد کارزار می‌تواند به تعمیق درس‌های کارزار و راه‌پیمایی خدمت کند.

تا کنون به جنبه‌ی عمده راه‌پیمایی که نکات مثبت و دست‌آوردهای آن است پرداختم. بدون شک کارزار و راه‌پیمایی ۵ روزه آن مثل هر پدیده‌ی زنده و پویا در



حین بالندگی دارای کمبودها و ضعفهای خودش است که باید آن‌ها را بررسی و شناسایی کرد تا بتوان با اتکا بر دست‌آوردها و بر طرف کردن ضعفها و کمبودهای آن، گام‌های بلندتر و پرقدرت تری را برای برابری و رهایی واقعی زنان برداریم.

### برخی سئوالات و پاسخ به آن‌ها در مورد جمع بندی از راهپیمایی

به سئوالاتی در مورد کمبودها می پردازم زیرا در بخش اول صحبت‌م به مسئله‌ی نقاط مثبت برخورد کردم و این خیلی طبیعی است که همیشه برای توضیح یک پدیده باید جنبه‌ی عمده‌ی پدیده را مورد بررسی قرار داد، زیرا این جنبه‌ی عمده‌ی یک پدیده است که خصلت آن را تعیین می کند. خصلت عمده‌ی راهپیمایی ۵ روزه در اروپا، را با نکات مثبت و دست‌آورد هایش توضیح دادم. کمبودها و ضعفهای آن غیر عمده است، اما این طور نیست که وقتی عمده را می گوئیم غیر عمده را حذف کنیم چون آن هم نقش خودش را دارد.

به اعتقاد من مهم ترین نقطه ضعف فعالیت ما، بخش جلب نیروهای بین المللی بود. کارزار برای جلب نیروهای بین المللی ضعیف عمل کرد. ما قادر نشدیم نیروهای آزادی‌خواه و مترقی کشورهایی که در آن ساکن هستیم را به قدر کافی بسیج و جلب راهپیمایی کنیم. اگرچه یکی از نقاط قوت راهپیمایی خصلت انترناسیونالیستی آن بود، اما حداکثر این ظرفیت جلب شرکت در راهپیمایی نشد. فعالیت در این زمینه در بین فعالین کارزار هماهنگ پیش نرفت. به نظر می آید برخی دوستان خیلی بیشتر به این زمینه‌ی کار توجه کردند و برخی به مسائل و زمینه‌های دیگر پرداختند. به طور کلی می شود علت این ضعف و کمبود را در سه نکته خلاصه کرد: یک، برای چنین کار بزرگی، تعداد فعالین کم بود. یعنی تعداد زنان فعالی که بتوانند در این زمینه نیرو بگذارند. اگرچه نیروهای فعال جنبش زنان در خارج از کشور کم نیستند اما همه با ما نبودند (به هر دلیلی نبودند) و نیروی ما به نسبت کار ضروری مقابل پایمان کم بود.

دو، مسئله‌ی سیاست و شرایط سیاسی. سئوالات سیاسی بود که ما با آن روبرو بودیم. بسیاری از نیروهای خارجی علیرغم تصریح نوشته‌ها و اطلاعیه‌های کارزار کماکان فکر می‌کردند مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی یعنی هم‌سویی با

طرح‌های امپریالیستی. این یک معضل سیاسی در مقابل ما بود که تا حد زیادی تلاش کردیم به آن پاسخ بدهیم، با نوشته‌ها با دقت کردن فراخوان و غیره.

سه، مسئله‌ی دیگری که به نظر من این کمبود را تشدید می‌کرد این بود که مبارزین و اپوزیسیون در خارج از کشور سنتاً و تاریحاً به مسئله‌ی انترناسیونالیسم کم بها می‌دهند. به عبارتی اغلب نیروهای سیاسی ایرانی به جز چند استثنا به شدت آلوده به دیدگاه ناسیونالیستی هستند.

به علاوه ما با تضاد میان کار سراسری و فعالیت محلی نیز روبرو بودیم. سال‌هاست نیروهای اپوزیسیون عادت کرده‌اند که هر فعالیت و مبارزه‌ای را در منطقه و شهر خود به پیش ببرند. و طبعاً سازمان‌دهی مبارزات محلی با سازمان‌دهی یک مبارزه‌ی مرکزی و سراسری متفاوت است. خود طرح و پیشبرد یک سازمان‌دهی مرکزی و سراسری با تلفیق فعالیت‌های محلی یک موضوع جدید بود که باید در این راه‌پیمایی آن را تجربه می‌کردیم.

بار دیگر باید بر این مسئله تاکید کرد که کارزار و راه‌پیمایی آن، موضوعی نبود که گویا جمعی از زنان بودند، که از اول تا آخر این فعالیت را دقیقاً می‌دانستند و یک ماشین حساب هم داشتند که هر سوالی پیش می‌آمد به ماشین می‌دادند و فوری جواب می‌گرفتند. خیر این گونه نبود. ما برخورد مذهبی و مطلق‌گرایانه به هیچ پدیده‌ای نداریم و در واقعیت هم این طوری نیست و این گونه هم پیش نمی‌رود. کارزار یک پدیده‌ی زنده و پویا بود و در پروسه‌ی زندگی کارزار سوالاتی پیش می‌آمد و ما باید مرتباً به آن‌ها جواب می‌دادیم و حل می‌کردیم. برای نمونه در پروسه‌ی جلب حمایت نیروهای خارجی به راه‌پیمایی متوجه شدیم که در اطلاعات‌ها به زبان‌های خارجی باید موضع کارزار زنان را بر سر مسئله‌ی امپریالیست‌ها روشن‌تر توضیح دهیم.

سؤال دیگری که مرتب طرح می‌شود این است که چرا برخی افراد و یا نیروهای سیاسی از کارزار یا راه‌پیمایی حمایت نکردند؟ آیا این مشکل ما بود که نتوانستیم حمایت آنان را جلب کنیم؟

به هر حال یک جمع‌ی حرکتی را شروع می‌کند و تلاش می‌کند تا آن جایی که ممکن است با دیگران تماس گرفته شود. اما باید به صراحت گفت: علت این که

کسانی نیامدند و یا تا وسط راه آمدند، اساسا سیاسی بود. کارزار زنان یک فراخوان بسیار روشن و سیاسی جلو گذاشته بود و بسیار روشن موضع‌اش را در مورد ستم بر زنان اعلام کرد. دیدگاه و موضع خود را در مورد ارتجاع داخلی یعنی جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها و نیروهای زن ستیز بین المللی روشن کرده بود.

گرایشاتی درون نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی موجود است که فکر می‌کنند تنها راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی انکاء به نیروهای امپریالیستی است. این نیروها و جریانات سیاسی با کارزار زنان همراهی نکردند چون کارزار زنان معتقد است رهایی مردم و به طور خاص زنان فقط به دست خودشان میسر است و با صراحت علیه هرگونه دخالت امپریالیستی در ایران موضع گیری کرده است.

برخی دیگر هنوز به جمهوری اسلامی توهم دارند. آن‌ها هنوز فکر می‌کنند که در چهارچوب این رژیم می‌توان به برخی اصلاحات امید داشت. آن‌ها به کارزاری که می‌گوید کار ما مبارزه علیه قوانین زن ستیز اسلامی است و بخشی از تبلیغ‌اش فعالیت در راستای سرنگونی است، همراه نیستند.

و برخی دیگر نیز از راه‌پیمایی زنان حمایت نکردند چون به هر دلیلی اولویت‌های سیاسی‌شان چیز دیگری است. برای شان موضوع زنان مطرح نیست. به نظرشان جنبش زنان باید خود را وقف مبارزات دیگری کند. اگر به اغلب نوشته‌های جریاناتی که کارزار را نقد کردند مراجعه کنیم متوجه می‌شویم که در دفاع از مبارزات صنفی کارگران یا دانشجویان و دیگر اقشار جامعه بسیار باز و سخاوتمند هستند. برای این جریانات مسئله‌ی زنان اصولا مطرح نیست. آن‌ها زنان و مبارزات شان را به عنوان سیاهی لشکر می‌خواهند حتی اگر مطرح نکنند، و اهمیت مبارزات زنان و جنبش انقلابی زنان را به عنوان یک ذخیره برای انقلابی که تا به آخر می‌رود و برای محو هر گونه مالکیت خصوصی است نمی‌بینند. بهتر است بگوییم در میان نیروهای چپ هنوز بسیاری هستند که خود به خود به شدت آلوده به بینش مردسالارانه هستند و این مانعی در برابر این نیروها برای همبستگی با مبارزات زنان و درک اهمیت مبارزات زنان برای انقلابی تا به آخر است.



# پیام زنان کارزار در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در هلند

۲ مارس ۲۰۰۷ (۱۳۸۵)

سایت هشت مارس

در مقابل شما زن ستیزان جمهوری اسلامی صدها زن ایستاده اند. در مقابل شما نسلی از زنان ایستاده اند که روز زن سال ۵۷ به خیابانها آمدند تا به حکم حجاب اجباری خمینی شما اعتراض کنند. آنان به شما گفتند که نخواهیم گذاشت روی آرامش ببینید. آنان به شما گفتند که حاشا اگر با نظام ارتجاعی شما لحظه ای آشتی کنند. شما آنان را سرکوب کردید اما امروز نسلهای دیگر نیز به صف ما پیوسته اند. نسل جدیدی که مانند موجی از پشت آمده و موج ما را نیز به جلو رانده است. با این حال باید به شما گفت عمرتان بر باد است.

آری تلاش زیادی برای مسخ نسلهای جوان کردید اما این جا و در سراسر سرزمین تفت زده ی ما انگشت اتهام آنان بر روی تان میخ شده است. به آنان در مکتبخانههای تان درس ارتجاع دادید اما در مقابل چشمان حیرت زده شما بر ارزشها و قوانین قرون وسطایی شما تف می اندازند و از لحظه ای که وارد جامعه می شوند گویی رسالتی به جز مبارزه با شما ندارند. این نسل شورشی کمر بسته است تا حتی بلندتر از نسل شورشی ۵۷ پرواز کند و افقهای مردم جامعه ما را کران تا کران بگشاید.

شیپور آغاز جنگ ما و شما ۲۸ سال پیش نواخته شد و پرچم پیروزی را بر قلعهی سرنگونی جمهوری اسلامی بر خواهیم افراشت و پرچم سیمگون رهایی کامل را زمانی به اهتزاز در خواهیم آورد که حتی یک زن اسیر ستم و استثمار جنسیتی بر روی این کره ی خاکی نباشد.

مادران و خواهران و دخترانمان را در زندان‌های تان شکنجه کردید، مورد تجاوز قرار دادید و به دار آویختید چون به رژیم شما تن ندادند. بسیاری از زنان ایران را سنگسار کردید و بسیاری دیگر را در راهروهای مرگ، به انتظار اجرای حکم سنگسار نگاه داشته اید. زنان را شلاق می‌زنید تا تابع اخلاقیات منفور شما شوند. از سایه‌ی شما، بر خود بلرزند. دختران‌شان را به شیوه‌ی شما، با اخلاق و ارزش‌های اسلامی تربیت کنند. هشدار که این سر‌خم‌کردگان می‌جهند و صورت شما را خون‌آلود خواهند کرد. حیف از زنانی که در شعله‌های قوانین ارتجاعی و زن ستیز شما سوختند و رفتند. حیف از میلیون‌ها زن که هر روز طعم تلخ تحقیر و فرودستی را در نظام شما با خشم، تجربه می‌کنند. ما از توفان گذشتیم و آبدیده شدیم. بذرهایی کاشتیم که به درختان سرسبز و سر بلند تبدیل شده اند. شما چه کردید؟ منفور و بی پایه. پیر و جوان از شما روی گردان. باد کاشتید، توفان درو می‌کنید. پارسال گفتیم، نیرویی در جنبش زنان متولد شده است که آخرین میخ‌های تابوت شما را خواهد کوبید. امروز به شما می‌گوییم که بذرهایی این جنبش به نهال‌های استواری تبدیل شده تا بار سال‌ها نامیدی و انتظار را از دوش میلیون‌ها زن بر دارد و بر زمین بگذارد تا به پرواز در آید و با شهادت میخ‌های تابوت شما را بکوبند. شما نظامی را بر قرار کردید که سنگ بنایش سرکوب زنان، بی حقوقی و بردگی زنان، زن ستیزی، هویت ملی و بین‌المللی آن است. اما ما در پی خلق جهانی هستیم که رهایی و آزادی زنان سنگ نوشته‌های پاک نشدنی آن است؛ جهانی که برای اولین بار در تاریخ بشر، زن و مرد در رابطه‌ای برابر و انسانی و تعاون دواطلبانه جامعه را سازمان می‌دهند.

می‌دانیم که هیبت شکاف عمیق جهان ما و شما لرزه بر اندام‌تان می‌اندازد. اما چشم اندازهایی‌بخش آن لیخند بر لب مردم رنجیده‌ی جهان به خصوص چند میلیارد زن می‌نشانند و در بازوان آنان نیرویی جادویی برای دفن جهان شما جمع می‌کند. دره‌ی عمیق میان ما و شما پر ناشدنی است. این دره ای است که جای ذره‌ای سازش و مماشات با شما باقی نمی‌گذارد. ما را ببینید و بدانید که ما گوشه چشمی هستیم از نیروی خشمگین و رهایی‌بخشی که در جای جای جامعه‌ی ایران در حال کندن گور شماست.

## کارزار زنان - کارزار مردان

گفتگوی مجید خوشدل با آذر درخشان

فروردین ۱۳۸۵ (۲۰۰۷)

این مصاحبه، در سایت گفت و گو منتشر شد

چرا «زنان» توانستند و «مردان» در طی بیست و هفت سال قادر به انجام آن نبودند؟

این پرسش، پاسخ ساده و پیش پا افتاده‌ای دارد و کافیست آن را از وسط، پیش و پس بخوانیم: بیست و هفت سال، محیط «مردانه» ی سیاسی ایرانی هر جنبنده‌ای را از سر راه برداشت و هر مخالفی را با ویروس «ایسم» های شاخ‌دار به دیار عدم فرستاد تا جایی که رفته رفته علی ماند و حوضی که از فرط تشنگی، زبانش ترک برداشته است.

برای آن معدود دوستانی که هنوز با ابروان کشیده به این سطور نگاه می‌کنند، باید بگوییم که در ده - پانزده سال نخست مبارزه‌ی سیاسی ایرانیان در تبعید، «دشمن غدار» و عوامل پیدا و نهانش عدد قابل اعتنایی در مقایسه با خیل عظیم ایرانیان تبعیدی به شمار نمی‌رفتند. با این حال «کارزار» مردانه‌ی سیاست ایرانی در زمینی جریان داشت و شب و روز قربانی می‌گرفت که کشتگان از هر دو سوی، خنده بر لبان «اسلام» می‌نشانند.

در این فرهنگ سیاسی مغرور و متفرعن، که هم چنان به دنیای اطراف و آدم‌هایش با نگاه عاقل اندر سفیه می‌نگرد، حذف و انکار زنان، چشم گاو را می‌ماند. این، رمز گشودن قفلی است که در ابتدا به طرح آن اقدام کرده بودم.

\* \* \*

"کارزار زنان" چند باری از منظر "ما" مورد "نقد" و تفقد دوستان قرار گرفته است. ره توشه‌ی این سفرهای غالباً «سیاسی - عبادی» سطرهای زرینی بوده که به ترویج و اشاعه‌ی فرهنگ "حکم" و "تحکیم" در جامعه‌ی ایرانی خارج کشور یاری رسانده است. در این نوشته‌ها کمتر می‌توان از چاه‌ها، چاله‌ها و چالش‌های پیش روی زنان کارزار نشانی گرفت.

پیش‌تر جوانی از کمپین کارزار زنان را قبل از برپایی‌اش، در گفتگو با یاسمین میظر مورد تأکید قرار داده بودم. حالا که دوستان و رفقای زن بارشان را به مقصد رسانده‌اند، موارد دیگری از کمپین را در گفتگو با آذر درخشان مورد توجه قرار می‌دهم. این گفتگوی تلفنی بر روی نوار ضبط شده است.

\* \* \*

\* آذر جان، از انجام آخرین گفتگوی ما نزدیک به هفت سال می‌گذرد. در این هفت سال "سبب زندگی" هزار چرخ خورده و جامعه‌ی ایرانی و آدم "هایش" به اندازه‌ی هفت سال نوری تغییر کرده‌اند. در این مدت چه بر تو گذشته؟ از خودت برایم بگو و از وضعیت سلامتی‌ات.

- از هفت سال قبل که ما در لندن مصاحبه‌ی خیلی خوب و ساده و بی‌تکلفی داشتیم تا به حال، می‌توانم بگویم که فعالیت‌های بی‌وقفه‌ای داشتم، چون فکر می‌کردم که جنبش ما در حیطه‌های مختلف نیاز به فعالین پی‌گیر و تمام وقت دارد. به موازات آن، با تمرکز بیشتر در مورد مسایل زنان کار کردم و راجع به آن مطالب زیادی نوشتم و در سمینارهای مختلفی شرکت کردم. بعد از آن یاد گرفتم که چگونه مصاحبه کنم (با خنده)...

\* (با خنده) چه خوب!

- (خنده‌ی ممتد) آره! دیگر این که، توانستیم جمع "هشت مارس" را به جمع متشکل‌تری تبدیل کنیم تا زنان بیشتری به آن بیوندند و...

\* بیشتر می‌خواستم از وضعیت سلامتی‌ات بدانم و از بیماری که با آن دست و پنجه نرم کردی.

- همان‌طور که می‌دانی درگیر مریضی سختی شدم و سعی کردم به عنوان یک واقعیت آن را بپذیرم و با آن کنار بیایم. هنوز که هنوز است جدل‌های



خودم را با آن دارم؛ جنگ و ستیزه‌هایی بین ما هست، با هم قهر می‌کنیم، آشتی می‌کنیم. بعضی وقت‌ها او پیروز می‌شود، بعضی وقت‌ها من برنده می‌شوم. فعلاً اغلب وقت‌ها من برنده‌ام (با خنده) چون او مجبور است به حرف‌های من گوش دهد. آخر من کارهای زیادی برای انجام دادن دارم. برای همین به او هشدار می‌دهم که بهتر است کوتاه بیاید...

\* در جریان بودم که دوران سختی را پشت سر گذاشتی. فکر می‌کنم اگر سرسختی و یکدنگی و مقاومت ذاتی‌ات نبود، داستان تو به گونه‌ی دیگری نوشته می‌شد. از روند بهبودی و درمان بیماریت بگو.

• بیماری‌ام از سال ۲۰۰۱ شروع شد. دوره‌های خیلی سختی را گذراندم، «شیمی درمانی» کردم و عمل‌های بزرگ و دشواری را انجام دادم. همه‌ی این‌ها مرا خیلی خسته و فرسوده کرد. در اوج بیماری و درمان، فعالیت‌م را ادامه می‌دادم، به جز دوره‌هایی که واقعاً ممکن نبود. می‌دانی؟ هر کسی از زندگی تعریف خاصی دارد، تعریف من هم این بوده که بالاخره همه‌ی ما زندگی می‌کنیم، غذا می‌خوریم، می‌خوابیم، دوستانی داریم، ازدواج می‌کنیم، بچه‌دار می‌شویم و از این چیزها. اما به نظر من زندگی این بخش کوتاه نیست، یک رد پا، یک چیزی از آدم‌ها باقی می‌ماند. من هم محرکم این بود که جای پایم در ساحل زندگی باقی بماند و...

\* آن بخش که از آن به عنوان «زندگی کردن» نام بردی، نسل ما کمتر تجربه کرده و من برای این فقدان و اهمال از قید تأسف استفاده می‌کنم. برای این که پرسش را به سرانجام برسانیم، از روند بهبود و درمان بیماری‌ات بگو. بگو الان در چه وضعیتی هستی؟

• الان وضعم خیلی خوب است، چون قسمت‌های سخت بیماری را از سر گذرانده‌ام. درمان این بیماری برای سنین پایین پنجاه سال اشد مجازات است، که من تا به حال دو سه بار به مجازات محکوم شدم...

\* خود بیماری، پروسه‌ی درمان و شیمی درمانی‌ها حتماً عوارض جنبی زیادی داشته؟

• آره، چرک کردن ناخن‌ها و افتادن‌شان، ریختن موی سر و مشکلاتی از این دست. اما همان‌طور که گفتیم در حال حاضر خوبیم، یعنی متوسطم. باید مراقب باشم و کنترل داشته باشم.

\* بیا قراری با هم بگذاریم: در گفتگویی جداگانه به سراغ آذر درخشان برویم. از کودکی او شروع کنیم و به دوران جوانی و زندگی او در تبعید پردازیم. چه فکر می‌کنی؟

• راستش من تا مدت‌ها بعد از بیماری‌ام نمی‌خواستم کسی از آن اطلاعی داشته باشد. حتی در اوج بیماری با کلاه گیس به جلسه‌ها و برنامه‌ها می‌رفتم، چون نمی‌خواستم با ایجاد حس ترحم، رابطه‌ام با دیگران و رابطه‌ی دیگران با من، عوض شود. اصولاً از فرهنگ مظلوم‌نمایی و مشروعیت بخشیدن از آن طریق میانه‌ی...

\* پیشنهاد من ربطی به مظلوم‌نمایی و بزرگ‌نمایی کردن ندارد، بلکه به این ربط دارد که آدم‌ها از "خودشان" صحبت کنند. بدبختانه جامعه‌ی ایرانی خارج کشور، مشخصاً نسل سوم پناهنجویان ایرانی از فعالین سیاسی نسل اول هیچ چیز نمی‌داند، حتی خود ما هم از «خود»مان چیزی نمی‌دانیم، آن هم به این خاطر که اغلب ما راجع به همه چیز صحبت می‌کنیم، الا راجع به چیزی که صلاحیت بیشتری برای اظهار نظر کردن درباره‌ی آن داریم؛ یعنی خودمان! پیشنهاد من گفتگو با آذر درخشان است تا او راجع به «خود»ش صحبت کند.

• بسیار خوب، موافقم.

\* پوشه‌ی دیگری را باز کنیم و پردازیم به جنبه‌هایی از حرکت اعتراضی «کارزار زنان» که تو و دوستانت در شکل‌گیری و برپایی آن سهم زیادی داشتید. در گوشه و کنار و در جمع‌های خصوصی گفته می‌شود که شما، یعنی «زنان» کاری را کردید که «مردان» در ۲۷ سال گذشته در خارج کشور موفق به انجام آن نبودند. آیا خصلت «زنانه» کارزار باعث موفقیت نسبی شما در کمپین بود، یا دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگ دیگری در آن موفقیت نسبی نقش داشت؟

- فکر می‌کنم ترکیبی بود از مواردی که اشاره کردی. با این همه باید به این نکته اشاره کنم که من با تئوری «فرشته‌ی ویژه» مخالفم. چون نه زنان فرشته‌ی ویژه‌اند و نه احزاب سیاسی ما. حرکت ما حرکتی سازمان یافته بود که عنصر آگاهی در آن خیلی نقش داشت. به این معنی که جمعی از زنان که از فعالین این جنبش هستند و تجارب زیادی در سازمان‌های سیاسی و در زندان‌های جمهوری اسلامی کسب کرده‌اند، مبتکرین این حرکت بودند. این افراد آدم‌های جدی‌ای بودند، یعنی کارها و مسئولیت‌هایی که گفته و پذیرفته بودند، انجام می‌دادند. این ترکیب غالب آن جمع بود. از طرف دیگر این ترکیب غالب، به قدر کافی درایت سیاسی داشت تا بگوید که اوضاع سیاسی در سطح جهان به نفع ماست...

\* یعنی تمام چشم‌ها به طرف ایران است.

- آره، به دلایل مختلف، از جمله مسئله‌ی هسته‌ای. این را هم می‌دانستیم تصویری که رسانه‌های غربی از ما ارائه می‌دهند در یک طرف جمهوری اسلامی قرار دارد و یک مشت مردم قربانی و آدم‌های مظلوم، و طرف دیگر امپریالیست‌ها قرار گرفته‌اند که کمر به "نجات" ما بسته‌اند. ما باید این تصویر را به هم می‌زدیم و...

\* اما ما آدم‌های «جدی» در میان مردان سیاسی کم نداشته‌ایم، با این حال در این بیست و اندی سال گذشته در میان آن‌ها سنگ روی سنگ بند نشده. اشاراتی که تا به حال داشتی، خصلت‌های عمومی جنبش اجتماعی ایران است تا ویژگی‌های کمپین کارزار زنان. لطفاً به ویژگی‌هایی توجه داشته باش که با وجود تمام اختلاف‌های سیاسی و دیدگاهی در میان برگزارکنندگان کارزار، باز موفق شدید کمپین نسبتاً موفق‌تری را برگزار کنید.

- زنان پتانسیل جدی‌ای هستند، شاید نیروها و سازمان‌های سیاسی ما متوجه آن نشده‌اند، ولی نیروهای ارتجاعی دنیا به این موضوع پی برده‌اند که زنان، نیروی سیاسی مهمی هستند که تشنه‌ی رهایی‌اند. اگر به دنبال ویژگی‌های کمپین می‌گرددی باید بگویم که ما هرگز کلی‌گویی نکردیم (البته گرایش به کلی‌گو در جمع‌مان کم نداشتیم) ما از روی این درک حرکت کردیم که مردم

را نمی‌شود با گرایش‌های کلی‌گویانه به خیابان‌ها کشاند و آن‌ها را بسیج کرد. باید خواست‌ها را خاص کرد و تاکتیک‌های مشخصی به کار گرفت تا...

**\* لطفاً این قسمت از اظهار نظرت را ساده‌تر بیان کن.**

• مثلاً یعنی چه «مرگ بر جمهوری اسلامی» و حرف‌ها و شعارهای کلی دیگر؟ این را که همیشه، همه گفته‌اند. مهم این است که کُد «مرگ بر» را باز کنیم و آن را به بخش‌های ملموس و واقعی تعریف و تقسیم کنیم. این بود که ما گفتیم گام اول رهایی زنان، لغو قوانین ارتجاعی و نابرابر در ایران است. «لغو قوانین نابرابر» موضوع خاص و ملموسی است که زنان به طور روزمره با آن درگیرند و مخالف آن قوانین ارتجاعی‌اند.

**\* حرف‌هایت درست، اما بخشی از موفقیت نسبی‌تان در نشست‌های اولیه، در قسمت سازماندهی و قبول مسئولیت‌ها، و مهم‌تر از همه در مرحله‌ی اجرایی، مرهون ویژگی‌ها و خصلت «زنانه»ی کارزار در مقایسه با محیط اجتماعی «مردانه»ی سیاسی ایرانی در خارج از کشور بوده است. شما برای اولین بار توانستید که حداکثر استفاده را از حداقل امکانات ببرید...**

• دقیقاً!

**\* که این ویژگی از نظر تاریخی کاملاً قابل فهم است. لطفاً روی این بخش هم تمرکز داشته باش.**

• همه‌ی مطالبی که گفتی را اگر بخواهم به زبان خودمان توضیح دهم این است که با وجود گرایش‌های سیاسی مختلف و عجیب غریب در میان ما...

**\* این گرایش‌ها را به زبان ساده باز کن.**

• مثلاً یکی می‌گفت که باید برای افق فلان چیز مبارزه کنیم. دیگری می‌گفت که اگر واژه‌ی «سرنگونی» بیاید من نمی‌آیم. آن دیگری می‌گفت اگر فلان مطلب را نگوئیم، می‌گویند سلطنت طلب هستیم. خلاصه هر که چیزی می‌گفت و...

**\* چطور به توافق رسیدید؟**

- ما روی اختلاف‌هایمان بحث کردیم. مثلاً فردی معتقد بود که اگر ما بگوییم "قانون" یعنی مخالف سرنگونی هستیم. ما بحث کردیم که در "قانون" ایران وقتی بگوییم "جدايي دين از دولت" یعنی جمهوری اسلامی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ما بحث کردیم که با لغو سنگسار و حجاب اجباری و دیگر قوانین ارتجاعی، آیا جمهوری اسلامی می‌تواند موضوعیت داشته باشد؟ با این حال باید به نکته‌ی مهم دیگری اشاره کنم و آن این که زنانی که در برپایی این حرکت شرکت داشتند، آویزه‌ی گوش‌شان کردند که منافع این مبارزه‌ی مشخص‌الویت دارد بر مسئله احزاب و سازمان‌ها و منافع گروهی، فرقه‌ای. رعایت این اصل یک بدعت بزرگ بود.

**\* به یک زبان در رفتار و عمل سیاسی، تمام شما انعطاف به خرج دادید.**

- کاملاً چون ما اصلاً انتظار نداشتیم که شبیه هم فکر کنیم، چرا که ما از سنت‌های فکری، مبارزاتی متفاوتی آمده بودیم. حتی از نظر فرهنگی تفاوت زیادی بین ما بود. اما مسئله‌ی اصلی این بود که همه می‌دانستیم چه می‌خواهیم و سطح و مرز اتحاد ما تا کجاست. که برای همان مرز و محدوده تلاش کردیم و انرژی گذاشتیم و البته موفق شدیم. این را هم بگوییم که اتحاد ما اتحادی اصولی بود، یعنی درز و شکافی برای بازی با اشکالی از زن‌ستیزی در آن نبود.

**\* در رابطه با دستاوردها و نقاط قوت کمپین چهار روزه کارزار زنان، تو و دوستان مطالب زیادی گفته و نوشته‌اید. حتی خود تو این حرکت را با تظاهرات زنان در سال ۵۷ مقایسه کردی. در این باره اظهار نظر کوتاهی داشته باش تا در ادامه بر نقطه ضعف‌ها و قسمت‌های خالی آن ظرف تمرکز کنیم.**

- مقایسه‌ی من بیشتر از جنبه‌ی سیاسی بود، چون من معتقدم که حرکت‌های مبارزاتی هر کدام اهمیت و ویژه‌گی‌های معینی دارند. من در آن مقایسه می‌خواستم بگویم که این حرکت اهمیت تاریخی بالایی دارد، درست مثل حرکت زنان در سال ۵۷. با این تفاوت که «عنصر آگاهی» در آن حرکت خیلی کمتر از حرکت اخیر بود و به همین خاطر تداوم پیدا کرد. همان‌طور که گفتم

من بیشتر می‌خواستم به اهمیت سیاسی حرکت کارزار زنان تأکید داشته باشم.

\* فرق اساسی دیگری که این دو حرکت با هم داشت، این بود که از تظاهرات زنان در سال ۵۷ نه تنها هیچ تشکل سیاسی طیف چپ پشتیبانی نکرد، بلکه آن را نادیده گرفت و تخطئه‌اش کرد. در صورتی که در حرکت اخیر اغلب فعالین و شرکت‌کنندگان از دوستان و رفقای طیف چپ بودند.

- آره، این هم نکته و تفاوت مهمی‌ست، که البته چنین چیزی بر اثر جدل و مبارزه‌ی زنان کمونیست در احزاب‌شان شکل گرفته. فکر نکنید این‌ها راحت به دست آمده...

\* تغییر در جامعه‌ی ما هیچ وقت راحت و آسان نبوده.

- این جدل و مبارزه تازه شروع شده است. به هر حال، نکته‌ای که گفتم نکته‌ی درستی است.

\* ضعف‌ها و کمبودهای کمپین کارزار زنان. تیترا مصاحبه‌ای که در دسامبر سال ۹۸ میلادی با تو داشتیم، بخشی از اظهار نظر تو در آن مصاحبه این مضمون بود که: "تجمع ده زن نخبه، جنبش زنان محسوب نمی‌شود". حال بیایم به جای عدد ده، رقم صد را جایگزین کنیم: "تجمع صد زن نخبه، جنبش زنان محسوب نمی‌شود". این صورت مسئله را در جمع کارزار زنان چگونه ارزیابی می‌کنی؟

- البته جنبش زنان ایران آلوده به چنین سمومی بوده؛ نخبه‌گرایی، کیش شخصیت، منیت. من منظورت را متوجه می‌شوم، همه‌ی این‌ها وجود دارد. در رابطه با کارزار زنان، این واقعیتی است که طیفی از فعالین جنبش زنان در آن حضور نداشتند، اما با این حال، آن حرکت "ستاره" نداشت. مثلاً همه تصمیم می‌گرفتند که پشت بلندگو چه چیزی گفته شود، چون هیچ کس برتری و ویژگی خاصی نسبت به دیگری نداشت. شاید تنها ویژگی آن جمع این بود که افرادی تلاش بیشتری می‌کردند، بی‌آن که سهم یا حق ویژه‌ای داشته باشند. حتماً دقت کردی که در مبارزات زنان ما، همیشه عده‌ای آن بالا

نشسته‌اند و همه چیز به نام آن‌ها تمام می‌شود. همیشه وقتی اسم جنبش زنان می‌آید نام ده - پانزده نفر تداعی می‌شود. اصلاً این تداعی شدن عملی عامدانه است. مثلاً همین سمینارهای سالیانه...

**\* به تجربه می‌گوییم که "نخبگان" این جنبش نباید از این اعمال اتوریته‌ها ناراضی باشند؟**

• آه از این اعمال اتوریته! می‌گویند که ضد اتوریته هستند، اما دیدن دارد که این اتوریته‌ها چگونه اعمال و اجرا می‌شود. اتوریته‌های کوریپدوری!

**\* به کارزار زنان بپردازیم. تا جایی که اطلاع دارم هم در جلسات داخلی کارزار و هم در کمپین چهار روزه‌تان کمتر موفق شدید با زنان غیر متشکل ایرانی در خارج کشور ارتباط بگیرید و آن‌ها را با اهداف خودتان آشنا و همراه کنید. برآورد من از شرکت زنان غیرمتشکل در کمپین‌تان رقمی کمتر از ده درصد کل شرکت‌کنندگان بوده است (روی این آمار تا حدودی کار کرده‌ام) ظاهراً معضلاً نخبه‌گرایی، حرکت از بالا و اطاعت در پائین، شما را هم در چنبره‌ی خود گرفته بود.**

• برآورد آمار و ارقام در حرکت‌های اجتماعی کار سختی است. با این حال ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که توده‌ی وسیعی در آن شرکت کردند (هزار نفر که توده‌ی وسیع نمی‌تواند باشد) باید امکانات را در نظر گرفت. از طرفی مگر زنان احزاب و گروه‌های سیاسی "توده" به حساب نمی‌آیند؟ همه‌ی ما در سطوح مختلف جزو همان توده هستیم...

**\* من از "توده" نامی نبردم و به زنان غیرمتشکل اشاره کردم.**

• آن‌ها هم آمده بودند، البته من آمار ندارم. اما به خاطر این که ما ایرانی‌ها در اقصا نقاط دنیا پراکنده‌ایم و امکان ارتباطات ما بسیار کم است... مثلاً اگر تنها امکان ارتباط ما در لندن یک رادیو و چند سایت اینترنتی باشد، مگر چند زن غیرمتشکل به آن‌ها مراجعه می‌کنند؟ می‌خواهم بگویم به جز دیدگاه‌ها و نگرش‌های نخبه‌گرایانه‌ای که در جنبش وجود دارد، عدم امکانات اطلاع رسانی در کمپین ما نقش زیادی داشت تا بتوانیم آن‌طور که باید و شاید با

زنان غیرمتشکل ارتباط بگیریم. یک موضوع روانشناسانه را هم نباید از نظر دور داشت و آن این که توده‌های مردم از رفتن به بعضی از اماکن و مراسم‌ها اگراه دارند. چون در آن جا حرف‌ها و کلمات گنده گنده‌ای زده می‌شود که آن‌ها خودشان را در آن جمع نمی‌بینند. اما این موضوع در حرکت‌های مبارزاتی فرق می‌کند و آن‌ها خودشان را در آن جا می‌بینند.

\* من مشکل را در جای دیگری می‌بینم: شرط ابتدایی ارتباط‌گیری، رانندگی در خیابان‌های دو طرفه است: هم رفتن دارد و هم آمدن. هم روی پدال گاز باید فشار داد و هم ترمز کرد، کناری ایستاد و نظاره‌گر رانندگی کردن دیگران شد. یعنی پذیرفتن این موضوع که هیچ کدام از ما قهرمانان اتومبیل‌رانی نیستیم. پس می‌باید قوانین رانندگی کردن در خیابان‌های شلوغ را یاد گرفت و آن را به رسمیت شناخت. به زبان ساده باید به سراغ زنان غیرمتشکل رفت و با آن‌ها به صحبت نشست، تا این که از روی عادت فراخوان داد که بیاید و به ما بپیوندید. در کمپین کارزار زنان من ضرورت ارتباط‌گیری با زنان غیرمتشکل و عامه را در مواضع و عمل کرده‌های فردی و گروهی دوستان و رفقای زن کمتر مشاهده کردم.

- به هر حال موضوع‌هایی که اشاره کردی برمی‌گردد به موقعیت افراد، برنامه‌های آن‌ها، و این که آیا واقعاً می‌خواهند جنبش گسترده‌ی زنان را داشته باشند یا نه. با این که خود من کمتر قدرت تحرک داشتم، ولی می‌دانم که بخش زیادی از کارهای کمپین در هلند، در کمپ‌های پناهندگی انجام گرفت. یعنی در این رابطه حقیقتاً در میان پناهندگان کار شد. و من می‌دانم که حداقل یک یا دو اتوبوس از پناهجویان ایرانی از شمال هلند به تظاهرات آمده بودند، علت‌اش را می‌خواهید بدانید؟

\* سرا پا گوشم!

- این موضع برمی‌گردد به جایی که افراد کار می‌کنند. آن جایی که فعالین این راه‌پیمایی، زنان آکادمسیین و یا به قول شما نخبه بودند، رفته بودند با تیپ‌هایی تماس گرفته بودند که با آن‌ها ارتباط داشتند. اما در هلند،



برنامه‌گزاران کارزار، زنانی بودند که در جنبش زنان به بیداری و آگاهی رسیده بودند و اصلاً پیشینه‌ی چپ نداشتند. برای این‌ها خیلی راحت‌تر بود که با توده‌های زن صحبت کنند و آن‌ها را ترغیب به شرکت در کمپین کنند تا زنان نخبه‌ی جنبش زنان.

**\* لطفاً این قسمت را با مثال اجتماعی همراه کن.**

- مثلاً در هلند تشکل‌هایی که زنان مقاله‌نویس و قلم به دست عضو آن بودند، اغلب در کارزار شرکت نکردند. کسانی که رفته بودند مردم را به شرکت در تظاهرات ترغیب کنند، نتوانسته‌اند بودند این طیف را قانع به شرکت در تظاهرات کنند.

**\* بنابراین می‌گوییم که اعتقاد ارتباط‌گیری با زنان غیرمتشکل تنها در بخشی از فعالین کارزار وجود داشت.**

- در رابطه با فعالین هلند نه تنها این اعتقاد بود، بلکه این کار صورت گرفت و با توده‌های مردم تماس گرفته شد. اما همان‌طور که گفتی چنین خصلتی در جمع ما متفاوت بود. یعنی در میان برگزارکنندگان کمپین، هم آن مدلی که شما می‌گوییم وجود داشت و هم کسانی بودند که "مشی توده‌ای" داشتند و می‌خواستند با مردم تماس گرفته شود. این را هم بگوییم که هر کسی می‌تواند از برابر واقعیت‌ها فرار کند و آن‌ها را به میل خود تفسیر کند. مثل اینکه به من بگوییم فلان تعداد از زنان شرکت کننده در کارزار از زنان نخبه بودند و من بگوییم: نه، نبودند. که چنین چیزی مشکل ما را حل نمی‌کند. بیا ادامه‌ی این مبحث را در داخل ایران پی بگیریم:

واقعیتی است که جنبش زنان در ایران، سنت‌ها و گرایش‌های فکری متفاوتی در خود دارد و همین‌طور خواست‌های متفاوتی را دنبال می‌کند. با این حال برخی از تشکل‌های زنان در داخل سعی کرده‌اند که با یک دست کردن این جنبش اجتماعی، آن را در زیر مجموعه‌ی خود نشان دهند. این "انحصار"، "کنترل" و حتا شبه دولتی نشان دادن آن، به نحوی واقعیهی "دوم خرداد" را تداعی می‌کند. از آنجا که پاشنه‌ی آشیل حاکمیت مذهبی ایران، زنان و خواست‌های اجتماعی آن‌هاست، آیا جامعه‌ی ایران قرار است "دوم خرداد"

دیگری را تجربه کند، اما این بار در پشت خاک ریزهای جنبش زنان ایران؟ "دوم خرداد" شکلی از رفرمیسم در جامعه‌ی ایران بود. گرایش و طبقه‌ای هست که فکر می‌کند در چهارچوب وضعیت موجود می‌تواند بهره‌مندی‌هایی داشته باشد. البته این گرایش اجتماعی هر بار می‌تواند شکل جدیدی پیدا کند. به نظر من در وجه سیاسی، دوم خرداد پروژه‌ای سیاسی - امنیتی بود که جریانات رفرمیست دنباله‌رو آن شدند و خواستند بین جمهوری اسلامی و مردم پل بزنند. حتا زنانی که گرایش به این خط سیاسی داشتند آشکارا چنین چیزی را بیان می‌کردند که در این جا من می‌توانم شما را به نقل قول "نوشین احمدی خراسانی" ارجاع دهم. به هر حال من فکر می‌کنم که پروژه‌ی دوم خرداد، پروژه‌ی خاتمه یافته‌ای نیست و همین حالا هم پروژه‌ی دیگری در دست دارد که "رفراندوم" از آن جمله است. یعنی جناحی که...

**\* لطفاً تمرکزت را بر جنبش زنان معطوف کن.**

- در جنبش زنان ایران، اتفاقاً آن بخشی که می‌تواند عرض اندام کند و تلاش کند تا خود را سخن گوی کل جنبش زنان ایران بداند (چون امکان کار علنی دارد) همین گرایشی است که راجع به آن صحبت می‌کنیم. شما اگر برنامه‌ی "۲۲خرداد" پارسال را دنبال کنید، می‌بینید که بخش‌هایی از دوم خردادی‌های حکومتی و بخش‌هایی از دوم خردادی‌های غیرحکومتی متحد شده بودند و چنین واقعیتی در شعارها و خواسته‌هایشان کاملاً مشخص...

**\* با این حال در بین آن‌ها زنانی با مشخصاتی کاملاً متفاوت هم حضور داشتند.**

- آره، در عین حال توده‌های وسیعی از زنانی که متعلق به هیچ یک از این دو گرایش نبودند هم حضور داشتند. و این کاملاً طبیعی است که در شرایط ایران، مردم از همه‌ی درزها و شکاف‌های ایجاد شده استفاده کنند. اما اساساً این گرایش سعی می‌کند خودش را سخن‌گوی کل جنبش زنان معرفی کند. در صورتی که آن‌ها فقط یک گرایش در داخل جنبش زنان ایران هستند.

**\* بیا شعاع دیدمان را گسترده‌تر کنیم. از آنجا که ارایه‌ی "راه کارهای سیاسی" نسبت به "موضوع‌های اجتماعی"، مشکلی را حل نکرده و**

نمی‌کند، از این روی توپ را دوباره به زمین خودتان برمی‌گردانم. گفته می‌شود که "نخبگان سیاسی" و فعالین جنبش زنان ایرانی در خارج، آن‌طور که باید و شاید درک درست و عینی‌ای از جامعه‌ی ایران به‌طور عام و زنان و خواست‌های آن‌ها به‌طور خاص ندارند. به زبان ساده، درک اغلب آن‌ها از جامعه و مردم ایران درکی ذهنی، انتزاعی و بعضاً ایدئولوژیکی است تا واقعیت‌های جامعه‌ی ایران. آیا فکر نمی‌کنی که بالاخره وقت آن رسیده که با واقعیت جامعه‌ی ایران به‌نحوی آشنا شد؟ به هر حال "نسخه‌هایی که پیچیده می‌شود باید فراخور حال "بیمار" باشد.

- چیزی که می‌گویی یک واقعیت است و نمی‌شود آن را انکار کرد. فردی مثل من که سال‌هاست در خارج کشور زندگی می‌کند، قطعاً نمی‌تواند ادعا کند که آن جامعه را به خوبی می‌شناسد. ما آن جامعه را از روی نوشته‌ها و خبرها می‌شناسیم و یا بعضاً از طریق زنانی که به ایران می‌روند. به این معنا خیلی طبیعی‌ست که ما آن جامعه را به خوبی نشناسیم و از تغییر و تحولاتی که در آن جامعه رخ داده، با خبر نباشیم. از جانب دیگر من زنانی را می‌شناسم که از ایران می‌آیند، اما از اوضاع ایران چیزی نمی‌دانند و اطلاعات من...

\* اتفاقاً حرف من همین است که می‌گویی. سال‌هاست با گفتگوهایی که در این زمینه داشته‌ام، این واقعیت خودش را به‌عریان‌ترین شکل نشان داده، اما مرغ دوستان و رفقای ما کماکان یک پا دارد.

- این که ما بتوانیم با توده‌ی غیرمتشکل زنان ارتباط بگیریم، بفهمیم آن‌ها چه می‌گویند، خواسته‌های شان چیست، به نظر من تعبیری دو گانه دارد. به این معنی که آیا باید سطح خواسته‌ها و توقعات‌مان را به سطحی بیاوریم که توده‌ی نامتشکل می‌داند، و یا این که در کنار آن‌ها قرار بگیریم و آنجا نقطه‌ی عزیمت ما باشد برای تدوین خواسته‌های شکل گرفته تر و فرموله‌تر...

\* خود تو چه فکر می‌کنی؟

- من فکر می‌کنم راه حل دوم باید باشد. حالا که به این جا رسیدیم، می‌خواهم به موضوعی اشاره کنم: گرایشی در جنبش ایران است به نام گرایش

«کارگریستی». به آن‌ها هر چه بگوییم، پاسخ می‌دهند کارگر. انکار کارگر موجود متبرک و مقدسی است که به او نمی‌شود گفت بالای چشمش ابروست. در جنبش زنان هم گرایشی هست که می‌گویند «جنبش زنان زحمت‌کش». اما مسئله مهم همان چیزی است که تو در سؤال مطرح کردی، یعنی عدم ارتباط این نیروها با توده‌ی نامتشکل. در نبود این ارتباطات است که گرایشاتی از این دست رشد می‌کند و با کلی‌گویی نسبت به جامعه‌ی ایران اظهار نظر می‌کند.

**\* آیا واقعاً اعتقاد داری که نسل ما توانایی گسست از سنت‌های شکست خورده و به بن‌بست رسیده‌ی گذشته را دارد؟ به طور مشخص آیا این نسل می‌تواند با درس‌گیری از برخی از تجربه‌های مثبت و منحصر به فرد "کارزار زنان" جنبش آزادی خواهانه و عدالت‌جویی را از زیر خاکستر سرخوردگی‌ها و یک‌تازی‌ها بیرون آورد؟**

• پاسخ به این سؤال خیلی سخت است (با خنده) می‌دانید چرا؟ به خاطر این که بخشی از این نسل متعلق به جنبش چپ و کمونیستی است، و این جنبش بر سر مسئله‌ی زنان، وضع خراب و نگران‌کننده‌ای دارد. آن زمان که خمینی در سال ۵۷ حجاب را اجباری اعلام کرد، نوع مناسبات و روابط اجتماعی مورد نظرش را اعلام کرده بود...

**\* برنامه‌ی سیاسی‌اش را اعلام کرده بود.**

• کاملاً، برنامه‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی‌اش بود. جنبش چپ ما از همان زمان که نسبت به برنامه‌ی سیاسی خمینی سکوت کرد، بخشی از ماهیت‌اش را به نمایش گذاشت. به نظر من پاشنه‌ی آشیل این چپ مسئله زنان است، همان‌طور که پاشنه‌ی آشیل جمهوری اسلامی مسئله زنان است. به نظر من این چپ باید ببیند که تغییر و تحولات جامعه‌ی ایران از سال ۵۷ به این سوی، چگونه با موقعیت زنان رقم خورده است. اتفاقاً درجه‌ی "چپ" بودن احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیستی با مسئله‌ی زنان رقم می‌خورد. این چپ اگر توانست گذشته‌اش را جمع‌بندی کند، این امید هست که در تحولات آتی نقشی داشته باشد. بگذارید به شما بگویم که برخی از این نیروها در

## کارزار زنان ... ۳۹۷

دوره‌ی کارزار نشان دادند که در همان فضای سال ۵۷ درجا زده‌اند. متأسفانه در حیطه‌ی علم و تفکر علمی، درجا زدن، ثابت ایستادن نیست، بلکه پس رفتن است. البته تعدادی هم نشان دادند که در حال تکان دادن خودشان هستند.

\* امیدوارم فعالین سیاسی خارج کشور حرف‌های تو را به دور از تعصب و عصبیت‌های رایج گوش دهند. از وقتی که آذر جان به من دادی، ممنونم.

• خیلی ممنون، مرسی





اکسیون در دفاع از حقوق زنان - برمن (آلمان) ۱۹۹۸

☆☆ **BZ-Politik** 3

**Mohammed Chatami**

# her nur Demos und Staus

Von **HOSSEIN YAZDI**

Berlin – Es ist ein Augenblick großer Erwartungen und eben so großer Sorge, als der iranische Präsident Mohammed Chatami, 57, um 11.20 Uhr mit einem Airbus A 300 in Tegel landet.

Denn der erste Deutschland-Besuch eines iranischen Staatsobershauptes seit 1987 ist überschattet von Massendemonstrationen und der Angst vor Terror-Anschlägen.

Vor dem Flughafen und in der gesamten Stadt sind 4000 Polizisten im Einsatz, darunter Scharfschützen. Sie haben Berlin in einen Hochsicherheitstrakt verwandelt. Der Verkehr in der City kommt stundenlang zum Erliegen. Der Staatsgast wird in einem gepanzerten Hubschrauber von Berlin zu Termin fliegen.

Auf dem Hoffeld wird Chatami, den sein schwarzer Turban als leblicher Nachkomme des Propheten Mohammed ausweist, von Bundespräsident Johannes Rau begrüßt. Gemeinsam schreiten sie die Ehrenformation der Bundeswehr ab.

Später im Schloss Bellevue überrascht Chatami den Bundespräsidenten mit einem klaren Bekenntnis zur Demokratie: „Wenn nicht Demokratie, was denn sonst?“

Dann Terrain mit Kanzler Gerhard Schröder. Die beiden sprechen von einem Neuanfang und

Überall in der Stadt wurde protestiert. Polizisten führen eine Demonstrantin im Lustgarten ab

بازداشت توسط پلیس برلین در جریان تظاهرات علیه سفر خاتمی به آلمان  
روزنامه ی "برلین گروست زایتونگ" - ۱۱ جولای ۲۰۰۰



سخنرانی در میزگرد سمینار سالانه ی زنان ایران - هامبورگ- نوامبر ۲۰۰۲



سخنرانی در مراسم بزرگداشت جانبختگان کشتار ۶۷ - لندن سپتامبر ۲۰۰۳





سخنرانی در راهپیمایی پنج روزه‌ی کارزار زنان لاهه، هلند- مارس ۲۰۰۶



کارزار زنان لاهه، هلند- مارس ۲۰۰۶



کنفرانس مجمع مشورتی زنان آلمان - دوسلدورف - اکتبر ۲۰۰۷



سخنرانی با عنوان " زنان و بنیاد گرائی اسلامی " در کنفرانس مجمع مشورتی زنان آلمان -  
دوسلدورف، آلمان - اکتبر ۲۰۰۷



تظاهرات در  
دفاع از  
جنبش  
دانشجویی -  
بروکسل  
دسامبر  
۲۰۰۷



تظاهرات به  
مناسبت روز  
جهانی زن -  
پاریس مارس  
۲۰۱۰

سخنرانی به مناسبت  
سی امین سالگرد  
نظارات زنان در  
۸ مارس ۱۳۵۷  
بر علیه حجاب  
اجباری -  
پاریس مارس ۲۰۰۹



